قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

الأحقاف

آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۴۶. سوره الأحقاف

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حم (۱)

تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ (۳)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِى ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى السَّماواتِ ائْتُونِى بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۴)

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ (۵)

وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ (۶)

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ هذا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلِكُونَ لِى مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِيضُونَ فِيهِ كَفى بِهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِى ما يُفْعَلُ بِى وَ لا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ وَ ما أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۹)

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِى إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كانَ خَيْراً ما سَبَقُونا إِلَيْهِ وَ

إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِيمٌ (١١)

وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ (١٢)

إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٣)

أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (١٤)

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (١٥)

أُولئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ فِي أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كانُوا يُوعَدُونَ (١٦)

وَ الَّذِي قالَ لِوالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُما أَ تَعِدانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَ هُما يَسْتَغِيثانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ ما هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (١٧)

أُولئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ (١٨)

وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (١٩)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (٢٠)

وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللَّهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (٢١)

قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٢٢)

قالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لكِنِّی أَراكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (٢٣)

فَلَمَّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ (٢۴)

تُدَمِّرُ كُلَّ شَیْ‏ءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا يُری إِلاَّ مَساكِنُهُمْ كَذلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (٢۵)

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيما إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَیْ‏ءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٢۶)

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا ما حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُری وَ صَرَّفْنَا الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٢٧)

فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٢٨)

وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (٢٩)

قالُوا يا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ وَ إِلی طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (٣٠)

يا قَوْمَنا أَجِيبُوا داعِیَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (٣١)

وَ مَنْ لا يُجِبْ داعِیَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءُ أُولئِكَ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ (٣٢)

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلی أَنْ يُحْيِیَ الْمَوْتی بَلی إِنَّهُ عَلی كُلِّ شَیْ‏ءٍ قَدِيرٌ (٣٣)

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَ لَيْسَ

هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلی وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۳۴)

فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاَّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلاَّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ (۳۵)

آشنایی با سوره

۴۶- احقاف [نام سرزمین قوم عاد در نزدیکی یمن]

در آیه ۲۱ می خوانیم: «حضرت هود، قوم خودش (عاد) را در سرزمین احقاف، از عذاب خدا بیم داد.» احقاف در قسمت جنوبی عربستان بوده و الآن آثاری از آن باقی نمانده است. هلاکت قوم هود و اقوامی دیگر در پیرامون مکه و نیز ایمان آوردن گروهی از جن، همچنین مطالبی درباره معاد، توحید و نبوت، از مسائل دیگر این سوره است. و در پیام پایانی سوره، فرمان صبر و بردباری به پیامبر می دهد این سوره با ۳۵ آیه، در مکه نازل شده است.

شان نزول

کتمان حقیقت

شأن نزول آیه ۱۰ سوره احقاف

عید یهودیان بود؛ عید پاک. مغازه ها تعطیل بود و همه برای حضور در این جشن مذهبی به سوی کنیسه آمده بودند. عده ای زودتر برای خود جا گرفته و عده زیادی از یهودیان نیز بیرون از معبد در انتظار آغاز مراسم نشسته بودند. ناگهان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدند که از دور نمایان شد. آنان گمان نمی کردند که پیامبر به آن مکان بیاید. بنابراین، از دیدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شگفت زده شدند. عده ای فکر می کردند این یک حرکت صلح جویانه برای زدودن کینه و کدورت های مسلمانان و یهودیان است. با این که عده ای به آن واقعه خوش بینانه می نگریستند، ولی بیش تر یهودیان، نسبت به آن بدبین و از دیدن پیامبر و حضور او در کنیسه ناخشنود بودند، ولی چاره ای جز استقبال از پیامبر نداشتند. همه نگاه ها متوجه رسول خدا بود. آنان منتظر بودند پیامبر لب به سخن بگشاید و هدف خود را بیان کند. پیامبر اکرم۹، خطاب به بزرگ یهودیان فرمود: شما دوازده نفر از میان خود به من

معرفی کنید که بر وحدانیت خدا و نبوت من شهادت دهند [و حقیقت را از تورات بیان کنند]. در این صورت خشم خداوند از همه یهودیان دنیا برداشته خواهد شد.

سکوت بر معبد حکم فرما و نگاه ها به سوی بزرگ کنیسه دوخته شد. تنها او اجازه داشت سخن بگوید و به پیامبر خدا پاسخ دهد، ولی او چیزی نگفت و متحیرانه به پیامبر می نگریست. شاید می خواست حقیقت را به نقل از تورات بازگوید، ولی از دیگر یهودیان می ترسید و شاید هم بغض و کینه دیرینه او نسبت به پیامبر زیادتر شده بود؛ چون سخنان بر حق و رسواگر پیامبر همواره برای او تحمل ناپذیر بود. در هر حال، سکوت او ادامه داشت که تکرار سخن پیامبر وی را به خود آورد، ولی او هم چنان سکوت را ترجیح داد و چیزی نگفت. پیامبر برای سومین بار خواسته اش را تکرار کرد و یهودیان باز هم سکوت پیشه کردند و خواسته پیامبر را اجابت نکردند. پیامبر که دیگر ناامید شده بود، خطاب به جمع فرمود: شما حق را کتمان می کنید. به خدا سوگند، پیامبری که در تورات وعده اش داده شده است، من هستم. حقیقت همین است، گرچه شما ایمان نیاورید و تکذیبم کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از این سخنان برای خروج از معبد حرکت کرد، ولی هنوز چند قدمی برنداشته بود که صدای مردی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به خود آورد. پیامبر برگشت و مرد جوانی را دید که به سویش در حرکت است. مرد به پیامبر نزدیک شد و گفت: ای محمد! لحظه ای درنگ کن، می خواهم با تو سخنی بگویم. پیامبر به او اجازه داد. آن جوان رو به یهودیان

ایستاد و گفت: شما مرا چگونه فردی می دانید؟ همه گفتند: به خدا سوگند، تو و پدر و جدت از همه به کتاب تورات آگاه ترید. بار دیگر نیز از پیامبر خواست این سخن را تکرار کند. آن گاه با صدای رسا، به گونه ای که همه بشنوند، گفت: من شهادت می دهم که او همان پیامبری است که نام او در تورات و انجیل آمده است. حال بهتر است شما نیز گواهی دهید و به حقانیت او اعتراف کنید. یهودیان که انتظار نداشتند با این صحنه غافل گیر کننده روبه رو شوند، به خشم آمدند و سخنان مرد را تکذیب کردند. آنان گفتند: تو دروغ گویی. در تورات و انجیل، مطلبی دراین باره نیامده است. معلوم می شود که محمد تو را فریفته و به سوی خود جلب کرده است. رسول خدا در دفاع از آن جوان فرمود: شما دروغ می گویید. انکارتان پذیرفته شده نیست. آن جوان که بعدها مشخص شد «عبداللّه بن سلام»، است در حضور سران یهود، به توحید و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داد و مسلمان شد.

آیه ۱۰ سوره احقاف، ستمگرانی را که بر تکذیب سخنان پروردگار پافشاری می کنند، نکوهش می کند:

بگو: به من خبر دهید، اگر در این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسراییل به مشابهت آن [با تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشد. شما تکبر کرده باشید، [آیا باز هم شما ستمکار نیستید؟] البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۳.

چشم داشت ثروتمندان به قدرت

شأن نزول آیه های ۱۱ و ۱۲ سوره احقاف

آیین نجات بخش اسلام با همه فشارها و موانعی که

مشـرکان ایجاد می کردند، از سوی قشرهای فقیر و تهی دست، پذیرفته می شد. «ابوذر غفاری»، در مکه اسلام آورد و به دنبال او قبیله «بنی غفـار» نیز که بـادیه نشـین و فقیر بودنـد، ایمـان آوردنـد. در این میـان، یـک کنیز رومی به نام «ذی النیره»، دعوت پیامبررا اجابت کرد. جمعی از مردان پاک دل، ولی فقیر و تهی دست، هم چون «بلال»، «صـهیب» و «عمار»، اسلام را با آغوش بـاز پذیرفتنـد. مسـتکبران مغرور، این اسـتقبال گرم و پر شور از سوی این افراد و گروه هـا را که از بزرگ ترین امتیازهـای این آیین الهی به شـمار می آمد، نقطه ضـعفی بزرگ می شمردند و می گفتند: این چه آیینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهی دست و کنیزان و بردگانند؟ اگر اسـلام مکتب راستین و عاقلانه ای بود، هرگز نباید افراد سـطح پایین اجتماع از آن اسـتقبال کننـد و مـا کـه افرادی سـطح بالاـ و چشـم و چراغ جـامعه هسـتیم، نبایـد از پیوسـتن به آن مکتب بازمـانیم. این گـونه اندیشـیدن نـادرست، امروز هم از رایـج ترین انـدیشه هـا در میان ثروتمنـدان مغرور و هوس بازان مرفه است. آنان می گوینـد: مذهب به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد و ما در سطحی بالاتر از این ها قرار داریم. غافل از این که اگر پرده های کبر و غرور قلب آنان را نپوشانـده بود و فریفته مال و مقام و شـهوت نبودند و خود برتربینی و خودمحوری به آنان اجازه تحقیق برای یافتن حق را می داد، آنـان نیز به سـرعت جـذب اسـلام می شدنـد. در این جا آیه ۱۱ و ۱۲ سوره احقـاف نازل و نادانی مشـرکان را یادآور شد:

و کسانی که کافر شدند، به آنان که گرویده اند گفتند: اگر [این دین]

خوب بود، بر ما بـدان پیش نمی گرفتنـد و چون بـدان هـدایت نیافته انـد، به زودی خواهنـد گفت: این دروغی کهنه است » و [حال آن که] پیش از آن به کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمتی بود و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است تا کسانی را که ستم کرده اند، هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۶.

چشم داشت ثروتمندان به قدرت

شأن نزول آیه های ۱۱ و ۱۲ سوره احقاف

آیین نجات بخش اسلام با همه فشارها و موانعی که مشرکان ایجاد می کردند، از سوی قشرهای فقیر و تهی دست، پذیرفته می شـد. «ابوذر غفاری»، در مکه اسـلام آورد و به دنبال او قبیله «بنی غفار» نیز که بادیه نشـین و فقیر بودند، ایمان آوردند. در این میـان، یـک کنیز رومی به نـام «ذی النیره»، دعوت پیـامبررا اجـابت کرد. جمعی از مردان پـاک دل، ولی فقیر و تهی دست، هم چون «بلال»، «صـهیب» و «عمـار»، اسـلام را با آغوش باز پذیرفتنـد. مسـتکبران مغرور، این اسـتقبال گرم و پر شور از سوی این افراد و گروه ها را که از بزرگ ترین امتیازهای این آیین الهی به شـمار می آمد، نقطه ضعفی بزرگ می شمردند و می گفتند: این چه آیینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشـین فقیر و تهی دست و کنیزان و بردگانند؟ اگر اسلام مکتب راستین و عاقلانه ای بود، هرگز نباید افراد سـطح پایین اجتماع از آن اسـتقبال کنند و ما که افرادی سطح بالا و چشم و چراغ جامعه هستیم، نباید از پیوسـتن به آن مکتب بازمانیم. این گونه اندیشـیدن نادرست، امروز هم از رایـج ترین اندیشه ها در میان ثروتمندان مغرور و هوس بازان مرفه است. آنان می گویند: مذهب

به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد و ما در سطحی بالاتر از این ها قرار داریم. غافل از این که اگر پرده های کبر و غرور قلب آنان را نپوشانده بود و فریفته مال و مقام و شهوت نبودند و خود برتربینی و خودمحوری به آنان اجازه تحقیق برای یافتن حق را می داد، آنان نیز به سرعت جذب اسلام می شدند. در این جا آیه ۱۱ و ۱۲ سوره احقاف نازل و نادانی مشرکان را یادآور شد:

و کسانی که کافر شدند، به آنان که گرویده اند گفتند: اگر [این دین] خوب بود، بر ما بدان پیش نمی گرفتند و چون بدان هدایت نیافته اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» و [حال آن که] پیش از آن به کتاب موسی، راهبر و [مایه] رحمتی بود و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق کننده [آن] است تا کسانی را که ستم کرده اند، هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۱۶.

روشی مؤثر در تبلیغ

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف

پس از درگذشت ابوطالب که بزرگ ترین پشتیبان برادر زاده اش محمد صلی الله علیه و آلهبه شمار می آمد، شکنجه و آزار مشرکان بر پیامبر فزونی یافت، تا جایی که زنان و کودکان نیز به او طعنه می زدند و به سویش سنگ پرتاب می کردند. پیامبر نیز با سر و صورتی خون آلود نزد همسرش خدیجه می آمد و خدیجه همسر وفادار پیامبر، زخم های او را مداوا و با او هم دردی می کرد و به او دلداری می داد. روزها می گذشت و پیامبر نیز صبر و شکیبایی از خود نشان می داد.

پیامبر تصمیم گرفت برای تبلیغ، به شهر طایف برود. تا یارانی برای خود بیابد

و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دهد. اشراف طایف، وقتی از حضور پیامبر در شهرشان با خبر شدند، از تیره شدن روابط دیرینه خود با مشرکان مکه به هراس افتادند و برای خوشایندِ آنان، از پذیرش پیامبر خودداری کردند و حتی وی را به عنوان مهمان معمولی نپذیرفتند. آنان عده ای از اوباش را تحریک کردند تا در کوچه های طایف، راه را بر پیامبر ببندند و با سنگ به او حمله کنند. در یک لحظه باران سنگ بر سر پیامبر سرازیر شد. پیامبر برای جلوگیری از برخورد سنگ ها، دستانش را سپر سر و صورت خود قرار داده بود، ولی در امان نماند و بدنش زخمی و سر و صورتش پر از خون گردید و از پاهایش نیز خون جاری شد. غم و اندوه بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و بر رنج سفر می افزود. پیامبر، رانده شده از شهر طایف، تنها و سرگردان؛ خود را به باغی که در آن نزدیکی بود، رساند و در سایه درخت نخلی نشست. صاحبان باغ دو برادر از ثروتمندان طائف، «عتبه بن ربیعه» و «شیبه بن ربیعه» از دور به باغ نزدیک می شدند. پیامبر آن دو را شناخت و چون از دشمنی آنان آگاه بود، از دیدنشان ناراحت شد، ولی به روی خود نیاورد. آن دو که وضعیت غم انگیز پیامبر را دیدند، غلامشان «عداس» را که مسیحی بود با ظرفی آب و طبقی از انگور نزد پیامبر فرستادند. پیامبر به عداس فرمود: از کجایی؟ غلام گفت: از نینوا. رسول خدافرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ عداس با حیرت گفت: شما از کجا یونس را می شناسید؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آلهفرمود: من

رسول خدا هستم و خداوند این خبررا به من داده است. عداس که صداقت را در گفتار و رفتار پیامبر دید، به حقانیت پیامبر پی برد و در همان جا ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. او سجده کرد و پای پیامبر را بوسید. او تنها کسی بود که در این سفر به پیامبر ایمان آورد. پیامبر با راهنمایی عداس به مکه بازگشت. عتبه و شیبه، صاحبان باغ، وقتی دیدند غلامشان عداس اسلام اختیار کرده است، سخت برآشفتند و او را سرزنش کردند. عداس در پاسخ آنان گفت: او مرد صالحی بود و مرا از اسرار ناشناخته پیامبرمان، یونس، خبر داد. من به رسالت او یقین کردم و به او ایمان آوردم. آن دو، او را ریشخند کردند و گفتند: مبادا تو را بفریبد، او مردفریبکاری است، ولی این سخنان بر عداس اثری نداشت و او با پیامبر راهی مکه شد. پیامبر در راه مکه نزدیک نخلی به نماز ایستاد. گروهی از جنّیان که اهل نصیبین بودند و از آن جا می گذشتند، وقتی صدای تلاوت قرآن را شنیدند، چون برای آنان تازگی داشت، خوب گوش فرادادند. آنان پس از آشنا شدن با پیامبر خدا به رسالت او پی بردند و ایمان آوردند. پس از آن به سرعت به سراغ طایفه خود آمدند و به تبلیغ دین اسلام پرداختند نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را ثابت کردند. سپس به تشویق مردم قبیله خود پرداختند. و به آنان بشارت دادند که در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، از عذاب آخرت رها می شوند. آنان در تبلیغ خود هم

بر مسئله «معاد» و هم به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا، تأکید کردند. در سومین مرحله، پی آمدهای ترک ایمان را به آنان گوشزد کردند و همراه با استدلال و دل سوزی به آنان هشداری دادند و سرانجام انحراف از این مسیر را گمراهی آشکار دانستند. این روش در تبلیغ، بسیار مؤثر است و می تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد.

آیه های زیر به ایمان آوردن این گروه اشاره می کند:

و چون تنی چند از جن را در به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرا دهید و چون به انجام رسید، هشدار دهنده، به سوی قوم خود بازگشتند. « گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتاب های] پیش از خود است و به سوی حق و به راهی راست راهبری می کند. « ای قوم، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. «

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری اند. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹.

روشی مؤثر در تبلیغ

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف

پس از درگذشت ابوطالب که بزرگ ترین پشتیبان برادر زاده اش محمد صلی الله علیه و آله‌به شمار می آمد، شکنجه و آزار مشرکان بر پیامبر فزونی یافت، تا جایی که زنان و کودکان نیز به او طعنه می زدند و به سویش سنگ پرتاب می کردند. پیامبر نیز

با سر و صورتی خون آلود نزد همسرش خدیجه می آمد و خدیجه همسر وفادار پیامبر، زخم های او را مداوا و با او هم دردی می کرد و به او دلداری می داد. روزها می گذشت و پیامبر نیز صبر و شکیبایی از خود نشان می داد.

پیامبر تصمیم گرفت برای تبلیغ، به شهر طایف برود. تا یارانی برای خود بیابد و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دهد. اشراف طایف، وقتی از حضور پیامبر در شهرشان با خبر شدند، از تیره شدن روابط دیرینه خود با مشرکان مکه به هراس افتادند و برای خوشاینـدِ آنان، از پـذیرش پیامبر خودداری کردنـد و حتی وی را به عنوان مهمان معمولی نپذیرفتنـد. آنان عده ای از اوباش را تحریک کردنـد تا در کوچه های طایف، راه را بر پیامبر ببندند و با سنگ به او حمله کنند. در یک لحظه باران سنگ بر سر پیامبر سرازیر شـد. پیامبر برای جلوگیری از برخورد سنگ ها، دستانش را سپر سر و صورت خود قرار داده بود، ولی در امان نماند و بدنش زخمی و سر و صورتش پر از خون گردید و از پاهایش نیز خون جاری شد. غم و اندوه بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و بر رنـج سفر می افزود. پیامبر، رانده شده از شهر طایف، تنها و سرگردان؛ خود را به باغی که در آن نزدیکی بود، رسانـد و در سایه درخت نخلی نشست. صاحبان باغ دو برادر از ثروتمندان طائف، «عتبه بن ربیعه» و «شیبه بن ربیعه» از دور به باغ نزدیک می شدنـد. پیامبر آن دو را شناخت و چون از دشمنی آنان آگاه بود، از دیـدنشان ناراحت شد، ولی به روی خود نیاورد. آن دو که

وضعیت غم انگیز پیامبر را دیدند، غلامشان «عداس» را که مسیحی بود با ظرفی آب و طبقی از انگور نزد پیامبر فرستادند. پیامبر به عداس فرمود: از کجایی؟ غلام گفت: از نینوا. رسول خدافرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ عداس با حیرت گفت: شما از کجا یونس را می شناسید؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آلهفرمود: من رسول خدا هستم و خداوند این خبررا به من داده است. عداس که صداقت را در گفتار و رفتار پیامبر دید، به حقانیت پیامبر پی برد و در همان جا ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. او سجده کرد و پای پیامبر را بوسید. او تنها کسی بود که در این سفر به پیامبر ایمان آورد. پیامبر با راهنمایی عداس به مکه بازگشت. عتبه و شیبه، صاحبان باغ، وقتی دیدند غلامشان عداس اسلام اختیار کرده است، سخت برآشفتند و او را سرزنش کردند. عداس در پاسخ آنان گفت: او مرد صالحی بود و مرا از اسرار ناشناخته پیامبرمان، یونس، خبر داد. من به رسالت او یقین کردم و به او ایمان آوردم. آن دو، او را ریشخند کردند و گفتند: مبادا تو را بفریبد، او مردفریبکاری است، ولی این سخنان بر عداس اثری نداشت و او با پیامبر راهی مکه شد. پیامبر در راه مکه نزدیک نخلی به نماز ایستاد. گروهی از جنّیان که اهل نصیبین بودند و از آن جا می گذشتند، وقتی صدای تلاوت قرآن را شنیدند، چون برای آنان تازگی داشت، خوب گوش فرادادند. آنان پس از آشنا شدن با پیامبر خدا به رسالت او پی بردند و ایمان آوردند. پس از آن به سرعت به سراغ طایفه

خود آمدند و به تبلیغ دین اسلام پرداختند نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را ثابت کردند. سپس به تشویق مردم قبیله خود پرداختند. و به آنان بشارت دادند که در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، از عذاب آخرت رها می شوند. آنان در تبلیغ خود هم بر مسئله «معاد» و هم به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا، تأکید کردند. در سومین مرحله، پی آمدهای ترک ایمان را به آنان گوشزد کردند و همراه با استدلال و دل سوزی به آنان هشداری دادند و سرانجام انحراف از این مسیر را گمراهی آشکار دانستند. این روش در تبلیغ، بسیار مؤثر است و می تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد.

آیه های زیر به ایمان آوردن این گروه اشاره می کند:

و چون تنی چند از جن را در به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرا دهید و چون به انجام رسید، هشدار دهنده، به سوی قوم خود بازگشتند. «» گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتاب های] پیش از خود است و به سوی حق و به راهی راست راهبری می کند. «» ای قوم، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. «»

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری اند. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نورالثقلین،

ج ۵، ص ۱۹.

روشی مؤثر در تبلیغ

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف

پس از درگذشت ابوطالب که بزرگ ترین پشتیبان برادر زاده اش محمد صلی الله علیه و آلهبه شمار می آمد، شکنجه و آزار مشرکان بر پیامبر فزونی یافت، تا جایی که زنان و کودکان نیز به او طعنه می زدند و به سویش سنگ پرتاب می کردند. پیامبر نیز با سر و صورتی خون آلود نزد همسرش خدیجه می آمد و خدیجه همسر وفادار پیامبر، زخم های او را مداوا و با او هم دردی می کرد و به او دلداری می داد. روزها می گذشت و پیامبر نیز صبر و شکیبایی از خود نشان می داد.

پیامبر تصمیم گرفت برای تبلیغ، به شهر طایف برود. تا یارانی برای خود بیابد و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دهد. اشراف طایف، وقتی از حضور پیامبر در شهرشان با خبر شدند، از تیره شدن روابط دیرینه خود با مشرکان مکه به هراس افتادند و برای خوشاینـدِ آنان، از پذیرش پیامبر خودداری کردند و حتی وی را به عنوان مهمان معمولی نپذیرفتند. آنان عده ای از اوباش را تحریک کردند تا در کوچه های طایف، راه را بر پیامبر ببندند و با سنگ به او حمله کنند. در یک لحظه باران سنگ بر سر پیامبر سرازیر شد. پیامبر برای جلوگیری از برخورد سنگ ها، دستانش را سپر سر و صورت خود قرار داده بود، ولی در امان نماند و بدنش زخمی و سر و صورتش پر از خون گردید و از پاهایش نیز خون جاری شد. غم و اندوه بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و بر رنج سفر می افزود. پیامبر، رانده شده از شهر طایف، تنها و سرگردان؛ خود را به باغی که در آن

نزدیکی بود، رساند و در سایه درخت نخلی نشست. صاحبان باغ دو برادر از ثروتمندان طائف، «عتبه بن ربیعه» و «شیبه بن ربیعه» از دور به باغ نزدیک می شدند. پیامبر آن دو را شناخت و چون از دشمنی آنان آگاه بود، از دیدنشان ناراحت شد، ولی به روی خود نیاورد. آن دو که وضعیت غم انگیز پیامبر را دیدند، غلامشان «عداس» را که مسیحی بود با ظرفی آب و طبقی از انگور نزد پیامبر فرستادند. پیامبر به عداس فرمود: از کجایی؟ غلام گفت: از نینوا. رسول خدافرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ عداس با حیرت گفت: شما از کجا یونس را می شناسید؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آلهفرمود: من رسول خدا هستم و خداوند این خبررا به من داده است. عداس که صداقت را در گفتار و رفتار پیامبر دید، به حقانیت پیامبر پی برد و در همان جا ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. او سجده کرد و پای پیامبر را بوسید. او تنها کسی بود که در این سفر به پیامبر ایمان آورد. پیامبر با راهنمایی عداس به مکه بازگشت. عتبه و شیبه، صاحبان باغ، وقتی دیدند غلامشان عداس اسلام اختیار کرده است، سخت برآشفتند و او را سرزنش کردند. عداس در پاسخ آنان گفت: او مرد صالحی بود و مرا از اسرار ناشناخته پیامبرمان، یونس، خبر داد. من به رسالت او یقین کردم و به او ایمان آوردم. آن دو، او را ریشخند کردند و گفتند: مبادا تو را بفریبد، او مردفریبکاری است، ولی این سخنان بر عداس اثری نداشت و او با پیامبر راهی مکه شد. پیامبر در راه مکه نزدیک

نخلی به نماز ایستاد. گروهی از جنّیان که اهل نصیبین بودند و از آن جا می گذشتند، وقتی صدای تلاوت قرآن را شنیدند، چون برای آنان تازگی داشت، خوب گوش فرادادند. آنان پس از آشنا شدن با پیامبر خدا به رسالت او پی بردند و ایمان آوردند. پس از آن به سرعت به سراغ طایفه خود آمدند و به تبلیغ دین اسلام پرداختند نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را ثابت کردند. سپس به تشویق مردم قبیله خود پرداختند. و به آنان بشارت دادند که در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، از عذاب آخرت رها می شوند. آنان در تبلیغ خود هم بر مسئله «معاد» و هم به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا، تأکید کردند. در سومین مرحله، پی آمدهای ترک ایمان را به آنان گوشزد کردند و همراه با استدلال و دل سوزی به آنان هشداری دادند و سرانجام انحراف از این مسیر را گمراهی آشکار دانستند. این روش در تبلیغ، بسیار مؤثر است و می تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد.

آیه های زیر به ایمان آوردن این گروه اشاره می کند:

و چون تنی چند از جن را در به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرا دهید و چون به انجام رسید، هشدار دهنده، به سوی قوم خود بازگشتند. «» گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتاب های] پیش از خود است و به سوی حق و به راهی راست راهبری می کند. «» ای قوم، دعوت کننده خدا را پاسخ

[مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. »

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری اند. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹.

روشی مؤثر در تبلیغ

شأن نزول آیه های ۲۹ تا ۳۲ سوره احقاف

پس از درگذشت ابوطالب که بزرگ ترین پشتیبان برادر زاده اش محمد صلی الله علیه و آله‌به شمار می آمد، شکنجه و آزار مشرکان بر پیامبر فزونی یافت، تا جایی که زنان و کودکان نیز به او طعنه می زدند و به سویش سنگ پرتاب می کردند. پیامبر نیز با سر و صورتی خون آلود نزد همسرش خدیجه می آمد و خدیجه همسر وفادار پیامبر، زخم های او را مداوا و با او هم دردی می کرد و به او دلداری می داد. روزها می گذشت و پیامبر نیز صبر و شکیبایی از خود نشان می داد.

پیامبر تصمیم گرفت برای تبلیغ، به شهر طایف برود. تا یارانی برای خود بیابد و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دهد. اشراف طایف، وقتی از حضور پیامبر در شهرشان با خبر شدند، از تیره شدن روابط دیرینه خود با مشرکان مکه به هراس افتادند و برای خوشایندِ آنان، از پذیرش پیامبر خودداری کردند و حتی وی را به عنوان مهمان معمولی نپذیرفتند. آنان عده ای از اوباش را تحریک کردند تا در کوچه های طایف، راه را بر پیامبر ببندند و با سنگ به او حمله کنند. در یک لحظه باران سنگ بر سر پیامبر سرازیر شد. پیامبر برای جلوگیری از برخورد سنگ ها، دستانش را سپر سر و صورت خود قرار

داده بود، ولی در امان نمانـد و بدنش زخمی و سر و صورتش پر از خون گردید و از پاهایش نیز خون جاری شد. غم و اندوه بر دوش پیامبر سنگینی می کرد و بر رنج سفر می افزود. پیامبر، رانده شده از شهر طایف، تنها و سرگردان؛ خود را به باغی که در آن نزدیکی بود، رساند و در سایه درخت نخلی نشست. صاحبان باغ دو برادر از ثروتمندان طائف، «عتبه بن ربیعه» و «شیبه بن ربیعه» از دور به باغ نزدیک می شدند. پیامبر آن دو را شناخت و چون از دشمنی آنان آگاه بود، از دیدنشان ناراحت شد، ولی به روی خود نیاورد. آن دو که وضعیت غم انگیز پیامبر را دیدنـد، غلامشان «عداس» را که مسیحی بود با ظرفی آب و طبقی از انگور نزد پیامبر فرستادند. پیامبر به عداس فرمود: از کجایی؟ غلام گفت: از نینوا. رسول خدافرمود: از شهر بنده صالح خدا «یونس»؟ عداس با حیرت گفت: شما از کجا یونس را می شناسید؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آلهفرمود: من رسول خدا هستم و خداوند این خبررا به من داده است. عداس که صداقت را در گفتار و رفتار پیامبر دید، به حقانیت پیامبر پی برد و در همان جا ایمان آورد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. او سجده کرد و پای پیامبر را بوسید. او تنها کسی بود که در این سفر به پیامبر ایمان آورد. پیامبر با راهنمایی عداس به مکه بازگشت. عتبه و شیبه، صاحبان باغ، وقتی دیدند غلامشان عداس اسلام اختیار کرده است، سخت برآشفتند و او را سرزنش کردند. عداس در پاسخ آنان گفت: او مرد صالحی بود و

مرا از اسرار ناشناخته پیامبرمان، یونس، خبر داد. من به رسالت او یقین کردم و به او ایمان آوردم. آن دو، او را ریشخند کردند و گفتند: مبادا تو را بفریبد، او مردفریبکاری است، ولی این سخنان بر عداس اثری نداشت و او با پیامبر راهی مکه شد. پیامبر در راه مکه نزدیک نخلی به نماز ایستاد. گروهی از جنّیان که اهل نصیبین بودند و از آن جا می گذشتند، وقتی صدای تلاوت قرآن را شنیدند، چون برای آنان تازگی داشت، خوب گوش فرادادند. آنان پس از آشنا شدن با پیامبر خدا به رسالت او پی بردند و ایمان آوردند. پس از آن به سرعت به سراغ طایفه خود آمدند و به تبلیغ دین اسلام پرداختند نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را ثابت کردند. سپس به تشویق مردم قبیله خود پرداختند. و به آنان بشارت دادند که در سایه ایمان به این کتاب آسمانی، از عذاب آخرت رها می شوند. آنان در تبلیغ خود هم بر مسئله «معاد» و هم به ارزش های اصیل آخرت در برابر ارزش های ناپایدار دنیا، تأکید کردند. در سومین مرحله، پی آمدهای ترک ایمان را به آنان گوشزد کردند و همراه با استدلال و دل سوزی به آنان هشداری دادند و سرانجام انحراف از این مسیر را گمراهی آشکار دانستند. این روش در تبلیغ، بسیار مؤثر است و می تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد.

آیه های زیر به ایمان آوردن این گروه اشاره می کند:

و چون تنی چند از جن را در به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: گوش فرا

دهید و چون به انجام رسید، هشدار دهنده، به سوی قوم خود باز گشتند. « گفتند: ای قوم، ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتاب های] پیش از خود است و به سوی حق و به راهی راست راهبری می کند. « ای قوم، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. «

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری اند. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۹.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{حم}

{تَنْزِیلُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْکِتابِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {الْعَزِیزِ} نعت تابع {الْحَکِیمِ} نعت تابع

{ما} حرف نفی غیر عامل {خَلَقْنَا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {السَّماواتِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَالْأَرْضَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع {بَیْنَهُما} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِلاَّ} حرف استثنا {بِالْحَقِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَأَجَلٍ} (و) حرف

عطف / معطوف تابع {مُسَمًّى} نعت تابع {وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أُنْذِرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {مُعْرِضُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَرَأَيْتُمْ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {تَدْعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {دُونِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَرُونِي} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {ما} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {ذا} خبر، مرفوع یا در محل رفع {خَلَقُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنَ} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَمْ} حرف عطف {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {شِرْكٌ} مبتدا مؤخّر {فِي} حرف جر {السَّماواتِ} اسم مجرور یا در محل جر {ائْتُونِي} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ن) حرف وقایه

/ (ی) ضـمیر متصـل در محـل نصـب، مفعـولٌ بـه {بِکِتـابٍ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {مِنْ} حرف جر {قَبْـلِ} اسـم مجرور یـا در محـل جر {هـذا} مضـاف الیه، مجرور یـا در محل جر {أَوْ} حرف عطف {أَثارَةٍ} معطوف تابع {مِنْ} حرف جر {عِلْمٍ} اسم مجرور یا در محل جر {إِنْ} حرف شـرط جازم {کُنْتُمْ} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {صادِقِینَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{وَمَنْ} (و) حرف استیناف / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {أَضَلُّ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مِمَّنْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {یَدْعُوا} فعـل مضـارع، مرفوع به ضـمه ظـاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {مِنْ} حرف جر {دُونِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامـل {یَسْتَجِیبُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {لَهُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {إِلی} حرف جر {یَوْمِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {الْقِیـامَهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {عَنْ} حرف جر {دُعائِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {غافِلُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَإِذا} (و) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {حُشِرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {النَّاسُ} نائب

فاعل، مرفوع یا در محل رفع {کانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَعْداءً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {وَکانُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {بِعِبادَتِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {کافِرِینَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{وَإِذا} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تُتْلی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {عَلَیْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آیاتُنا} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَیِّناتٍ} حال، منصوب {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الَّذِینَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {کَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِلْحَقِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَمَّا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {جاءَهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {هذا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سِحْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مُبِینٌ} نعت تابع

{أَمْ} حرف عطف {یَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {افْتَراهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه)

ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِنِ} حرف شرط جازم {افْتَرَيْتُهُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فَلا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف نفی غیر عامل {تَمْلِكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِي} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْئاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَعْلَمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تُفِيضُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كَفى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / فاعل محذوف {شَهِيداً} تمییز، منصوب {بَيْنِي} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَبَيْنَكُمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُوَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْغَفُورُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الرَّحِيمُ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر

{ما} حرف نفی غیر عامل {كُنْتُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {بِدْعاً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {مِنَ} حرف جر {الرُّسُلِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَدْرِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {يُفْعَلُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِي} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {بِكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنْ} حرف نفی غیر عامل {أَتَّبِعُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {إِلَّا} حرف استثنا {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {يُوحى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِلَيَّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَما} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَنَا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِلَّا} حرف استثنا {نَذِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مُبِينٌ} نعت تابع

{قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَرَأَيْتُمْ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {إِنْ} حرف شرط جازم {كانَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر

{مِنْ} حرف جر {عِنْدِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {وَكَفَرْتُمْ} (و) حالیه / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَشَهِدَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {شاهِدٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {بَنِی} اسم مجرور یا در محل جر {إِسْرائِيلَ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {عَلى} حرف جر {مِثْلِهِ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {فَآمَنَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَاسْتَكْبَرْتُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يَهْدِی} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {الْقَوْمَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الظَّالِمِينَ} نعت تابع

{وَقالَ} (و) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الَّذِينَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِلَّذِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل

رفع و فاعل {لَوْ} حرف شرط غير جازم {كانَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / اسم كان، ضمير مستتر (هو) در تقدير {خَيْراً} خبر كان، منصوب يا در محل نصب {ما} حرف نفى غير عامل {سَبَقُونا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / (نا) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {إِلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَإِذْ} (و) حرف عطف / ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {لَمْ} حرف جزم {يَهْتَدُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَسَيَقُولُونَ} (ف) حرف عطف / (س) حرف استقبال / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {هذا} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {إِفْكٌ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {قَدِيمٌ} نعت تابع

{وَمِنْ} (و) حرف استيناف / حرف جر {قَبْلِهِ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر مقدّم محذوف {كِتابُ} مبتدا مؤخّر {مُوسى} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {إِماماً} حال، منصوب {وَرَحْمَةً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَهذا} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {كِتابٌ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {مُصَدِّقٌ} نعت تابع {لِساناً} حال، منصوب {عَرَبِيًّا} نعت تابع {لِيُنْذِرَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {الَّذِينَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل

نصب {ظَلَمُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَبُشْرى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {لِلْمُحْسِنِينَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {رَبُّنَا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {اللَّهُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {ثُمَّ} حرف عطف {اسْتَقامُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَلا} (ف) حرف زائد / حرف نفی غیر عامل {خَوْفٌ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل / خبر إنَّ محذوف {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَحْزَنُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَصْحابُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الْجَنَّةِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {خالِدِينَ} حال، منصوب {فِيها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {جَزاءً} مفعول لأجله، منصوب {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع

به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَوَصَّيْنَا} (و) حرف استیناف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْإِنْسانَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {بِوالِدَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِحْساناً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {حَمَلَتْهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أُمُّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {كُرْهاً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {وَوَضَعَتْهُ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {كُرْهاً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {وَحَمْلُهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَفِصالُهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ثَلاثُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {شَهْراً} تمییز، منصوب {حَتَّى} حرف ابتدا {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {بَلَغَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {أَشُدَّهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَبَلَغَ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه

ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {أَرْبَعِینَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {سَـِنَةً} تمییز، منصوب {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {رَبِّ} منادا، منصوب یا در محل نصب / مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَوْزِعْنِی} فعل امر مبنی بر سـکون / (ن) حرف وقایه / (ی) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (أنت) در تقدیر {أَنْ} حرف نصب {أَشْکُرَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (أنا) در تقـدیر {نِعْمَتَکَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الَّتِی} نعت تابع {أَنْعَمْتَ} فعل ماضـی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {عَلَیَّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَعَلی} (و) حرف عطف / حرف جر {والِدَیَّ} اسم مجرور یا در محل جر / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَنْ} (و) حرف عطف / حرف نصب {أَعْمَلَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مستتر (أنـا) در تقـدیر {صالِحاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {تَرْضاهُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / (ه) ضمیر متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (أنت) در تقـدیر {وَأَصْـِلِحْ} (و) حرف عطف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضـمیر مسـتتر (أنت) در تقدیر {لِی} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فِی} حرف جر {ذُرِّیَّتِی} اسم مجرور یا در محل

جر / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنِّی} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {تُبْتُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محذوف {إِلَیْکَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَإِنِّی} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {مِنَ} حرف جر {الْمُسْلِمِینَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر إنَّ محذوف

{أُولَئِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِینَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {نَتَقَبَّلُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَحْسَنَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {ما} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَمِلُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَنَتَجاوَزُ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {عَنْ} حرف جر {سَیِّئاتِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فِی} حرف جر {أَصْحابِ} حال، منصوب {الْجَنَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَعْدَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {الصِّدْقِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {الَّذِی} نعت تابع {کانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {یُوعَدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر

متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَالَّذِی} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لِوالِدَیْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أُفٍّ} اسم فعل / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {لَکُما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَتَعِدانِنِی} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (ا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَنْ} حرف نصب {أُخْرَجَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {وَقَدْ} (و) حالیه / حرف تحقیق {خَلَتِ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث {الْقُرُونُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {قَبْلِی} اسم مجرور یا در محل جر / (ی) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُما} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یَسْتَغِیثانِ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (ا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَیْلَکَ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {آمِنْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {وَعْدَ}

اسم إنّ، منصوب يـا در محـل نصب {اللَّهِ} مضـاف اليه، مجرور يا در محل جر {حَقٌّ} خبر إنَّ، مرفوع يا در محل رفع {فَيَقُولُ} (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهرى يا تقـديرى / فاعل، ضـمير مسـتتر (هو) در تقدير {ما} حرف نفى غير عامـل {هـذا} مبتـدا، مرفوع يـا در محـل رفع {إِلاَّ} حرف اسـتثنا {أَساطِيرُ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {الْأَوَّلِينَ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر

{أُولئِكَ} مبتـدا، مرفوع يـا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع يا در محل رفع / خبر (الـذى) {حَقَّ} فعل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقـديرى {عَلَيْهِمُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {الْقَوْلُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {فِى} حرف جر {أُمَمٍ} حـال، منصوب {قَدْ} حرف تحقيق {خَلَتْ} فعـل ماضـى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقـديرى / (ت) تأنيث / فاعل، ضـمير مسـتتر (هى) در تقدير {مِنْ} حرف جر {قَبْلِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {مِنَ} حرف جر {الْجِنِّ} اسم مجرور يـا در محـل جر {وَالْإِنْسِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {إِنَّهُمْ} حرف مشـبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ / (ه) ضـمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {كانُوا} فعل ماضـى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {خاسِرِينَ} خبر كان، منصوب يا در محل نصب / خبر إنَّ محذوف

{وَلِكُلٍّ} (و) حرف استيناف / حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر مقـدّم محـذوف {دَرَجاتٌ} مبتـدا مؤخّر {مِمَّا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عَمِلُوا} فعل ماضى، مبنى بر

ضمه / (و) ضـمير متصـل در محل رفع و فاعل {وَلِيُوَفِّيَهُمْ} (و) حرف عطف / (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {أَعْمالَهُمْ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {لا} حرف نفی غیر عامـل {يُظْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{وَيَوْمَ} (و) حرف استینـاف / ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يُعْرَضُ} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری {الَّذِينَ} نـائب فاعـل، مرفوع یـا در محل رفع {كَفَرُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَى} حرف جر {النَّارِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَذْهَبْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعـل {طَيِّبـاتِكُمْ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محل نصب / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فِي} حرف جر {حَيـاتِكُمُ} اسم مجرور یـا در محـل جر / (ک) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {الـدُّنْيا} نعت تابع {وَاسْتَمْتَعْتُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {بِها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَالْيَوْمَ} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تُجْزَوْنَ} فعل

مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {عَذابَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْهُونِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {کُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {تَسْتَکْبِرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر {فِی} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {بِغَیْرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الْحَقِّ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَبِما} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {کُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {تَفْسُقُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَاذْکُرْ} (و) حرف استیناف / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَخا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {عادٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِذْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {أَنْذَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {قَوْمَهُ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِالْأَحْقافِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَقَدْ} (و) حالیه / حرف تحقیق {خَلَتِ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری /

(ت) تـأنيث {النُّذُرُ} فاعـل، مرفوع يـا در محـل رفع {مِنْ} حرف جر {بَيْنِ} اسم مجرور يـا در محـل جر {يَدَيْهِ} مضـاف اليه، مجرور يا در محل جر / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَمِنْ} (و) حرف عطف / حرف جر {خَلْفِهِ} اسم مجرور يا در محـل جر / (ه) ضـمير متصـل در محـل جر، مضـاف اليه {أَلاَّ} (أن) حرف تفسـير / (لا) حرف جزم {تَعْبُدُوا} فعل مضارع مجزوم به حـذف نون / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل {إِلَّا} حرف اسـتثنا {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصـب {إِنِّي} حرف مشـبه بالفعـل يـا حرف نفی ناسـخ / (ی) ضـمير متصـل در محل نصب، اسم إنّ {أَخافُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری يا تقـديری / فاعل، ضـمير مسـتتر (أنا) در تقـدير / خبر إنَّ محـذوف {عَلَيْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عَذابَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يَوْمٍ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {عَظِيمٍ} نعت تابع

{قالُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {أَجِئْتَنا} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر سـكون / (ت) ضـمير متصل، در محل رفع و فاعل / (نا) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {لِتَأْفِكَنا} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری يا تقـديری / (نا) ضـمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمير مسـتتر (أنت) در تقـدير {عَنْ} حرف جر {آلِهَتِنـا} اسم مجرور يـا در محـل جر / (نا) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {فَأْتِنا} (ف) رابط جواب برای

شرط / فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله (ی) / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعِدُنا} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِنْ} حرف شرط جازم {كُنْتَ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {مِنَ} حرف جر {الصَّادِقِينَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {إِنَّمَا} حرف مکفوف (کافّه و مکفوفه) {الْعِلْمُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {وَأُبَلِّغُكُمْ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر {ما} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {أُرْسِلْتُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلٰكِنِّي} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ی) ضمیر متصل در محل نصب، اسم لکن {أَراكُمْ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل،

ضمیر مستتر (أنا) در تقدیر / خبر لکن محذوف {قَوْماً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {تَجْهَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{فَلَمَّا} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَأَوْهُ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {عارِضاً} حال، منصوب {مُسْتَقْبِلَ} نعت تابع {أَوْدِيَتِهِمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {هـذا} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عارِضٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {مُمْطِرُنا} نعت تابع / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَلْ} حرف اضراب {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {مَا} خبر، مرفوع یا در محل رفع {اسْتَعْجَلْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رِيحٌ} بدل تابع {فِيها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {عَذابٌ} مبتدا مؤخّر {أَلِيمٌ} نعت تابع

{تُدَمِّرُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {كُلَّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {شَيْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {بِأَمْرِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَبِّها} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف

اليه {فَأَصْبَحُوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم أصبح {لا} حرف نفی غیر عامل {يُرى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {إِلَّا} حرف استثنا {مَساكِنُهُمْ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر أصبح محذوف {كَذلِكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {نَجْزِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {الْقَوْمَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الْمُجْرِمِينَ} نعت تابع

{وَلَقَدْ} (و) حرف قسم / (ل) حرف جواب / حرف تحقیق {مَكَّنَّاهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فِيما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنْ} حرف نفی غیر عامل {مَكَّنَّاكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فِيهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَجَعَلْنا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {سَمْعاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَأَبْصاراً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَأَفْئِدَةً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فَما} (ف) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَغْنى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {سَمْعُهُمْ} فاعل، مرفوع

یـا در محـل رفـع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {وَلا} (و) حرف عطـف / حرف نفی غیر عامـل {أَبْصارُهُمْ} معطوف تـابع / (ه) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَفْئِدَتُهُمْ} معطوف تـابع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضاف الیه {مِنْ} حرف جر زائـد {شَيْءٍ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {إِذْ} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محل نصب {کانُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يَجْحَدُونَ} فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل / خبر کـان، محـذوف یـا در تقـدیر {بِآياتِ} حرف جر و اسـم بعـد از آن مجرور {اللَّهِ} مضـاف الیـه، مجرور یـا در محـل جر {وَحاقَ} (و) حرف عطـف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری {بِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ما} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {کانُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَسْتَهْزِؤُنَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَلَقَدْ} (و) حرف عطف / (ل) حرف قسم / حرف تحقیق {أَهْلَكْنا} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (نا) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {حَوْلَكُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضـمیر متصل در

محل جر، مضاف الیه {مِنَ} حرف جر {الْقُری} اسم مجرور یا در محل جر {وَصَرَّفْنَا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نـا) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْآیاتِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لَعَلَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، اسم لعل {یَرْجِعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصـل در محل رفع و فاعل / خبر لعل محذوف

{فَلَوْلا} (ف) حرف عطف / حرف توبیخ {نَصَرَهُمُ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الَّذِینَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {اتَّخَذُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعـل {مِنْ} حرف جر {دُونِ} اسـم مجرور یـا در محـل جر {اللَّهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {قُرْبانـاً} مفعـولٌ به، منصوب یا در محل نصب {آلِهَةً} بدل تابع {بَلْ} حرف اضراب {ضَلُّوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَذلِکَ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِفْکُهُمْ} خبر، مرفوع یـا در محـل رفع / (ه) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع {کانُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {یَفْتَرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَإِذْ} (و) حرف استیناف

/ ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {صَرَفْنا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلَيْكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {نَفَراً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {مِنَ} حرف جر {الْجِنِّ} اسم مجرور یا در محل جر {يَسْتَمِعُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْقُرْآنَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَلَمَّا} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {حَضَرُوهُ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنْصِتُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَلَمَّا} (ف) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {قُضِيَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / نائب فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {وَلَّوْا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلى} حرف جر {قَوْمِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مُنْذِرِينَ} حال، منصوب

{قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {یا} (یا) حرف ندا {قَوْمَنا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ /

(نا) ضـمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {سَـمِعْنا} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محـذوف {كِتابـاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أُنْزِلَ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری / نائب فاعل، ضمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {مِنْ} حرف جر {بَعْـدِ} اسم مجرور یا در محل جر {مُوسـى} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مُصَـدِّقاً} نعت تـابع {لِما} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {بَيْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يَـدَيْهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {يَهْدِى} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {إِلَى} حرف جر {الْحَقِّ} اسم مجرور یا در محل جر {وَإِلى} (و) حرف عطف / حرف جر {طَرِيقٍ} اسم مجرور یا در محل جر {مُسْتَقِيمٍ} نعت تابع

{يـا} (يـا) حرف نـدا {قَوْمَنـا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَجِيبُوا} فعل امر، مبنی بر حـذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محل رفع و فاعل {داعِيَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَآمِنُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حـذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِهِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {يَغْفِرْ} فعل مضارع، مجزوم به سـکون / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقدیر {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنْ}

حرف جر {ذُنُوبِكَمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَيُجِرْكُمْ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مجزوم به سـکون / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {عَذابٍ} اسم مجرور یا در محل جر {أَلِيمٍ} نعت تابع

{وَمَنْ} (و) حرف عطف / اسم شـرط جـازم در محـل رفع و مبتـدا {لا۔} حرف نفی غیر عامل {يُجِبْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {داعِيَ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {اللَّهِ} مضـاف الیه، مجرور یا در محل جر {فَلَيْسَ} (ف) رابط جواب برای شـرط / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم لیس، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {بِمُعْجِزٍ} (ب) حرف جر زائـد / خبر لیس، منصوب یـا در محـل نصب {فِی} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَلَيْسَ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری {لَهُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر لیس محـذوف {مِنْ} حرف جر {دُونِهِ} اسم مجرور یـا در محل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْلِياءُ} اسم لیس، مرفوع یا در محل رفع {أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {فِی} حرف جر {ضَلالٍ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {مُبِينٍ} نعت تابع

{أَوَلَمْ} همزه (أ) حرف اسـتفهام / (و) حرف عطف / حرف جزم {يَرَوْا} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / (و) ضمیر متصل

در محل رفع و فاعل {أَنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم أنّ، منصوب یا در محل نصب {الَّذِی} نعت تابع {خَلَقَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {السَّماواتِ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَالْأَرْضَ} حرف عطف و اسم بعد از آن معطوف {وَلَمْ} (و) حرف عطف / حرف جزم {یَعْیَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِخَلْقِهِنَّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِقادِرٍ} (ب) حرف جر زائد / خبر أنَّ، مرفوع یا در محل رفع {عَلی} حرف جر {أَنْ} حرف نصب {یُحْیِیَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {الْمَوْتی} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {بَلی} حرف جواب {إِنَّهُ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {عَلی} حرف جر {کُلِّ} اسم مجرور یا در محل جر {شَیْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {قَدِیرٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{وَیَوْمَ} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {یُعْرَضُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {الَّذِینَ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {کَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَی} حرف جر {النَّارِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَلَیْسَ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا

تقدیری {هذا} اسم لیس، مرفوع یا در محل رفع {بِالْحَقِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر لیس محذوف {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَلی} حرف جواب {وَرَبِّنا} (و) حرف قسم / اسم مجرور یا در محل جر / (نا) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {قالَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {فَذُوقُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {الْعَذابَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {تَكْفُرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{فَاصْبِرْ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {كَما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {صَبَرَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أُولُوا} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {الْعَزْمِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {مِنَ} حرف جر {الرُّسُلِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَسْتَعْجِلْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كَأَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل

در محل نصب، اسم كأنّ {يَوْمَ} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {يَرَوْنَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {ما} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يُوعَدُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل {لَمْ} حرف جزم {يَلْبَثُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ى) / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر كأن محذوف {إِلَّا} حرف استثنا {ساعَةً} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {مِنْ} حرف جر {نَهارٍ} اسم مجرور يا در محل جر / مبتدا مقدّر يا محذوف يا در محل {بَلاغٌ} خبر، مرفوع يا در محل رفع {فَهَلْ} (ف) حرف استيناف / حرف استفهام {يُهْلَكُ} حرف استثنا {إِلَّا} نائب فاعل، مرفوع يا در محل رفع {الْقَوْمُ} نائب فاعل، مرفوع يا در محل رفع {الْفاسِقُونَ} نعت تابع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Ha-meem.۱

Tanzeelu alkitabi mina Allahi alAAazeezi alhakeemi.۲

Ma khalaqna alssamawati waal-arda wama baynahuma illa bialhaqqi waajalin.۳ musamman waallatheena kafaroo AAamma onthiroo muAAridoona

Qul araaytum ma tadAAoona min dooni Allahi aroonee matha khalaqoo mina al-ardi.۴ am lahum shirkun fee alssamawati eetoonee bikitabin min qabli hatha aw atharatin min AAilmin in kuntum sadiqeena

Waman adallu mimman yadAAoo min dooni Allahi man la yastajeebu lahu ila yawmi .۵ alqiyamati wahum AAan duAAa-ihim ghafiloona

Wa-itha hushira alnnasu kanoo lahum aAAdaan wakanoo biAAibadatihim kafireena.۶

Wa-itha tutla AAalayhim ayatuna bayyinatin qala allatheena kafaroo lilhaqqi lamma .۷ jaahum hatha sihrun mubeenun

Am yaqooloona iftarahu qul ini iftaraytuhu fala tamlikoona lee mina Allahi shay-an.۸

huwa aAAlamu bima tufeedoona feehi kafa bihi shaheedan baynee wabaynakum wahuwa alghafooru alrraheemu

Qul ma kuntu bidAAan mina alrrusuli wama adree ma yufAAalu bee wala bikum in.٩ attabiAAu illa ma yooha ilayya wama ana illa natheerun mubeenun

Qul araaytum in kana min AAindi Allahi wakafartum bihi washahida shahidun min.١٠ banee isra-eela AAala mithlihi faamana waistakbartum inna Allaha la yahdee alqawma alththalimeena

Waqala allatheena kafaroo lillatheena amanoo law kana khayran ma sabaqoona.١١ ilayhi wa-ith lam yahtadoo bihi fasayaqooloona hatha ifkun qadeemun

Wamin qablihi kitabu moosa imaman warahmatan wahatha kitabun musaddiqun.١٢ lisanan AAarabiyyan liyunthira allatheena thalamoo wabushra lilmuhsineena

Inna allatheena qaloo rabbuna Allahu thumma istaqamoo fala khawfun AAalayhim.١٣ wala hum yahzanoona

Ola-ika as-habu aljannati khalideena feeha jazaan bima kanoo yaAAmaloona.١٤

Wawassayna al-insana biwalidayhi ihsanan hamalat-hu ommuhu kurhan.١٥ wawadaAAat-hu kurhan wahamluhu wafisaluhu thalathoona shahran hatta itha balagha ashuddahu wabalagha arbaAAeena sanatan qala rabbi awziAAnee an ashkura niAAmataka allatee anAAamta AAalayya waAAala walidayya waan aAAmala salihan tardahu waaslih lee fee thurriyyatee innee tubtu ilayka wa-innee mina almuslimeena

Ola-ika allatheena nataqabbalu AAanhum ahsana ma AAamiloo wanatajawazu.١٦ AAan sayyi-atihim fee as-habi aljannati waAAda alssidqi allathee kanoo yooAAadoona

Waallathee qala liwalidayhi offin lakuma ataAAidaninee an okhraja waqad khalati.١٧ alquroonu min qablee wahuma yastagheethani Allaha waylaka amin inna waAAda Allahi haqqun fayaqoolu ma hatha illa asateeru al-awwaleena

Ola-ika allatheena haqqa AAalayhimu alqawlu fee umamin qad khalat min qablihim.١٨

mina aljinni waal-insi innahum kanoo khasireena

١٩. Walikullin darajatun mimma AAamiloo waliyuwaffiyahum aAAmalahum wahum la yuthlamoona

٢٠. Wayawma yuAAradu allatheena kafaroo AAala alnnari athhabtum tayyibatikum fee hayatikumu alddunya waistamtaAAtum biha faalyawma tujzawna AAathaba alhooni bima kuntum tastakbiroona

fee al-ardi bighayri alhaqqi wabima kuntum tafsuqoona

Waothkur akha AAadin ith anthara qawmahu bial-ahqafi waqad khalati alnnuthuru.٢١ min bayni yadayhi wamin khalfihi alla taAAbudoo illa Allaha innee akhafu AAalaykum AAathaba yawmin AAatheemin

Qaloo aji/tana lita/fikana AAan alihatina fa/tina bima taAAiduna in kunta mina.٢٢ alssadiqeena

Qala innama alAAilmu AAinda Allahi waoballighukum ma orsiltu bihi walakinnee.٢٣ arakum qawman tajhaloona

Falamma raawhu AAaridan mustaqbila awdiyatihim qaloo hatha AAaridun.٢٤ mumtiruna bal huwa ma istaAAjaltum bihi reehun feeha AAathabun aleemun

Tudammiru kulla shay-in bi-amri rabbiha faasbahoo la yura illa masakinuhum.٢٥ kathalika najzee alqawma almujrimeena

Walaqad makkannahum feema in makkannakum feehi wajaAAalna lahum.٢٦ samAAan waabsaran waaf-idatan fama aghna AAanhum samAAuhum wala absaruhum wala af-idatuhum min shay-in ith kanoo yajhadoona bi-ayati Allahi wahaqa bihim ma kanoo bihi yastahzi-oona

Walaqad ahlakna ma hawlakum mina alqura wasarrafna al-ayati laAAallahum.٢٧ yarjiAAoona

Falawla nasarahumu allatheena ittakhathoo min dooni Allahi qurbanan alihatan bal.٢٨ dalloo AAanhum wathalika ifkuhum wama kanoo yaftaroona

Wa-ith sarafna ilayka nafaran mina aljinni yastamiAAoona alqur-ana falamma.٢٩ hadaroohu qaloo ansitoo falamma qudiya wallaw ila qawmihim munthireena

Qaloo ya qawmana inna samiAAna kitaban onzila min baAAdi moosa musaddiqan.٣٠ lima bayna yadayhi yahdee ila alhaqqi wa-ila tareeqin mustaqeemin

Ya qawmana ajeeboo daAAiya Allahi waaminoo bihi yaghfir lakum min.٣١

thunoobikum wayujirkum min AAathabin aleemin

Waman la yujib daAAiya Allahi falaysa bimuAAjizin fee al-ardi walaysa lahu min .٣٢ doonihi awliyaa ola-ika fee dalalin mubeenin

Awa lam yaraw anna Allaha allathee khalaqa alssamawati waal-arda walam .٣٣ yaAAya bikhalqihinna biqadirin AAala an yuhyiya almawta bala innahu AAala kulli shay-in qadeerun

Wayawma yuAAradu allatheena kafaroo AAala alnnari alaysa hatha bialhaqqi qaloo .٣٤ bala warabbina qala

fathooqoo alAAathaba bima kuntum takfuroona

Faisbir kama sabara oloo alAAazmi mina alrrusuli wala tastaAAjil lahum.۳۵ kaannahum yawma yarawna ma yooAAadoona lam yalbathoo illa saAAatan min naharin balaghun fahal yuhlaku illa alqawmu alfasiqoona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

حاء، میم. (۱)

فرو فرستادن این کتاب، از جانب خدای ارجمند حکیم است. (۲)

[ما] آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و [تا] زمانی معیّن نیافریدیم، و کسانی که کافر شده اند، از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند. (۳)

بگو: «به من خبر دهید، آنچه را به جای خدا فرا می خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمانها مشارکتی است؟ اگر راست می گویید، کتابی پیش از این [قرآن]یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید.» (۴)

و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد، و آنها از دعایشان بی خبرند؟ (۵)

و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند. (۶)

و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود، آنان که چون حقیقت به سویشان آمد منکر آن شدند، گفتند: «این سحری آشکار است.» (۷)

یا می گویند: «این [کتاب را بربافته است.» بگو: «اگر آن را بربافته باشم؛ در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید. او آگاه تر است به آنچه [با طعنه در آن فرو می روید. گواه بودن او میان من و شما بس است، و اوست آمرزنده مهربان.» (۸)

بگو: «من از [میان پیامبران، نودرآمدی نبودم و نمی دانم

بـا من و بـا شـما چه معـامله ای خواهـد شـد. جز آنچه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم؛ و من جز هشداردهنـده ای آشکار [بیش نیستم.» (۹)

بگو: «به من خبر دهید، اگر این [قرآن از نزد خدا باشد و شـما بدان کافر شده باشـید و شاهدی از فرزندان اسـرائیل به مشابهت آن [بـا تورات گواهی داده و ایمـان آورده باشـد، و شـما تکبر نموده باشـید [آیـا باز هم شـما سـتمکار نیستیـد؟] البته خـدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند.» (۱۰)

و کسانی که کافر شدند، به آنان که گرویده اند گفتند: «اگر [این دین خوب بود، بر ما بدان پیشـی نمی گرفتند.» و چون بدان هدایت نیافته اند، به زودی خواهند گفت: «این دروغی کهنه است.» (۱۱)

و [حـال آنکه پیش از آن، کتـاب موسـی، راهبر و [مایه رحمتی بود؛ و این [قرآن کتابی است به زبان عربی که تصـدیق کننـده [آن است، تا کسانی را که ستم کرده اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده ای باشد. (۱۲)

محققاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. (۱۳)

ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می دادند جاودانه در آن می مانند. (۱۴)

و انسان را [نسبت به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمّل رنج به او باردار شد و با تحمّل رنج او را به دنیا آورد. و باربرداشـتن و از شـیرگرفتن او سـی ماه است، تا آنگاه که به رشـد کامل خود برسـد و به چهل سال برسـد، می گوید: «پروردگارا، بر دلم بیفکن تا نعمتی را که

به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری، و فرزندانم را برایم شایسته گردان؛ در حقیقت، من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذیرانم.» (۱۵)

ایناننـد کسـانی که بهـترین آنچه را انجـام داده انـد از ایشـان خـواهیم پـذیرفت و از بـدیهایشان درخـواهیم گـذشت؛ در [زمره بهشتیانند؛ [همان وعده راستی که بدانان وعده داده می شده است. (۱۶)

و آن کس که به پـدر و مادر خود گویـد: «اف بر شـما، آیا به من وعده می دهید که زنده خواهم شد و حال آنکه پیش از من نسلها سپری [و نابود] شدند.» و آن دو به [درگاه خدا زاری می کنند: «وای بر تو، ایمان بیاور. وعده [و تهدید] خدا حق است.» و[لی پسر] پاسخ می دهد: «اینها جز افسانه های گذشتگان نیست.» (۱۷)

آنـان کسـانی انـد که گفتار [خـدا] علیه ایشان –همراه با امتهایی از جنیان و آدمیان که پیش از آنان روزگار به سـر بردنـد– به حقیقت پیوست، بی گمان آنان زیانکار بودند. (۱۸)

و برای هر یک در [نتیجه آنچه انجام داده انـد درجاتی است، و تا [خـدا پاداش اعمالشان را تمام بدهد؛ و آنان مورد سـتم قرار نخواهند گرفت. (۱۹)

و آن روز کـه آنهـایی را کـه کفر ورزیـده انـد، بر آتش عرضه می دارنـد [به آنـان می گوینـد:] «نعمتهـای پـاکیزه خـود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه صَرف کردید و از آنها برخوردار شدید؛ پس امروز به [سزای]آنکه در زمین بناحق سرکشی می نمودید و به سبب آنکه نافرمانی می کردید، به عذاب خفت آور] کیفر می یابید.» (۲۰)

و برادر عادیان را به

یاد آور، آنگاه که قوم خویش را در ریگستان بیم داد -در حالی که پیش از او و پس از او [نیز] قطعاً هشداردهندگانی گذشته بودند- که: «جز خدا را مپرستید؛ واقعاً من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم.» (۲۱)

گفتند: «آیا آمده ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راست می گویی، آنچه به ما وعده می دهی [بر سرمان بیاور.» (۲۲)

گفت: «آگاهی فقط نزد خداست، و آنچه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم، ولی من شما را گروهی می بینم که در جهل اصرار می ورزید.» (۲۳)

پس چون آن [عذاب را [به صورت ابری روی آورنده به سوی وادیهای خود دیدند، گفتند: «این ابری است که بارش دهنده ماست.» [هود گفت: «نه،] بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید: بادی است که در آن عذابی پر درد [نهفته است. (۲۴)

همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می کند.» پس چنان شدند که جز سراهایشان دیده نمی شد. این چنین گروه بدکاران را سزا می دهیم. (۲۵)

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان امکاناتی نداده ایم، و برای آنان گوش و دیده ها و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم، و[لی چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان، به هیچ وجه به دردشان نخورد، و آنچه ریشخندش می کردند به سرشان آمد. (۲۶)

و بی گمان، همه شهرهای پیرامون شما را هلاک کرده و آیات خود را گونه گون بیان داشته ایم، امید که آنان بازگردند. (۲۷)

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا،

به منزله معبودانی، برای تقرّب [به خدا] اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند بلکه از دستشان دادند؟ و این بود دروغ آنان و آنچه برمی بافتند. (۲۸)

و چون تنی چند از جِن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند؛ پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: «گوش فرا دهید.» و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند. (۲۹)

گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای پیش از خود است، و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می کند. (۳۰)

ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)

و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد. آنان در گمراهی آشکاری اند. (۳۲)

مگر ندانسته اند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها درمانده نگردید؛ می تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری، اوست که بر همه چیز تواناست. (۳۳)

و روزی که کافران بر آتش عرضه می شوند [از آنان می پرسند:] «آیا این راست نیست؟» می گویند: «سوگند به پروردگارمان که آری.» می فرماید: «پس به [سزای آنکه انکار می کردید عذاب را بچشید.» (۳۴)

پس همان گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن، و برای آنان شتابزدگی به خرج مده. روزی که آنچه را وعده داده می شوند بنگرند، گویی که آنان جز ساعتی از روز را [در

دنیا] نمانده اند؛ [این ابلاغی است. پس آیا جز مردم نافرمان هلاکت خواهند یافت؟ (۳۵)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» حم

«۲» این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است!

«۳» ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است جز بحق و برای سرآمد معیّنی نیافریدیم؛ امّا کافران از آنچه انذار می شوند روی گردانند!

«۴» به آنان بگو: (این معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید [که دلیل صدق گفتار شما باشد] اگر راست می گویید!)

«۵» چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی گوید و از خواندن آنها [کاملا] بی خبر است؟! [و صدای آنها را هیچ نمی شنود!]

«۶» و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتّی عبادت آنها را انکار می کنند!

«۷» هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران در برابر حقّی که برای آنها آمده می گویند: (این سحری آشکار است!)

«۸» بلکه می گویند: (این آیات را بر خدا افترا بسته است!) بگو: (اگر من آن را بدروغ به خدا نسبت داده باشم [لازم است مرا رسوا کند و] شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید! او کارهایی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند؛ همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد؛ و او آمرزنده و مهربان است!)

«۹» بگو:

(من پیامبر نوظهوری نیستم؛ و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد؛ من تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم!)

«۱۰» بگو: (به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید [چه کسی گمراهتر از شما خواهد بود]؟! خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند!)

«۱۱» کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: (اگر [اسلام] چیز خوبی بود، هرگز آنها [در پذیرش آن] بر ما پیشی نمی گرفتند!) و چون خودشان بوسیله آن هدایت نشدند می گویند: (این یک دروغ قدیمی است!)

«۱۲» و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود [نشانه های آن را بیان کرده]، و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست، تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد!

«۱۳» کسانی که گفتند: (پروردگار ما اللّه است)، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می شوند.

«۱۴» آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند؛ این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

«۱۵» ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: (پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به

من و پـدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسـته ای انجام دهم که از آن خشـنود باشـی، و فرزنـدان مرا صالـح گردان؛ من به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم!)

«۱۶» آنهـا کسانی هسـتند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گـذریم و در میان بهشتیان جای دارنـد؛ این وعده راستی است که وعده داده می شدند.

«۱۷» و کسـی که به پـدر و مادرش می گویـد: (اف بر شـما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند [و هرگز مبعوث نشدند]! و آن دو پیوسـته فریاد می کشـند و خدا را به یاری می طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است امّا او پیوسته می گوید:) اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!

«۱۸» آنها کسانی هسـتند که فرمان عـذاب درباره آنان همراه اقوام [کافری] که پیش از آنان از جنّ و انس بودنـد مسلّم شـده، چرا که همگی زیانکار بودند!

«۱۹» و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهایشان را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد؛ و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد!

«۲۰» آن روز که کـافران را بر آتش عرضه می کننـد [به آنهـا گفته می شود:] از طیّبات و لذائـذ در زنـدگی دنیا خود اسـتفاده کردیـد و از آن بهره گرفتیـد؛ اما امروز عذاب ذلّت بار بخاطر اسـتکباری که در زمین بناحق کردید و بخاطر گناهانی که انجام می دادید؛ جزای شما خواهد بود!

«۲۱» [سرگذشت هود] برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان

که قومش را در سرزمین (احقاف) بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او و در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید! [و گفت:] من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم!

«۲۲» آنها گفتند: (آیا آمده ای که ما را [با دروغهایت] از معبودانمان بازگردانی؟! اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!)

«۲۳» گفت: (علم [آن] تنها نزد خداست [و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند]؛ من آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما می رسانم، [وظیفه من همین است!] ولی شما را قومی می بینیم که پیوسته در نادانی هستید!)

«۲۴» هنگامی که آن [عذاب الهی] را بصورت ابر گسترده ای دیدند که بسوی درّه ها و آبگیرهای آنان در حرکت است [خوشحال شدند] گفتند: (این ابری است که بر ما می بارد!) [ولی به آنها گفته شد:] این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است [وحشتناک] که عذاب دردناکی در آن است!

«۲۵» همه چیز را بفرمان پروردگارش در هم میکوبد و نابود میکند [آری] آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه هایشان به چشم نمی خورد؛ ما این گونه گروه مجرمان را کیفر می دهیم!

«۲۶» ما به آنها [= قوم عاد] قدرتی دادیم که به شما ندادیم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار دادیم؛ [امّا به هنگام نزول عذاب] نه گوشها و چشمها و نه عقلهایشان برای آنان هیچ سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند؛ و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها وارد شد!

«۲۷» ما آبادیهایی را که پیرامون شما بودند نابود ساختیم،

و آیات خود را بصورتهای گوناگون [برای مردم آنها] بیان کردیم شاید بازگردند!

«۲۸» پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند - به گمان اینکه به خدا نزدیکشان سازد - آنها را یاری نکردند؟! بلکه از میانشان گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه افترا می بستند!

«۲۹» [به یاد آور] هنگامی که گروهی از جنّ را به سوی تو متوجّه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: (خاموش باشید و بشنوید!) و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند!

«۳۰» گفتند: (ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتابهای پیش از آن، که به سوی حقّ و راه راست هدایت می کند.

«۳۱» ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذابی دردناك پناه دهد!

«۳۲» و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یاوری برای او نیست؛ چنین کسانی در گمراهی آشکارند!)

«۳۳» آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها ناتوان نشده است، می تواند مُردگان را زنده کند؟! آری او بر هر چیز تواناست!

«۳۴» روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می دارند [و به آنها گفته می شود:] آیا این حقّ نیست؟! می گویند: (آری، به پروردگارمان سوگند [که حقّ است]!) [در این هنگام خداوند] می گوید: (پس عذاب را بخاطر

کفرتان بچشید!)

«۳۵» پس صبر کن آن گونه که پیامبران (اُولو العزم) صبر کردند، و برای [عذاب] آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز [در دنیا] توقّف داشتند؛ این ابلاغی است برای همگان؛ آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟!

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

حم (۱)

این کتاب نازل شده از سوی خدای توانای شکست ناپذیر حکیم است. (۲)

ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دوست، جز به حقّ و تا سرآمدی معین نیافریدیم، و کافران از آنچه بیمشان داده اند، روی گردانند. (۳)

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راستگو هستید کتابی پیش از این قرآن یا بازمانده ای از دانش استواری [که ادعای شما را تصدیق کند] برای من بیاورید؛ (۴)

و چه کسانی گمراه ترند از کسانی که به جای خدا معبودانی را می خوانند که تا روز قیامت پاسخشان را نمی دهند و آنان از خواندنشان بی خبرند؟ (۵)

و هنگامی که مردم را [در قیامت] گرد آورند [معبودانشان] با آنان دشمن باشند و پرستش آنان را انکار کنند، (۶)

و چون آیات روشن ما را بر آنان بخوانند، کافران درباره حقّی که به سویشان آمده می گویند: این جادویی آشکار است. (۷)

بلکه می گویند: این قرآن را از نزد خود ساخته و به خدا نسبت داده است. بگو: اگر آن را از نزد خود ساخته و به خدا

نسبت داده باشم [و خدا بخواهد برای این کار مرا به عذابی سخت گرفتار کند] شما نمی توانید برای من چیزی از عذاب خدا را دفع کنید، خدا به باطلی که در آن فرو می روید [و آن طعنه زدن به قرآن و جادو خواندن آن است] داناتر است، و کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد، و او بسیار آمرزنده و مهربان است. (۸)

بگو: از میان فرستادگان خدا فرستاده ای نوظهور نیستم [که گفتار و کردارم مخالف گفتار و کردار آنان باشد، بلکه به من هم چون آنان وحی می شود] و نمی دانم با من و شما [در دنیا و آخرت] چه خواهد شد، من فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می کنم، و من جز بیم دهنده ای آشکار نیستم. (۹)

بگو: به من خبر دهید که اگر این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به آن کفر ورزیده باشید و شاهدی هم از بنی اسرائیل به نظیر آن [که تورات واقعی و تصدیق کننده قرآن است] شهادت داده باشد [که همان طوری که تورات وحی خداست، قرآن هم وحی خداست و] پس [از شهادتش به قرآن] ایمان آورده باشد و شما از ایمان به آن تکبر ورزیده باشید [آیا گمراه نبوده اید؟] بی تردید خدا گروه ستمکار را هدایت نمی کند. (۱۰)

و کافران درباره مؤمنان گفتند: اگر [آیین محمّد] بهتر [از آیین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این

یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

[چگونه یک دروغ قدیمی است] در حالی که پیش از آن کتاب موسی پیشوا و رحمت بود [و از نزول آن بر پیامبر اسلام خبر داده]، و این قرآن تصدیق کننده [آن] است در حالی که به زبان عربی [فصیح و گویا]ست تا ستمکاران را بیم دهد، و برای نیکوکاران بشارتی باشد. (۱۲)

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. (۱۳)

اینان اهل بهشت اند که به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادند، در آن جاودانه اند..... (۱۴)

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را زایید. و دوران بارداری و باز گرفتنش از شیر سی ماه است، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: پروردگارا! به من الهام کن تا نعمتت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده ای سپاس گزارم، و کار شایسته ای که آن را می پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام] توام. (۱۵)

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در زمره اهل بهشت درمی گذریم؛ [خدا وعده داد] وعده درست و راست که همواره به آن وعده داده می شدند؛ (۱۶)

و کسی که به پدر و مادرش

گفت: اُف بر شما! [من از شما متنفر و دلتنگم]، آیا به من وعده می دهید که [پس از مرگ] زنده خواهم شد، در حالی که پیش از من اقوام بسیاری در گذشتند، [و هیچ کدام از آنان زنده نشدند]. و آن دو همواره [برای بازگشت فرزندشان] از خدا یاری می خواهند [و به فرزندشان می گویند:] وای بر تو ایمان بیاور، بی تردید وعده خدا [درباره سعادت و رستگاری مؤمنان در قیامت و شقاوت و بدبختی کافران] حق است. [ولی او در پاسخشان] می گوید: این [وعده ها] جز افسانه های گذشتگان نیست!! (۱۷)

اینانند کسانی که [به خاطر انکار وعده های حق] فرمان عذاب درباره آنان در زمره گروه هایی از جن و انس که پیش از آنان در گذشتند، محقق و ثابت شده است؛ زیرا آنان زیانکار بودند. (۱۸)

برای هر کدام [از گروه مؤمنان و کافران] بر پایه اعمالی که انجام داده اند درجاتی است [که در آن قرار می گیرند]، و تا خدا اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند. (۱۹)

و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند [به آنان گویند:] نعمت های پاکیزه خود را [که می توانست وسیله آبادی آخرتتان باشد] در زندگی دنیایتان مصرف کردید و [همانجا] از آن برخوردار شدید؛ بنابراین امروز به سبب اینکه به ناحق در زمین تکبر می ورزیدید و در برابر اینکه همواره نافرمانی می کردید با عذاب خفّت بار کیفر می یابید. (۲۰)

و [سرگذشت هود] برادر قوم عاد را یاد کن، هنگامی که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد، و بی تردید بیم دهندگانی پیش از او و پس از او [در آن سرزمین] گذشته بودند که

فقط خدا را بپرستید؛ زیرا من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. (۲۱)

گفتند: آیا آمده ای تا ما را از [پرستش] معبودانمان بر گردانی، پس اگر راستگویی عذابی که ما را تهدید می کنی بیاور! (۲۲)

گفت: آگاهی [به کیفیت عذاب و زمان آمدنش] فقط نزد خداست، و من آیینی را که به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم، ولی من شما را گروهی می دانم که همواره نادانی می کنید. (۲۳)

پس هنگامی که عذاب را [در پهنه فضا] به صورت ابری گسترده دیدند که به سوی درّه ها و آبگیرهایشان روی آورده، گفتند: این ابری باران زا برای ماست. [هود گفت: نه] بلکه این همان چیزی است که آن را به شتاب خواستید، بادی است که در آن عذابی دردناک است؛ (۲۴)

[چنان بادی است که] همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم می کوبد و نابود می کند. پس آنان [به سبب آن عذاب] چنان شدند که جز خانه هایشان دیده نمی شد. این گونه مردم گناهکار را کیفر می دهیم. (۲۵)

همانا ما به آنان در اموری قدرت و تمکن داده بودیم که شما را در آن امور چنان قدرت و نیرویی نداده ایم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می کردند، و سرانجام عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶)

و به راستی ما [اهل] آبادی هایی را که پیرامون شما [اهل مکه] بودند [به کیفر طغیانشان] هلاک کردیم و آیات خود را به

صورت های گوناگون [برای آنان] بیان داشتیم، باشد که برگردند. (۲۷)

پس چرا معبودانی که به جای خدا انتخاب کردند به گمان اینکه آنان را به خدا نزدیک کند، آنان را [هنگام نزول عذاب] یاری نکردند بلکه [گم شده] از دستشان رفتند، و این بود [سرانجام و نتیجه] دروغشان و آنچه را همواره افترا می زدند. (۲۸)

و [یاد کن] هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه کردیم که قرآن را بشنوند، پس وقتی که نزد قرائت آن حاضر شدند، گفتند: [برای شنیدن قرآن] خاموش باشید. پس چون قرائت پایان یافت به سوی قومشان در حالی که گفتند: بیم دهنده بودند، بازگشتند. شنیدیم که (۲۹)

ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

ای قوم ما! دعوت کننده [به سوی] خدا [پیامبر اسلام] را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهانتان را بیامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد؛ (۳۱)

و آنان که دعوت کننده خدا را اجابت نکنند نمی توانند [خدا را] در زمین عاجز کنند [تا از دسترس قدرت او بیرون روند] و آنان را در برابر خدا یاورانی نیست [که عذاب را از آنان دفع کند]، اینان در گمراهی آشکاری هستند. (۳۲)

آیا ندانسته اند خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها درمانده و خسته نشد، قدرت دارد که مردگان را زنده کند؟ آری، او بر هر کاری تواناست؛ (۳۳)

و روزی که کافران را بر آتش

عرضه می کنند [از آنان می پرسند:] آیا این حق نیست؟ می گویند: آری! سوگند به پروردگارمان حق است، [پرسش کننده] می گوید: پس این عذاب را برای آنکه همواره کفر می ورزیدید، بچشید. (۳۴)

پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنان آنچه را که وعده داده می شوند ببینند، گویی فقط ساعتی از یک روز [در دنیا] درنگ داشتند؛ [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز مردم نافرمان هلاک می شوند؟ (۳۵)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

حم قسم به خدای حمید و مجید (۱)

تنزیل این قرآن عظیم از جانب خدای مقتدر حکیم است (۲)

ما آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است جز به حق و برای حکمت و مصلحت خلق و جز در وقت معین نیافریده ایم و آنان که کافرند از هر چه پند و اندرزشان کنند روی میگردانند (۳)

ای رسول ما، مشرکان را بگو جز خدا همه آن بتهائی که به خدائی میخوانید به من نشان دهید که آیا در زمین چیزی آفریده اند؟ یا شرکتی با خدا در خلقت آسمانها دارند یا از کتب آسمانی پیشین دلیلی بر خدائی بتان دارید یا کمتر اثر و نشان بر درستی عقیده شرک یافته اید اگر راست میگوئید بر من بیاورید (۴)

و کیست گمراه تر از آنکه جز خدا کسی را بپرستد که هیچ در حوائج تا قیامت او را اجابت نکند و نتواند کرد و از هر چه بخوانندش خود بی خبر باشد؟ (۵)

و چون در قیامت خلق محشور شوند آنجا معبودان باطل با مشرکان، دشمن و از

پرستش آنها بیزارند (۶)

و هرگاه رسولان حق آیات روشن ما را بر مردم تلاوت کننـد آنان که چون آیات الهی آمـد به خدا کافر شدند گویند که این کتاب سحر آشکارائیست (۷)

یـا کـافران میگوینـد که محمـد (ص) خود این آیات قرآن را فرا بافته است. ای رسول، جواب آنها بگو اگر این قرآن را من از خود بافته باشم خـدا مرا عـذاب میکنـد و شـما از قهر خـدا هیـچ قـدرت بر نجات من ندارید و او به افکاری که در آن فرو می روید و رد و ایراد سـخنانی که بر علیه من میگوئید داناتر است و گواه میانمن و شما هم او کافی است و اوست خدای آمرزنده مهربان (۸)

ای رسول مـا، امت را بگو من از بین رسولاـن اولین پیغمبر نیسـتم که تـازه در جهـان آوازه رسالت بلنـد کرده باشم تا تعجب و انکـار کنیـد و نمیـدانم که با من و شـما عاقبت چه میکننـد؟ و خـدا در دنیا و عقبی بر ما چه مقـدر فرموده است؟ من جز آنچه وحی میشود پیروی نمیکنم و جز آنکه با بیان روشن خلق را آگاه کنم و از خدا بترسانم وظیفه ای ندارم (۹)

ای رسول، باز با منکران قرآن بگو چه تصور میکنیـد؟ اگر از جانب خـدا باشـد و شـما به آن کافر شوید در صورتی که از بنی اسـرائیل شاهدی چون عبد الله سـلام عالمی بر حق بودن قرآن گواهی دهد و ایمان آرد و شما تکبر ورزید؟ جز آنکه به عذاب خدا گرفتار میشوید؟ آری البته خدا مردم ستمکار را هدایت نخواهد کرد (۱۰)

و کافران با اهل ایمان

گفتند اگر دین اسلام بهتر از بت پرستی بود مردم فقیر زبونی از ما در ایمان به آن سبقت نمی گرفتند آنها از لجاج و عناد چون به قرآن هدایت نمیشوند خواهند گفت که این کتاب وحی خدا نیست بلکه دروغی از گفتار پیشینیان است (۱۱)

و پیش از قرآن کتاب تورات بر موسی که امام و پیشوای مهربان خلق بود نازل گردید و این کتاب قرآن مصدق کتب آسمانی پیشین به زبان فصیح عربی نازل شده تا ستمکاران عالم را از عذاب خدا بترساند و نیکوکاران را بشارت به رحمت ایزد دهد (۱۲)

آنان که گفتند آفریننده ما خداست و بر این سخن پایدار و ثابت ماندند بر آنها هیچ ترس و بیمی و حزن و اندوهی در دنیا و عقبی نخواهد بود (۱۳)

آنان اهل بهشتند و به پاداش اعمال نیک همیشه در بهشت ابد مخلد خواهند بود (۱۴)

و ما انسان را به احسان در حق پدر و مادر سفارش کردیم یاد کند که مادر نه ماه چگونه با رنج و زحمت بار حمل کشید و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود و سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود که تحمل رنج فراوان کرد تا وقتی که طفل به حد رشد رسید آدمی چهل ساله گشت و عقل و کمال یافت آنگاه سزد که عرض کند بارخدایا مرا بر نعمتی که به من و پدر و مادر من عطا فرمودی شکر بیاموز و به کار شایسته ای که رضا و خشنودی تو در اوست موفق دار و فرزندان مرا صالح گردان بارالها من به درگاه تو بدعا بازآمدم

و از تسلیمان فرمان تو شدم (۱۵)

این بندگانند که به نیکوترین اعمال خود مقبول درگاه ما شده و از گناهانشان میگذریم و داخل اهل بهشت می گردانیم این وعده صدقی است که به آنها در قرآن بشارت داده اند (۱۶)

و چقدر ناخلف است فرزندی که پدر و مادر را گفت اف بر شما باد به من وعده میدهید که پس از مرگ مرا زنده کرده و از قبر بیرون می آرند؟ در صورتی که پیش از منگروه و طوایف بسیاری رفتند و یکی بازنیامد آنگاه پدر و مادر به خدا استغاثه کنند که پروردگارا تو فرزند ما را هدایت کن و به او گویند وای بر تو به خدا ایمان بیار البته وعده حشر و نشر و دوزخ و بهشت خدا بر حق و حقیقت است باز آن نااهل فرزند گوید این سخنان جز افسانه و اوهام پیشینیان نیست (۱۷)

اینان در میان طوایف بسیاری از جن و انس که از این پیش به کفر مردند کسانی هستند که وعده عذاب خدا بر آنها حتم است و اینها به حقیقت زیانکاران عالمند (۱۸)

و برای تمام مردم مومن و کافر به مقتضای اعمالشان درجاتی معین است در عالم قیامت و همه به پاداش و مزد اعمال خود کاملا میرسند و هیچ ستمی به آنها نخواهدشد (۱۹)

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ متوجه سازند فرشتگان قهر و عذاب به آنها گویند شما لذات بهشتی و خوشیهایتان را در زندگانی دنیا به شهوت رانی و ظلم و عصیاناز بین بردید و بدان لذات دنیوی برخوردار و دلباخته بودید پس امروز به عذاب

ذلت و خواری مجازات میشوید چون در زمین به ناحق ظلم و تکبر کردید و راه فسق و تبه کاری پیش گرفتید (۲۰)

و یاد آر ای رسول، حال هود، پیغمبر قوم عاد را که چون در سرزمین احقاف امتش را وعظ و اندرز کرد و از قهر خدا بترسانید و پیش از هود و بعد از او هم بسیار پیمبر بر انذار خلق آمد باری هود قومش را گفت هرگز جز خدای عالم کسی را نپرستید که من بر شما از عذاب روز بزرگ قیامت میترسم چون آن روز مشرکان به عذابی سخت گرفتارند (۲۱)

قوم هود در پاسخ گفتند آیا تو آمده ای ما را از پرستش بتان که خدایان ما هستند منع کنی هرگز این نتوانی پس تو زود وعده عذابی که به ما بر بت پرستی میدهی بیار اگر راست میگوئی که ما دست از بتان خود هرگز برنمیداریم (۲۲)

هود در جواب گفت من آگه نیستم که وعده عذاب کی خواهد بود؟ عملش نزد خداست و من آنچه را که بر آن رسالت داشتم به شما ابلاغ کردم و لیکن شما را بسیار مردم بدبخت نادانی می بینم (۲۳)

پس چون آن عذاب را به شکل ابری دیدند که بر رودخانه هاشان روی آورد شادمان شدند و گفتند این ابری است که بر ما باران رحمت میبارد هود به آنها گفت چنین نیست بلکه اثر عذابیست که به تعجیل درخواستید این باد سختی است که در آن شما را عذاب دردناك است (۲۴)

این بادیست که هر چیزی را به امر خدا نابود و هلاك میسازد پس شبی صبح کردند

که همه قوم عاد هلاک باد شدند و جز خانه های ویرانه آنها اثری از آنان نماند. بلی ما بدینگونه قوم بدکار را مجازات میکنیم (۲۵)

و به آن قوم عاد تمکین و قوتی دادیم که شما امت را چنان نیروی بدنی ندادیم و با آنکه بر آنها حواس ظاهر و باطن از گوش و چشم و قلب مدرک قرار دادیم تابا قوای ادراکی خداشناس شوند هیچ این قوای مدرکه خدا را نشناخت و آنها رااز عذاب نرهانید بدین جهت که آیات خدا را از عناد نکار میکردند و آن عذابی را که استهزاء کردند به آنها فرا رسید و همه هلاک شدند (۲۶)

و ما چه بسیار اهل شهر و دیار را که در اطراف شما بودند به کیفر کفر همه را هلاک کردیم و آیت عبرت برای مردم گردانیدیم تا مگر در آنها بنگرند و از کفر و گناه به درگاه خدا بازگردند (۲۷)

پس چرا جز خدا معبودانی که به آنها تقرب می جستند هیچ آنها را یاری نکردند؟ بلکه از نظرشان محو و نابود شدند و خدائی آن بتها سخنان بی حقیقت و دروغی بود که خود می بافتند (۲۸)

ای رسول ما، یاد آر وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم تا استماع آیات قرآن کنند چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید تا آیات خدا بشنوید چون قرائت تمام شد ایمان آوردند و کتاب خدا دانستند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت بازگردیدند (۲۹)

و گفتند ای طایفه ما گروه جنیان ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از

موسی نازلشده بود در حالی که کتب آسمانی تورات و نجیل را که در مقابل او بود به راستی تصدیق میکرد و خلق را به سوی حق و طریق راست هدایت می فرمود (۳۰)

ای طایفه ما شما هم مانند ما دعوت خدا را اجابت کنید و به او ایمان آرید تا خدا از گناهانتان درگذرد و شما را از عذاب دردناک قیامت نگاه دارد (۳۱)

و هر که داعی حق محمد مصطفی (ص) را اجابت نکند در زمین مفر و پناهی از قهرخدا نتواند یافت و جز او هیچ یار و یاوری نخواهد داشت و چنین کسان که به راه حق نیایند دانسته در ضلالت و گمراهی هستند (۳۲)

آیا کافران ندیدند خدائی که آسمانها و زمین را آفرید و هیچ فرونماند البته هم او قادر بر آنست که مردگان را باز زنده کند و روز جزا نیک و بد خلق راپاداش دهد که البته او بر هر چیز قادر است (۳۳)

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند و آنان آتش را به چشم ببینند به آنها گویند آیا این وعده دوزخ حقیقت نبود گویند بلی پروردگارا حق بود فسوس که ما از جهالت ایمان نیاوردیم خدا گوید پس امروز به کیفر کفرتان سختی عذابدوزخ را بچشید (۳۴)

ای رسول ما، تو هم مانند پیغمبران اولوالعزم در تبلیغ دین خدا و تحمل اذیتامت صبور باش و بر امت به عذاب تعجیل مکن تا روزی که آنچه وعده داده شده به چشم ببینند آن روز پندارند که در دنیا به جز ساعتی از روز درنگ نداشتند. این قرآن و آیات وعد

و وعیدش تبلیغ رسالت و اتمام حجتی است بر تمام خلق تامردم از شهوت و معصیت به راه طاعت و عبادت بازآیند پس آیا به قیامت جز مردمشهوت پرست فاسق هیچکس هلاک خواهد شد؟ ابدا نخواهد شد (۳۵)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

حا، میم. (۱)

نزول (این) کتاب از طرف خداوند عزیز و حکیم است. (۲)

ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز بر اساس حق و زمان بندی مشخص نیافریدیم، و(لی) کسانی که کفر ورزیدند، از آنچه بدان هشدار داده شده اند روی گردانند. (۳)

بگو: آیا آنچه را به جای خداوند می خوانید، دیده اید؟ به من نشان دهید که چه چیزی را از زمین آفریده اند، یا در (آفرینش) آسمان ها چه مشارکتی داشته اند؟ اگر راستگو هستید، کتابی پیش از این (قرآن) یا نشانه ای علمی (بر ادّعای خود) برای من بیاورید. (۴)

و کیست گمراه تر از کسی که به جای خداوند، کسانی را می خواند که تا روز قیامت پاسخش را نمی دهند و حتّی از خوانده شدن خود بی خبرند. (۵)

و آنگاه که مردم محشور شوند، آنها دشمن شان خواهند بود و عبادتشان را انکار خواهند کرد. (۶)

و هرگاه آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیدند، در باره حقی که برایشان آمده، گویند: این سحر آشکار است. (۷)

یا اینکه می گویند: (آنچه را پیامبر آورده) افتراست. بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا بسته باشم، (در آن هنگام) شما در برابر قهر خداوند نمی توانید از من دفاع کنید. خداوند به آنچه در آن وارد می شوید (و به گفتگو و جدال می پردازید) آگاه تر است. برای گواه به میان من و شما

خداوند کافی است و اوست بسیار آمرزنده و مهربان. (۸)

بگو: من در میان پیامبران بی سابقه نیستم و نمی دانم با من و شما چگونه عمل خواهد شد و جز آنچه به من وحی می شود از چیز دیگری پیروی نمی کنم و من جز هشدار دهنده ای آشکار نیستم. (۹)

بگو: اگر (این قرآن) از نزد خدا باشد و شما به آن کفر ورزید، در حالی که گواهی از بنی اسرائیل، بر همانند آن (یعنی تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما (همچنان) تکبّر ورزیده اید، آیا (عاقبت کار را) دیده اید؟ همانا خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند. (۱۰)

و کسانی که کفر ورزیدند، درباره کسانی که ایمان آورده اند، گویند: اگر (اسلام) خوب بود، آنان در پذیرفتن آن بر ما سبقت نمی گرفتند. و چون خود هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این دروغی سابقه دار است. (۱۱)

و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و رحمت بود و این کتاب که به زبان عربی است، تصدیق کننده (کتاب های آسمانی) است تا به ظالمان هشدار دهد و برای نیکوکاران بشارت باشد. (۱۲)

همانا کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس (بر ایمان و گفته خود) پایداری کردند، هیچ بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد. (۱۳)

آنان به خاطر آنچه (از کارهای نیک) انجام می دادند، اهل بهشتند و همواره در آن خواهند ماند. (۱۴)

و ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله

شود، گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا نعمتی را که بر من و والدین من لطف کردی شکرگزاری کنم و عمل شایسته ای انجام دهم که تو آن را بپسندی و فرزندانم را برای من شایسته گردان، همانا من به سوی تو بازگشته و از مسلمین و تسلیم شدگانم. (۱۵)

آنانند کسانی که بهترین آنچه را انجام داده اند، از آنان می پذیریم و از بدی هایشان درمی گذریم، در حالی که در زمره بهشتیانند. (این بهشت، همان) وعده راستی است که همواره به آنان وعده داده می شدند. (۱۶)

و آنکه به والدین خود گفت: اُف بر شما، آیا به من وعده می دهید که (پس از مرگ از گور) خارج گردم، در حالی که نسل های بسیاری پیش از من گذشته اند (و هرگز زنده نشده اند). ولی والدین او، خدا را به فریادرسی می خوانند (و به او می گویند:) وای بر تو، ایمان بیاور قطعاً وعده خداوند حق است، امّا او می گوید: این (وعده ها) جز افسانه پیشینیان نیست. (۱۷)

آنان کسانی هستند که در میان اقوام کافری از جن و انس که پیش از آنان بودند، عذاب خدا بر آنان قطعی شده است، حتماً آنان زیانکارانند. (۱۸)

و برای هر یک (از جن و انس، گذشتگان و آیندگان،) از آنچه انجام داده اند، درجاتی است (که به آن خواهند رسید) و (خداوند) جزای کارهایشان را کامل بدهد و آنان مورد ستم قرار نگیرد. (۱۹)

و (یاد کن) روزی که کافران بر آتش عرضه شوند. (به آنان گفته شود:) شما در زندگی دنیا، نعمت های دل پسندتان را تلف کردید و از آنها کامیاب شدید (و برای امروزتان چیزی ذخیره نکردید) پس امروز به خاطر استکبار

ناحقی که در زمین داشتید و پیوسته مرتکب گناه می شدید به عذاب خوارکننده کیفر داده می شوید. (۲۰)

و سرگذشت برادر قوم عاد (حضرت هود) را یاد کن آنگاه که قومش را در منطقه احقاف هشدار داد. در حالی که پیش از او و پس از او هشدار دهندگانی آمده بودند. (او به مردم گفت:) جز خدا را نپرستید که من از عذاب روز بزرگ بر شما می ترسم. (۲۱)

(قوم عاد به حضرت هود) گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای تا ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر از راستگویانی آنچه را وعده می دهی برای ما بیاور. (۲۲)

هود گفت: علم (به زمان وقوع قیامت) تنها نزد خداست و من آنچه را بدان فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم ولی (متأسفانه) شما را گروهی جاهل می بینم. (۲۳)

پس چون آن توده ی ابر را دیدند که به سمت سرزمین آنان روی آورده است، گفتند: این ابر باران زاست، (هود گفت: چنین نیست) بلکه آن عذابی است که به شتاب خواستارش بودید. بادی که در آن عذابی دردناک نهفته است. (۲۴)

(آن باد) به فرمان پروردگارش همه چیز را در هم می کوبد. پس صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه هایشان دیده نمی شد، اینگونه، تبه کاران را جزا می دهیم. (۲۵)

و همانا به قوم عاد چنان امکاناتی دادیم که به شما (اهل مکّه) ندادیم و به آنان گوش و چشم و دل دادیم ولی گوش و چشم و دل آنان به حالشان سودی نبخشید، زیرا پیوسته آیات خدا را انکار می کردند و (بالاخره) عذابی که آن را به مسخره می گرفتند آنان را فراگرفت. (۲۶)

و همانا آبادی هایی را که

در اطراف شما (اهل مکّه) بود، نابود کردیم و آیات خود را گونه گونه بیان کردیم تا شاید (از راه باطل خود) باز گردند. (۲۷)

پس چرا معبودانی که به جای خداوند برای تقرّب برگزیده بودند، آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (سرانجام) انحراف آنان و آنچه که می بافتند. (۲۸)

و آنگاه که گروهی از جن را به سوی تو روانه ساختیم تا قرآن را بشنوند، پس چون نزد آن حاضر شدند، گفتند: خاموش باشید (و گوش فرا دهید) پس چون (شنیدن آیات) به انجام رسید به سوی قوم خود باز گشتند تا آنان را هشدار دهند. (۲۹)

گفتند: ای قوم ما! همانا ما (آیات) کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده و کتاب های پیش از خود را تصدیق می کند. مردم را به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می نماید. (۳۰)

ای قوم ما! دعوت گر الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خداوند از گناهانتان بر شما ببخشد و از عذاب دردناک امانتان دهد. (۳۱)

و هر که دعوت گر الهی را پاسخ نگوید، پس نمی تواند (عوامل قهر الهی) در زمین را عاجز کند و جز خداوند هیچگونه یاوری نخواهد داشت، آنان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

آیا ندیده اند که خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده و در آفرینش آنها درنمانده، می تواند مردگان را زنده کند، آری، او بر هر کاری بسیار تواناست. (۳۳)

و روزی که کافران بر آتش عرضه شوند (به آنان گفته شود:) آیا این (جهنّم) حق نیست؟ گویند: به پروردگارمان سوگند که چنین است. (خداوند به آنان) گوید:

پس به خاطر کفرتان، عذاب را بچشید. (۳۴)

پس (ای پیامبر،) صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر کردنـد و برای (عذاب) آنان شـتاب نکن. روزی که آنچه را وعـده داده شـده انـد بنگرند گویی جز ساعتی از روز (در دنیا) نمانده اند (این) ابلاغی است (برای همگان) پس آیا جز گروه بدکار هلاک می گردند؟ (۳۵)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

حا، میم. (۱)

فرو فرستادن این کتاب از سوی خدای توانای بی همتا و دانای با حکمت است. (۲)

ما آسـمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست نیافریـدیم مگر بحق و [تا] سـرآمدی نامبرده، و کسانی که کافر شدنـد از آنچه بیم داده شدند روی گردانند. (۳)

بگو: مرا گوییـد که آنچه جز خـدا می خوانیـد به من بنماییـد که چه چیز از این زمین - یا کدام بخش زمین - را آفریده اند یا مگر در [آفرینش] آسـمانها شرکت داشته اند؟! اگر راستگویید، برای من [دلیلی از] کتابی که پیش از این [قرآن] آمده باشد یا بازمانده ای از دانش [پیشینیان] بیارید. (۴)

و کیست گمراه تر از کسی که به جای خدا کسی - یا چیزی - را می خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ نمی دهد و آنها از خواندن ایشان بی خبرند (۵)

و چون مردم [در رسـتاخیز] برانگیخته و فراهم شوند، [پرستیدگان] دشـمن آنان - پرستندگان - باشند و پرستش ایشان را انکار کنند. (۶)

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کافران [سـخن] حق - قرآن - را آنگاه که بدیشان آید، گویند: این جادویی است آشکار. (۷)

بلکه می گویند که آن (قرآن) را بربافته است، بگو: اگر من آن را بربافته باشم

پس [به عذابی گرفتار شوم که] شما در برابر خدا چیزی را برای من در توان ندارید. او داناتر است بدانچه درباره آن گفت وگو می کنید - طعن می زنید و آن را جادو می نامید -، او میان من و شما گواهی بسنده است، و او آمرزگار و مهربان است. (۸)

بگو: من نو آمده ای از پیامبران نیستم - نخستین پیامبری نیستم که مبعوث شده ام، پیش از من پیامبران بوده اند -، و نمی دانم که با من و با شما چه خواهند کرد. پیروی نمی کنم مگر آنچه را که به من وحی می شود، و من جز بیم دهنده ای آشکار نیستم. (۹)

بگو: مرا گویید که اگر آن (قرآن) از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شوید و گواهی از فرزندان اسرائیل بر مانند آن - یعنی بر قرآن - گواهی دهد - که این قرآن از نزد خداست - پس ایمان آورد و شما بزرگی و گردن کشی نمایید [آیا گمراه و ستم کار نیستید؟] همانا خدا مردم ستم کار را راه ننماید. (۱۰)

و کافران درباره مومنان گفتند: اگر [دین مسلمانی] بهتر بود [اینان] به سوی آن بر ما پیشی نمی گرفتند - بلکه ما پیشی می گرفتیم - و چون به آن راه نیافته اند خواهند گفت که این دروغی است کهن. (۱۱)

و حال آنکه پیش از آن، کتاب موسی راهنما و رحمت بود، و این کتابی است باور دارنده [آن] به زبان تازی تا کسانی را که ستم کردند بیم دهد و نیکوکاران را نوید باشد. (۱۲)

همانا کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست و سپس [بر آن] استوار و پایدار ماندند پس نه بیمی بر آنهاست و نه

اندوهگین شوند. (۱۳)

اینان اهل بهشتاند که در آن جاودانه اند، به پاداش آنچه می کردند. (۱۴)

و آدمی را به نیکوکاری با پـدر و مادر خویش سـفارش کردیم [بویژه مادر، زیرا که] مادرش او را به دشواری بار برداشت و به دشواری بنهاد، و بار برداشـتن و از شیر گرفتن او سی ماه شد. تا آنگاه که به نیروی جوانی خود رسید و به چهل سالگی رسید، گفت: پروردگـارا، بر دلم افکن - مرا الهـام کن و توفیق ده - تـا نعمت تو را که بر من و بر پـدر و مادرم ارزانی داشتی سـپاس گزارم و تا کاری نیک و شایسـته کنم که بپسـندی، و برای من در فرزندانم شایسـتگی پدید آر، همانا من سوی تو بازگشـتم و همانا من از مسلمانانم - از گردن نهادگان و فرمانبردارانم -. (۱۵)

اینانند که از ایشان نیکوترین آنچه را کرده اند می پذیریم و از بدی هاشان درمی گذریم، در زمره بهشتیان، وعده راستی است که به آنها داده می شد. (۱۶)

و آن که به پدر و مادرش [آنگاه که او را به ایمان به آخرت می خواندند] گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که [از گور] بیرون آورده شوم و حال آنکه پیش از من مردمان بسـیار بگذشـته انـد [و کسـی باز نیامده است]؟! و آن دو از خدا فریاد می خواسـتند [و به فرزند کافر خود می گفتند:] وای بر تو، ایمان بیار، همانا وعده خدا - روز رسـتاخیز - راست است، و او می گفت: این [وعده] جز افسانه های پیشینیان نیست (۱۷)

اینانند که آن گفتار - وعده عذاب - بر آنان در زمره گروه هایی از پریان و آدمیان که

پیش از آنها بگذشتند سزا گشت، همانا ایشان زیان کار بودند. (۱۸)

و هر کدام [از دو گروه مومن و کافر] را پایه هایی است از آنچه کرده اند [تا عدل خدا درباره آنها آشکار شود] و تا به آنان [پاداش] کارهایشان را تمام بدهد و به ایشان ستم نخواهد شد. (۱۹)

و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند، [به آنان گفته شود:] خوشی ها و لذتهای خود را در زندگی دنیاتان بردید و بدانها بهره مند شدید، پس امروز عذاب خواری پاداش داده می شوید به سزای آنکه در زمین به ناروا گردن کشی می نمودید و به کیفر آنکه از فرمان [حق] بیرون می شدید. (۲۰)

و یاد کن برادر قوم عاد - هود - را آنگاه که قوم خود را در سرزمین احقاف بیم می داد - و پیش از او و پس از او بیم کنندگان بگذشتند - که جز خدای را نپرستید، که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. (۲۱)

گفتند: آیا نزد ما آمده ای تا ما را از خدایانمان بگردانی؟ پس آنچه را به ما وعده می دهی بیار اگر راستگویی. (۲۲)

گفت: همانا دانش [این که عذاب کی خواهد بود] نزد خداست، و من آنچه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم، ولیکن شما را مردمی می بینم که نادانی می کنید. (۲۳)

پس چون آن [ابر عذاب] را دیدند که روی به وادی های آنها نهاده، گفتند: این برای ما ابری باران زاست. [نه،] بلکه این همان [عذابی] است که به شتاب می خواستید، بادی است که در آن عذابی دردناک است (۲۴)

که به فرمان پروردگارش هر چیز را [که بر آن بگذرد] هلاک می کند، پس چنان گشتند

که بجز خانه هایشان دیده نمی شد. اینچنین مردم بزه کار را کیفر می دهیم. (۲۵)

و هرآینه آنان (قوم عاد) را در چیزهایی جایگاه و توان دادیم که شما - کافران مکه - را در آنها آن توانایی نداده ایم، و برای آنها گوش و دیدگان و دلها قرار دادیم، ولی گوش و دیدگان و دلهاشان چیزی را از آنها کفایت نکرد و به کارشان نیامد، زیرا آیات خدا را انکار می کردند و آنچه بدان استهزا، می کردند آنان را فرو گرفت. (۲۶)

و هرآینه [مردم] آبادی هایی را که پیرامون شما - اهل مکه - بودند هلاک ساختیم، و آیات را گونه گون بیان کردیم شاید که باز گردند. (۲۷)

پس چرا آنهایی - خدایانی - که به جای خدا برای تقرب [به خدا] به خدایی گرفتند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از آنان گم شدند، و این بود [سرانجام] دروغ و بافته های آنان. (۲۸)

و [یاد کن] آنگاه که گروهی از پریان را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را می شنیدند، و چون نزدش حاضر آمدند گفتند: خاموش باشید و گوش فرادارید، و چون [خواندن قرآن] به پایان رسید، برای بیم دادن به سوی قوم خود بازگشتند. (۲۹)

گفتند: ای قوم ما، همانا ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده، باور دارنده کتابهایی است که در پیش آن است، به حق و به راه راست راه می نماید (۳۰)

ای قوم ما، خواننده [به سوی] خدا - پیامبر - را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بیامرزد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد (۳۱)

و هر

که خواننـده خـدای را اجابت نکند، پس [بداند که] در زمین ناتوان کننده [خدای از عذاب کردن] نیست، و او را جز او (خدا) دوستان کارسازی نباشد، اینان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

آیا ندیـده ایـد - ندانسـته اند - که آن خدای که آسـمانها و زمین را آفرید و در آفریدن آنها ناتوان و وامانده نشد تواناست بر اینکه مردگان را زنده کند؟ آری، او بر هر چیزی تواناست. (۳۳)

و روزی که کـافران را بر آتش دوزخ عرضه کننـد [به آنهـا گوینـد:] آیا این حق نیست - که شـما آن را انکار می کردیـد -؟ گوینـد: آری، به پروردگارمان سوگنـد [که حق است، خدای] گوید: پس بچشـید عذاب را به سـزای آنکه کفر می ورزیدید. (۳۴)

پس شـکیبایی کن، همچنان که پیامبران اولوا العزم - خداوندان آهنگ اسـتوار و جد و پایداری، یا صاحبان شریعت و کتاب - شکیبایی کردنـد و برای آنها [عـذاب را] به شـتاب مخواه. آن روز که آنچه را وعده داده می شوند ببینند چنان است که گویی جز ساعتی از یک روز - در دنیا - درنگ نکرده انـد. [این قرآن] رسانیـدن پیام [خـدا] است، پس آیا جز مردم بـدکار نافرمان هلاک می شوند (۳۵)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

حا، میم. (۱)

نازل شدن این کتاب از جانب خدای پیروزمند و حکیم است. (۲)

مـا آسـمانها و زمین و آنچه را که در میـان آن دوست جز به حق و در مـدتی معین نیافریـده ایم. و کـافران از آنچه بیمشان می دهند اعراض می کنند. (۳)

بگو: از آنهایی که جز الله به خدایی می خوانید خبر دهید. به من نشان دهید که از این زمین

چه چیز را آفریده اند؟ یا در خلقت آسمانها شرکت داشته اند؟ اگر راست می گویید، برای من کتابی که پیش از این قرآن آمده باشد یا اگر دانشی از پیشینیان مانده است، بیاورید. (۴)

و کیست گمراه تر از آن که به جز الله چیزی را به خدایی می خواند که تا روز قیامت به او جواب نمی دهد، که بتان از دعای بتپرستان بی خبرند. (۵)

و چون در قیامت مردم را گرد آرند، بتان با پرستندگان خویش دشمن باشند و عبادتشان را انکار کنند. (۶)

چون آیات ما به روشنی بر آنان خوانده شود، کافران حقیقتی را که برایشان نازل شده است، گویند: جادویی آشکار است. (۷)

یا می گویند: این کتاب، دروغی است که خود بافته است. بگو: اگر من آن را چون دروغی به هم بافته باشم، شما نمی توانید خشم خدا را از من بازدارید. خدا از آن طعنها که بدان می زنید آگاه تر است. و شهادت او میان من و شما کافی است. و اوست آمرزنده مهربان. (۸)

بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم و نمی دانم که بر من، یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می شود، پیروی نمی کنم و من جز بیمدهنده ای آشکار نیستم. (۹)

بگو: چه می کنید اگر قرآن از جانب خدا باشد و شما بدان ایمان نیاورید؟ یکی از بنی اسرائیل بدان شهادت داد و ایمان آورد. ولی شما گردنکشی می کنید. خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند. (۱۰)

کافران مومنان را گفتند: اگر در آن خیری می

بود، اینان در پذیرفتنش بر ما سبقت نمی گرفتند. و چون بدان راه نیافته اند خواهند گفت که این دروغی دیرینه است. (۱۱)

و پیش از آن کتاب موسی راهنما و رحمت بود. و این، کتابی است تصدیقکننده آن، به زبان عربی ، تا ستمکاران را بیمی و نیکوکاران را مژده ای باشد. (۱۲)

هر آینه آنان که گفتند که پروردگار ما الله است و سپس پایداری ورزیدند، بیمی بر آنها نیست و اندوهگین نمی شوند. (۱۳)

اینان به پاداش اعمالشان اهل بهشتند و در آنجا جاودانه اند. (۱۴)

آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر خود سفارش کردیم. مادرش بار او را به دشواری برداشت و به دشواری بر زمین نهاد. و مدت حمل تا از شیر باز گرفتنش سی ماه است تا چون به سن جوانی رسد و به چهل- سالگی درآید، گوید: ای پروردگار من، به من بیاموز تا شکر نعمتی که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جای آرم. کاری شایسته بکنم که تو از آن خشنود شوی و فرزندان مرا به صلاح آور. من به تو بازگشتم و از تسلیم شدگانم. (۱۵)

اینان کسانی هستند که کارهای نیکشان را می پذیریم و از گناهشان در می گذریم. در زمره اهل بهشتند. هر وعده ای که به آنها داده شده راست است. (۱۶)

و آن که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که از گورم برخیزانند و حال آنکه مردمی پیش از من بوده اند که برنخاسته اند؟ و آن دو به درگاه خدا استغاثه می

كنند و گويند: واى بر تو ايمان بياور كه وعده خدا حق است. مى گويد: اينها چيزى جز همان افسانه پيشينيان نيست. (١٧)

درباره اينان همان سخن كه درباره امتهاى پيشين از جن و انس گفته شده بود به حقيقت مى پيوندد. اينان زيان كنندگانند. (١٨)

و هر يك را نسبت به كارى كه كرده است درجتى است تا خدا پاداش كارهايشان را به تمامى بدهد و به آنان ستم نمى شود. (١٩)

و روزى كه كافران را بر آتش عرضه كنند: در زندگى دنيوى از چيزهاى پاكيزه و خوش بهره مند شديد، امروز به عذاب خوارى پاداشتان مى دهند. و اين بدان سبب است كه در زمين بى هيچ حقى گردنكشى مى كرديد و عصيانگرى پيش گرفته بوديد. (٢٠)

برادر قوم عاد را به ياد بياور كه چون قوم خود را در احقاف بيم داد -و پيش از او پيامبرانى بودند و رفتند و پس از او پيامبرانى آمدند- كه جز خداى يكتا را نپرستيد كه من از عذاب روزى بزرگ بر شما بيمناكم. (٢١)

گفتند: آيا آمده اى تا ما را از خدايانمان رويگردان سازى ؟ اگر راست مى گويى ، هر چه به ما وعده داده اى بياور. (٢٢)

گفت: اين را خدا مى داند و من آنچه را بدان مبعوث شده ام به شما مى رسانم. ولى مى بينم كه مردمى نادان هستيد. (٢٣)

چون ابرى ديدند كه از جانب رودخانه هاشان مى آيد، گفتند: اين ابرى باران زاست. نه ، اين همان چيزى است كه آن را به شتاب مى طلبيديد. باد است و در آن باد عذابى دردآور (٢٤)

به فرمـان پروردگـارش همه چیز را هلاـک می کنـد. چنـان شدنـد که اکنون جز خـانه هاشان را نبینی . و ما مجرمان را اینسان پاداش می دهیم. (۲۵)

به آنهـا چنان مکانتی داده بودیم که به شـما نـداده ایم. برایشان گوش و چشم و دل قرار دادیم. ولی گوش و چشم و دلشان به حالشان هیچ سود نکرد، زیرا آیات خدا را انکار می کردند تا آنچه به مسخره اش می گرفتند آنها را فرو گرفت. (۲۶)

ما همه قریه هایی را که اطراف شما بوده اند هلاک کرده ایم و آیات را گونه گون بیان کردیم، باشد که باز گردند. (۲۷)

از چه روی آن خـدایانی که سوای الله برای تقرب، به خـدایی گرفته بودنـد یاریشان نکردنـد، بلکه از نظرشان گم شدنـد؟ این است دروغ و افترایشان. (۲۸)

و گروهی از جن را نزد تو روانه کردیم تا قرآن را بشـنوند. چون به حضـرتش رسـیدند گفتنـد: گوش فرا دهیـد. چون به پایان آمد، همانند بیمدهندگانی نزد قوم خود بازگشتند. (۲۹)

گفتنـد: ای قوم ما، ما کتابی شـنیدیم که بعد از موسـی نازل شده ، کتابهای پیشـین را تصدیق می کند و به حق و راه راست راه می نماید. (۳۰)

ای قوم مـا، این دعوت کننـده به خـدا را پاسـخ گوییـد و به او ایمـان بیاوریـد تـا خـدا گناهانتان را بیامرزد و شـما را از عـذابی دردآور در امان دارد. (۳۱)

و هر کس که به این دعوت کننـده جواب نگوید نمی تواند در روی زمین از خدای بگریزد و او را جز خدا هیچ یاوری نیسـت و در گمراهی آشکاری است. (۳۲)

آیا

نمی بینیـد که خدای یکتاست آن که آسـمانها و زمین را بیافرید و در آفریدن آنها در نماند. او می تواند مردگان را زنده کند. بلی او بر هر کاری تواناست. (۳۳)

روزی که کافران به آتش عرضه شونـد: آیا این حقیقت نیست؟ گوینـد: بلی ، به پروردگارمان سوگنـد. گوید: به خاطر کفری که می ورزیده اید، اینک عذاب را بچشید. (۳۴)

پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اولوالعزم پایداری کرده بودند. و در عقوبتشان شـتاب مکن. آن روز که آن وعده ای را که به آنها داده شـده بنگرنـد، پندارنـد که جز به قـدر ساعتی از روز در گور درنگ نکرده اند. این تبلیغ رسالت است. آیا جز نافرمانان به هلاکت می رسند (۳۵)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

حم (حا. میم) (۱)

کتابی است فروفرستاده از سوی خداوند پیروزمند فرزانه (۲)

آسـمانها و زمیـن و آنچـه در میـان آنهـاست، جز بـه حـق و سـرآمدی معیـن نیافریـده ایـم و کـافران از آنچه هشـدار می یـابند رویگردانند (۳)

بگو آیا شـریکانی را که به جای خداوند قائل هستید، نگریسـته اید، به من بنمایانید که چه چیزی را در زمین آفریده اند، یا آیا در [آفرینش] آسمانها شرکتی داشته اند، اگر راست می گویید کتابی پیش از این [کتاب]، یا نشانه ای از علم بیاورید (۴)

و کیست گمراه تر از کسـی که موجودی را به دعا خواند که تا روز قیامت پاسـخش را ندهد، و ایشان از دعای آنان بی خبرند (۵)

و چون مردم گرد آورده شوند، [آن معبودان باطل] دشمنان ایشان باشند، و عبادتشان را منکر شوند (۶)

و چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده شود، کافران درباره حق چون فراز

آیدشان گویند، این جادوی آشکار است (۷)

یا گویند آن را بر ساخته است. بگو اگر آن را برساخته باشم، در برابر خداوند چیزی به سود من ندارید، او به آنچه به آن می پردازید آگاه تر است، خداوند در میان من و شما گواه بس، و او آمرزگار مهربان است (۸)

بگو [من] پدیده ای نو ظهور در میان پیامبران نیستم، و نمی دانم بر من و بر شما چه خواهد رفت، جز از وحیی که به من می شود، از چیزی پیروی نمی کنم، و من جز هشداردهنده ای آشکار نیستم (۹)

بگو بیندیشید اگر [قرآن] از سوی خداوند باشد و سپس به آن انکار ورزید، [آیا ستمگر نیستید؟] و گواهی از بنی اسرائیل بر همانند آن گواهی داده است، آنگاه او ایمان آورده و شما استکبار ورزیدید، بی گمان خداوند قوم ستمکاران را هدایت نمی کند (۱۰)

و کافران در حق مومنان گویند اگر خیر بود آنان بر ما در زمینه آن پیشی نمی گرفتند، و چون به آن راهیاب نشدند، گویند این برساخته ای کهن است (۱۱)

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، و این کتابی است همخوان [با آن]، به زبان عربی [/ شیوا]، تا ستمپیشگان [مشرک] را هشدار دهد، و بشارتی برای نیکوکاران باشد (۱۲)

بی گمان کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند است، سپس [در این راه] پایداری ورزیدند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند (۱۳)

اینان بهشتیانند که جاودانه در آنند، که پاداش کاری است که کرده اند (۱۴)

و به انسان سفارش کرده ایم که در حق پدر و مادرش نیکی کند [چرا که] مادرش به دشواری او را آبستن بوده و به

دشـواری او را زاده است، و [دوران] بـار گرفتن و از شـیر گرفتن او سـی مـاه است، تـا آنکه به کمـال رشـدش برسـد و به چهل سالگی برسـد گویـد پروردگارا مرا توفیق ده که نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشتی سـپاس بگزارم، و کارهای شایسته ای کنم که آن را بپسندی، و زاد و رود مرا نیز به صلاحآور، من به درگاه تو توبه کرده ام و من از مسلمانانم (۱۵)

اینانند که نیکوترین کاری را که کرده انـد، از ایشان می پـذیریم، و در میان بهشتیان از گناهانشان در می گذریم، [این] وعده راستینی است که به آنان نوید داده شده است (۱۶)

و کسـی که به پـدر و مادرش می گفت اف بر شـما آیا به من وعـده می دهید که [از گور زنده] بیرون آورده شوم، حال آنکه نسـلهای [بسیاری] پیش از من بوده اند [و زنده نشده اند]، و آن دو به درگاه خداوند استغاثه می کنند [و به او می گویند] وای بر تو، ایمان بیاور بی گمان وعده الهی راست است، و [او] گوید این جز افسانه های پیشینیان نیست (۱۷)

اینانـد که در میان امتهای جن و انس که پیش از ایشان بوده اند، حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته است، اینانند که زیانکارند (۱۸)

و هر یـک را بر حسب آنچه کرده انـد درجاتی است، و تا سـرانجام جزای اعمالشان را به تمام و کمال بدهـد، و بر ایشان سـتم نرود (۱۹)

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشـی هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین

به ناحق استکبار می ورزیدید و به خاطر آنکه نافرمانی می کردید، عذاب خوارکننده را کیفر برید (۲۰)

و از برادر عادیان [هود] یاد کن که قومش را در احقاف هشدار داد، و پیشاپیش وی و پس از وی هشداردهندگانی به میان آمده بودند [و گفت] جز خداوند را مپرستید، که من بر شما از عذاب روزی سهمگین می ترسم (۲۱)

گفتند آیا به سراغ ما آمده ای که ما را از خدایانمان باز داری، پس اگر از راستگویان هستی، آنچه به ما وعده داده ای به میان بیاور (۲۲)

گفت همانا علم نزد خداوند است، و من رسالتم را به شما می رسانم، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید (۲۳)

آنگاه چون آن [عذاب] را به هیئت ابری دیدند که رو به [دشت و] دره هایشان نهاده بود، گفتند این ابری است بارنده بر ما، نه بلکه آن چیزی است که به شتابش می خواستید، بادی است که در آن عذابی دردناک است (۲۴)

که به فرمان پروردگارش همه چیز را نابود می کند، و چنان شدند که چیزی جز خانه هایشان دیده نمی شد، بدینسان قوم گناهکاران را کیفر می دهیم (۲۵)

و به راستی به آنان در چیزهایی تمکن داده بودیم که شما را آن تمکن نداده بودیم، و برای آنان گوشها و چشمها و دلها آفریده بودیم، اما گوشها و چشمها و دلهایشان سودی به حالشان نداد، چرا که آیات الهی را انکار می کردند و آنچه ریشخندش می کردند، ایشان را فروگرفت (۲۶)

و به راستی چه بسیار از شهرهایی را که پیرامونتان بود، نابود کردیم و آیات [خود] را گونه گون بیان کردیم، باشد که بازآیند (۲۷)

پس چرا کسانی که

به جای خداونـد به پرستشـشان گرفته بودنـد، که مایه تقربشان شود، یعنی آن خدایان یاریشان ندادند؟ بلکه از دید آنان گم و گور شدند، و این است افترای ایشان و آنچه بر می ساختند (۲۸)

و چنین بـود که گروهی از جن را متـوجه تو سـاختیم که به قرآن گوش سـپارند، و چون نزد او حضور یافتنـد گفتنـد خـاموش باشید [و گوش دهید]، و چون سپری شد، هشدارگر به سوی قومشان بازگشتند (۲۹)

گفتند ای هم قومان ما، [آیات] کتابی را شـنیدیم که پس از موسـی فروفرسـتاده شده، [و] همخوان [کتابهای] پیشاپیش خویش است، و به حق و راهی راست رهنمون است (۳۰)

ای هم قومـان ما دعوتگر الهی را بپذیریـد و به او ایمان آوریـد، تا از گناهانتان درگـذرد و شـما را از عـذابی دردناک در امان دارد (۳۱)

و هر کس دعوتگر الهی را نپذیرد، بداند که در [این سـر] زمین گزیر و گریزی ندارد، و در برابر او سـرورانی ندارد، اینانند که در گمراهی آشکارند (۳۲)

آیا نیندیشـیده انـد که خداونـدی که آسـمانها و زمین را آفریـده است، و در آفرینش آنها در نمانده است، توانای آن است که مردگان را زنده بدارد، آری او بر هر کاری تواناست (۳۳)

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارنـد [و از ایشان بپرسـند] آیا این [وعـده] حق نیست؟ گوینـد چرا سوگند به پروردگارمان. گوید پس عذاب را به خاطر آنکه [انکار و] کفر می ورزیدید بچشید (۳۴)

پس همان گونه که پیامبران نسـتوه، صبر کردند، صبر کن، و برای آنان [عذاب را] به شـتاب مخواه. زیرا روزی که آنچه وعده شان داده شده است، بنگرند،

گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده اند، [این] پیامی است، پس به نابودی کشانده نخواهند شد جز قوم نافرمانان (۳۵)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حم (۱)

فرستادن کتاب از خداوند عزّتمند حکیم (۲)

نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است جز به حقّ و سرآمدی نامبرده و آنان که کفر ورزیدند هستند از آنچه بیم داده شدند روی گردانان (۳)

بگو آیا دیدید آنچه را خوانید جز خدا بنمائیدم چه چیز آفریدند از زمین یا ایشان را است شرکتی در آسمانها بیاریدم به کتابی از پیش از این یا بازمانده ای از دانش اگر هستید راستگویان (۴)

و کیست گمراه تر از آنکه خواند جز خدا آن را که نپذیرد برایش تا روز رستاخیز و ایشانند از خواندن آنان ناآگاهان (۵)

و گاهی که گردآورده شوند مردم باشند ایشان را دشمنانی و باشند به پرستش ایشان کافران (۶)

و گاهی که خوانده شود بر ایشان آیتهای ما روشن گویند آنان که کفر ورزیدند به حقّ گاهی که بیامدشان این است جادوئی آشکار (۷)

یا گویند به دروغش آوردی بگو اگر دروغش آرم دارا نباشید برای من از خدا چیزی را او داناتر است بدانچه فروروید در آن بس است او گواهی میان من و شما و او است آمرزگار مهربان (۸)

بگو نیستم من نوظهوری (تازه درآمدی) از پیغمبران و ندانم چه کرده می شود به من و نه به شما پیروی نکنم جز آنچه را وحی شود بسویم و نیستم من جز ترساننده آشکار (۹)

بگو آیا دیدید اگر باشد از نزد خدا و کفر ورزیدید بدان و گواهی دهد گواهی از بنی اسرائیل بر

مانند آن پس ایمان آورد و شما کبر ورزیدید همانا خدا رهبری نکند گروه ستمگران را (۱۰)

و گفتند آنان که کفر ورزیدند بدانان که ایمان آوردند اگر خوبی می بود پیشی نمی گرفتند از ما بدان و چون رهبری نشدند بدان زود است گویند آن است دروغی کهن (۱۱)

و از پیشش کتاب موسی پیشوا و رحمتی و این است کتابی تصدیق کننده به زبان عربی تا بترساند آنان را که ستم کردند و مژده است برای نکوکاران (۱۲)

همانا آنان که گفتند پروردگار ما خدا است و سپس پایدار ماندند نیست بیمی بر ایشان و نه اندوهگین شوند (۱۳)

آنانند یاران بهشت جاودانان در آن پاداشی برابر آنچه بودند می کردند (۱۴)

و پند دادیم انسان را در باره پدر و مادرش به نیکی بارور شد بدو مادرش به ناخواه و بنهادش به ناخواه و بارورش و از شیر گرفتنش سی ماه تا گاهی که رسید نیروهای خود را و رسید به چهل سال گفت پروردگارا رهنمونم باش تا سپاس گزارم نعمت را آن را که ارزانی داشتی به من و به پدر و مادرم و تا کنم کرداری شایسته که بپسندیش و اصلاح کن برایم در فرزندانم همانا بازگشتم بسوی تو و همانا منم از اسلام آرندگان (۱۵)

آنانند که پذیریم از ایشان بهتر آنچه را کردند و درگذریم از بدی های ایشان در یاران بهشت وعده راستی که بودند وعده داده می شدند (۱۶)

و آن که گفت به پدر و مادر خویش وای بر شما (آوخ از شما) آیا وعده دهیدم (بیم دهیدم) که برون آورده شوم حالی که گذشتند قرنها پیش از من و آنان (پدر

و مـادر) به فریـاد می خواندنـد خـدا را که وای بر تو ایمـان آر زیرا وعـده خـدا است حق پس گفت نیست این جز افسانه های پیشینیان (۱۷)

آناننـد که راست آمـد (فرود آمـد) بر ایشـان سـخن در ملّتهـائی که گذشـتند پیش از ایشـان از پری و آدمی که ایشاننـد همـانا زیانکاران (۱۸)

و هر کدام را پایه هائی است از آنچه عمل کردند و تا سراسر دهد بدیشان کردارهای ایشان را و ایشان ستم نشوند (۱۹)

و روزی که عرضه شونـد آنان که کفر ورزیدند بر آتش بردید (به پایان رسانیدید) خوشـی های خویش را در زندگانی دنیای خویش و کامیاب شدید بدانها پس امروز کیفر داده شوید عذاب خواری را بدانچه بودید برتری می جستید در زمین به ناروا و بدانچه بودید نافرمانی می کردید (۲۰)

و یاد کن برادر عاد را گاهی که ترسانیـد قومش را در اَحقاف و هر آینه گذشـته بودند ترسانندگان از پیش رویش و از پشـت سرش که پرستش نکنید جز خدا را همانا می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ (۲۱)

گفتند آیا آمدی ما را تا فریب دهی ما را از خدایان ما پس بیار ما را آنچه بیم دهی ما را اگر هستی از راستگویان (۲۲)

گفت جز این نیست که دانش نزد خدا است و می رسانم به شـما آنچه فرسـتاده شدم بدان و لیکن بینم شـما را گروهی نادانان (۲۳)

تا گاهی که نگریسـتندش ابری روی آرنده بسوی درّه هاشان گفتند این است ابری بارنده بر ما بلکه آن است آنچه شـتاب می خواستید بدان بادی است در آن عذابی دردناک (۲۴)

سرنگون سازد هر چیز را به فرمان پروردگار خویش پس بامداد

کردند دیده نمی شد جز نشیمنهای آنان بدینگونه پاداش دهیم به گروه گنهکاران (۲۵)

و هر آینه فرمانرواشان ساختیم در آنچه فرمانروا نساختیم شما را در آن و قرار دادیم برای ایشان گوشی و دیدگانی و دلهائی پس بی نیاز نکرد از ایشان گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهاشان چیزی را گاهی که بودند برابری (پایمال) کردند آیتهای خدا را و فرود آمد بدیشان آنچه بودند بدان مسخره می کردند (۲۶)

و همانا نابود ساختیم آنچه پیرامون شما است از شهرها و گردانیدیم (زیر و رو کردیم) آیتها را باشد آنان بازگردند (۲۷)

پس چرا یاریشان نکردند آنان که برگرفتند جز خدا برای نزدیک شدن به خدا خدایانی بلکه گم شدند از ایشان و این است دروغ ایشان (تهمت ایشان) و آنچه بودند دروغ می آوردند (۲۸)

و گاهی که روی آور ساختیم بسویت تنی چند از پریان که قرآن را شنوند پس هنگامی که نزدش آمدند (حضورش را دریافتند) گفتند خموش باشید تا گاهی که پایان یافت بازگشتند بسوی قوم خویش بیم دهندگان (۲۹)

گفتند ای قوم ما همانا شنیدیم کتابی را فرستاده شده بود پس از موسی تصدیق کننده آنچه پیش روی آن است رهبری کند بسوی حقّ و بسوی راهی راست (۳۰)

ای قوم ما بپذیرید دعوت کننده خدا را و ایمان آرید بدو بیامرزد برای شما از گناهان شما و پناه دهد شما را از عذابی دردناك (۳۱)

و آنکه اجابت نکند دعوت خدا را پس نیست عاجزکننده در زمین و نیستش جز او دوستانی آنانند در گمراهی آشکار (۳۲)

آیا ندیدند آنکه خداوندی که آفرید آسمانها و زمین را و خسته نگردید از آفریدن آنها توانا است

که زنده کند مُردگان را بلی همانا او است بر همه چیز توانا (۳۳)

و روزی که عرضه شوند کافران بر آتش آیا نیست این حقّ گفتند بلی سوگند به پروردگار ما گفت پس بچشید عذاب را بدانچه بودید کفر می ورزیدید (۳۴)

پس شکیبا شو چنانکه شکیبا شدند دارندگان عزم از پیمبران و شتاب نخواه برای ایشان گوئیا ایشان روزی که بنگرند آنچه را وعده داده شوند نمانده اند جز ساعتی از روز ابلاغی (رساندنی) است پس آیا نابود شوند جز گروه نافرمانان (۳۵)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

.Ha, Meem ۱

.The [gradual] sending down of the Book is from Allah, the All-mighty, the All-wise ۲

We did not create the heavens and the earth and whatever is between them except ۳ with reason and for a specified term. Yet the faithless are disregardful of what they .are warned

Say, 'Tell me about what you invoke besides Allah. Show me what [part] of the earth ۴ have they created. Do they have any share in the heavens? Bring me a scripture [re- '.vealed] before this, or some vestige of [divine] knowledge, should you be truthful

Who is more astray than him who invokes besides Allah such as would not respond ۵ ?to him until the Day of Resurrection, and who are oblivious of their invocation

When mankind are mustered [on Judgement's Day] they will be their enemies, and ۶ .they will disavow their worship

When Our manifest signs are recited to them, the faithless say of the truth when it ۷ comes

’.to them: ‘This is plain magic

Do they say, ‘He has fabricated it?’ Say, ‘Should I have fabricated it, you would not ٨ avail me anything against Allah. He best knows what you gossip concerning it. He suffices as a witness between me and you, and He is the All-forgiving, the All-’.merciful

Say, ‘I am not a novelty among the apostles, nor do I know what will be done with ٩ me, or with you. I just follow whatever is revealed to me, and I am just a manifest ’.warner

Say, ‘Tell me, if it is from Allah and you disbelieve in it, and a witness from the ١٠ Children of Israel has testified to its like and believed [in it], while you are disdainful [of .it]?’ Indeed Allah does not guide the wrongdoing lot

The faithless say about the faithful, ‘Had it been [anything] good, they would not ١١ have taken the lead over us toward [accepting] it.’ And since they could not find the ’.way to it, they will say, ‘It is an ancient lie

Yet before it the Book of Moses was a guide and a mercy, and this is a Book which ١٢ confirms it, in the Arabic language, to warn those who do wrong, and is a [bearer of] .good news for the virtuous

Indeed those who say, ‘Our Lord is Allah,’ and then remain steadfast, they will have ١٣ .no fear, nor will they grieve

They shall be the inhabitants of paradise, remaining in it [forever]—a reward for ١۴

.what they used to do

We have enjoined man to be kind to his parents. His mother has carried him in ۱۵ travail, and bore him in travail, and his gestation and weaning take thirty months. When he comes of age and reaches forty years, he says, ‘My Lord! Inspire me to give thanks for Your blessing with which You have blessed me and my parents, and that I may do righteous deeds which may please You, and invest my descendants with right-eousness. Indeed I have turned to you in penitence, and I am one of the ’.muslims

Such are the ones from whom We accept the best of what they do, and overlook ۱۶ their misdeeds, [who will be] among the inhabitants of paradise—a true promise .which they had been given

As for him who says to his parents, ‘Fie on you! Do you promise me that I shall be ۱۷ raised [from the dead] when generations have passed away before me?’ And they in-voke Allah’s help [and say]: ‘Woe to you! Believe! Indeed Allah’s promise is true.’ But ’.he says, ‘These are nothing but myths of the ancients

Such are the ones against whom the word became due concerning the nations that ۱۸ .have passed away before them of jinn and humans. They were indeed the losers

For each [person] there will be degrees [of merit] pertaining to what he has done, ۱۹ .that He may recompense them fully for their works, and they will not be wronged

The day when the ۲۰

faithless are exposed to the Fire, [they will be told,] ‘You have exhausted your good things in the life of the world and enjoyed them. So today you will be requited with a humiliating punishment for your acting arrogantly in the earth unduly, and because ’.you used to transgress

And mention [Hud] the brother of ‘Aad, when he warned his people at Ahqaf—and ۲۱ warners have passed away before and after him—saying, ‘Do not worship anyone ’.but Allah. Indeed I fear for you the punishment of a tremendous day

They said, ‘Have you come to turn us away from our gods? Then bring us what you ۲۲ .threaten us with, should you be truthful

He said, ‘The knowledge is with Allah alone. I communicate to you what I have been ۲۳ ’.sent with. But I see that you are a senseless lot

When they saw it as a cloud advancing toward their valleys, they said, ‘This cloud ۲۴ brings us rain.’ ‘Rather it is what you sought to hasten: a hurricane carrying a painful ,punishment

destroying everything by its Lord’s command.’ So they became such that nothing ۲۵ .could be seen except their dwellings. Thus do We requite the guilty lot

Certainly We had granted them power in respects that We have not granted you, ۲۶ and We had vested them with hearing and sight and hearts. But neither their hearing availed them nor did their sight, nor their hearts, in any way when they used to impugn the signs of Allah. So they were

.besieged by what they used to deride

Certainly We destroyed towns that were around you, and We have paraphrased ۲۷ .the signs so that they may come back

So why did not those [false gods] help them whom they had taken, besides Allah, as ۲۸ gods, as means of nearness [to Him]? Rather they forsook them; and that was their lie .and what they used to fabricate

When We dispatched toward you a team of jinn listening to the Qur'an, when they ۲۹ were in its presence, they said, 'Be silent!' When it was finished, they went back to .their people as warners

They said, 'O our people! Indeed we have heard a Book which has been sent down ۳۰ after Moses, confirming what was before it. It guides to the truth and to a straight .path

O our people! Respond to Allah's summoner and have faith in Him. He will forgive ۳۱ '.you some of your sins and shelter you from a painful punishment

Those who do not respond to Allah's summoner cannot thwart [Allah] on the earth, ۳۲ .and they will not find any protectors besides Him. They are in manifest error

Do they not see that Allah, who created the heavens and the earth and [who] was ۳۳ not exhausted by their creation, is able to revive the dead? Yes, indeed He has power .over all things

The day when the faithless are exposed to the Fire, [He will say,] 'Is this not a fact?' ۳۴ They will say, 'Yes, by our

’.Lord!’ He will say, ‘So taste the punishment because of what you used to disbelieve

So be patient just as the resolute among the apostles were patient, and do not seek ۳۵ to hasten [the punishment] for them. The day when they see what they are promised, [it will be] as though they had remained only an hour of a day. This is a proclamation. ?So shall anyone be destroyed except the transgressing lot

ترجمه انگلیسی شاکر

(Ha Mim. (۱

(The revelation of the Book is from Allah, the Mighty, the Wise. (۲

We did not create the heavens and the earth and what is between them two save with truth and (for) an appointed term; and those who disbelieve turn aside from what (they are warned of. (۳

Say: Have you considered what you call upon besides Allah? Show me what they have created of the earth, or have they a share in the heavens? Bring me a book before (this or traces of knowledge, if you are truthful. (۴

And who is in greater error than he who calls besides Allah upon those that will not (answer him till the day of resurrection and they are heedless of their call? (۵

And when men are gathered together they shall be their enemies, and shall be (deniers of their worshipping (them). (۶

And when Our clear communications are recited to them, those who disbelieve say (with regard to the truth when it comes to them: This is clear magic. (۷

.Nay! they say: He has forged it

Say: If I have forged it, you do not control anything for me from Allah; He knows best what you utter concerning it; He is enough as a witness between me and you, and He (is the Forgiving, the Merciful. (٨

Say: I am not the first of the messengers, and I do not know what will be done with me or with you: I do not follow anything but that which is revealed to me, and I am (nothing but a plain warner. (٩

Say: Have you considered if it is from Allah, and you disbelieve in it, and a witness from among the children of Israel has borne witness of one like it, so he believed, while you (are big with pride; surely Allah does not guide the unjust people. (١٠

And those who disbelieve say concerning those who believe: If it had been a good, they would not have gone ahead of us therein. And as they do not seek to be rightly (directed thereby, they say: It is an old lie. (١١

And before it the Book of Musa was a guide and a mercy: and this is a Book verifying (it) in the Arabic language that it may warn those who are unjust and as good news for (the doers of good. (١٢

Surely those who say, Our Lord is Allah, then they continue on the right way, they shall (have no fear nor shall they grieve. (١٣

These are the dwellers of the garden, abiding therein: a reward for

(what they did. (۱۴

And We have enjoined on man doing of good to his parents; with trouble did his mother bear him and with trouble did she bring him forth; and the bearing of him and the weaning of him was thirty months; until when he attains his maturity and reaches (forty (۱۵

These are they from whom We accept the best of what they have done and pass over their evil deeds, among the dwellers of the garden; the promise of truth which they (were promised. (۱۶

And he who says to his parents: Fie on you! do you threaten me that I shall be brought forth when generations have already passed away before me? And they both call for (Allah's aid: Woe to you! believe, surely the promise of Allah is true. But he says: Th (۱۷

These are they against whom the word has proved true among nations of the jinn and (the men that have already passed away before them; surely they are losers. (۱۸

And for all are degrees according to what they did, and that He may pay them back (fully their deeds and they shall not be wronged. (۱۹

And on the day when those who disbelieve shall be brought before the fire: You did away with your good things in your life of the world and you enjoyed them for a while, so today you shall be rewarded with the punishment of abasement because you were (unju (۲۰

And mention the brother of Ad; when he

warned his people in the sandy plains,-- and indeed warners came before him and after him-- saying Serve none but Allah; surely I fear for you the punishment of a (grievous day. (٢١

They said: Have you come to us to turn us away from our gods; then bring us what (you threaten us with, if you are of the truthful ones. (٢٢

He said: The knowledge is only with Allah, and I deliver to you the message with which (I am sent, but I see you are a people who are ignorant. (٢٣

So when they saw it as a cloud appearing in the sky advancing towards their valleys, they said: This is a cloud which will give us rain. Nay! it is what you sought to hasten on, (a blast of wind in which is a painful punishment, (٢۴

Destroying everything by the command of its Lord, so they became such that naught (could be seen except their dwellings. Thus do We reward the guilty people. (٢۵

And certainly We had established them in what We have not established you in, and We had given-- them ears and eyes and hearts, but neither their ears, nor their eyes, nor their hearts availed them aught, since they denied the communications of Allah, (and (٢۶

And certainly We destroyed the towns which are around you, and We repeat the (communications that they might turn. (٢٧

Why did not then those help them whom they took for gods besides Allah to draw ?((them) nigh (to Him

(Nay! they were lost to them; and this was their lie and what they forged. (۲۸

And when We turned towards you a party of the jinn who listened to the Quran; so when they came to it, they said: Be silent; then when it was finished, they turned back (to their people warning (them). (۲۹

They said: O our people! we have listened to a Book revealed after Musa verifying that (which is before it, guiding to the truth and to a right path: (۳۰

O our people! accept the Divine caller and believe in Him, He will forgive you of your (faults and protect you from a painful punishment. (۳۱

And whoever does not accept the-Divine caller, he shall not escape in the earth and (he shall not have guardians besides Him, these are in manifest error. (۳۲

Have they not considered that Allah, Who created the heavens and the earth and was not tired by their creation, is able to give life to the dead? Aye! He has surely power (over all things. (۳۳

And on the day when those who disbelieve shall be brought before the fire: Is it not true? They shall say: Aye! by our Lord! He will say: Then taste the punishment, (because you disbelieved. (۳۴

Therefore bear up patiently as did the messengers endowed with constancy bear up with patience and do not seek to hasten for them (their doom). On the day that they shall see what they are promised they shall be as if they

(had not tarried save an hour of (۳۵

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

.H.M (۱)

.The revelation of the Book [occurs] through God, the Powerful, the Wise (۲)

We have only created Heaven and Earth, and whatever lies between them for the (۳) Truth and for a specific period, while those who disbelieve are dodging what they .have been warned about

SAY: "Have you ever seen what you appeal to instead of to God? Show me what (۴) part of earth they have created! Have they any partnership in Heaven? Bring me a ".book previous to this one or any other trace of knowledge if you are so truthful

Who is further off the track than someone who appeals to something which will not (۵) respond to him until Resurrection Day, instead of to God [Alone]? They are oblivious .[of the fact] that they are being appealed to

When mankind is summoned, they will become enemies of theirs and renounce (۶) .their own worship

When Our clear signs are being recited to them, those who disbelieve will remark (۷) "!about the Truth once it comes to them: "This is sheer magic

Or do they say: "He has invented it"? SAY: "Even if I have invented it, yet do you (۸) control anything from God for me? He is quite Aware of what you are engaged in; He ".suffices as a Witness between me and you. He is the Forgiving, the Merciful

SAY: "I am no upstart among messengers. I do (۹)

not know what will happen to me nor to you. I only follow what has been inspired in
".me, and am merely a plain warner

SAY: "Have you considered whether it [comes] from God's presence, while you (١٠)
disbelieve in it? A witness from the Children of Israel has testified concerning
something similar to it; he has believed while you are too proud to. God does not guide
".wrongdoing folk

The ones who disbelieve tell the ones who believe: "If it were any good, they (١١)
would not have gotten so far ahead of us on the way toward it." Yet since they are not
"!guided by it, they will say: "This is an old swindle

Before it, Moses' book served as a model and a mercy, while this is a Book which (١٢)
confirms such in the Arabic tongue, so as to warn those who do wrong, and [it forms]
.an announcement to those who act kindly

The ones who say: "Our Lord is God [Alone]," then proceed straight ahead, will find (١٣)
.no fear afflict them nor will they ever be saddened

Those will become inhabitants of the Garden, remaining there forever as a (١٤)
.reward for what they have been doing

We have instructed everyman to be kind to both his parents. His mother bears (١٥)
him with reluctance, and gives birth to him painfully. Bearing him and weaning him last
thirty months, until when he attains his full growth and reaches forty years [of age], he
says: "My Lord, train me

to be grateful for Your favor which you have shown to me and to both my parents, and to act honorably so You may approve of it. Improve my offspring for me: I have turned toward You (in repentance) and am one of those who are committed to (live in) ".[peace [with God and society

Those are the ones from whom We will accept the best out of whatever they do, (۱۶) while We will overlook their evil deeds since it concerns the occupants of the Garden, .as a true promise which has been made to them

Anyone who says to his parents: "Phooey on you! Do you promise me that I'll (۱۷) come forth [from my grave] while generations have passed on before me?", -and while they both implore God's help: "It will be too bad for you! Believe: God's promise ".will come true, "he merely says: "These are only legends about primitive men

Those are the ones among the nations of sprites and humans who have passed (۱۸) away before them, against whom the Sentence will be justified. They will be the .losers

Each will have rank according to whatever they have done, so He may repay them (۱۹) .for their actions and they will not be harmed

On the day when those who disbelieve are exposed to the Fire [they will be told]: (۲۰) "You used up your wholesome things during worldly life, and enjoyed them. Today you will be rewarded with humiliating punishment because of how proudly you acted on earth

."without any right to do so,and because you were misbehaving

Remember 'Ad's brother when he warned his folk by the Dunes (warners have (٢١) passed away both before and after him): "Will you worship only God? I fear the "!torment of an awful day for you

They said: "Have you come to us to turn us against our gods? Bring us what you (٢٢) ".threaten us with, if you are so truthful

He said: "Knowledge rests only with God. I am communicating to you what I have (٢٣) ".been sent with, even though I see you are a folk who act out of ignorance

When they saw it as a disturbance advancing on their valleys, they said: "This is (٢۴) some storm which will bring us rain." Rather it was what you sought to hasten up for ,yourselves, a wind containing painful punishment

which would demolish everything at its Lord's command. They were found next (٢۵) !morning with only their dwellings still visible. Thus We reward criminal folk

We had set them up with something We have not established you with, and (٢۶) granted them hearing, eyesight and vital organs; yet their hearing, eyesight and vital organs did not help them out at all. Once they repudiated God's signs, what they had .been making fun of engulfed them

We have wiped out some towns around you; while We have arranged signs so (٢٧) .that they may return

If only those whom they have adopted as gods in order to gain access [to Heaven] (٢٨) instead

of [trusting] God, had supported them! Instead they left them in the lurch. That was .because of their shamming and of what they had invented

Once We detailed a platoon of sprites for you so they might listen to the Qur'an. (۲۹) When they were present at it, they said: "Hush!" When it was finished, they went back .to their folk as warners

They said: "Our people, we have just heard a Book sent down after Moses to (۳۰) .confirm what came before it. It guides one to Truth and to a Straight Road

Our people, answer God's herald and believe in him! He will forgive you some of (۳۱) ".your offences and protect you from painful torment

Anyone who does not answer God's herald will never escape on earth, nor will he (۳۲) .have any patrons besides Him. Such people are in obvious error

Have they not considered that God, Who created Heaven and Earth, has not been (۳۳) worn out through creating them since [He is] Able to revive even the dead? Indeed He !is Capable of everything

Some day when those who disbelieve are exposed to the Fire [and asked]: "Is this (۳۴) not real?"; they will say: "Indeed, by our Lord!" He will say: "Well, taste torment since ".you were disbelieving

Be patient just as those messengers who were steadfast were patient. Do not try (۳۵) to hurry [things] up for them, since they will seem to have lingered for only an hour of daylight on the day when they shall

see what they have been promised! [It is] a decree! Yet will only immoral folk be wiped ?out

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

(Ha Mim (١

(The sending down of the Book is from God, the All-mighty, the All-wise. (٢

We have not created the heavens and the earth, and what between them is, savewith the truth and a stated term; but the unbelievers are turning away fromthat they were (warned of. (٣

Say: `Have you considered that you call upon apart from God? Show me whatthey have created of the earth; or have they a partnership in the heavens?Bring me a Book (before this, or some remnant of a knowledge, if you speaktruly.' (۴

And who is further astray than he who calls, apart from God, upon such a oneas shall (not answer him till the Day of Resurrection? Such as are heedlessof their calling, (۵

and when mankind are mustered, shall be enemies to them, and shall deny (theirservice. (۶

And when Our signs are recited to them, clear signs, the unbelievers say tothe truth (when it has come to them, `This is manifest sorcery.' (٧

Or do they say, `He has forged it'? Say: `If I have forged it, you have nopower to help me against God. He knows very well what you are pressing upon;He suffices as a (witness between me and you; He is the All-forgiving,the All-compassionate.' (٨

Say: `I am not an innovation among the Messengers, and I know not whatshall be done with me

(or with you. I only follow what is revealed to me;I am only a clear warner.' (٩

Say: `Have you considered? If it be from God, and you disbelieve in it, anda witness from among the Children of Israel bears witness to its like, andbelieves, and you wax (proud, God guides not the people of theevildoers.' (١٠

The unbelievers say, as regards the believers, `If it had been aught good,they had not outstripped us to it.' And since they are not guided by it,certainly they will say, (`This is an old calumny!' (١١

Yet before it was the Book of Moses for a model and a mercy; and this isa Book confirming, in Arabic tongue, to warn the evildoers, and good tidingsto the good-(doers. (١٢

Surely those who say, `Our Lord is God' and then go straight, no fear shallbe on them, (neither shall they sorrow. (١٣

Those are the inhabitants of Paradise, therein dwelling forever, as arecompense for (that they have been doing. (١۴

We have charged man, that he be kind to his parents; his mother bore himpainfully, and painfully she gave birth to him; his bearing and his weaningare thirty months. Until, when he is fully grown, and reaches forty years,he says, `O my Lord, dispose me that I may be thankful for Thy blessingwherewith Thou hast blessed me and my father and mother, and that I may dorighteousness well-pleasing to Thee; and make me righteous also in my seed.Behold, I repent to Thee, and am among those that (surrender.' (١۵

Those

are they from whom We shall accept the best of what they have done, andWe shall pass over their evil deeds. They are among the inhabitants ofParadise--the promise (of the very truth, which they were promised. (١۶

But he who says to his father and his mother, `Fie upon you! Do you promiseme that I shall be brought forth, when already generations have passed awaybefore me?' while they call upon God for succour--`Woe upon thee! Believe;surely God's promise is (true'; then he says, `This is naught but the fairy--tales of the ancients'-- (١٧

such men are they against whom has been realized the Word concerning nationsthat (passed away before them, men and jinn alike; they were losers. (١٨

All shall have their degrees, according to what they have wrought, and thatHe may (pay them in full for their works, and they not being wronged. (١٩

Upon the day when the unbelievers are exposed to the Fire: `You dissipatedyour good things in your present life, and you took your enjoyment in them;therefore today you shall be recompensed with the chastisement of humiliationfor that you (waxed proud in the earth without right, and for yourungodliness.' (٢٠

And remember the brother of Ad, when he warned his people beside the sand-dunes--and already warners had passed away alike before him and behind him--saying, (`Serve none but God! Truly I fear for you the chastisement of adreadful day.' (٢١

They said, `What, hast thou come to pervert us from our gods? Then bring usthat thou promisest us, if indeed thou

(speakest truly.' (۲۲

He said, `Knowledge is only with God, and I deliver to you the Message withwhich I (was sent; but I see you are an ignorant people.' (۲۳

Then, when they saw it as a sudden cloud coming towards their valleys, theysaid, `This is a cloud, that shall give us rain!' `Not so; rather it is thatyou sought to hasten-- (a wind, wherein is a painful chastisement, (۲۴

destroying everything by the commandment of its Lord.' So in the morningthere was naught to be seen but their dwelling-places. Even so do Werecompense the people of (the sinners. (۲۵

And We had established them in that wherein We have not established you,and We appointed for them hearing, and sight, and hearts; and yet theirhearing, their sight and their hearts availed them nothing, since they deniedthe signs of God, and they (were encompassed by that they mocked at. (۲۶

And We destroyed the cities about you, and We turned about the signs, thathaply (they would return. (۲۷

Then why did those not help them that they had taken to themselves asmediators, gods apart from God? Not so; but they went astray from them,and that was their (calumny, and what they had been forging. (۲۸

And when We turned to thee a company of jinn giving ear to the Koran; andwhen they were in its presence they said, `Be silent!' Then, when it wasfinished, they turned (back to their people, warning. (۲۹

They said, `Our people, we have heard a Book that was sent down after Moses,confirming

(what was before it, guiding to the truth and to a straightpath. (۳۰

O our people, answer God's summoner, and believe in Him, and He will forgiveyou (some of your sins, and protect you from a painful chastisement. (۳۱

Whosoever answers not God's summoner cannot frustrate God in the earth, andhe (has no protectors apart from Him; those are in manifest error.' (۳۲

What, have they not seen that God who created the heavens and earth, notbeing wearied by creating them, is able to give life to the dead? Yesindeed; He is powerful (over everything. (۳۳

Upon the day when the unbelievers are exposed to the Fire: `Is not this thetruth?' They shall say, `Yes, by our Lord!' He shall say, `Then taste thechastisement of your (unbelief!' (۳۴

So be thou patient, as the Messengers possessed of constancy were alsopatient. Seek not to hasten it for them--it shall be as if, on the day theysee that they are promised, they had not tarried but for an hour of a singleday. A Message to be (delivered! And shall any be destroyed but the peopleof the ungodly? (۳۵

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

(Ha. Mim. (۱

(The revelation of the Scripture from Allah the Mighty, the Wise. (۲

We created not the heavens and the earth and all that is between them save with truth, and for a term appointed. But those who disbelieve turn away from that (whereof they are warned. (۳

Say (unto them, O Muhammad): Have ye thought on all

that ye invoke beside Allah? Show me what they have created of the earth. Or have they any Portion the heavens? Bring me a Scripture before this (Scripture), or some (vestige of knowledge (in support of what ye say), if ye are truthful. (۴

And who is further astray than those who, instead of Allah, pray unto such as hear not (their prayer until the Day of Resurrection, and are unconscious of their prayer, (۵

And when mankind are gathered (to the Judgment) will become enemies for them, (and will become deniers of having been worshipped. (۶

And when Our clear revelations are recited unto them, who disbelieve say of the (Truth when it reacheth them: This is mere magic. (۷

Or say they: He hath invented it? Say (O Muhammad): If I have invented it, still ye have no power to support me against Allah. He is best aware of what ye say among yourselves concerning it. He sufficeth for a witness between me and you And He is the (Forgiving, the Merciful. (۸

Say: I am no new thing among the messengers (of Allah), nor know I what will be done with me or with you. I do but follow that which is inspired in me, and I am but a plain (warner. (۹

Bethink you: If it is from Allah and ye disbelieve therein, and a witness of the Children of Israel hath already testified to the like thereof and hath believed, and ye are too !proud (what plight is yours)? Lo

(Allah, guideth not wrong doing folk. (۱۰

And those who disbelieve say of those who believe: If it had been (any) good, they would not have been before us in attaining it. And since they will not be guided by it, (they say: This is an ancient lie; (۱۱

When before it there was the Scripture of Moses, an example and a mercy; and this is a confirming Scripture in the Arabic language, that it may warn those who do wrong (and bring good tidings for the righteous. (۱۲

Lo! those who say: our Lord is Allah, and thereafter walk aright, there shall no fear (come upon them neither shall they grieve. (۱۳

Such are rightful owners of the Garden, immortal thereafter as a reward for what (they used to do. (۱۴

And We have commended unto man kindness toward parents. His mother beareth him with reluctance, and bringeth him forth with reluctance, and the bearing of him and the weaning of him is thirty months, till, when he attaineth full strength and reacheth forty years, he saith: My Lord! Arouse me that I may give thanks for the favor wherewith Thou hast favored me and my parents, and that I may do right acceptable unto Thee. And be gracious unto me In the matter of my seed. Lo! I have (turned unto Thee repentant, and lo! I am of those who surrender (unto Thee). (۱۵

Those are they from whom We accept the best of what they do, and overlook their evil deeds. (They

are) among the owners of the Garden. This is the true promise which they were (promised (in the world). (١۶

And whoso saith unto his parents: Fie upon you both! Do ye threaten me that I shall be brought forth (again) when generations before me have passed away? And they twain cry unto Allah for help (and say): Woe unto thee! Believe! Lo! the promise of Allah (is true. But he saith: This is naught save fables of the men of old: (١٧

Such are those on whom the Word concerning nations of the Jinn and mankind which (have passed away before them hath effect. Lo! they are the losers. (١٨

And for all there will be ranks from what they do, that He may pay them for their (deeds! and they will not be wronged. (١٩

And on the day when those who disbelieve are exposed to the Fire (it will be said): Ye squandered your good things in the life of the world and sought comfort therein. Now this day ye are rewarded with the doom of ignominy because ye were disdainful in the (land without a right and because ye used to transgress. (٢٠

And make mention (O Muhammad) of the brother of Aad when he warned his folk among the wind curved sand hills and verily warners came and went before and after (him saying: Serve none but Allah. Lo! I fear for you the doom of a tremendous Day. (٢١

They said; Hast come to turn us away from our

gods? Then bring upon us that wherewith thou threatenest us, if thou art of the (truthful. (٢٢

He said: The knowledge is with Allah only. I convey unto you that wherewith I have (been sent, but I see you are a folk that know not. (٢٣

Then when they beheld it a dense cloud coming toward their valleys, they said; Here is a cloud bringing us rain. Nay, but it is that which ye did seek to hasten, a wind (wherein is painful torment, (٢۴

Destroying all things by commandment of its Lord. And morning found them so that (naught could be seen save their dwellings. Thus do We reward the guilty folk. (٢۵

And verily We bad empowered them with that where with We have not empowered you, and had assigned them ears and eyes and hearts; but their ears and eyes and hearts availed them naught since they denied the revelations of Allah; and what they (used to mock befell them. (٢۶

And verily We have destroyed townships round about you, and displayed (for them) (Our revelation, that haply they might return. (٢٧

Then why did those whom they had chosen for gods as a way of approach (unto Allah) not help them? Nay, but they did fail them utterly. And (all) that was their lie, and what (they used to invent (٢٨

And when We inclined toward thee (Muhammad) certain of the Jinn, who wished to hear the Quran and, when they were in its presence, said: Give ear! and, when it

(was finished, turned back to their people, warning. (۲۹

They said: O our people! Lo! we have heard a Scripture which hath been revealed after Moses, confirming that which was before it, guiding unto the truth and a right (road. (۳۰

O our people! respond to Allah's summoner and believe in Him. He will forgive you (some of your sins and guard you from a painful doom. (۳۱

And whoso respondeth not to Allah's summoner he can nowise escape in the earth, (and ye (can find) no protecting friends instead of Him. Such are in error manifest. (۳۲

Have they not seen that Allah, Who created the heavens and the earth and was not wearied by their creation, is Able to give life to the dead? Aye, He verily is Able to do all (things. (۳۳

And on the day when those who disbelieve are exposed to the Fire (they will be asked): Is not this real? They will say: Yea, by our Lord. He will say: Then taste the (doom for that ye disbelieved. (۳۴

Then have patience (O Muhammad) even as the stout of heart among the messengers (of old) had patience, and seek not to hasten on the doom for them. On the day when they see that which they are promised (it will seem to them) as though they had tarried but an hour of daylight. A clear message. Shall any be destroyed save (evil living folk? (۳۵

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

(Ha Mim. (۱

The

(revelation of the Book is from Allah the Exalted in Power Full of Wisdom. (٢

We created not the heavens and the earth and all between them but for just ends and for a term appointed: but those who reject Faith turn away from that whereof they (are warned. (٣

Say: "Do ye see what it is ye invoke besides Allah? Show me what it is they have created on earth or have they a share in the heavens? Bring me a Book (revealed) (before this or any remnant of knowledge (ye may have) if ye are telling the truth!" (۴

And who is more astray than one who invokes besides Allah such as will not answer him to the Day of Judgement and who (in fact) are unconscious of their call (to them)? ((۵

And when mankind are gathered together (at the Resurrection) they will be hostile to (them and reject their worship (altogether)! (۶

When Our Clear Signs are rehearsed to them the Unbelievers say of the Truth when it (comes to them: "This is evident sorcery!" (٧

Or do they say "He has forged it"? Say: "Had I forged it then can ye obtain no single (blessing) for me from Allah. He knows best of that whereof ye talk (so glibly)! Enough (is He for a witness between me and you! And He is Oft-Forgiving Most Merciful." (٨

Say: "I am no bringer of new-fangled doctrine among the apostles nor do I know what .will be done with me or with you

I follow but that which is revealed to me by inspiration: I am but a Warner open and (clear." (٩

Say: "See ye? If (this teaching) be from Allah and ye reject it and a witness from among the Children of Israel testifies to its similarity (with earlier scriptures) and has believed while ye are arrogant (how unjust ye are!) truly Allah guides not a people (unjust." (١٠

The Unbelievers say of those who believe: "If (this Message) were a good thing (such men) would not have gone to it first before us!" and seeing that they guide not (themselves thereby they will say "This is an (old) old falsehood!" (١١

And before this was the Book of Moses as a guide and a mercy; and this Book confirms (it) in the Arabic tongue; to admonish the unjust and as Glad Tidings to those (who do right. (١٢

Verily those who say "Our Lord is Allah" and remain firm (on that Path) on them shall (be no fear nor shall they grieve. (١٣

Such shall be Companions of the Garden dwelling Therein (for aye): a recompense for (their (good) deeds. (١۴

We have enjoined on man Kindness to his parents: in pain did his mother bear him and in pain did she give him birth. The carrying of the (child) to his weaning is (a period of) thirty months. At length when he reaches the age of full strength and attains forty years he says "O my Lord! grant me that I may be grateful

for Thy favor which Thou hast bestowed upon me and upon both my parents and that I may work righteousness such as Thou mayest approve; and be gracious to me in my (issue. Truly have I turned to Thee and truly do I bow (to Thee) in Islam." (۱۵

Such are they from whom We shall accept the best of their deeds and pass by their ill deeds: (they shall be) among the Companions of the Garden: a promise of truth which (was made to them (in this life). (۱۶

But (there is one) who says to his parents "Fie on you! Do ye hold out the promise to me that I shall be raised up even though generations have passed before me (without rising again)? " And they two seek Allahs aid (and rebuke the son): "Woe to thee! have Faith! For the promise of Allah is true." But he says "This is nothing but tales of the (ancients!" (۱۷

Such are they against whom is proved the Sentence among the previous generations (of Jinns and men that have passed away; for they will be (utterly) lost. (۱۸

And to all are (assigned) degrees according to the deeds which they (have done) and in order that (Allah) may recompense their deeds and no injustice be done to them. ((۱۹

And on the Day that the Unbelievers will be placed before the Fire (it will be said to them): "Ye received your good things in the life of the world and ye took your pleasure

out of them: but today shall ye be recompensed with a Penalty of humiliation: for that (ye were arrogant on earth without just cause and that ye (ever) transgressed." (٢٠

Mention (Hud) one of `Ads (own) brethren: behold he warned his people about the winding Sand-tracts: but there have been Warners before him and after him: "Worship ye none other than Allah: truly I fear for you the Penalty of a Mighty Day." ((٢١

They said: "Hast thou come in order to turn us aside from Our gods? Then bring upon (us the (calamity) with which thou dost threaten us if thou art telling the truth!" (٢٢

He said: "The Knowledge (of when it will come) is only with Allah: I proclaim to you the (mission on which I have been sent: but I see that ye are a people in ignorance!"... (٢٣

Then when they saw the (Penalty in the shape of) a cloud traversing the sky coming to meet their valleys they said "This cloud will give us rain!" "Nay it is the (calamity) ye (were asking to be hastened! a wind wherein is a Grievous Penalty! (٢٤

Everything will it destroy by the command of its Lord!" Then by the morning they" nothing was to be seen but (the ruins of) their houses! Thus do We recompense those (given to sin! (٢٥

And We had firmly established them in a (prosperity and) power which We have not given to you (ye Quraish!) and We had endowed them with (faculties of) hearing

seeing heart and intellect: but of no profit to them were their (faculties of) hearing sight and heart and intellect when they went on rejecting the Signs of Allah; and they (were (completely) encircled by that which they used to mock at! (٢۶

We destroyed aforetime populations round about you; and We have shown the Signs (in various ways that they may turn (to Us). (٢٧

Why then was no help forthcoming to them from those whom they worshipped as gods besides Allah as a means of access (to Allah)? Nay they left them in the lurch: but (that was their Falsehood and their invention. (٢٨

Behold We turned towards thee a company of Jinns (quietly) listening to the Quran: when they stood in the presence thereof they said "Listen in silence!" When the ((reading) was finished they returned to their people to warn (them of their sins). (٢٩

They said "O our people! We have heard a Book revealed after Moses confirming (what came before it: it guides (men) to the Truth and to a Straight Path. (٣٠

O our people hearken to the one who invites (you) to Allah and believe in him: He will" (forgive you your faults and deliver you from a Penalty Grievous. (٣١

If any does not hearken to the one who invites (Us) to Allah he cannot frustrate" (Allahs Plan) on earth and no protectors can he have besides Allah such men (wander) (in manifest error." (٣٢

See they not that Allah Who created the heavens and the

earth and never wearied with their creation is able to give life to the dead? Yea verily (He has power over all things. (۳۳

And on the Day that the Unbelievers will be placed before the Fire (they will be asked) "Is this not the Truth? " They will say "Yea by our Lord!" (One will say:) "Then taste ye (the Penalty for that ye were wont to deny (Truth)!" (۳۴

Therefore patiently persevere as did (all) apostles of inflexible purpose; and be in no haste about the (Unbelievers). On the Day that they see the (Punishment) promised them (it will be) as if they had not tarried more than an hour in a single day. (Thine but) to proclaim the Message: but shall any be destroyed except those who (transgress? (۳۵

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

.Ha, Mim .۱

.La révélation du Livre émane d'Allah, Le Puissant, Le Sage .۲

Nous n'avons créé les cieux et la terre et ce qui est entre eux qu'en toute vérité et .۳ .[pour] un terme fixé. Ceux qui ont mécru se détournent de ce dont ils ont été avertis

Dis: «Que pensez-vous de ceux que vous invoquez en dehors d'Allah? Montrez-moi .۴ donc ce qu'ils ont créé de la terre! Ou ont-ils dans les cieux une participation avec Dieu? Apportez-moi un Livre antérieur à celui-ci (le Coran) ou même un vestige d'une .»science, si vous êtes véridiques

Et qui est plus égaré que celui qui invoque en dehors d'Allah, celui qui .۵

ne saura lui répondre jusqu'au Jour de la Résurrection? Et elles [leurs divinités] sont .indifférentes à leur invocation

Et quand les gens seront rassemblés [pour le Jugement] elles seront leurs ennemies .۶ .[et nieront leur adoration [pour elles

Et quand on leur récite Nos versets bien clairs, ceux qui ont mécru disent à propos .۷ .«de la vérité, une fois venue à eux: «C'est de la magie manifeste

Ou bien ils disent: «Il l'a inventé!» Dis: «Si je l'ai inventé, alors vous ne pourrez rien .۸ pour moi contre [la punition] d'Allah. Il sait parfaitement ce que vous propagez (en calomnies contre le Coran): Allah est suffisant comme témoin entre moi et vous. Et .«c'est Lui le Pardonneur, le Très Miséricordieux

Dis: «Je ne suis pas une innovation parmi les messagers; et je ne sais pas ce que l'on .۹ fera de moi, ni de vous. Je ne fais que suivre ce qui m'est révélé; et je ne suis qu'un .«avertisseur clair

Dis: «Que direz-vous si [cette révélation s'avère] venir d'Allah et vous n'y croyez .۱۰ pas, qu'un témoin parmi les fils d'Israël en atteste la conformité [au Pentateuque] et y croit pendant que vous, vous le repoussez avec orgueil... En vérité Allah ne guide pas «!les gens injustes

Et ceux qui ont mécru dirent à ceux qui ont cru: «Si ceci était un bien, ils (les .۱۱ pauvres) ne nous y auraient pas devancés». Et comme ils ne seront pas laissés guider «!par lui ils diront: «Ce n'est qu'un vieux mensonge

Et avant .۱۲

lui, il y avait le Livre de Moïse, comme guide et comme miséricorde. Et ceci est [un livre] confirmateur, en langue arabe, pour avertir ceux qui font du tort et pour faire la bonne annonce aux bienfaisants.

13. Ceux qui disent: ‹Notre Seigneur est Allah› et qui ensuite se tiennent sur le droit chemin. Ils ne doivent avoir aucun crainte et ne seront point affligés.

14. Ceux-là sont les gens du Paradis où ils demeureront éternellement, en récompense de ce qu'ils faisaient.

15. Et Nous avons enjoint à l'homme de la bonté envers ses père et mère: sa mère l'a péniblement porté et en a péniblement accouché; et sa gestation et sevrage durant trente mois; puis quand il atteint ses pleines forces et atteint quarante ans, il dit: ‹ش Seigneur! Inspire-moi pour que je rende grâce au bienfait dont Tu m'as comblé ainsi qu'à mes père et mère, et pour que je fasse une bonne oeuvre que Tu agrées. Et fais que ma postérité soit de moralité saine, Je me repens à Toi et je suis du nombre des Soumis›.

16. Ce sont ceux-là dont Nous acceptons le meilleur de ce qu'ils oeuvrent et passons sur leurs méfaits, (ils seront) parmi les gens du Paradis, selon la promesse véridique qui leur était faite.

17. Quant à celui qui dit à ses père et mère: ‹Fi de vous deux! Me promettez-vous qu'on me fera sortir de terre alors que des générations avant moi ont passé?› Et les deux, implorant le secours d'Allah, [lui dirent]: ‹Malheur à

toi! Crois. Car la promesse d'Allah est véridique›. Mais il (répond): ‹Ce ne sont que des .‹contes d'Anciens

Ce sont ceux-là qui ont mérité la sentence [prescrite] en même temps que des .١٨ communautés déjà passées avant eux parmi les djinns et les hommes. Ils étaient .réellement perdants

Et il y a des rangs [de mérite] pour chacun, selon ce qu'ils ont fait, afin qu'Allah leur .١٩ .attribue la pleine récompense de leurs oeuvres; et ils ne seront point lésés

Et le jour où ceux qui mécru seront présentés au Feu (il leur sera dit): ‹vous avez .٢٠ dissipé vos [biens] excellents et vous en avez joui pleinement durant votre vie sur terre: on vous rétribue donc aujourd'hui du châtiment avilissant, pour l'orgueil dont .vous vous enfliez injustement sur terre, et pour votre perversité

Et rappelle-toi le frère des Aad (Hud) quand il avertit son peuple à Al-Ahqaf - alors .٢١ qu'avant et après lui, des avertisseurs sont passés - [en disant]: ‹N'adorez qu'Allah. Je .‹crains pour vous le châtiment d'un jour terrible

Ils dirent: ‹Es-tu venu à nous détourner de nos divinités? Eh bien, apporte-nous ce .٢٢ .‹que tu nous promets si tu es du nombre des véridiques

Il dit: ‹La science n'est qu'auprès d'Allah. Je vous transmets cependant le message .٢٣ .‹avec lequel j'ai été envoyé. Mais je vois que vous êtes des gens ignorants

Puis, voyant un nuage se dirigeant vers leurs vallées, ils dirent; ‹Voici un nuage qui .٢۴ nous apporte de la pluie›. Au contraire! c'est cela même que vous

,cherchiez à hâter: C'est un vent qui contient un châtiment douloureux

détruisant tout, par le commandement de son Seigneur›. Puis, le lendemain on ne .۲۵
.voyait plus que leurs demeures. Ainsi rétribuons-Nous les gens criminels

En effet, Nous les avions consolidés dans des positions que Nous ne vous avons .۲۶
pas données. Et Nous leur avions assigné une ouïe, des yeux et des coeurs, mais ni leur ouïe, ni leurs yeux, ni leurs coeurs ne leur ont profité en quoi que ce soit, parce
.qu'ils niaient les signes d'Allah. Et ce dont ils se moquaient les cerna

Nous avons assurément fait périr les cités autour de vous; et Nous avons diversifié .۲۷
.(les signes afin qu'ils reviennent (de leur mécréance

Pourquoi donc ne les secourent pas, ceux qu'ils avaient pris, en dehors d'Allah, .۲۸
comme divinités pour [soi-disant] les rapprocher de Lui? Ceux-ci, au contraire, les abandonnèrent; telle est leur imposture et voilà ce qu'ils inventaient comme
.mensonges

Rappelle-toi) lorsque Nous dirigeâmes vers toi une troupe de djinns pour qu'ils) .۲۹
écoutent le Coran. Quand ils assistèrent [à sa lecture] ils dirent: ‹Ecoutez attentivement›... Puis, quand ce fut terminé, ils retournèrent à leur peuple en
.avertisseurs

notre peuple! Nous venons d'entendre un Livre qui a été descendu ش› :Ils dirent .۳۰
après Moïse, confirmant ce qui l'a précédé. Il guide vers la vérité et vers un chemin
.droit

notre peuple! Répondez au prédicateur d'Allah et croyez en lui. Il [Allah] vous ش .۳۱
pardonnera une partie de vos péchés et vous protégera contre un châtiment

.douloureux

Et quiconque ne répond pas au prédicateur d'Allah ne saura échapper au pouvoir .۳۲ [d'Allah] sur terre. Et il n'aura pas de protecteurs en dehors de Lui. Ceux- là sont dans .un égarement évident

Ne voient-ils pas qu'Allah qui a créé les cieux et la terre, et qui n'a pas été fatigué .۳۳ par leur création, est capable en vérité de redonner la vie aux morts? Mais si. Il est .certes Omnipotent

Et le jour où seront présenté au Feu ceux qui ont mécru (on leur dira): ‹Ceci n'est-il .۳۴ pas la vérité?› Ils diront: ‹Mais si, par notre Seigneur›. Il dira: ‹Eh bien, goûtez le .‹châtiment pour votre mécréance

Endure (Muhammad) donc, comme ont enduré les messager doués de fermeté; et .۳۵ ne te montre pas trop pressé de les voir subir [leur châtiment]. Le jour où ils verront ce qui leurs est promis, il leur semblera qu'ils n'étaient restés [sur terre] qu'une heure ?d'un jour. Voilà une communication. Qui sera donc anéanti sinon les gens pervers

ترجمه اسپانیایی

.hm .۱

.La revelación de la Escritura procede de Alá, el Poderoso, el Sabio .۲

No hemos creado sino con un fin los cielos, la tierra y lo que entre ellos está, y por .۳ un período determinado. Pero los infieles se desvían de las advertencias que se les .han dirigido

Di: «¿Qué os parece lo que invocáis en lugar de invocar a Alá? ¡Mostradme qué han .۴ creado de la tierra o si tienen participación en los cielos! Si es verdad lo que decís, ¡traedme

«!una Escritura anterior a ésta o un rastro de conocimiento

Hay alguien que esté más extraviado que quien, en lugar de invocar a Alá, invoca a¿ .۵ quienes no van a escucharle hasta el día de la Resurrección, indiferentes a sus ,invocaciones

que, cuando los hombres sean congregados, serán sus enemigos y renegarán de .۶ ?que les hayan servido

Cuando se les recitan a los infieles Nuestras aleyas como pruebas claras, dicen de la .۷ «!Verdad que viene a ellos: «¡Esto es manifiesta magia

O dicen: «Él lo ha inventado». Di: «Si yo lo he inventado, no podéis hacer nada por mí .۸ contra Alá. Él sabe bien lo que divulgáis a este propósito. Basta Él como testigo entre .«yo y vosotros. Él es el Indulgente, el Misericordioso

Di: «Yo no soy el primero de los enviados. Y no sé lo que será de mí, ni lo que será de .۹ vosotros. No hago más que seguir lo que se me ha revelado. Yo no soy más que un .«monitor que habla claro

Di: «¿Qué os parece? Si procede de Alá y vosotros no creéis en él, mientras que un .۱۰ testigo de entre los Hijos de Israel atestigua su conformidad y cree, en tanto que .«vosotros sois altivos... Alá no dirige a la gente impía

Los infieles dicen de los creyentes: «Si hubiera sido algo bueno, no se nos habrían .۱۱ «!adelantado en ello». Y, como no son dirigidos por él, dicen: «¡Es una vieja mentira

Antes de él, la Escritura de Moisés .۱۲

servía de guía y de misericordia. Y ésta es una Escritura que confirma, en lengua .árabe, para advertir a los impíos y anunciar la buena nueva a quienes hacen el bien

Quienes dicen: «¡Nuestro Señor es Alá!» y se portan correctamente no tienen que .۱۳ .temer y no estarán tristes

.Esos tales morarán en el Jardín eternamente, como retribución a sus obras .۱۴

Hemos ordenado al hombre que se porte bien con sus padres. Su madre le llevó .۱۵ con molestia y con molestia le dio a luz. El embarazo y la lactancia duran treinta meses. Hasta que, al alcanzar la madurez y cumplir cuarenta años, dice: «¡Señor! Permíteme

Éstos son aquéllos de cuyas obras aceptaremos lo mejor y pasaremos por alto sus .۱۶ malas obras. Estarán entre los moradores del Jardín, promesa de verdad que se les .hizo

En cambio, quien diga a sus padres -mientras éstos imploran a Alá y dicen: «¡Ay de .۱۷ ti! ¡Cree! ¡Lo que Alá promete es verdad!»-: «¡Uf! ¿Vais a prometerme que me sacarán, cuando han pasado tantas generaciones anteriores a mí?» y diga: «Éstas no son sino

en ésos será en quienes se cumpla la sentencia aplicada a las comunidades .۱۸ .precedentes de genios y de mortales. Ésos serán los que pierdan

Todos tendrán su propia categoría, según sus obras. Les retribuirá plenamente sus .۱۹ .acciones y no serán tratados injustamente

El día que los infieles sean expuestos al Fuego: «Disipasteis vuestros bienes en .۲۰ vuestra vida de acá y gozasteis de ellos. Hoy se os va

a retribuir con un castigo degradante por haberos conducido altivamente en la tierra sin razón y por haber sido per

Y recuerda al hermano de los aditas, que advirtió a su pueblo en al- Ahqaf -y hubo .۲۱ otras advertencias antes y después de él-. «¡No sirváis sino a Alá! Temo por vosotros .«el castigo de un día terrible

Dijeron: «¿Has venido a nosotros para desviarnos de nuestros dioses? ¡Tráenos, .۲۲ «!pues, aquello con que nos amenazas, si es verdad lo que dices

Dijo: «Sólo Alá tiene conocimiento de ello. Yo os comunico el objeto de mi misión, .۲۳ .«pero veo que sois gente ignorante

Cuando lo vieron como una nube que se dirigía a sus valles, dijeron: «Es una nube .۲۴ que nos trae la lluvia». «¡No! Es más bien aquello cuya venida reclamabais, un viento ,que encierra un castigo doloroso

que va a destruirlo todo a una orden de su Señor». A la mañana siguiente, no se .۲۵ .veía más que sus viviendas. Así retribuimos a la gente pecadora

Les habíamos dado un poderío como no os hemos dado a vosotros. Les habíamos .۲۶ dado oído, vista, intelecto. Pero ni el oído, ni la vista, ni el intelecto les sirvieron de .nada, pues negaron los signos de Alá. Y les cercó aquello de que se burlaban

Hemos destruido las ciudades que había alrededor de vosotros. Les habíamos .۲۷ .expuesto los signos. Quizás, así, se convirtieran

Por qué no les auxiliaron aquéllos a los que, en lugar de tomar a Alá, habían¿ .۲۸ tomado

como dioses para que les acercaran? Al contrario, les abandonaron. Ésa fue su .mentira y su invención

Y cuando te llevamos un grupo de genios para que escucharan la Recitación. . ۲۹ Cuando estaban presentes a ella, dijeron: «¡Callad!» Y, cuando se terminó, regresaron .a los suyos para advertirles

Dijeron: «¡Pueblo! Hemos oído una Escritura revelada después de Moisés, en . ۳۰ .«confirmación de los mensajes anteriores, que dirige a la Verdad y a una vía recta

Pueblo! Aceptad al que llama a Alá y creed en Él, para que os perdone vuestros¡ .۳۱ .pecados y os preserve de un castigo doloroso

Los que no acepten al que llama a Alá no podrán escapar en la tierra, ni tendrán, .۳۲ .fuera de Él, amigos. Esos tales están evidentemente extraviados

No han visto que Alá, Que ha creado los cielos y la tierra sin cansarse por ello, es¿ .۳۳ .capaz de devolver la vida a los muertos? Pues sí, es omnipotente

El día que los infieles sean expuestos al Fuego: «¿No es esto la Verdad?» Dirán: . ۳۴ «¡Claro que sí, por nuestro Señor!» Dirá: «¡Gustad, pues, el castigo debido a vuestra «!incredulidad

Ten, pues, paciencia, como la tuvieron otros enviados resueltos. Y no reclames . ۳۵ para ellos el adelantamiento. El día que vean aquello con que se les amenaza, les parecerá no haber permanecido más de una hora de día. Éste es un comunicado. Y ¿quién será

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

.mیM لH .۱

chtigen, demنDie Offenbarung des Buches ist von Allah, dem Allm .۲

.Allweisen

Wir haben die Himmel und die Erde und das, was zwischen beiden ist, nicht anders .٣ erschaffen als in Weisheit und auf eine bestimmte Zeit; die aber nicht daran glauben, .wovor sie gewarnt wurden, sie wenden sich ab

t ihr, was das ist, was ihr anruft statt Allah? Zeigt mir, was sie von der ٔSprich: «Wi .٤ Erde erschaffen haben. Oder haben sie einen Anteil an den Himmeln? Bringt mir ein Buch herbei, das vor diesem (offenbart worden), oder eine Spur von Wissen, wenn ihr «.wahrhaftig seid

Und wer ist irrender als jene, die statt zu Allah zu solchen beten, die sie nicht erhren .٥ ?werden bis zum Tage der Auferstehung und die ihres Gebets nicht achten

Und wenn die Menschen versammelt werden, werden sie ihre Feinde sein und ihre .٦ .Anbetung verleugnen

Und wenn ihnen Unsere deutlichen Zeichen vorgetragen werden, sagen die . ٧ ubigen von der Wahrheit, wenn sie zu ihnen kommt: «Das ist offenkundigeںUngl «.Zauberei

Sagen sie: «Er hat es erdichtet»? Sprich: «Wenn ich es erdichtet habe, ihr knnt mir .٨ am besten, in was für Reden ihr euch ergeht. Er ٔnichts nützen wider Allah. Er wei genügt als Zeuge zwischen mir und euch. Und Er ist der Allverzeihende, der «.Barmherzige

nicht, ٔSprich: «Ich bin keine neue Erscheinung unter den Gesandten, und ich wei .٩ dem, was mir offenbart ٔwas mit mir oder mit euch geschehen wird. Ich folge blo «.render Warnerںward; und ich bin nur ein aufkl

Sprich: «Saget mir, wenn dies von Allah ist, und ihr lehnt es ab, und .١٠

ein Zeuge von den Kindern Israels hat Zeugnis abgelegt von jemandem wie er. Er hat rtig!» Allah weist dem ungerechten Volk nicht denنgeglaubt, ihr aber seid allzu hoff .Weg

re er (der Koran) etwas Gutes,نubigen: «Wنubigen sagen von den GlنUnd die Ungl .١١ tten ihn nicht vor uns erlangt.» Und da sie sich nicht leiten lassen durch ihn,نsie h «.sagen sie: «Dies ist eine alte Lüge

Und vor ihm war schon das Buch Moses', Führung und Barmherzigkeit; und dies .١٢ tigung in arabischer Sprache, die zu warnen, die freveln,نhier ist ein Buch der Best - und eine frohe Botschaft denen, die Gutes tun

Die da sprechen: «Unser Herr ist Allah», und danach fest bleiben - keine Furcht soll .١٣ .über sie kommen, noch sollen sie trauern

Sie sind des Gartens Bewohner; darin sollen sie weilen auf immer: eine Belohnung .١۴ .für das, was sie zu tun pflegten

Wir haben dem Menschen Güte gegen seine Eltern zur Pflicht gemacht. Seine .١۵ Mutter trug ihn mit Schmerzen, und mit Schmerzen gebar sie ihn. Und ihn zu tragen ig Monate, bis dann, wenn er seine Vollkraftکund ihn zu entwhnen erfordert drei erlangt und vierzig Jahre erreicht hat, er spricht: «Mein Herr, sporne mich an, dankbar zu sein für Deine Gnade, die Du mir und meinen Eltern erwiesen hast, und Rechtes zu mir meine Nachkommenschaft ک wirken, das Dir wohlgefallen mag. Und la rechtschaffen sein. Siehe, ich wende mich zu Dir; und ich bin einer der «.Gottergebenen

Das sind die, von denen Wir die guten Werke annehmen, die sie .١۶

getan, und deren üble Werke Wir übersehen – unter den Bewohnern des Gartens, in
.en wardکung, die ihnen verheiکErfüllung der wahrhaftigen Verhei

ich ک Der aber zu seinen Eltern spricht: «Pfui über euch! Verkündet ihr mir, da .١٧
auferstehen soll, obwohl Geschlechter schon vor mir dahingegangen sind?» Und sie
ungکrufen beide zu Allah um Hilfe (und sprechen): «Wehe dir, glaube! denn die Verhei
«.Allahs ist wahr.» Er aber antwortet: «Das sind nichts als Fabeln der Alten

llig ward, zusammen mit denنSo sind die, gegen welche der Spruch (der Strafe) f .١٨
Scharen der Dschinn und der Menschen, die vor ihnen hingingen. Fürwahr, sie sind die
.Verlierenden gewesen

Er ihnen ihre Taten voll کdem, was sie tun, auf da نکUnd für alle sind Stufen gem .١٩
.vergelte; und kein Unrecht soll ihnen widerfahren

ubigen dem Feuer ausgesetzt werden: «Ihr habtنUnd an dem Tage, wenn die Ungl .٢٠
daran. Heute کeure guten Dinge im Leben hienieden aufgezehrt, und ihr hattet Genu
rtig wart aufنnun sollt ihr mit der Strafe der Schmach belohnt werden, weil ihr hoff
«.Erden ohne alles Recht, und weil ihr Emprer wart

d, da er sein Volk warnte bei den windgewellten□ Und gedenke des Bruders der .٢١
Sandhügeln – und Warner sind schon vor ihm gewesen und nach ihm – (und sprach):
«.en Tagک«Dienet Allah allein, denn ich fürchte für euch die Strafe am Gro

Sie sprachen: «Bist du zu uns gekommen, um uns von unseren Gttern abwendig zu .٢٢
machen? So bring über uns, was du uns androhst, wenn du der Wahrhaftigen einer
«.bist

Er sprach: «Das Wissen (darüber) ist einzig bei Allah. Ich richte euch nur das aus, .٢٣
«.womit ich gesandt ward, jedoch ich sehe, ihr seid ein unwissendes Volk

herte gleich einer Wolke,نlern nنDann aber, als sie sahen, wie es sich ihren T . ٢۴
sprachen sie: «Das ist eine Wolke, die uns Regen geben wird.» «Nein, es ist vielmehr
das, was ihr zu beschleunigen trachtetet - ein Wind, in dem eine schmerzliche Strafe
.ist

Er wird alles zerstren nach dem Befehl seines Herrn.» Und am Morgen wurden sie .٢۵
.nichts mehr blieb als ihre Wohnungen. Also belohnen Wir das schuldige Volk کso, da

Wir hatten ihnen Gewalt gegeben über das, worüber Wir euch keine gegeben . ٢۶
haben; und Wir hatten ihnen Ohren und Augen und Herzen gegeben. Aber weder ihre
Ohren noch ihre Augen noch ihre Herzen nützten ihnen im geringsten, da sie die
.Zeichen Allahs leugneten; und das, worüber sie zu spotten pflegten, fiel auf sie

dte rings um euch zerstrt; und Wir haben die Zeichen vonنWir haben bereits St . ٢٧
.allen Seiten gezeigt, damit sie sich bekehren

Warum haben ihnen denn die nicht geholfen, die sie sich zu Gttern genommen . ٢٨
hatten statt Allah (und die sie Ihm) nahe bringen sollten? Nein, sie entglitten ihnen.
.Das war ihre Lüge und was sie zu erfinden pflegten

Und (gedenke der Zeit) da Wir eine Schar Dschinn dir zuwandten, die den Koran zu .٢٩
vernehmen wünschten; und als sie in seiner Gegenwart waren, sprachen sie:
«Schweiget (und hret zu)», und als er zu Ende war, kehrten sie

.warnend zurück zu ihrem Volk

Sie sprachen: «O unser Volk, wir haben ein Buch gehrt, das nach Moses . ۳۰ tigend, was schon vor ihm da ist; es leitet zur Wahrheitنherabgesandt ward, das best .und zu dem geraden Weg

O unser Volk, hret auf Allahs Rufer und glaubet an Ihn. Er wird euch eure Sünden .۳۱ .vergeben und euch vor qualvoller Strafe schützen

Und wer nicht auf Allahs Rufer hrt, der kann nicht auf Erden entrinnen, noch kann .۳۲ «.er Ihm. Solche sind in offenkundigem Irrtumکer Beschützer haben au

Allah, Der die Himmel und die Erde erschuf und nicht کHaben sie nicht gesehen, da .۳۳ müde ward durch ihre Erschaffung, auch vermag, die Toten lebendig zu machen? Ja, .wahrlich, Er vermag alle Dinge zu tun

ubigen dem Feuer ausgesetzt werden: «Ist diesنUnd an dem Tage, wenn die Ungl .۳۴ nicht die Wahrheit?» Sie werden sprechen: «Ja, bei unserem Herrn.» Er wird sprechen: «.ubig wartنihr ungl ک«So kostet nun die Strafe dafür, da

Gedulde dich denn, wie es die Gesandten taten, die standhaft waren und . ۳۵ hochgesinnt; und sei nicht in Hast ihretwegen. An dem Tage, an dem sie das schauen, tten sie nur eine Stunde von einemنwas ihnen angedroht ward, wird ihnen sein, als h Tag verweilt. Eine Ermahnung! und niemand soll vernichtet werden als das frevelnde .Volk

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

. Hâ', Mîm .۱

.La rivelazione del Libro proviene da Allah, l'Eccelso, il Saggio .۲

Non creammo i cieli e la terra e quel che vi è frammezzo se .۳

non con verità e fino ad un termine stabilito, ma i miscredenti non badano a ciò di cui .sono stati avvertiti

Di': « Guardate coloro che invocate all'infuori di Allah? Mostratemi quel che hanno .۴ creato della terra. Oppure è nei cieli che sono associati [ad Allah] ? Se siete sinceri, .«portate una Scrittura anteriore a questa, o una traccia di scienza

E chi è più sviato di colui che invoca, all'infuori di Allah, chi non saprà rispondergli fino .۵ al Giorno della Resurrezione? Essi non hanno neppure coscienza dell'invocazione che ,viene loro rivolta

e quando gli uomini saranno riuniti, saranno loro nemici e rinnegheranno la loro .۶ .adorazione

Quando vengono recitati loro i Nostri versetti espliciti, i miscredenti dicono della .۷ .«verità che viene ad essi: « E' magia evidente

Oppure dicono: « L'ha inventato lui». Di': « Se l'avessi inventato io, non potreste fare .۸ nulla per me contro [la punizione di] Allah. Egli ben conosce quello che propalate ed è .testimone sufficiente tra me e voi». Egli è il Perdonatore, il Misericordioso

Di': « Non costituisco un'innovazione rispetto agli inviati né conosco quel che avverrà .۹ a me e a voi . Non faccio che seguire quello che mi è stato rivelato. Non sono che un .«ammonitore esplicito

Di': « Ma non vedete? Se esso viene da Allah e voi non credete in esso, mentre un .۱۰ testimone dei Figli di Israele conferma la sua conformità e crede, mentre voi lo .rifiutate per orgoglio...? In verità Allah non guida gli ingiusti

.۱۱

I miscredenti dicono ai credenti: «Se esso fosse un bene, costoro non ci avrebbero preceduto» . Siccome non sono affatto guidati , diranno: «Questa non è che una vecchia .«menzogna

Prima di esso c'era la Scrittura di Mosè, guida e misericordia. Questo Libro ne è la .۱۲ conferma, in lingua araba, per ammonire gli ingiusti ed essere lieta novella per coloro .che fanno il bene

Sì, coloro che dicono: «Il nostro Signore è Allah!» e agiscono rettamente non . ۱۳ .avranno nulla da temere e non saranno afflitti

Essi saranno i compagni del Giardino, in cui rimarranno in perpetuo, compenso per .۱۴ .quel che avranno fatto

Abbiamo ordinato all'uomo la bontà verso i genitori: sua madre lo ha portato con .۱۵ fatica e con fatica lo ha partorito. Gravidanza e svezzamento durano trenta mesi. Quando raggiunge la maturità ed è giunto ai quarant'anni dice: «Signore, dammi modo di renderti grazia del favore di cui hai colmato me e i miei genitori, affinché compia il bene di cui Ti compiaci e concedimi una discendenza onesta. Io mi volgo pentito a Te e .sono uno dei sottomessi

Accetteremo le loro azioni più belle e sorvoleremo sui loro misfatti. [Saranno] tra i .۱۶ .compagni del Giardino. Promessa veritiera fatta a loro

Quanto invece a colui che dice ai sui genitori: «Uffa a voi; vorreste promettermi che .۱۷ sarò fatto risorgere, quando già passarono molte generazioni prima di me?»,essi invocheranno l'ausilio di Allah [dicendo]: « Guai a te! Credi, ché la promessa di Allah è veritiera». Risponderà: « Sono le

. «favole degli antichi

Essi sono coloro contro i quali si realizza la sentenza, [come si realizzò] fra le .١٨ .comunità di uomini e di démoni che li precedettero: in verità saranno i perdenti

Ci saranno gradi [di merito] per ciascuno di loro in base a quello che avranno fatto. .١٩ .[Allah] li compenserà pienamente delle loro opere e non subiranno alcun torto

Nel Giorno in cui i miscredenti saranno condotti al Fuoco, [sarà detto loro]: «Avete .٢٠ dissipato i vostri beni nella vita terrena e ne avete goduto. Oggi siete compensati con un castigo avvilente, per l'orgoglio che, senza alcun diritto, manifestavate sulla terra e .per la vostra perversione

E ricorda il fratello degli 'Âd , quando ammonì il suo popolo presso Al -'Ahqâf ; .٢١ vennero prima di lui e dopo di lui gli ammonitori . Disse: «Non adorate altri che Allah. .«Temo per voi il castigo di un Giorno terribile

Dissero: « Sei venuto per allontanarci dai nostri dèi? Fa' venire ciò di cui ci minacci, .٢٢ .«se sei sincero

Disse: « La Scienza è solo presso Allah. Io vi comunico ciò con cui sono stato inviato, .٢٣ .«ma vedo che siete gente ignorante

Quando videro una densa nuvola dirigersi verso le loro valli, dissero: «Ecco una .٢٤ nuvola, sta per piovere». No, è proprio quello che cercavate di affrettare, è un vento ,che porta seco un doloroso castigo

che tutto distruggerà per ordine del suo Signore». Al mattino non erano visibili che [i .٢٥ resti delle] loro case. Così compensiamo i

.malvagi

Avevamo dato loro mezzi che a voi non abbiamo dato. Avevamo donato loro l'udito, .٢۶ gli occhi e i cuori, ma il loro udito i loro occhi e i loro cuori non giovarono loro, perché .negavano i segni di Allah. Li avvolse ciò di cui si burlavano

Già annientammo le città attorno a voi, eppure avevamo mostrato loro i Nostri .٢٧ .[segni affinché ritornassero [a Noi pentiti

Perché mai non li soccorsero coloro che si erano presi come intermediari e dèi, .٢٨ .all'infuori di Allah? Anzi, li abbandonarono, non erano altro che calunnie e menzogne

E [ricorda] quando ti conducemmo una schiera di démoni affinché ascoltas- sero il .٢٩ Corano; si presentarono dicendosi: «[Ascoltate in] silenzio». Quando poi [la lettura] fu . conclusa, fecero ritorno al loro popolo per avvertirlo

Dissero: «O popolo nostro, in verità abbiamo sentito [la recitazione] di un Libro .٣٠ rivelato dopo [quello di] Mosè, a conferma di quello che lo precede: guida alla verità e .alla retta via

O popolo nostro, rispondete all'Araldo di Allah e credete in Lui, affinché Egli vi .٣١ .perdoni una [parte dei] vostri peccati e vi preservi dal doloroso castigo

Quanto a colui che non risponde all'Araldo di Allah, non potrà diminuire [la Sua .٣٢ potenza] sulla terra e non avrà patroni all'infuori di Lui. Costoro sono in manifesto .errore

Non vedono che Allah ha creato i cieli e la terra, che non Si è stancato della loro .٣٣ creazione ed è capace di ridare la vita ai morti? Si, in verità Egli è

.«l'Onnipotente

E il Giorno in cui i miscredenti saranno condotti al Fuoco [verrà chiesto loro]: « Non è .۳۴ questa la verità?». Diranno: «Sí, per il nostro Signore! ». Dirà [Allah]: « Gustate allora il .«castigo della vostra miscredenza

Sopporta con pazienza, come sopportarono i messaggeri risoluti . Non cercare di .۳۵ affrettare alcunché per loro. Il Giorno in cui vedranno quel che è stato promesso loro, sarà come se fossero rimasti solo un'ora del giorno . [Questo è solo un] annuncio: chi ?altri sarà annientato se non i perversi

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

Ха мим .۱

.Ниспослание книги от Аллаха, Славного, Мудрого .۲

Мы не создали небеса и землю и то, что между ними, иначе как по истине и на .۳ определенный срок. А те, которые не веруют, уклоняются от того, в чем их .увещают

Скажи: "Видели ли вы то, к чему взываете помимо Аллаха? Покажите мне, что .۴ они создали из земли, или у них есть компания в небесах? Принесите мне книгу !более ранюю, чем эта, или какой-нибудь след знания, если вы правдивы

Кто более заблуждается, чем тот, кто призывает помимо Аллаха тех, что не .۵ .ответят им до дня воскресения; они небрегут их зовом

А когда собраны будут люди, они окажутся им врагами и будут отказываться .۶ .от поклонения им

А когда им читаются наши знамения ясно изложенными, говорят те, которые .۷ не уверовали в истину после того, как она пришла к ним: "Это - колдовство ."явное

Может быть, они скажут: "Измыслил он его!" Скажи: "Если я измыслил его, то .٨

вы не властны ни над чем от Аллаха для меня. Он лучше знает то, о чем вы разглагольствуете. Довольно Его свидетелем между мною и вами! Он – ."Прощающий, Милостивый

Скажи: "Я – не новинка среди посланников, и не знаю я, что будет сделано со .٩ мной и с вами. Я лишь следую за тем, что мне внушено; я – только явный ."увещеватель

Скажи: "Подумали ли вы, если он от Аллаха, а вы не уверовали в него но .١٠ свидетель из сынов Исра'ила засвидетельствовал о ему подобном, и он уверовал), а вы возгордились?" Поистине, Аллах не ведет прямо народ !неправедный

Говорят те, которые не веруют, тем, которые уверовали: "Если бы он был .١١ благом, нас бы не опередили к нему". И раз они не нашли пути с ним, они "!скажут: "Это – давняя ложь

И до него ниспослана книга Мусы – имамом и милостью. А это – книга,.١٢ подтверждающая истинность на арабском языке, чтобы увещевать тех, .которые неправедны, и как радостная весть для добродеющих

Поистине, те, которые говорят: "Господь наш – Аллах", – а потом стоят прямо, .١٣ .– нет страха над ними и не будут они опечалены

Эти – обладатели рая, они в нем вечно пребывают в воздаяние за то, что они .١٤ .делали

Мы завещали человеку благодетельствовать своим родителям; мать носит .١٥ его с тягостью и производит с тягостью; (и вынашивание его и отлучение – тридцать месяцев), а когда он достигнет крепости (и достигнет сорока лет), он говорит: "Господи, внуши мне благодарить за Твою милость, которую Ты оказал мне и моим родителям; внуши

делать добро, угодное Тебе, и устрой для меня благое в моем потомстве! Я
."обратился к Тебе, я – из числа предавшихся

Те, от которых Мы принимаем лучшее, что они сделали, и прощаем их .۱۶
прегрешения, – среди обитателей рая, по обещанию истины, которое было им
.обещано

А есть и такой, который говорит своим родителям: "Тьфу на вас! Неужели вы .۱۷
обещаете мне, что я буду изведен? – ведь уже прошли поколения до меня!" Они
же взывают за помощью к Аллаху: "Горе тебе! Уверуй, ведь обещание Аллаха –
"!истина!" Он говорит: "Ничто это, как сказки древних

Это – те, на которых оправдалось слово относительно народов, прошедших .۱۸
.до них из джиннов и людей; поистине, они остались в убытке

У каждого – степени в том, что он совершил, дабы Он полностью воздал за их .۱۹
.деяния, – и они не будут обижены

И в тот день, как будут приведены те, которые не веровали, к огню... Вы свои.۲۰
блага провели в жизни близкой и насладились ими, а сегодня будете
.вознаграждены наказанием унижения за то, что вы распутничали

Вспомни про брата адитов. Вот, возвестил он своему народу в ал-Ахкаф,.۲۱
когда прошли уже увещания и до него и после него: "Поклоняйтесь только
"!Аллаху, я боюсь для вас наказания дня великого

Они сказали: "Неужели ты пришел, чтобы ложью отвратить нас от наших .۲۲
богов? Приведи же нам то, что ты обещаешь, если ты из числа говорящих
."правду

Он сказал: "Ведь знание – у Аллаха, а я передаю вам то, с чем послан; но я .۲۳
вижу, что вы народ

неведущий".

۲۴. И когда они увидели, что это – облако, направляющееся к их долинам, они сказали: "Это облако, которое прольет нам дождь". – Нет, это – то, с чем вы торопили, вихрь – в нем мучительное наказание.

۲۵. Оно губит всякую вещь по повелению своего Господа. И наутро оказалось, что видны только жилища их. Так Мы воздаем народу грешному!

۲۶. Мы укрепили их в том, в чем не укрепили вас; Мы устроили им слух, зрение и сердца. Но не спасли их ни слух, ни зрение, ни сердца ни от чего, так как они отрицали знамения Аллаха, и постигло их то, над чем они издевались.

۲۷. Мы погубили уже кругом вас селения и распределили знамения: может быть, они обратятся!

۲۸. Отчего же не помогли им те, которых они взяли вместо Аллаха богами как средство приближения? – Они отошли от них. Такова их ложь и то, что они измышляли!

۲۹. Вот, Мы направили к тебе толпу из джиннов, чтобы они выслушали Коран. Когда же они явились к этому, они сказали: "Внимайте!" Когда было завершено, они обратились к своему народу с увещанием.

۳۰. Они сказали: "О народ наш! Мы слышали книгу, ниспосланную после Мусы, подтверждащую истинность того, что ниспослано до него; она ведет к истине и к прямому пути.

۳۱. О народ наш! Отвечайте призывающему Аллаха и уверуйте в Него: Он простит вам ваши грехи и защитит вас от наказания мучительного.

۳۲. А кто не ответит призывающему Аллаха, тот не избавится от Него на земле, и нет ему помимо Него защитников. Эти – в явном заблуждении!"

۳۳. И

разве они не видели, что Аллах, который сотворил небеса и землю и не ослаб в их творении, в состоянии оживить мертвых? Да, поистине, Он - мощен над !всякой вещью

И в тот день, когда будут представлены те, которые не веровали, пред . ۳۴ огнем... Разве это не по праву? Они скажут: "Да, клянемся нашим Господом!" Он "!скажет: "Вкусите же наказание за то, что вы не веровали

Терпи же, как терпели обладатели твердости из посланников, и не торопи в .۳۵ угоду им! В тот день, когда они увидят то, что обещано, как будто бы они пробыли только час дня. Возвещение! Разве ж губят кого-нибудь, кроме народа ?нечестивого

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

.Hâ mîm -۱

.Bu kitap, üstün ve her eyi bilen Allah tarafndan indirilmi tir -۲

Gkleri ve yeryüzünü ancak gerçek olarak ve muayyen bir zaman için yarattk ve -۳ .kâfir olanlarsa korkutulduklar eylerden yüz çevirirler

De ki: Allah'tan ba ka taptklarnz, gsterin bana, ne yarattlar yeryüzünde, yoksa gü -۴ idarede bir ortaklklar m var? Doru sylüyorsanz bundan nceki bir kitab, yahut bir bilgi .eserini getirin bana

Allah' brakp da kyâmet günü, kendisine cevap vermeyecek olan ve kendisine -۵ ?tapanlardan haberleri bile bulunmayan eylere tapandan daha sapk kimdir ki

Ve insanlarn topland zaman onlar, dü man kesilirler ve kendilerine tapanlarn -۶ .kulluklarn da inkâr ederler

Onlara apaçk âyetlerimiz okundu mu gerçei inkâr edenler, gerçek, onlara gelince bu -۷ .derler, a ikâr bir büyü

Yoksa bunu, kendisi uyduruyor mu derler? De ki: Ben uyduruyorsam Allah'n ٨ – azâbndan hiçbir eyi gideremezsiniz benden; o, Kur'ân hakknda neler dediínizi daha iyi bilir; benimle sizin

.aranzda tank olarak o yeter ve odur suçlar ِrten, rahîm

lk gnderilen peygamber deĭlim ben ve bana ne yaplacaň da bilmem, size neف :De ki -٩ yaplacaň da; ancak bana vahyedilene uyarm ve ben, apaçk bir korkutucudan ba ka bir .ey de deĭlim

srailoŭllarndan birف ;De ki: Ne dersiniz, Allah katndansa ve siz onu inkâr ettiyseniz -١٠ tank, onun gerçek olup Allah'tan geldiĭne tanklk etti de inand, halbuki gene de siz ululandnz, kibirinize yediremediniz; üphe yok ki Allah, zulmeden topluluŭ doŕu yola .sevketmez

Kâfir olanlar, inananlara dediler ki: Eĕr bir hayr olsayd onlar, bizi geçemezlerdi ve -١١ .Kur'ân'la doŕu yolu bulmadklar için de diyecekler ki bu, çok eski bir yalan

Ve bundan ِnce de Mûsâ'nn kitab, uyulan bir kitapt ve rahmetti ve bu da bir kitaptr -١٢ ki onu gerçekle tirir, Arap diliyledir, zulmedenleri korkutmak içindir ve müjdedir iyilik .edenlere

üphesiz, onlar ki Rabbimiz Allah'tr dediler de sonra doŕu hareket ettiler, artkق -١٣ .onlara ne bir korku vardr, ne de kederlenir onlar

.Onlardr cennet ehli, ebedî kalrlar orada, yaptklarna kar lk -١٤

Ve biz, insana, anasna-babasna iyilik etmesini emrettik; anas, onu zahmetle ta m -١٥ tr ve zahmetle doŭrmu tur ve gebelik müddetiyle sütten kesilme müddeti, otuz ay tutar; sonunda ergenlik çaňa gelmi tir ve krk ya na ermi tir de demi tir ki: Rabbim, bana da, anama-babama da verdiĭn nîmetine kar ükretmeyi nasîp ve müyesser et bana ve soyumdan gelenleri de doŕu ve düzgün ki iler yap da ho nut ol benden; üphe yok ki .tvbe ettim sana ve üphe yok ki teslîm olanlardanm, emrine uyanlardanm ben

yle ki ilerdir onlar ki yaptklarnn en güzelini kabûlض -١٦

ederiz ve ktülüklerinden geçeriz, cennet ehlinin içindedir bunlar; dosdoru bir vaittir ki .vaadedilmi tir onlara

Ve bürü de, anasna-babasna, uf sizden, tekrar kabirden çkacam m sylüyor, buna -١٧ inanmaya m çaryorsunuz beni? Ve benden nce nice nesiller gelip-geçti demi tir ve onlar da Allah'a yalvarrlar da yazk sana derler, inan, üphe yok ki Allah'n vaadi .gerçektir, derken o, bu der, eskilerin masallarndan ba ka bir ey deil

Bunlar, yle ki ilerdir ki, onlardan nce cinden ve insanlardan gelip geçen ümmetler -١٨ içinde, onlara da, azâba urayacaklarna dâir sylenen sz hak olmu tur; üphe yok ki onlar, .ziyana uram lardr

Ve herkesin, yapt i lere gre dereceleri var ve yaptklarnn kar ln elbette tamâmyla -١٩ .der ve onlara zulmedilmez

Ve o gün, kâfir olanlar, ate e arzedilirler, dünyâ ya ay nzda bütün temiz eylerinizi -٢٠ kaybettiniz denir ve orada, bunlarla geçinip gitmi tiniz, bugünse, yeryüzünde, haksz .yere ululuk sattnzdan ve buyruktan çktnzdan dolay a alanma azâbyla cezâlanrsnz

d'n karde ini, hani kavmini Ahkaaf'ta korkutmu tu ve ondan nce ve ondanآ Ve an -٢١ sonra gelip geçen korkutucular da, ancak Allah'a kulluk edin diye korkutmu lard; o da yle demi ve üphe yok ki ben demi ti, o pek büyük günün azâbna urayacanzdan .korkuyorum

Onlar, sen demi lerdi, bizi mâbutlarmzdan vaz geçirmeye mi geldin, doru -٢٢ .syleyenlerdensen bize vaadettiini getir ba mza artk

Demi ti ki: Azâbn ne vakit geleceine dâir bilgi, ancak Allah katndadr ve ben neyle -٢٣ gnderilmi sem onu tebli ediyorum size ve fakat grüyorum ki siz, bilgisiz bir .topluluksunuz

O bulutun, vâdilerine doru gelmekte olduunu grünce bu demi lerdi, bize yamur -٢٤ getiren bulut. Hayr, o, çarçabuk gelmesini istediiniz ey, bir yel ki onda elemli

.bir azap var

Bir azap var ki Rabbinin emriyle her eyi mahvedip gider, derken hepsi de helâk -٢٥ te bylece ڧ .olup gitti, yle bir güne erdiler ki evlerinden ba ka hiçbir ey grülmez oldu .cezâlandrrz mücrim topluluu

Ve andolsun ki biz onlara, size vermediimiz gücü-kuvveti vermi tik ve onlara kulak, -٢٦ gz ve gnül vermi tik; derken Allah'n delillerini, bile-bile inkâr ettikleri zaman onlara gelen azâb, ne kulaklar menedebilmi ti ve ne gzleri ve ne gnülleri ve alay ettikleri, ba .larna gelmi ti

Ve andolsun ki çevrenizdeki ehirleri de helâk ettik ve tuttuklar yoldan dnsünler diye -٢٧ .de delilleri tekrar-tekrar açklamadayz, bildirmedeyiz

Peki, Allah' brakp da mâbud olarak kabûl ettikleri ve Tanrya yakla mak için - ٢٨ tapndklar putlar, ne diye yardm etmedi onlara? Hayr, hattâ kaybolup gittiler .gzlerinden ve bu, onlarn yalanyd ve onlarn iftirâs

An o zaman ki hani cinlerin bir blüünü, Kur'ân dinlesinler diye senin bulunduun - ٢٩ tarafa yollam tk; oraya gelince birbirlerine, susun demi lerdi; okunu u bitince de .korkutmak için kavimlerine dnmü lerdi de

Ey kavmimiz demi lerdi, gerçekten de biz, Mûsâ'dan sonra indirilmi bir kitap duyduk -٣٠ .ki nceki kitaplar gerçeklemede, gerçei ve doru yolu gstermede

Ey kavmimiz, icâbet edin Allah'a çarana ve inann ona da suçlarnzn bir ksmn rtsün -٣١ .ve sizi korusun elemli azaptan

Ve kim icâbet etmezse Allah'a çarana, artk o, yeryüzünde Allah' âciz brakamaz ve -٣٢ .ondan ba ka yardmclar da yoktur ona; bu çe it ki ilerdir apaçk sapkla dü enler

Grmezler mi ki üphe yok, Allah, yle bir mâbuttur ki gkleri ve yeryüzünü yaratm tr ve -٣٣ onlar yaratrken yorulmayann, âciz kalmayann, elbette lüyü de diriltmeye gücü yeter; evet, üphe yok

.ki her eye gücü yeter onun

Ve o gün, kâfir olanlar, ate e arz edilirler de bu gerçek deil mi denir, evet derler, -۳۴
.nkâr ettiinizden dolay artk tadn azâbف :andolsun Rabbimize; der ki

Artk, peygamberlerden azim ve irâde sâhipleri nasl sabrettilerse sen de sabret ve -۳۵
azâba uramalar için acele etme. Onlara vaadedilen azâb grdükleri gün sanrlar ki
dünyâda bir günün bir ân kadar kalm lar; bu, bir tebliidir, buyruktan çkan topluluktan
?ba kas helâk m olur

ترجمه آذربايجانى

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

!Ha, Mim .۱

Kitabın (Qur'anın) nazil edilməsi yenilməz qüvvət sahibi, hikmət sahibi Allah . ۲
!tərəfindəndir

Biz göyləri, yeri və onların arasında olanları ancaq haqq olaraq və (qiyamət günü .۳
sona çatacaq) müəyyən bir müddət üçün yaratdıq. Kafirlərin qorxudulduqları
.şeylərdən (qiyamətdən, imana də'vət edən öyüd-nəsihətdən) üz döndərdilər

Ya Peyğəmbər! Bu müşriklərə) de: "Mənə bir xəbər verin görüm, sizin Allahdan) .۴
başqa ibadət etdikləriniz yer üzündə (yaxud yerdən və ona bənzər şeylərdən) nə
yaratmışlar?! Yoxsa onların göylərdə (Allahla) bir şərikliyi var?! Əgər doğru
deyirsinizsə, (dediyinizi sübut etmək üçün) mənə bundan (bu Qur'andan) əvvəl
(Allahdan sizə nazil olmuş) bir kitab, yaxud (əvvəlki peyğəmbərlərdən, ümmətlərdən
!sizə gəlib çatmış) elmdən qalan bir şey (əsər) gətirin

Allahı qoyub qiyamətədək özünə cavab verə bilməyən bütlərə ibadət edən . ۵
kimsədən daha çox (haqq yoldan) azmış kim ola bilər?! Halbuki bunlar (bu bütlər)
!onların (bütpərəstlərin) ibadətindən xəbərsizdirlər

İnsanlar məhşərə toplanacaqları zaman bunlar (bu bütlər) onlara (müşriklərə) . ۶
.düşmən olacaq və onların ibadətini inkar edəcəklər

Ayələrimiz onlara açıq-aydın olaraq oxunduqda (və ya: açıq-aydın ayələrimiz onlara .٧
söylənildikdə) kafirlər özlərinə gələn (Qur'an) barəsində: "Bu, aşkar bir

.sehrdir!" - deyirlər

Yoxsa onlar: "(Muhəmməd) onu (özündən) uydurmuşdur!" - deyirlər. (Ya . ٨ Peyğəmbər!) De: "Əgər mən onu (özümdən) uydurmuşamsa, siz məni Allahdan (Allahın əzabından) qurtara bilməzsiniz. O sizin (Qur'an) barəsindəki dedi-qodularınızı daha yaxşı bilir. Mənimlə sizin aranızda Onun şahid olması kifayətdir. O, bağışlayandır, "!rəhm edəndir

De: "Mən peyğəmbərlərin birincisi deyiləm. (Rəbbimin) mənimlə və sizinlə nə . ٩ edəcəyini bilmirəm (başqa peyğəmbərlər kimi şəhid olacağımı, ölkəmdən qovulacağımı, yaxud küfrə davam etdiyiniz təqdirdə sizə nə cəza veriləcəyini, hansı fəlakətlərə uğrayacağınızı deyə bilmərəm, çünki qeybi ancaq Allah bilir). Mən yalnız mənə vəhy olunana tabe oluram. Mən ancaq (sizi Allahın əzabı ilə) açıq-aşkar "!qorxudan bir peyğəmbərəm

De: "Bir deyin görək, əgər (bu Qur'an) Allah dərgahından olsa, siz onu inkar etsəniz, .١٠ İsrail oğullarından da bir şahid (Qur'anın həqiqiliyinə) onun özü kimisi (Tövrat) ilə şəhadət verib iman gətirsə və siz (yenə ona qarşı) təkəbbür göstərsəniz (zalım "!olmazsınızmı)? Allah zalımları doğru yola müvəffəq etməz

Kafir olanlar iman gətirənlər barəsində deyirlər: "Əgər (Qur'an, islam dini) yaxşı bir .١١ şey olsaydı, (mö'minlər) bu işdə bizdən qabağa düşə bilməzdilər (biz onlardan daha əvvəl) iman gətirərdik. Onlar (Qur'anla) doğru yola gəlmədikləri üçün: "Bu, köhnə .yalandır!" - deyəcəklər

Ondan (Qur'andan) əvvəl Musanın (İsrail oğullarına, mö'minlərə) rəhbər və . ١٢ mərhəmət olan kitabı (Tövrat) var idi. Bu (Qur'an özündən əvvəlki ilahi kitabları) ərəb dilində təsdiq edən, zalımları (Allahın əzabı ilə) qorxutmaq və yaxşı əməl sahiblərinə !(Cənnətlə) müjdə vermək üçün olan bir Kitabdır

Şübhəsiz: "Rəbbimiz Allahdır!" - deyənlərin, sonra da (sözünün üstündə) möhkəm .١٣ duranların (qiyamət günü) heç bir qorxusu yoxdur və onlar qəm-qüssə də !görməyəcəklər

,Belələri cənnətlikdirlər .۱۴

!onlar (dünyada) etdikləri (yaxşı) əməllərin əvəzi olaraq orada əbədi qalacaqlar

Biz insana ata-anasına yaxşılıq etməyi (valideynlərilə gözəl davranmağı, onlara .۱۵ yaxşı baxmağı) tövsiyə etdik. Cünki anası onu (doqquz ay bətnində) zəhmətlə gəzdirmiş, əziyyətlə doğmuşdur. Onunla (ana bətnində) daşınma və (süddən) kəsilmə müddəti otuz aydır. Nəhayət, (insan) kamillik həddinə yetişib qırx yaşa çatdıqda belə deyər: "Ey Rəbbim! Mənə həm mənim özümə, həm də ata-anama əta etdiyin ne'mətə şükür etmək və Sənə xoş gedəcək yaxşı əməl etmək üçün ilham ver, nəslimi əməlisaleh et. Mən (günahlardan) Sənə tövbə etdim və şübhəsiz ki, mən "(!müsəlmanlardanam! (?zümü cani-dildən Allaha təslim edənlərdənəm

Belələri (dünyadakı) yaxşı əməllərini qəbul edəcəyimiz, günahlarından keçəcəyimiz .۱۶ !və onlara verilmiş doğru və'də görə cənnət əhli içərisində olacaq kimsələrdir

zünü Allaha, axirət gününə iman gətirməyə də'vət edən) ata-anasına: "Tfu sizə!?) .۱۷ Məndən əvvəl neçə-neçə nəsillər gəlib-getdiyi (öləndən sonra dirilmədiyi) halda, siz mənə (qiyamət günü dirildilib qəbirdən) çıxarılacağımımı və'd edirsiniz?! - deyən kimsəyə, (valideynləri) Allahdan mədəd diləyərək: "Vay halına! (Ay yazıq) inan, Allahın və'di haqdır!" - deyərlər. O isə: "Bu (dedikləriniz) qədimlərin əfsanələrindən (yalan .sözlərdən) başqa bir şey deyildir!" - deyə cavab verər

Belələri özlərindən əvvəl gəlib getmiş və insanlardan ibarət (kafir) ümmətlərlə .۱۸ birlikdə haqlarında əzab sözünün (hökmünün) gerçəkləşdiyi kimsələrdir. Onlar, !doğrudan da, ziyana uğrayanlardır

Hamının (mö'minlərin və kafirlərin) etdiyi əməllərə görə (Cənnətdə və .۱۹ Cəhənnəmdə) dərəcələri vardır ki, (qiyamət günü) Allah onlara (dünyadakı) əməllərinin .əvəzini (layiqincə) versin. Onlara əsla haqsızlıq edilməz

Kafir olanlar cəhənnəm oduna göstəriləcəkləri (cəhənnəm odunun üzündən pərdə .۲۰ götürülüb kafirlərin gözünə görünəcəyi, yaxud cəhənnəm əzabını dadacaqları) gün (onlara məzəmmətlə belə deyiləcəkdir): "Siz dünyada həyatınızda

bütün ne'mətləri görüb daddınız və onlardan ləzzət aldınız (dünyada sizin üçün gözəl) olan hər şeyi xərclədiniz, axirətə bir şey qalmadı). Bu gün isə yer üzündə nahaq yerə təkəbbür göstərdiyinizə və (Allahın itaətindən çıxmış) fasiqlər olduğunuza görə "!həqarətli əzabla cəzalandırılacaqsınız

Ya Rəsulum!) Ad qövmünün qardaşını (Hudu) da xatırla! Bir zaman o özündən əvvəl) .٢١ də, sonra da peyğəmbərlər gəlib-getmiş Əhqafda (yüksək qumsal təpələrdə) olan qövmünə belə demişdi: "Allahdan başqasına ibadət etməyin. Mən böyük günün "!(qiyamət gününün) sizə üz verəcək əzabından qorxuram

Onlar: "Sən bizi tanrılarımızdan döndərməyəmi gəldin? Əgər doğru . ٢٢ .danışanlardansansa, bizə və'd etdiyini (əzabı) gətir görək!" - deyə cavab vermişdilər

Hud) demişdi: "(Əzabın nə vaxt gələcəyini) ancaq Allah bilir. Mən sizə yalnız) .٢٣ mənimlə göndərilənləri (risaləti, Allahın əmrlərini) təbliğ edirəm. Ancaq mən sizin cahil "!bir qövm olduğunuzu görürəm

Onu (özlərinə və'd olunmuş əzabı) vadilərinə tərəf üz tutub gələn bir bulud . ٢٤ (şəklində) gördükləri zaman: "Bu bizə yağış yağdıracaq buluddur!" - dedilər. (Hud isə onlara belə dedi:) "Xeyr, bu sizin tez gəlməsini istədiyiniz şeydir, bir küləkdir ki, onda !şiddətli əzab vardır

O öz Rəbbinin əmri ilə hər şeyi məhv edər!" Onlar (ertəsi gün) səhər çağı elə bir . ٢٥ vəziyyətə düşdülər ki, evlərindən başqa heç bir şey görünmədi (hamısı məhv oldu). Biz !günahkar qövmü belə cəzalandırırıq

Ey Məkkə əhli!) And olsun ki, Biz onlara verdiyimiz imkanı (var-dövləti, qüdrəti) sizə) .٢٦ verməmişdik. Biz onlara qulaq, göz və qəlb vermişdik, lakin nə qulaqları, nə gözləri, nə də qəlbləri onlara heç bir fayda vermədi. Cünki onlar Allahın ayələrini (bilə-bilə) inkar .edirdilər. Onları istehza etdikləri (əzab) sardı

And olsun .٢٧

ki, Biz sizin ətrafınızda olan məmləkətləri (Səmud, Lut tayfalarının yurdlarını) məhv etdik. Bəlkə, (haqqa, imana) qayıdalar deyə, ayələri onlara cürbəcür şəkildə bəyan .(etdik (təkrar-təkrar göstərdik

Bəs nə üçün Allahı qoyub (Ona) yaxınlaşmaq məqsədilə tanrı qəbul etdikləri (bütlər) .۲۸ onlara kömək etmədi? Əksinə, (o tanrılar) onlardan uzaqlaşıb qeyb oldular. Bu, (Allaha yaxınlaşmaq məqsədilə bütlərə sitayiş etmək) onların öz yalanları və öz .uydurmalarıdır

Ya Peyğəmbər!) Onu da xatırla ki, bir zaman bir dəstə (ona qədər) cini Qur'anı) .۲۹ dinləmək üçün sənin yanına göndərmişdik. Onlar onu dinləməyə (yaxud sənin yanında) hazır olduqda (bir-birinə): "Qulaq asın!" - dedilər və (Qur'an oxunub) qurtardıqdan sonra (həmcinslərini Allahın əzabı ilə) qorxudanlar sifətilə öz qövmlərinin yanına qayıtdılar. (İşə bax ki, cinlər Qur'anı eşidib ona iman gətirdikləri halda, bu müşriklər .(hələ də ondan üz döndərirlər

Onlar dedilər: "Ey qövmümüz! Biz Musadan sonra nazil edilmiş, özündən əvvəlkiləri .۳۰ (Tövratı, İncili, Zəburu və səhifələri) təsdiq edən, (Allahın bəndələrini) haqqa və düz !yola (islam dininə) yönəldən bir Kitab dinlədik

Ey qövmümüz! Allahın carçısını (Muhəmməd əleyhissəlamı) qəbul edin və ona iman .۳۱ !gətirin. Allah (qiyamət günü) günahlarınızdan keçər və sizi şiddətli əzabdan xilas edər

Allahın carçısını qəbul etməyən (bilsin ki) yer üzündə qaçıb canını Ondan (Onun .۳۲ əzabından) qurtara bilməz və ona Allahdan başqa kömək edən dostlar da tapılmaz. "!Belələri açıq-aşkar (haqq yoldan) azmışlar

Məgər onlar göyləri və yeri yaratmış və onları yaratmaqdan yorulmamış Allahın .۳۳ !ölüləri də diriltməyə qadir olduğunu görüb anlamırlarmı? Bəli, O, hər şeyə qadirdir

Kafirlər cəhənnəm oduna göstəriləcəkləri (cəhənnəm əzabını dadacaqları) gün .۳۴ (onlardan soruşulacaqdır): "Məgər bu (daddığınız əzab) doğru deyilmi?!" Onlar: "Bəli, Rəbbimizə

and olsun (ki, doğrudur)!" - deyə cavab verəcəklər. (Allah) buyuracaqdır: "Elə isə (dünyada) küfr etdiyinizə görə dadın əzabı!"

٣٥. (Ya Rəsulum!) Peyğəmbərlərdən əzm (və səbat, şəriət) sahibləri olanların səbr etdiyi kimi, sən də (Allah yolunda çətinliklərə, əziyyətlərə) səbr et. (Müşriklərə) tez (əzab) gəlməsini istəmə. Onlar və'd olunduqlarını (əzabı) görəcəkləri gün gündüzün ancaq bir saatı qədər (dünyada) qaldıqlarını sanacaqlar. (Bu Qur'an Allah dərgahından sizə olan) bir xəbərdarlıqdır. Fasiq bir qövmdən başqası da heç məhv edilərmi?! (Əzab gəldikdə ancaq Allahın itaətindən çıxmış fasiqlər məhv ediləcəklər!)

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

١. حم□

٢. (ی□) کتاب خدائ□ غالب (اور) حکمت وال□ کی طرف س□ نازل □وئی □□

٣. □م ن□ آسمانو□ اور زمین کو اور جو کچ□ ان دونو□ می□ □□ مبنی برحکمت اور ایک وقت مقرر تک ک□ لئ□ پیدا کیا □□□ اور کافرو□ کو جس چیز کی نصیحت کی جاتی □□ اس س□ من□ پ□یر لیت□ □ی□

٤. ک□و ک□ ب□لا تم ن□ ان چیزو□ کو دیک□ا □□ جن کو تم خدا ک□ سوا پکارت□ □و (ذرا) مج□□ ب□ی تو دک□اؤ ک□ ان□و□ ن□ زمین می□ کون سی چیز پیدا کی □□□ یا آسمانو□ می□ ان کی شرکت □□□ اگر سچ□ □و تو اس س□ پ□ل□ کی کوئی کتاب میر□ پاس لاؤ□ یا علم (انبیاء می□) س□ کچ□ (منقول) چلا آتا □و (تو اس□ پیش کرو)

٥. اور اس شخص س□ ب□□ کر کون گمرا□ □وسکتا □□ جو ایس□ کو پکار□ جو قیامت تک اس□ جواب ن□ د□ سک□ اور ان کو ان ک□ پکارن□ □ی کی خبر

ن□ □و

۶. اور جب لوگ جمع کئ□ جائی□ گ□ تو و□ ان ک□ دشمن □و□ گ□ اور ان کی پرستش س□ انکار کری□ گ□

۷. اور جب ان ک□ سامن□ □ماری ک□لی آیتی□ پ□□ی جاتی □ی□ تو کافر حق ک□ بار□ می□ جب ان ک□ پاس آچکا ک□ت□ □ی□ ک□ ی□ تو صریح جادو □□

۸. کیا ی□ ک□ت□ □ی□ ک□ اس ن□ اس کو از خود بنا لیا □□□ ک□□ دو ک□ اگر می□ ن□ اس کو اپنی طرف س□ بنایا □و تو تم خدا ک□ سامن□ میر□ (بچاؤ ک□) لئ□ کچ□ اختیار ن□ی□ رک□ت□□ و□ اس گفتگو کو خوب جانتا □□ جو تم اس ک□ بار□ می□ کرت□ □و□ و□ی میر□ اور تم□ار□ درمیان گوا□ کافی □□□ اور و□ بخشن□ والا م□ربان □□

۹. ک□□ دو ک□ می□ کوئی نیا پیغمبر ن□ی□ آیا□ اور می□ ن□ی□ جانتا ک□ میر□ سات□ کیا سلوک کیا جائ□ گا اور تم□ار□ سات□ کیا (کیا جائ□ گا) می□ تو اسی کی پیروی کرتا □و□ جو مج□ پر وحی آتی □□ اور میرا کام تو علانی□ □دایت کرنا □□

۱۰. ک□و ک□ ب□لا دیک□و تو اگر ی□ (قرآن) خدا کی طرف س□ □و اور تم ن□ اس س□ انکار کیا اور بنی اسرائیل می□ س□ ایک گوا□ اسی طرح کی ایک (کتاب) کی گوا□ی د□ چکا اور ایمان ل□ آیا اور تم ن□ سرکشی کی (تو تم□ار□ ظالم □ون□ می□ کیا شک □□)□ بیشک خدا ظالم لوگو□ کو □دایت ن□ی□ دیتا

۱۱. سوره الأحقاف رکوع (۴/۲) اور کافر مومنو□ س□ ک□ت□ □ی□ ک□ اگر ی□ (دین) کچ□ ب□تر

□وتا تو ی□ لوگ اس کی طرف □م س□ پ□ل□ ن□ دو□ پ□ت□ اور جب و□ اس س□ □دایت یاب ن□ □وئ□ تو اب ک□ی□ گ□ ک□ ی□ پرانا ج□و□ □□

۱۲. اور اس س□ پ□ل□ موسی□ کی کتاب ت□ی (لوگو□ ک□ لئ□) ر□نما اور رحمت□ اور ی□ کتاب عربی زبان می□ □□ اسی کی تصدیق کرن□ والی تاک□ ظالمو□ کو □رائ□□ اور نیکوکارو□ کو خوشخبری سنائ□

۱۳. جن لوگو□ ن□ ک□ا ک□ □مارا پروردگار خدا □□ پ□ر و□ (اس پر) قائم ر□□ تو ان کو ن□ کچ□ خوف □وگا اور ن□ و□ غمناک □و□ گ□

۱۴. ی□ی ا□ل جنت □ی□ ک□ □میش□ اس می□ ر□ی□ گ□□ (ی□) اس کا بدل□ (□□) جو و□ کیا کرت□ ت□□

۱۵. اور □م ن□ انسان کو اپن□ والدین ک□ سات□ ب□لائی کرن□ کا حکم دیا□ اس کی ما□ ن□ اس کو تکلیف س□ پی□ می□ رک□ا اور تکلیف □ی س□ جنا□ اور اس کا پی□ می□ ر□نا اور دود□ چ□و□نا □□ائی برس می□ □وتا □□□ ی□ا□ تک ک□ جب خوب جوان □وتا □□ اور چالیس برس کو پ□نچ جاتا □□ تو ک□تا □□ ک□ ا□ میر□ پروردگار مج□□ توفیق د□ ک□ تو ن□ جو احسان مج□ پر اور میر□ ما□ باپ پر کئ□ □ی□ ان کا شکر گزار □و□ اور ی□ ک□ نیک عمل کرو□ جن کو تو پسند کر□□ اور میر□ لئ□ میری اولاد می□ صلاح (وتقوی□) د□□ می□ تیری طرف رجوع کرتا □و□ اور می□ فرمانبردارو□ می□ □و□

۱۶. ی□ی لوگ □ی□ جن ک□ اعمال نیک □م قبول کری□ گ□ اور ان ک□ گنا□و□ س□ درگزر

فرمائی□ گ□ اور (ی□ی) ا□ل جنت می□ (□و□ گ□)□ (ی□) سچا وعد□ (□□) جو ان س□ کیا جاتا □□

۱۷. اور جس شخص ن□ اپن□ ما□ باپ س□ ک□ا ک□ اُف اُف! تم مج□□ ی□ بتات□ □و ک□ می□ (زمین س□) نکالا جاؤ□ گا حالانک□ ب□ت س□ لوگ مج□ س□ پ□ل□ گزر چک□ □ی□□ اور و□ دونو□ خدا کی جناب می□ فریاد کرت□ (□وئ□ ک□ت□) ت□□ ک□ کم بخت ایمان لا□ خدا کا وعد□ تو سچا □□□ تو ک□ن□ لگا ی□ تو پ□ل□ لوگو□ کی ک□انیا□ □ی□

۱۸. ی□ی و□ لوگ □ی□ جن ک□ بار□ می□ جنو□ اور انسانو□ کی (دوسری) اُمتو□ می□ س□ جو ان س□ پ□ل□ گزر چکی□ عذاب کا وعد□ متحقق □وگیا□ بیشک و□ نقصان ا□□ان□ وال□ ت□□

۱۹. اور لوگو□ ن□ جیس□ کام کئ□ □و□ گ□ ان ک□ مطابق سب ک□ درج□ □و□ گ□□ غرض ی□ □□ ک□ ان کو ان ک□ اعمال کا پورا بدل□ د□ اور ان کا نقصان ن□ کیا جائ□

۲۰. اور جس دن کافر دوزخ ک□ سامن□ کئ□ جائی□ گ□ (تو ک□ا جائ□ گا ک□) تم اپنی دنیا کی زندگی می□ لذتی□ حاصل کرچک□ اور ان س□ متمتع □وچک□ سو آج تم کو ذلت کا عذاب □□، (ی□) اس کی سزا (□□) ک□ تم زمین می□ ناحق غرور کیا کرت□ ت□□□ اور اس کی بدکرداری کرت□ ت□□

۲۱. سوره الأحقاف رکوع (۴/۳) اور (قوم) عاد ک□ ب□ائی (□ود) کو یاد کرو ک□ جب ان□و□ ن□ اپنی قوم کو سرزمین احقاف می□ □دایت کی اور ان س□ پ□ل□ اور پیچ□□ ب□ی □دایت کرن□ وال□ گزرچک□ ت□□ ک□

خدا کے سوا کسی کی عبادت نہ کرو۔ مجھے تمہارے بارے میں بڑے دن کے عذاب کا ڈر لگتا ہے

۲۲. کہنے لگے کیا تم ہمارے پاس اس لئے آئے ہو کہ ہم کو ہمارے معبودوں سے پھیر دو۔ اگر سچے ہو تو جس چیز سے ہمیں ڈراتے ہو اسے ہم پر لے آؤ

۲۳. (انہوں نے) کہا کہ (اس کا) علم تو خدا ہی کو ہے۔ اور میں تو جو (احکام)دے کر بھیجا گیا ہوں وہ تمہیں پہنچا رہا ہوں لیکن میں دیکھتا ہوں کہ تم لوگ نادانی میں پھنس رہے ہو

۲۴. پھر جب انہوں نے اس (عذاب کو) دیکھا کہ بادل (کی صورت میں) ان کے میدانوں کی طرف آرہا ہے تو کہنے لگے یہ تو بادل ہے جو ہم پر برس کر رہے گا (نہیں) بلکہ (یہ) وہ چیز ہے جس کے لئے تم جلدی کرتے تھے یعنی آندھی جس میں درد دینے والا عذاب بھرا ہوا ہے

۲۵. ہر چیز کو اپنے پروردگار کے حکم سے تباہ کئے دیتی ہے تو وہ ایسے ہوگئے کہ ان کے گھروں کے سوا کچھ نظر ہی نہیں آتا تھا۔ گنہگار لوگوں کو ہم اسی طرح سزا دیا کرتے ہیں

۲۶. اور ہم نے ان کو ایسے مقدور دیئے تھے جو تم لوگوں کو نہیں دیئے اور انہیں کان اور آنکھیں اور دل دیئے تھے۔ تو جب کہ وہ خدا کی آیتوں سے انکار کرتے تھے تو نہ تو ان کے کان ہی ان کے کچھ کام آسکے اور نہ آنکھیں اور نہ دل۔ اور جس چیز سے استہزاء کیا کرتے تھے اس نے

ان کو آ گھیرا

۲۷. سورہ الأحقاف رکوع (۴/۴) اور تمہارے اردگرد کی بستیوں کو ہم نے ہلاک کر دیا اور بار بار (اپنی) نشانیاں ظاہر کردیں تاکہ وہ رجوع کریں

۲۸. تو جن کو ان لوگوں نے تقرب (خدا) کے سوا معبود بنایا تھا انہوں نے ان کی کیوں مدد نہ کی؟ بلکہ وہ ان (کے سامنے) سے گم ہوگئے۔ اور یہ ان کا جھوٹ تھا اور یہی وہ افتراء کیا کرتے تھے۔

۲۹. اور جب ہم نے جنوں میں سے کئی شخص تمہاری طرف متوجہ کئے کہ قرآن سنیں۔ تو جب وہ اس کے پاس آئے تو (آپس میں) کہنے لگے کہ خاموش رہو۔ جب (پڑھنا) تمام ہوا تو اپنی برادری کے لوگوں میں واپس گئے کہ (ان کو) نصیحت کریں

۳۰. کہنے لگے کہ اے قوم! ہم نے ایک کتاب سنی ہے جو موسیٰ کے بعد نازل ہوئی ہے۔ جو (کتابیں) اس سے پہلے (نازل ہوئی) ہیں ان کی تصدیق کرتی ہے (اور) سچا (دین) اور سیدھا رستہ بتاتی ہے

۳۱. اے قوم! خدا کی طرف بلانے والے کی بات قبول کرو اور اس پر ایمان لاؤ۔ خدا تمہارے گناہ بخش دے گا اور تمہیں دکھ دینے والے عذاب سے پناہ میں رکھے گا

۳۲. اور جو شخص خدا کی طرف بلانے والے کی بات قبول نہ کرے گا تو وہ زمین میں (خدا کو) عاجز نہیں کرسکے گا اور نہ اس کے سوا اس کے حمایتی ہوں گے۔ یہ لوگ صریح گمراہی میں ہیں

۳۳. کیا انہوں نے نہیں سمجھا کہ جس خدا نے آسمانوں اور زمین کو پیدا کیا اور

ان ک□ پیـدا کرن□ س□ ت□کا ن□ی□□ و□ اس (بات) پر ب□ی قادر □□ ک□ مردو□ کو زند□ کر د□□ □ا□ □ا□ و□ □ر چیز پر قادر
□□

۳۴. اور جس روز آگ ک□ سـامن□ کئ□ جـائی□ گ□ (اور ک□ـا جائ□ گا) کیا ی□ حق ن□ی□ □□؟ تو ک□ی□ گ□ کیو□ ن□ی□ □مار□
پروردگار کی قسم (حق □□) حکم □وگا ک□ تم جو (دنیا می□) انکار کیا کرت□ ت□□ (اب) عذاب ک□ مز□ چک□و

۳۵. پس (ا□ محمـد) جس طرح اور عـالی □مـت پیغمـبر صـبر کرتـ□ ر□ـ□ □یـ□ اسـی طرح تم ب□ی صـبر کرو اور ان ک□ لئ□
(عـذاب) جلـدی ن□ مانگو□ جس دن ی□ اس چیز کو دیک□ی□ گ□ جس کا ان س□ وعد□ کیا جاتا □□ تو (خیال کری□ گ□ ک□)
گویـا (دنیـا می□) ر□□ □ی ن□ ت□□ مگر گ□□ی ب□ر دن□ (ی□ قرآن) پیغـام □□□ سو (اب) و□ی □لاـک □و□ گ□ جو نافرمـان
ت□□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

$ (۲۳)

$ (۲۴)

$ (۲۵)

$ (۲۶)

$ (۲۷)

$ (۲۸)

$ (۲۹)

$ (۳۰)

$ (۳۱)

$ (۳۲)

$ (۳۳)

$ (۳۴)

$ (۳۵)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (١٨)

$ (١٩)

$ (٢٠)

$ (٢١)

$ (٢٢)

$ (٢٣)

$ (٢٤)

$ (٢٥)

$ (٢٦)

$ (٢٧)

$ (٢٨)

$ (٢٩)

$ (٣٠)

$ (٣١)

$ (٣٢)

$ (٣٣)

$ (٣٤)

$ (٣٥)

ترجمه اندونزی

Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang.

(Haa Miim (١

(Diturunkan Kitab ini dari Allah Yang Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana(٢

Kami tiada menciptakan langit dan bumi dan apa yang ada antara keduanya melainkan dengan (tujuan) yang benar dan dalam waktu yang ditentukan. Dan orang- (orang yang kafir berpaling dari apa yang diperingatkan kepada mereka(٣

Katakanlah:" Terangkanlah kepadaku tentang apa yang kamu sembah selain Allah; perlihatkan kepada- Ku apakah yang telah mereka ciptakan dari bumi ini atau adakah mereka berserikat (dengan Allah) dalam (penciptaan) langit Bawalah kepada- Ku Kitab yang sebelum (Al Quran) ini atau peninggalan dari pengetahuan (orang- orang (dahulu) , jika kamu adalah orang- orang yang benar"(٤

Dan siapakah yang lebih sesat daripada orang yang menyembah sembahan- sembahan selain Allah yang tiada dapat memperkenankan (doa) nya sampai hari (kiamat dan mereka lalai dari (memperhatikan) doa mereka(٥

Dan apabila manusia dikumpulkan (pada hari kiamat) niscaya sembahan- sembahan (itu menjadi musuh mereka dan mengingkari pemujaan- pemujaan mereka(٦

Dan apabila dibacakan kepada mereka ayat- ayat Kami yang menjelaskan, berkatalah orang- orang yang mengingkari kebenaran ketika kebenaran itu datang kepada mereka:" Ini adalah sihir

(yang nyata".(٧

Bahkan mereka mengatakan:" Dia (Muhammad) telah mengada- adakannya (Al Quran) ", Katakanlah:" Jika aku mengada- adakannya, maka kamu tiada mempunyai kuasa sedikit pun mempertahankan aku dari (azab) Allah itu. Dia lebih mengetahui apa- apa yang kamu percakapkan tentang Al Quran itu. Cukuplah Dia menjadi saksi antaraku dan antaramu dan Dia- lah Yang Maha Pengampun lagi Maha Penyayang". ((٨

Katakanlah:" Aku bukanlah rasul yang pertama di antara rasul- rasul dan aku tidak mengetahui apa yang akan diperbuat terhadapku dan tidak (pula) terhadapmu. Aku tidak lain hanyalah mengikuti apa yang diwahyukan kepadaku dan aku tidak lain (hanyalah seorang pemberi peringatan yang menjelaskan".(٩

Katakanlah:" Terangkanlah kepadaku, bagaimanakah pendapatmu jika Al Quran itu datang dari sisi Allah, padahal kamu mengingkarinya dan seorang saksi dari Bani Israel mengakui (kebenaran) yang serupa dengan (yang disebut dalam) Al Quran lalu dia beriman, sedang kamu menyombongkan diri. Sesungguhnya Allah tiada memberi (petunjuk kepada orang- orang yang lalim".(١٠

Dan orang- orang kafir berkata kepada orang- orang yang beriman:" Kalau sekiranya dia (Al Quran) adalah suatu yang baik, tentulah mereka tiada mendahului kami (beriman) kepadanya. Dan karena mereka tidak mendapat petunjuk dengannya (maka mereka akan berkata:" Ini adalah dusta yang lama".(١١

Dan sebelum Al Quran itu telah ada kitab Musa sebagai petunjuk dan rahmat. Dan ini (Al Quran) adalah kitab yang membenarkannya dalam bahasa Arab untuk memberi peringatan kepada orang- orang yang lalim dan memberi kabar gembira kepada (orang- orang yang berbuat baik. (١٢

Sesungguhnya orang- orang yang mengatakan:" Tuhan kami ialah Allah", kemudian mereka tetap istiqamah maka tidak ada kekhawatiran terhadap mereka dan

(mereka tiada (pula) berduka cita.(١٣

Mereka itulah penghuni- penghuni surga, mereka kekal di dalamnya; sebagai balasan (atas apa yang telah mereka kerjakan.(١۴

Kami perintahkan kepada manusia supaya berbuat baik kepada dua orang ibu bapaknya, ibunya mengandungnya dengan susah payah, dan melahirkannya dengan susah payah (pula) . Mengandungnya sampai menyapihnya adalah tiga puluh bulan, sehingga apabila dia telah dewasa dan umurnya sampai empat puluh tahun ia berdoa:" Ya Tuhanku, tunjukilah aku untuk mensyukuri nikmat Engkau yang telah Engkau berikan kepadaku dan kepada ibu bapakku dan supaya aku dapat berbuat amal yang saleh yang Engkau ridai; berilah kebaikan kepadaku dengan (memberi kebaikan) kepada anak cucuku. Sesungguhnya aku bertobat kepada Engkau dan (sesungguhnya aku termasuk orang- orang yang berserah diri".(١۵

Mereka itulah orang- orang yang Kami terima dari mereka amal yang baik yang telah mereka kerjakan dan Kami ampuni kesalahan- kesalahan mereka, bersama penghuni- penghuni surga, sebagai janji yang benar yang telah dijanjikan kepada (mereka.(١۶

Dan orang yang berkata kepada dua orang ibu bapaknya:" Cis bagi kamu keduanya, apakah kamu keduanya memperingatkan kepadaku bahwa aku akan dibangkitkan, padahal sungguh telah berlalu beberapa umat sebelumku lalu kedua ibu bapaknya itu memohon pertolongan kepada Allah seraya mengatakan," Celaka kamu, berimanlah! Sesungguhnya janji Allah adalah benar". Lalu dia berkata:" Ini tidak lain hanyalah (dongengan orang- orang yang dahulu belaka".(١٧

Mereka itulah orang- orang yang telah pasti ketetapan (azab) atas mereka bersama umat- umat yang telah berlalu sebelum mereka dari jin dan manusia. Sesungguhnya (mereka adalah orang- orang yang merugi.(١٨

Dan bagi masing- masing mereka derajat menurut apa yang telah mereka kerjakan

dan agar Allah mencukupkan bagi mereka (balasan) pekerjaan- pekerjaan mereka (sedang mereka tiada dirugikan.(١٩

Dan (ingatlah) hari (ketika) orang- orang kafir dihadapkan ke neraka (kepada mereka dikatakan) :" Kamu telah menghabiskan rezekimu yang baik dalam kehidupan duniawimu (saja) dan kamu telah bersenang- senang dengannya; maka pada hari ini kamu dibalasi dengan azab yang menghinakan karena kamu telah menyombongkan (diri di muka bumi tanpa hak dan karena kamu telah fasik".(٢٠

Dan ingatlah (Hud) saudara kaum Ad yaitu ketika dia memberi peringatan kepada kaumnya di Al Ahqaaf dan sesungguhnya telah terdahulu beberapa orang pemberi peringatan sebelumnya dan sesudahnya (dengan mengatakan) :" Janganlah kamu menyembah selain Allah, sesungguhnya aku khawatir kamu akan ditimpa azab hari (yang besar".(٢١

Mereka menjawab:" Apakah kamu datang kepada kami untuk memalingkan kami dari (menyembah) tuhan- tuhan kami Maka datangkanlah kepada kami azab yang telah (kamu ancamkan kepada kami jika kamu termasuk orang- orang yang benar".(٢٢

Ia berkata:" Sesungguhnya pengetahuan (tentang itu) hanya pada sisi Allah dan aku (hanya) menyampaikan kepadamu apa yang aku diutus dengan membawanya tetapi (aku lihat kamu adalah kaum yang bodoh".(٢٣

yang menghancurkan segala sesuatu dengan perintah Tuhannya, maka jadilah mereka tidak ada Maka tatkala mereka melihat azab itu berupa awan yang menuju ke lembah- lembah mereka, berkatalah mereka:" Inilah awan yang akan menurunkan hujan kepada kami". (Bukan) ! bahkan itulah azab yang kamu minta (supaya datang dengan segera (yaitu) angin yang mengandung azab yang pedih,(٢٤

yang kelihatan lagi kecuali (bekas- bekas) tempat tinggal mereka. Demikianlah Kami (memberi balasan kepada kaum yang berdosa.(٢٥

Dan sesungguhnya Kami telah meneguhkan kedudukan mereka

dalam hal- hal yang Kami belum pernah meneguhkan kedudukanmu dalam hal itu dan Kami telah memberikan kepada mereka pendengaran, penglihatan dan hati; tetapi pendengaran, penglihatan dan hati mereka itu tidak berguna sedikit jua pun bagi mereka, karena mereka selalu mengingkari ayat- ayat Allah dan mereka telah (diliputi oleh siksa yang dahulu selalu mereka memperolok- olokkannya.(٥٢) (٢۶

Dan sesungguhnya Kami telah membinasakan negeri- negeri di sekitarmu dan Kami telah mendatangkan tanda- tanda kebesaran Kami berulang- ulang supaya mereka (kembali (bertobat).(٢٧

Maka mengapa yang mereka sembah selain Allah sebagai Tuhan untuk mendekatkan diri (kepada Allah) tidak dapat menolong mereka. Bahkan tuhan- tuhan itu telah lenyap dari mereka Itulah akibat kebohongan mereka dan apa yang dahulu mereka (ada- adakan.(٢٨

Dan (ingatlah) ketika Kami hadapkan serombongan jin kepadamu yang mendengarkan Al Quran, maka tatkala mereka menghadiri pembacaan (iya) lalu mereka berkata:" Diamlah kamu (untuk mendengarkannya) ". Ketika pembacaan (telah selesai mereka kembali kepada kaumnya (untuk) memberi peringatan..(٢٩

Mereka berkata:" Hai kaum kami, sesungguhnya kami telah mendengarkan kitab (Al Quran) yang telah diturunkan sesudah Musa yang membenarkan kitab- kitab yang (sebelumnya lagi memimpin kepada kebenaran dan kepada jalan yang lurus.(٣٠

Hai kaum kami, terimalah (seruan) orang yang menyeru kepada Allah dan berimanlah kepada- Nya, niscaya Allah akan mengampuni dosa- dosa kamu dan melepaskan (kamu dari azab yang pedih.(٣١

Dan orang yang tidak menerima (seruan) orang yang menyeru kepada Allah maka dia tidak akan melepaskan diri dari azab Allah di muka bumi dan tidak ada baginya (pelindung selain Allah. Mereka itu dalam kesesatan yang nyata".(٣٢

Dan apakah mereka tidak memperhatikan bahwa

sesungguhnya Allah yang menciptakan langit dan bumi dan Dia tidak merasa payah karena menciptakannya, kuasa menghidupkan orang- orang mati Ya (bahkan) (sesungguhnya Dia Maha Kuasa atas segala sesuatu.(۳۳

Dan (Ingatlah) hari (ketika) orang- orang kafir dihadapkan kepada neraka, (dikatakan kepada mereka) :" Bukankah (azab) ini benar" Mereka menjawab:" Ya benar, demi Tuhan kami". Allah berfirman:" Maka rasakanlah azab ini disebabkan kamu selalu (ingkar".(۳۴

Maka bersabarlah kamu seperti orang- orang yang mempunyai keteguhan hati dari rasul- rasul telah bersabar dan janganlah kamu meminta disegerakan (azab) bagi mereka. Pada hari mereka melihat azab yang diancamkan kepada mereka (merasa) seolah- olah tidak tinggal (di dunia) melainkan sesaat pada siang hari. (Inilah) suatu (pelajaran yang cukup, maka tidak dibinasakan melainkan kaum yang fasik.(۳۵

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

(Haa, Miim. (۱

(Diturunkan Al-Quran ini, dari Allah Yang Maha Kuasa, lagi Maha Bijaksana. (۲

Ingatlah), tidaklah Kami menciptakan langit dan bumi serta segala yang ada di) antara keduanya melainkan dengan ada gunanya yang benar dan dengan ada masa penghujungnya yang tertentu (yang padanya dijalankan pembalasan); dan orang-orang yang kafir berpaling dari menerima peringatan yang diberikan kepada mereka (mengenainya. (۳

Katakanlah (wahai Muhammad kepada orang-orang musyrik yang menentangmu): "Sudahkah kamu mengetahui kekuasaan dan kelayakan makhluk - makhluk yang kamu seru dan sembah yang lain dari Allah? Tunjukkanlah kepadaku apakah yang mereka ciptakan dari bahagian bumi ini? Atau adakah mereka mempunyai sebarang perkongsian (dengan Allah) dalam mencipta dan menguruskan langit? Bawalah kamu kepadaku sebuah Kitab (dari Allah) yang lain dari Al-Quran ini, atau sebarang

keterangan yang berdasarkan ilmu

peninggalan orang-orang yang telah lalu) kalau betul kamu orang-orang yang benar)
((tentang dakwaan kamu itu)!" (۴

Dan tidak ada yang lebih sesat daripada orang yang menyembah sesuatu yang lain dari Allah, yang tidak dapat menyahut atau memberikan sebarang pertolongan kepadanya (dari dunia) hinggalah ke hari kiamat, sedang makhluk-makhluk yang mereka sembah itu tidak dapat menyedari atau memberi layanan baik kepada (permohonan mereka. (۵

Dan apabila manusia dihimpunkan (untuk dihitung amalnya pada hari akhirat), menjadilah segala yang disembah itu musuh kepada orang-orang yang menyembahnya, dan segala yang disembah itu juga tidak mengakui serta (mendustakan penyembahan mereka kepadanya. (۶

Dan apabila dibacakan kepada mereka (yang kafir) ayat-ayat Quran kami yang jelas nyata, berkatalah mereka terhadap kebenaran (Al-Quran) bila sahaja disampaikan (kepada mereka: "Ini ialah sihir yang nyata!". (۷

Bukan setakat itu sahaja mereka katakan) bahkan mereka menuduh dengan) berkata: "Muhammad telah merekakan Al-Quran itu." Katakanlah (Wahai Muhammad): "Kalau aku merekakan Al-Quran itu (maka tentulah aku tidak terlepas dari azab kesalahan itu) kerana kamu (dan juga yang lain dari kamu) tidak berkuasa memberikan daku sebarang perlindungan dari (azab) Allah. Allah lebih mengetahui akan (tuduhan-tuduhan yang tidak berasas) yang kamu perkatakan itu; cukuplah Allah menjadi saksi antaraku dengan kamu, dan Dia lah jua Yang Maha Pengampun, (lagi Maha Mengasihani." (۸

Katakanlah lagi: "Bukanlah aku seorang Rasul pembawa ugama yang berlainan dari ugama yang dibawa oleh Rasul-rasul (yang telah lalu), dan aku tidak mengetahui apa yang akan dilakukan kepadaku dan kepada kamu. Aku tidak melakukan sesuatu melainkan menurut apa yang diwahyukan kepadaku, dan aku tidak lain hanyalah seorang Rasul pemberi

(amaran yang jelas nyata" (٩

Katakanlah lagi: "Bagaimana fikiran kamu jika Al-Quran ini (yang datangnya) dari Allah dan kamu mengingkarinya, pada hal ada seorang saksi dari Bani Israil memberi keterangan mengakui (sahnya Kitab) yang sama seperti Al-Quran ini, lalu ia percayakan (Al-Quran ini dari Allah), sedang kamu dengan sombong angkuh mengingkarinya? (Tidakkah dengan yang demikian kamu bersifat zalim)? Sesungguhnya Allah tidak memberi hidayah petunjuk kepada orang-orang yang zalim ((yang degil dalam kekufurannya)". (١٠

Dan (kerana sombong angkuhnya orang-orang kafir itu) mereka berkata tentang kepercayaan orang-orang yang beriman: "Kalaulah (apa yang dibawa oleh Muhammad) itu perkara yang baik tentulah mereka tidak mendahului kami mempercayainya (kerana kamilah yang sepatutnya menerima segala kebaikan)!" Dan setelah mereka tidak dapat menerima petunjuk Al-Quran itu, (mereka memusuhinya) lalu mereka mencacinya dengan berkata: "Al-Quran ini ialah rekaan (dusta yang sudah lama". (١١

Bagaimana mereka tergamak mengatakan Al-Quran ini rekaan dusta yang telah) lama?) Pada hal telah ada sebelumnya Kitab Nabi Musa yang menjadi ikutan dan rahmat (kepada umatnya); dan Al-Quran pula sebuah Kitab - yang mengesahkan kebenaran (kitab-kitab yang telah lalu), - diturunkan dalam bahasa Arab untuk memberi amaran kepada orang-orang yang zalim, dan berita gembira bagi orang-(orang yang berbuat kebaikan. (١٢

Sesungguhnya orang-orang yang menegaskan keyakinannya dengan berkata: "Tuhan kami ialah Allah", kemudian mereka tetap teguh di atas jalan yang betul (dengan pengakuan iman dan tauhidnya itu), maka tidak ada kebimbangan (dari sesuatu yang tidak baik) terhadap mereka, dan mereka pula tidak akan berdukacita. ((١٣

Merekalah ahli Syurga, tetap kekalah mereka di dalamnya, sebagai balasan bagi amal-amal soleh yang mereka telah

(kerjakan. (١۴

Dan Kami wajibkan manusia berbuat baik kepada kedua ibu bapanya; ibunya telah mengandungnya dengan menanggung susah payah dan telah melahirkannya dengan menanggung susah payah. Sedang tempoh mengandungnya beserta dengan tempoh menceraikan susunya ialah dalam masa tiga puluh bulan. Setelah ia besar sampai ke peringkat dewasa yang sempurna kekuatannya dan sampai ke peringkat umur empat puluh tahun, berdoalah ia dengan berkata: "Wahai Tuhanku, ilhamkanlah daku supaya tetap bersyukur akan nikmatmu yang engkau kurniakan kepadaku dan kepada ibu bapaku, dan supaya aku tetap mengerjakan amal soleh yang Engkau redai; dan jadikanlah sifat-sifat kebaikan meresap masuk ke dalam jiwa zuriat keturunanku. Sesungguhnya aku bertaubat kepadamu, dan sesungguhnya aku dari (orang-orang Islam (yang tunduk patuh kepadamu)". (١۵

Mereka (yang bersifat dengan sifat-sifat yang terpuji seperti itu) ialah orang-orang yang Kami terima dari mereka amalnya yang baik yang mereka telah kerjakan, dan Kami ampunkan kesalahan-kesalahannya; (mereka akan dimasukkan) dalam kumpulan ahli Syurga, sebagai memenuhi janji yang benar, yang telah dijanjikan (kepada mereka. (١۶

Dan (sebaliknya amatlah derhakanya) orang yang berkata kepada kedua ibu bapanya (ketika mereka mengajaknya beriman): "Ah! Bosan perasaanku terhadap kamu berdua! Patutkah kamu menjanjikan kepadaku bahawa aku akan dibangkitkan keluar dari kubur, padahal berbagai umat sebelumku telah berlalu (masih lagi belum kembali)? " Sambil mendengar kata-katanya itu - ibu bapanya merayu memohon pertolongan Allah (menyelamatkan anak mereka) serta berkata (kepada anaknya yang ingkar itu): "Selamatkanlah dirimu! Berimanlah (tentang hidup semula menerima balasan amal)! Sesungguhnya janji Allah tetap benar". Lalu ia menjawab (dengan angkuhnya): "Semuanya itu hanyalah cerita-cerita dongeng orang-orang dahulu (kala!" (١٧

Mereka (yang ingkar

derhaka seperti itu) ialah orang-orang yang tetap menerima hukuman (azab) bersama-sama dengan umat-umat yang terdahulu daripada mereka - dari kalangan jin dan manusia; kerana sesungguhnya mereka telah menyebabkan diri mereka (menjadi orang-orang yang rugi. (١٨

Dan bagi mereka masing-masing (dari puak jin dan manusia - yang berbuat baik dan yang berbuat jahat) disediakan berbagai peringkat (balasan) yang sesuai dengan apa yang mereka telah kerjakan, dan (ketetapan yang demikian ialah) supaya Allah menyempurnakan bagi mereka balasan amal-amal mereka, sedang mereka tidak (dirugikan (sedikitpun). (١٩

Dan (ingatlah), semasa orang-orang kafir didedahkan kepada neraka (serta dikatakan kepada mereka): "Kamu telah habiskan nikmat-nikmat kesenangan kamu dalam kehidupan dunia kamu, dan kamu telah bersenang-senang menikmatinya; maka pada hari ini kamu dibalas dengan azab yang menghina kerana kamu berlaku sombong takbur di muka bumi dengan tidak berdasarkan alasan yang benar, dan (kerana kamu sentiasa berlaku fasik" (٢٠

Dan ingatlah peristiwa (Nabi Hud) saudara kaum Aad, ketika ia memberi amaran kepada kaumnya yang tinggal di lembah "Al-Ahqaaf", - sedang (amarannya itu samalah seperti) amaran-amaran yang telah diberikan oleh Rasul-rasul yang terdahulu daripadanya dan yang datang sesudahnya - (dengan berkata): "Janganlah kamu menyembah melainkan Allah, sesungguhnya aku bimbang kamu akan beroleh (azab hari yang besar (huru-haranya)". (٢١

Mereka menjawab: "Adakah engkau datang kepada kami untuk memesongkan kami dari menyembah tuhan-tuhan kami? Maka bawalah azab seksa yang engkau janjikan (kepada kami itu jika betul engkau dari orang-orang yang benar!" (٢٢

Nabi Hud berkata: "Sesungguhnya ilmu pengetahuan (tentang kedatangan azab itu) hanya ada di sisi Allah, dan (tugasku hanya) menyampaikan kepada kamu apa yang aku

diutuskan membawanya, tetapi aku lihat kamu satu kaum yang jahil (akan tugas (Rasul)!" (٢٣

Maka apabila mereka melihat azab itu sebagai awan yang menghala ke lembah-lembah mereka, mereka berkata: "Ini ialah awan yang akan membawa hujan kepada kita!" (Mendengarkan kata-kata yang demikian, Nabi Hud berkata): "Tidak! Bahkan itulah (azab) yang kamu minta disegerakan kedatangannya, iaitu angin yang (membawa azab seksa yang tidak terperi sakitnya; (٢۴

Yang menghancur leburkan segala-galanya dengan izin Tuhannya". (Setelah azab " itu menimpa mereka) maka menjadilah mereka (punah ranah) - tidak ada yang kelihatan melainkan tempat-tempat tinggal mereka. Demikianlah Kami membalas (kaum yang berdosa. (٢۵

Dan demi sesungguhnya! Kami telah meneguhkan kedudukan mereka (dengan kekuasaan dan kemewahan) yang tidak Kami berikan kamu menguasainya (wahai kaum musyrik Makkah), dan Kami telah jadikan bagi mereka pendengaran dan penglihatan serta hati; dalam pada itu, pendengaran dan penglihatan serta hati mereka tidak memberikan faedah sedikitpun kepada mereka, kerana mereka sentiasa mengingkari ayat-ayat keterangan Allah; dan (dengan yang demikian) (mereka diliputi oleh azab yang mereka telah ejek-ejek itu. (٢۶

Dan demi sesungguhnya! Kami telah binasakan negeri-negeri yang ada di sekeliling (negeri) kamu (wahai kaum musyrik Makkah), dan Kami telah menerangkan tanda-tanda (kekuasaan Kami) dengan berbagai cara, supaya mereka kembali (bertaubat). ((٢٧

Maka sepatutnya mereka dibela oleh segala yang mereka sembah yang lain dari Allah sebagai penyembahan untuk mendekatkan diri (kepada Allah)? (Tetapi tidak), bahkan segala yang mereka sembah itu telah hilang lenyap dari mereka. Dan demikianlah (akibat penyelewengan mereka dan kepercayaan yang mereka telah ada-adakan. (٢٨

Dan (ingatkanlah peristiwa) semasa Kami menghalakan satu rombongan jin datang kepadamu

wahai Muhammad) untuk mendengar Al-Quran; setelah mereka menghadiri) bacaannya, berkatalah (setengahnya kepada yang lain): "Diamlah kamu dengan sebulat-bulat ingatan untuk mendengarnya!" Kemudian setelah selesai bacaan itu, kembalilah mereka kepada kaumnya (menyiarkan ajaran Al-Quran itu dengan) (memberi peringatan dan amaran. (٢٩

Mereka berkata: "Wahai kaum kami! Sesungguhnya kami telah mendengar Kitab (Al-Quran) yang diturunkan (oleh Allah) sesudah Nabi Musa, yang menegaskan kebenaran Kitab-kitab Suci yang terdahulu daripadanya, lagi, memandu kepada (kebenaran (tauhid) dan ke jalan yang lurus (ugama Islam) (٣٠

Wahai kaum kami! Sahutlah (seruan) Rasul (Nabi Muhammad) yang mengajak ke" jalan Allah, serta berimanlah kamu kepadanya, supaya Allah mengampunkan sebahagian dari dosa-dosa kamu, dan menyelamatkan kamu dari azab seksa yang (tidak terperi sakitnya. (٣١

Dan sesiapa tidak menyahut (seruan) Rasul yang mengajaknya ke jalan Allah, maka" ia tidak akan dapat melepaskan diri (dari balasan azab walau ke mana sahaja ia melarikan diri) di bumi, dan ia tidak akan beroleh sesiapapun - yang lain dari Allah - sebagai pelindung-pelindung yang membelanya; mereka (yang demikian sifatnya) (adalah dalam kesesatan yang nyata". (٣٢

Masihkah mereka ingkar dan tidak mahu memikir serta mengetahui bahawa sesungguhnya Allah yang telah menciptakan langit dan bumi dengan tidak mengalami kesukaran dalam menciptakannya - berkuasa menghidupkan makhluk-makhluk yang telah mati? Sudah tentu berkuasa! Sesungguhnya Ia Maha Kuasa atas tiap-tiap (sesuatu. (٣٣

Dan (ingatlah) hari orang-orang yang kafir didedahkan kepada neraka, (lalu dikatakan kepada mereka): "Bukankah (azab) neraka ini benar?" Mereka menjawab: "Ya, benar, demi Tuhan kami!" (Setelah itu) dikatakan lagi (kepada mereka): "Maka sekarang rasalah azab seksa dengan sebab kamu kufur ingkar di dunia

(dahulu. " (٣۴

Jika demikian akibat orang-orang kafir yang menentangmu wahai Muhammad)) maka bersabarlah engkau sebagaimana sabarnya Rasul-rasul "Ulil-Azmi" (yang mempunyai keazaman dan ketabahan hati) dari kalangan Rasul-rasul (yang terdahulu daripadamu); dan janganlah engkau meminta disegerakan azab untuk mereka (yang menentangmu itu). Sesungguhnya keadaan mereka semasa melihat azab yang dijanjikan kepada mereka, merasai seolah-olah mereka tidak tinggal (di dunia) melainkan sekadar satu saat sahaja dari siang hari. (Penerangan yang demikian) cukuplah menjadi pelajaran (bagi orang-orang yang mahu insaf). Maka ((ingatlah) tidak dibinasakan melainkan kaum yang fasik - derhaka. (٣۵

ترجمه سواحيلى

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

H'A MIM .١

Uteremsho wa Kitabu umetoka kwa Mwenyezi Mungu, Mwenye nguvu, Mwenye .٢ .hikima

Hatukuziumba mbingu na ardhi wala yaliyomo baina yake ila kwa haki na kwa muda .٣ .maalumu. Na walio kufuru wanayapuuza yale wanayo onywa

Je! Mwawaona wale mnao waomba badala ya Mwenyezi Mungu? Nionyesheni . ۴ wameumba nini katika ardhi; au hao wanayo shirika katika mbingu? Nileteeni Kitabu .kilicho kuwa kabla ya hiki, au alama yoyote ya ilimu, ikiwa mnasema kweli

Na nani mpotofu mkubwa kuliko hao wanao waomba, badala ya Mwenyezi Mungu, .۵ .ambao hawatawaitikia mpaka Siku ya Kiyama, na wala hawatambui maombi yao

Na ambao watu watakapo kusanywa watakuwa maadui zao, na wataikataa ibada .۶ .yao

Na wanapo somewa Aya zetu zilizo wazi, walio kufuru husema juu ya haki inapo .٧ .wajia: Huu ni uchawi dhaahiri

Au wanasema: Ameizua mwenyewe! Sema: Ikiwa nimeizua mimi, basi nyinyi ٨ hamwezi kunifaa chochote mbele ya Mwenyezi Mungu. Yeye anajua zaidi hayo mnayo ropokwa; anatosha kuwa

.shahidi baina yangu na nyinyi. Na Yeye ndiye Mwenye kusamehe, Mwenye kurehemu

Sema: Mimi si kiroja miongoni mwa Mitume. Wala sijui nitakavyo fanywa wala .۹ nyinyi. Mimi nafuata niliyo funuliwa tu kwa Wahyi, wala mimi si chochote ila ni .mwonyaji mwenye kudhihirisha wazi

Sema: Mwaonaje yakiwa haya ni kweli yametoka kwa Mwenyezi Mungu, nanyi .۱۰ mmeyakataa, na akashuhudia shahidi miongoni mwa Wana wa Israili juu ya mfano wa haya, na akaamini, na nyinyi mnafanya kiburi? Hakika Mwenyezi Mungu .hawaongoi watu wenye kudhulumu

Na walio kufuru waliwaambia walio amini: Lau kuwa hii ni kheri, wasingeli .۱۱ .tutangulia. Na walipo kosa kuongoka wakasema: Huu ni uzushi wa zamani

Na kabla yake kilikuwapo Kitabu cha Musa, kuwa chenye uwongozi na rehema. Na .۱۲ hichi ni Kitabu cha kusadikisha na kilicho kuja kwa lugha ya Kiarabu, ili kiwaonye walio .dhulumu, na kiwe ni bishara kwa watendao mema

Hakika walio sema: Mola wetu Mlezi ni Mwenyezi Mungu; kisha wakatengenea, .۱۳ .hawatakuwa na khofu, wala hawatahuzunika

Hao ndio watu wa Peponi, watadumu humo, kuwa ni malipo kwa waliyo kuwa .۱۴ .wakiyatenda

Na tumemuusia mwanaadamu awatendee wema wazazi wake wawili. Mama yake .۱۵ amechukua mimba yake kwa taabu, na akamzaa kwa taabu. Na kuchukua mimba kwake hata kumwachisha ziwa ni miezi thalathini. Hata anapo fika utu uzima wake, na akafikilia miaka arubaini, husema: Mola wangu Mlezi! Niwezeshe nishukuru neema zako ulizo nineemesha mimi na wazazi wangu, na nitende mema unayo yapenda. Na unitengenezee dhuriya zangu. Hakika mimi nimetubu kwako, na mimi ni miongoni .mwa Waislamu

Hao ndio tunao wapokelea bora ya .۱۶

vitendo vyao walivyo vitenda, na tunayasamehe makosa yao. Watakuwa miongoni .mwa watu wa Peponi. Miadi ya kweli hiyo walio ahidiwa

Na ambaye amewafyonya wazazi wake na akawaambia: Ati ndio mnanitisha kuwa .۱۷ nitafufuliwa, na hali vizazi vingi vimekwisha pita kabla yangu! Na hao wazazi humwomba msaada Mwenyezi Mungu (na humwambia mtoto wao): Ole wako! Amini! Hakika ahadi ya Mwenyezi Mungu ni kweli. Na yeye husema: Hayakuwa haya ila ni .visa vya watu wa kale

Hao ndio ambao imehakikikishwa hukumu juu yao kama mataifa yaliyo kwisha pita .۱۸ .kabla yao miongoni mwa majini na watu. Hakika hao wamekuwa wenye kukhasiri

Na wote watakuwa na daraja zao mbali mbali kwa waliyo yatenda, na ili awalipe .۱۹ .kwa vitendo vyao, na wala hawatadhulumiwa

Na siku watakapo letwa walio kufuru kwenye Moto wataambiwa: Nyinyi mlitwaa .۲۰ vitu vyenu vizuri katika uhai wa duniani, na mkastareheshwa navyo. Basi leo ndio mnalipwa adhabu ya fedheha kwa mlivyo kuwa mkitakabari katika ardhi bila ya haki, .na kwa sababu mlikuwa mkifanya upotovu

Na mtaje ndugu wa kina A'di, alipo waonya watu wake kwenye vilima vya . ۲۱ mchanga. Na kwa yakini waonyaji wengi walitokea kabla yake na baada yake kuwaambia: Msimuabudu isipo kuwa Mwenyezi Mungu. Hakika mimi nakukhofieni .isikupateni adhabu ya siku iliyo kuu

Wakasema: Je! Umetujia ili ututenge mbali na miungu yetu? Basi tuletee hayo . ۲۲ .unayo tuahidi ikiwa wewe ni miongoni mwa wasemao kweli

Akasema: Hakika ujuzi uko kwa Mwenyezi Mungu. Mimi nakufikishieni niliyo . ۲۳ .tumwa. Lakini nakuoneni kuwa nyinyi mnafanya ujinga

:Basi walipo liona wingu likielekea kwenye mabonde yao, walisema .۲۴

Wingu hili la kutunyeshea mvua! Kumbe sivyo, haya ni hayo mliyo yahimiza, upepo !ambao ndani yake imo adhabu chungu

Unaangamiza kila kitu kwa amri ya Mola wake Mlezi. Wakawa hawaonekani ila .۲۵ !nyumba zao tu. Hivyo ndivyo tuwalipavyo wakosefu

Na bila ya shaka tuliwaweka vizuri sio kama tulivyo kuwekeni nyinyi; na tuliwapa .۲۶ masikio, na macho, na nyoyo. Na hayakuwafaa kitu masikio yao, wala macho yao, wala nyoyo zao kwa lolote. Kwani hao walikuwa wakizikataa Ishara za Mwenyezi .Mungu, na yale waliyo kuwa wakiyafanyia maskhara ndiyo yakawazunguka

.Na hakika tuliiangamiza miji ilio jirani zenu, na tulizitumia Ishara ili wapate kurejea .۲۷

Basi mbona wale walio washika badala ya Mwenyezi Mungu, kuwa ati hao ndio .۲۸ wawakurubishe, hawakuwanusuru? Bali waliwapotea! Na huo ndio uwongo walio .kuwa wakiuzua

Na wakati tulipo waleta kundi la majini kuja kwako kusikiliza Qur'ani. Basi walipo .۲۹ ihudhuria walisema: Sikilizeni! Na ilipo kwisha somwa, walirudi kwa kaumu yao .kwenda kuwaonya

Wakasema: Enyi kaumu yetu! Sisi tumesikia Kitabu kilicho teremshwa baada ya .۳۰ Musa, kinacho sadikisha yaliyo kuwa kabla yake, na kinacho ongoza kwenye Haki na .kwenye Njia Iliyo Nyooka

Enyi kaumu yetu! Muitikieni Mwenye kuitia kwa Mwenyezi Mungu, na muaminini, .۳۱ .Mwenyezi Mungu atakusameheni, na atakukingeni na adhabu chungu

Na wasio mwitikia Mwitaji wa Mwenyezi Mungu basi hao hawatashinda katika .۳۲ ardhi, wala hawatakuwa na walinzi mbele yake. Hao wamo katika upotovu ulio .dhaahiri

Je! Hawaoni ya kwamba Mwenyezi Mungu, aliye ziumba mbingu na ardhi, na .۳۳ hakuchoka kwa kuziumba, kuwa ni Muweza wa kuwafufua wafu? Kwani? Hakika Yeye ni Muweza wa

.kila kitu

Na siku watakapo letwa makafiri Motoni wakaambiwa: Je! Haya si kweli? . ۳۴ Watasema: Kwani? Tunaapa kwa Mola wetu Mlezi, ni kweli! Atasema: Basi onjeni .adhabu kwa sababu ya kule kukataa kwenu

Basi subiri, kama walivyo subiri Mitume wenye stahmala kubwa, wala usiwafanyie .۳۵ haraka. Siku watakayo yaona waliyo ahidiwa itakuwa kama kwamba hawakukaa ulimwenguni ila saa moja ya mchana. Huu ndio ufikisho! Kwani huangamizwa wengine ?isipo kuwa walio waovu tu

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۲۸۱

(۴۶) سوره احقاف مکی است و سی و پنج آیه دارد (۳۵)

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۱۴] صفحه ی ۲۸۲

ترجمه آیات به نام خدای رحمان رحیم.

حم (۱).

این کتابی است نازل شده از ناحیه خدای عزیز حکیم (۲).

ما آسمانها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از هر چه انذار می شوند اعراض می کنند (۳).

بگو به من خبر دهید و به من نشان بدهید این خدایانی که به جای خدا می پرستید از زمین چه موجودی را خلق کرده اند و یا در آسمانها چه شرکتی دارند مدرکی از کتب آسمانی قبل از قرآن و یا دلیلی علمی بیاورید اگر راست می گویید (۴).

کیست گمراه تر از کسی که غیر خدا را می پرستد کسی را که تا روز قیامت هم یک دعایش را مستجاب نمی کند و اصولا از دعای پرستندگان خود بی خبرند (۵).

و چون مردم محشور شوند همان خدایان دشمن ایشان و به عبادتشان کافر خواهند بود (۶).

و چون آیات روشن ما برایشان تلاوت می شود آنها که کافر به حق شدنـد با اینکه حق به سویشان آمد می گویند این سـحری است آشکار (۷).

بلکه می گویند به دروغ آن را به

خدا نسبت می دهد بگو اگر آن را افتراء بسته باشم (لا بد باتکاء شما بسته ام و حال آنکه) شما از ناحیه خدا هیچکاری در باره من نمی توانید بکنید او به این فرورفتگی شما در اباطیل از هر کس دیگر داناتر است و شهادت او بین من و شما مرا کافی است و او آمرزگار رحیم است (۸).

بگو من از بین انبیاء پیغمبری نوظهور و استثنایی نیستم و خبر ندارم که با من و با شما چه معامله می کنند تنها و تنها آنچه را به من وحی می شود پیروی می کنم و خلاصه من جز اینکه به روشنی انذارتان کنم وظیفه ای ندارم (۹).

شما به من خبر دهید آیا اگر فرضا این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به ناحق بدان کفر ورزیده باشید با اینکه شاهدی از یهود بر حقانیت مثل آن شهادت داده و ایمان آورده باشد و شما استکبار کرده باشید باز هم امید هدایتی در شما هست؟ نه، خدا ستمگران را هدایت نمی کند (۱۰).

و آنان که کافر شدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند اگر اسلام خوب بود مؤمنین بر ما سبقت نمی گرفتند و چون کفار راه را نیافته اند به زودی خواهند گفت این قرآن افترایی است قدیمی (۱۱).

صفحه ی ۲۸۳ ________________________________

با اینکه قبل از قرآن کتاب موسی بود که راهبر و رحمت بود و این قرآن مصدق تورات است، لسانی است عربی تا کسانی را که ستم کردند انذار کرده نیکوکاران را بشارت باشد (۱۲).

به راستی آنان که گفتند پروردگار ما اللّه است و در پای این گفته خود استقامت ورزیدند نه ترسی دارند و نه اندوهگین می شوند (۱۳).

آنان اهل بهشتند که

در آن جاودانه اند بخاطر آن اعمال نیکی که می کردند (۱۴).

بیان آیات [غرض و مفاد کلی سوره مبارکه احقاف

غرض این سوره انذار مشرکینی است که دعوت به ایمان به خدا و رسول و معاد را رد می کردند. و این انذار مشتمل است بر عذاب الیم برای کسانی که آن را انکار نموده، از آن اعراض کنند، و به همین جهت این سوره با اثبات معاد آغاز شده، می فرماید:" ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ" و تا آخر سوره همین مطلب را مکررا خاطرنشان ساخته، یک جا می فرماید" وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ ..."، جای دیگر می فرماید" وَ الَّذِي قالَ لِوالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُما أَ تَعِدانِنِي أَنْ أُخْرَجَ ..."، و باز جای دیگر می فرماید" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ ..." و نیز می فرماید" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ ..." و در آخر سوره می فرماید:" كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ ...".

و در این آیات احتجاج بر یگانگی خدا و بر نبوت نیز شده، و اشاره ای هم به هلاکت قوم هود و قریه های پیرامون مکه رفته است، و به این وسیله مردم را انذار می کند. و نیز از آمدن چند نفر از طائفه جن نزد رسول خدا (ص) خبر می دهد که بعد از شنیدن آیاتی از قرآن به آن جناب ایمان آورده، به نزد قوم خود بازگشتند، تا ایشان را انذار کنند.

و تمام این سوره- به جز دو آیه- در مکه نازل شده و در آن دو آیه اختلاف کرده اند که- ان شاء اللَّه- به زودی در بحث روایتی

به آن اختلاف اشاره خواهیم کرد، و آن دو آیه عبارت است از آیه" أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ ..."، و آیه" قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...".

" حم- تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ" تفسیر این آیه گذشت.

" ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی ..."

منظور از" سماوات و ارض و ما بین آن دو" مجموع عالم محسوس بالا و پایین است. و

حرف" باء" در کلمه" بالحق" بای ملابست است. و مراد از" اجل مسمی" نقطه انتهای وجود هر چیز است، و مراد از آن نقطه در آیه شریفه، اجل مسمای برای مجموعه عالم است و آن روز قیامت است که در آن روز آسمان مانند طومار در هم پیچیده گشته، و زمین به زمینی دیگر مبدل می شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می کند.

و معنای آیه این است که: ما عالم مشهود را با همه اجزای آن، چه آسمانی و چه زمینی، نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت، و نیز دارای اجلی معین که وجودش از آن تجاوز نمی کند، و چون دارای اجلی معین است قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل فانی می شود، و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود. و در معنای" به حق بودن خلقت" در سابق مکررا سخن به میان آمد.

" وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ"- مراد از" الذین کفروا" مشرکین است، به دلیل آیه بعدی که می فرماید:" قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ". و لیکن از ظاهر سیاق بر می آید که مراد از کفر آنان، تنها کفر به معاد است، نه کفر به یگانگی خدا و سایر عقائد باطله آنان. و کلمه" ما" در" عما" مصدریه، و یا موصوله است، اما احتمال دوم با سیاق سازگارتر است در نتیجه معنای جمله چنین می شود: و مشرکین که منکر معادند از آنچه انذار می شوند (یعنی از روز قیامت، و عذاب الیمی که در آن روز مخصوص مشرکین به خداست) اعراض می کنند، و روی برمی گردانند.

[احتجاج علیه پرستش بت ها و معبودهای زمینی

" قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ..."

کلمه" أ رأیتم" به معنای" مرا خبر دهید" است. و مراد از آنچه به جای خدا می خواندند همان بت هایی است که می پرستیدند، و از آنها حاجت می طلبیدند. و اگر ضمیر مخصوص به عقلاء را به آنها برگردانید، با اینکه سنگ و چوب بودند، بدین مناسبت است که مشرکین کارهای عقلاء را به آنها نسبت می دادند. و هر چند گفتیم منظور بت ها است، لیکن حجتی که در آیه اقامه شده، شامل همه معبودهای دروغین می شود.

" أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ"- کلمه" أرونی" نیز به همان معنای" مرا خبر دهید" است. و کلمه" ما" اسم استفهام است. و کلمه" ذا" زائد است و مجموع" ما ذا" مفعول" خلقوا" است. و کلمه" من الارض" متعلق بدانست.

" أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ"- یعنی چه شرکتی در خلقت آسمانها دارند. چون در آیه شریفه از این سؤال می کند که خدایان شما در همه آسمانها و زمین چه موجودی خلق کرده اند.

توضیح اینکه: مشرکین هر چند خلقت هیچ موجودی را به

خـدایان خود نسبت نمی دادنـد، بلکه تنها تدبیر را به آنها مسـتند می کردند و خلقت را خاص خدا می دانسـتند، هم چنان که خـدای تعـالی در این باره فرموده:" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ " «۱» و نیز فرموده:" وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ " «۲».

و لیکن از آنجـایی که خلقت از تـدبیر جـدا نیست، لاـ جرم این نکته باعث شـده آنکه مـدبر است سـهمی از خلقت هم داشـته باشد، و بدین جهت به پیامبر گرامی خود دسـتور می دهد: از ایشان از سـهم خدایشان بپرسد که چقدر از خلقت آسـمانها و یا زمین سهم دارند، پس تدبیر در عالم بدون خلقت معنا ندارد.

" ائْتُونِی بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ "- کلمه" هذا" اشاره به قرآن است. و مراد از آوردن کتابی قبل از قرآن، آوردن کتابی آسـمانی از قبیل تورات است که از ناحیه خدا نازل شده باشد، و در آن از شـرکت خدایان مشرکین در خلقت آسمانها و زمین خبر داده باشد.

و کلمه" أثاره"- به طوری که راغب گفته- مصدر و به معنای نقل و روایت است.

وقتی می گوییم" اثرت العلم" معنـایش این است که من آن علم را روایت کردم. و مصـدر این فعل همان طور که" اثاره" می آیـد" اثر" و" اثره" نیز می آیـد. و اصل معنای این واژه پیروی و دنبال کردن جای پای کسـی بوده «۳» بنا به گفته وی کلمه" أثاره" هر چنـد مصـدر است، اما مصـدر به معنای مفعول- یعنی ماثور- است یعنی: علمی که نقل و روایت شـده باشـد و ثابت کند که خدایان مشرکین در خلقت قسمتی از آسمانها و

زمین شریک خدا هستند. ولی غالب مفسرین کلمه مذکور را به معنای" بقیه" معنا کرده اند. این معنا هم قریب به همان معنای سابق است.

و معنای آیه این است که: اگر راست می گویید، برای من از کتابهای آسمانی قبل از قرآن دلیلی بیاورید که دلالت کند بر اینکه خدایان شما در خلقت قسمتی از آسمانها و یا خلقت قسمتی از زمین شرکت دارند. و اگر کتابی آسمانی نمی آورید حد اقل دلیل علمی منقولی- و یا بقیه ای از علم موروثی خود- بیاورید که این ادعای شما را اثبات کند.

---

(۱) اگر از ایشان بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ خواهند گفت خدا. سوره زمر، آیه ۳۸.

(۲) اگر از ایشان بپرسی چه کسی خلقشان کرده خواهند گفت خدا. سوره زخرف، آیه ۸۷.

(۳) مفردات راغب ، ماده " اثر".

" وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَهِ ..."

استفهام در این آیه انکاری است. و اگر مستجاب نشدن دعای مشرکین را به روز قیامت تحدید کرده بدین جهت است که روز قیامت اجل مسمی و معین شده دنیا است، و محل دعوت تنها دنیا است، و بعد از قیام قیامت دیگر دنیایی نیست.

" وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ"- این جمله یکی دیگر از صفات آلهه مشرکین است، که بعد از صفت دیگر آنها، یعنی مستجاب نکردن، ذکر شده، نه اینکه تعلیل مستجاب نکردن باشد، برای اینکه مستجاب نکردن بت ها معلول این است که بت ها نه مالک پرستندگان خود هستند، و نه مالک چیزی از امور آنان، هم چنان که خدای تعالی فرموده:" قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ

لَكَمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً" «۱».

پس همـان طـور که گفـتیم، جمله مورد بحث صـفتی است اضـافه بر صـفت قبلی، تـا مقـدمه ای باشـد برای آیه بعـدی که می فرماید: در قیامت دشـمن این آلهه می شوند، و به عبادتی که برای آنها کردند کافر می گردند. پس مشرکین که در دنیا دست دعا به سوی بت ها دراز می کردنـد، روز قیامت می فهمند که بت ها از دعای آنها غافل بوده اند و آن وقت دشـمن آنها شده، به پرستش آنها کافر می شوند.

از آیه شـریفه برمی آیـد که تمـامی موجودات حتی جمادات هم حیات و شـعور دارنـد، برای اینکه بت ها از جماداتنـد، و آیه شریفه نسـبت غفلت به آنها داده، و غفلت از خواص موجود دارای شـعور است، و بر وصـفی اطلاق می شود که داشـتن شـعور شان موصوفش باشد.

" وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كـانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كـانُوا بِعِبـادَتِهِمْ كافِرِينَ " کلمه" حشـر" به معنای آن است که چیزی را به زور از جای خود بیرون کنی، و منظور از آن در اینجـا مبعوث کردن مردم از قبورشـان، و سوق دادن آنهـا به سوی محشـر است، که در آن روز آلهه آنان دشمنشان شده، و به شرک آنان کافر گشته، از ایشان بیزاری می جویند، هم چنان که آیه" تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيَّانا يَعْبُدُونَ " «۲» و آیه" فَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ " «۳» این مضامین را حکایت می کند.

---

(۱) بگو آیا به جای خدا چیزی را می پرستید که نه مالك ضرری برای شما است، و نه مالك نفعی؟. سوره مائده، آیه ۷۶.

(۲) سوره قصص، آیه ۶۳.

(۳) پس در این ادعا شهادت و حکم خدا میان ما و شما کفایت کند

که ما از پرستش شما غافل بودیم. سوره یونس، آیه ۲۹.

و در سیاق دو آیه مورد بحث اشاره ای است به اینکه سنگ و چوبهای جماد که در این عالم در نظر ما جماد و بی جانند، چون آثار حیات در آنها نمی بینیم، در نشاه آخرت معلوم می شود که برای خود جان داشته اند، و آن روز آثار حیات از ایشان بروز می کند. و ما در این باره مطالبی در ذیل آیه" قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْ ءٍ" «۱» گذراندیم.

" وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ هذا سِحْرٌ مُبِينٌ" این آیه و آیه بعدش در مقام توبیخ است. و مراد از" آیات بینات" آیات قرآن است که بر آنان تلاوت می شد. در این آیه وقتی می خواهد از زبان کفار همین آیات بینات را نقل کند که در باره اش گفتند سحر است، به جای این کلمه، کلمه" حق" را می آورد حقی که به سویشان آمده، و می فرماید:" لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ" با اینکه مقتضای ظاهر آیه این بود که به جای" للحق" بفرماید" لها"، و این بدان جهت است که بفهماند آیات بینات حق بود که بر آنان تلاوت می شد، و هیچ مجوزی نداشتند که آن را سحر آشکار بخوانند. و خلاصه با علم به اینکه" حق مبین" است آن را" سحر مبین" خواندند پس مردمی زورگو و لجباز و مخالف حق صریح بودند.

" أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلِكُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ..."

کلمه" أم" در اینجا منقطعه و به معنای" بلکه" است در نتیجه معنای آیه این می شود: بلکه کفار می گویند اینکه قرآن خود را کلام

خدا خوانده، بر خدا افتراء بسته است.

و معنای جمله" قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلِكُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَيْئاً" این است که: اگر من به خاطر شما قرآن را به خدا افتراء بسته باشم، خدای تعالی مرا به عذاب خود خواهد گرفت، و یا در این گرفتنش شتاب خواهد کرد و آن وقت شما نمی توانید مانع خواسته خدا شوید. بنا بر این چگونه ممکن است بر خدا افتراء ببندم و به خاطر شما خود را در معرض عذاب قطعی او قرار دهم؟ و خلاصه می خواهد بگوید: من مفتری بر خدا نیستم.

با این معنایی که کردیم روشن شد که جزاء شرط در جمله" إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلِكُونَ لِی ..." حذف شده و به جای آن جمله دیگری آمده که به منزله ارتفاع مانع است، و تقدیر کلام چنین است:" قل ان افتریته آخذنی بالعذاب او عاجلنی بالعذاب و لا مانع من قبلکم یمنع عنه- بگو اگر قرآن را به خدا افتراء ببندم، مرا به عذاب خواهد گرفت، و یا عذاب افتراء

---

(۱) سوره فصلت، آیه ۲۱.

را که جایش در قیامت است در همین دنیا بر سرم می آورد، آن وقت هیچ مانعی از ناحیه شما نمی تواند از آن جلوگیر شود". پس اینکه بعضی گفته اند" جمله" فَلا تَمْلِكُونَ ..." از قبیل به کار بردن مسبب در جای سبب است، درست نیست.

" هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِيضُونَ فِيهِ"-" افاضه در حدیث" به معنای خوض و فرو رفتن در آن است. و کلمه" ما" در این جمله موصوله است، و ضمیر" فیه" به آن برمی گردد. ممکن هم هست مصدریه باشد، و مرجع ضمیر قرآن باشد. و در صورت موصوله بودن"

ما" معنا چنین می شود: خدای سبحان داناتر است به آنچه که در آن فرو رفته اید، یعنی در تکذیب قرآن و سحر و افتراء شمردن آن. و در صورت مصدریه بودن معنا اینطور می شود: خدا داناتر است به خوض و فرو رفتن شما در تکذیب قرآن.

" کَفی بِهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ "- این جمله دومین احتجاج و استدلال است بر نفی افتراء به خدا. احتجاج اول جمله" إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً" بود، که بیانش در چند سطر قبل گذشت. و معنای احتجاج دوم این است که: شهادت دادن خدا در کلام خودش به اینکه کلام، کلام او است، نه افتراء بر او از جانب من، کافی است در مفتری نبودن من. و خدای سبحان این ادعای مرا تصدیق کرده و فرموده:" لکِنِ اللَّهُ یَشْهَدُ بِما أَنْزَلَ إِلَیْکَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ" «۱» و آیاتی دیگر که در این معنا است و اما اینکه قرآن کلام خداست، در اثباتش همان آیاتی که تحدی می کند (و می فرماید: اگر در آسمانی بودن این کتاب شک دارید، همه دست به دست هم داده یک سوره مثل آن بیاورید) کافی است.

" وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ"- اینکه در ذیل آیه دو اسم از اسماء کریمه الهی را آورده، به منظور احتجاج علیه لوازمی است که انکار رسالت متضمن آن است. گویی فرموده: اینکه شما رسالت مرا انکار نموده، و آن را افتراء به خدا می پندارید، در حقیقت متضمن دو ادعا است، یکی ادعای اینکه قرآن کلام خدا نیست، و یکی هم ادعای اینکه دعوی رسالت من باطل است- که البته وثنی مذهبان بطور کلی منکر رسالتند.

[احتجاج علیه مشرکین که قرآن

را افتراء به خدا دانسته رسالت پیامبر (ص) را منکر شدند]

اما دعوی اول شما، جواب و ردش این است که: اولا اگر من آن را به خدا افتراء بسته باشم، شما نمی توانید جلو عذاب خدا را بگیرید و مرا از آن نجات دهید. و ثانیا شهادت خدای تعالی بر اینکه قرآن کلام او است، نه کلام من، کافی است.

---

(۱) لیکن خدا شهادت می دهد به آنچه که بر تو نازل کرده، چون به علم خودش نازل کرده است.

سوره نساء، آیه ۱۶۶.

صفحه ی ۲۸۹

و اما ادعای دوم شما جواب و ردش این است که خدای سبحان غفور و رحیم است، و حکمت او اقتضاء می کند که با خلق خود به مغفرت و رحمت معامله کند و معلوم است که این مغفرت و رحمت به جز تائبان را که به سویش برگشته اند، و صالحان که عمل خود را اصلاح کرده اند شامل نمی شود. آری، تنها این طایفه اند که خدای تعالی نخست به سوی صراطی که سلوکش ایشان را به سوی او نزدیک کند هدایت می کند، و سپس مغفرت و رحمتش شامل حالشان می شود، یعنی گناهانشان را می ریزد، و در سرای سعادت جاودانه مستقرشان می سازد.

و اینکه گفتیم حکمت او اینطور اقتضاء می کند، به خاطر این است که انسان استعداد و صلاحیت چنین کمالی را دارد، و او هم جواد و کریم است (قابلیت محل کامل، و فاعلیت فاعل هم در حد اعلای از کمال و تمامیت است، و این همان وجوب است).

صلاحیت انسان وجدانی است و دلیل نمی خواهد، و اما کرامت وجود خدای تعالی دلیلش کلام خود اوست که می فرماید:" وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً" «۱» و نیز

فرموده:" وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ " «۲» و سبیل و طریقه این هدایت همانا دعوت است که باید از طریق رسالت انجام گیرد. پس در حکمت خدا واجب می شود که رسولی به سوی مردم گسیل دارد تا ایشان را به راه خود هدایت کند، راهی که ایشان را به مغفرت و رحمت او برساند.

[معنا و مفاد آیه:" قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ"]

" قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ ..."

کلمه" بدع" به معنای نوظهور و بی سابقه است، چیزی که نظیرش تا کنون نبوده، و یا گفتار و کرداری که سابقه نداشته باشد، و به همین جهت بعضی از مفسرین آیه را چنین معنا کرده اند: من اولین رسولی نیستم که به سوی شما گسیل شده باشم، و قبل از من هیچ رسولی به سوی شما گسیل نشده باشد.

بعضی دیگر گفته اند: معنایش این است که افعال و اقوال من افعال و اقوالی نوظهور نیست که قبل از من هیچ رسولی این سخنان را نگفته باشد، و این کارهای مرا نکرده باشد.

و معنای اول نه با سیاق سازگاری دارد و نه با جمله قبل که می فرمود." وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" بلکه با آن معنایی که ما برای جمله مذکور بیان کردیم، همان معنای دوم سازگارتر است. بنا بر این معنای آیه چنین می شود که: من در بین انبیاء پیغمبری نوظهور نیستم که

(۱) عطای پروردگارت جلوگیر ندارد. سوره أسری، آیه ۲۰.

(۲) راهنمایی به سوی راه وسط بر عهده خدا است. سوره نحل، آیه ۹.

سخنان و افعالم و

سیرتم و صورتم مخالف با سخنان و افعال و صورت و سیرت آنان باشد، بلکه من نیز مانند آنان فردی از بشر هستم و همان آثار بشریت که در آنان وجود داشت در من نیز وجود دارد و راه و روش آنان در زندگی همین راه و روش من بوده است.

با این جمله پاسخ اعتراضهایی که به رسول خدا (ص) می کردند داده می شود، مانند اعتراضی که قرآن از ایشان حکایت کرده که:" ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً أَوْ یُلْقی إِلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْها" «۱».

[نفی علم غیب از پیامبر (ص) در جمله" وَ ما أَدْرِی ..." از جهت بشر بودن او است و با اثبات علم غیب برای آن حضرت از طریق وحی منافات ندارد]

و در جمله" وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ" می خواهد از خود علم غیب را نفی کند، و همان را خاطرنشان سازد که آیه" لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ" «۲» خاطرنشان می کند. فرقی که بین این دو آیه وجود دارد این است که آیه اعراف علم به مطلق غیب را نفی می کند، و دلیلش را این می گیرد که هم خیری زیاد نکرده و هم گرفتاری به او رسیده است. و آیه مورد بحث علم به غیب خاصی را نفی می کند، و آن حوادثی است که ممکن است بعدها متوجه آن جناب و یا متوجه مخاطبین او شود، چون مشرکین- که روی سخن با ایشان است- خیال می کردند کسی که دارای مقام رسالت می شود- به فرضی که چنین

کسی پیدا شود- باید خودش ذاتا دارای علم به غیب و نهانی ها باشد و قدرتی غیبی مطلق داشته باشد، هم چنان که این خیال از کلام آنها که گفتند" چرا فرشته ای با او نیست ..." و قرآن حکایتش کرده، به خوبی فهمیده می شود، لذا رسول گرامی خود را دستور می دهد که صریحا اعتراف کند که: او هیچ نمی داند که در آینده بر او و برایشان چه می گذرد، و در نتیجه علم غیب را از خود نفی کند، و بگوید: که آنچه از حوادث که بر او و برایشان می گذرد خارج از اراده و اختیار خود او است، و او هیچ دخل و تصرفی در آنها ندارد، بلکه دیگری است که آن حوادث را پیش می آورد، و او خدای سبحان است.

پس اینکه فرمود:" وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ" همانطور که علم به غیب را از خود نفی می کند، قدرت و دخالت خود را نیز نسبت به حوادثی که در پس پرده غیب بنا است پیش ________________

(۱) این چه پیغمبری است که طعام می خورد، و در بازارها آمد و شد می کند؟ اگر پیغمبر است چرا فرشته ای نازل نشد تا با او به کار انذار بپردازد، و یا چرا گنجی در اختیارش قرار ندادند، و یا چرا دارای باغی نشد تا از آن بخورد. سوره فرقان، آیه ۷ و ۸.

(۲) و اگر غیب می دانستم هم خیر بسیاری کسب می کردم، و هم بدیها و گرفتاریها به من نمی رسید. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

بیاید، از خود نفی می نماید.

و اگر در این آیه علم به غیب را از آن جناب نفی می کند، منافات با این

ندارد که به وسیله وحی عالم به غیب باشد، هم چنان که در مواردی از کلام خدای تعالی به آن تصریح شده، یک جا می فرماید:" ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ" «۱» و جای دیگر می فرماید:" تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ" «۲» و جای دیگر می فرماید:" عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ" «۳» و نیز از همین باب است سخن مسیح که قرآن آن را حکایت نموده، می فرماید:" وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ" «۴» و نیز از یوسف حکایت نموده که به دو رفیق زندانیش گفت:" لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما" «۵».

و وجه منافات نداشتن این است که: آیاتی که علم به غیب را از آن جناب و از سایر انبیاء (ع) نفی می کند، تنها در این مقام است که این حضرات از آن جهت که بشری هستند و طبیعت بشری دارند علم به غیب ندارند، و خلاصه طبیعت بشری و یا طبیعتی که اعلا مرتبه طبیعت بشری را دارد، چنین نیست که علم به غیب از خواص آن باشد به طوری که بتواند این خاصه و اثر را در جلب هر منفعت و دفع هر ضرر استعمال کند، همان طور که ما به وسیله اسباب ظاهر جلب نفع و دفع ضرر می کنیم.

و این منافات ندارد که با تعلیم الهی از طریق وحی حقایقی از غیب برایشان منکشف گردد، همان طور که می بینیم اگر معجزه می آورند، بدین جهت نیست که افرادی از بشر و یا برجستگانی از بشرند، و این خاصیت خود آنان است، بلکه هر چه از این

معجزات می آورند به اذن خدای تعالی و امر او است، هم چنان که می بینیم در چند جا در پاسخ آنان که پیشنهاد آیتی کرده اند می فرماید:" قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا" «۶»،

---

(۱) این از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم. سوره آل عمران، آیه ۴۴. و سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

(۲) این از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم. سوره هود، آیه ۴۹.

(۳) خدای تعالی عالم غیب است و احدی رای بر غیب خود احاطه نمی دهد مگر رسولی رای که بپسندد. سوره جن، آیه ۲۷.

(۴) و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید و آنچه در خانه های خود ذخیره می کنید. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

(۵) هیچ جیره طعامی برایتان نیاید مگر آنکه شما رای از تاویل آن خبر می دهم. سوره یوسف، آیه ۳۷.

(۶) بگو منزه است پروردگار من مگر من بجز فردی از بشر هستم. سوره اسراء، آیه ۹۳.

" قُلْ إِنَّمَا الْآیاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ" «۱»،" وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ" «۲».

شاهد این جمع جمله ای است که بعد از جمله مورد بحث و متصل به آن آمده که فرموده:" إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ" برای اینکه اتصال این جمله به ما قبل می رساند که در حقیقت اعراض از آن است، و معنای مجموع دو جمله چنین است: من هیچ یک از این حوادث را به غیب و از ناحیه خود نمی دانم، بلکه من تنها پیروی می کنم آنچه را که از این حوادث به من وحی می شود.

" وَ ما أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ

مُبِينٌ "- این جمله تاکید همه مطالب قبل در آیه است که می فرمود:

" ما کُنْتُ بِدْعاً ..."،" وَ ما أَدْرِی ..." و" إِنْ أَتَّبِعُ ...".

بحثی فلسفی و دفع یک شبهه [(در باره عالم بودن پیامبر (ص) و ائمه (ع) به غیب، و اثر و رابطه آن با زندگی و رفتار ایشان)]

روایات بسیاری از طرق ائمه اهل بیت (ع) رسیده که خدای سبحان پیامبر اسلام و ائمه (ع) را تعلیم داده، و هر چیزی را به ایشان آموخته. و در بعضی از همان روایات این معنا تفسیر شده به اینکه علم رسول خدا (ص) از طریق وحی، و علم ائمه (ع) از طریق رسول خدا (ص) بوده است.

از سوی دیگر به این روایات اشکال شده که: تا آنجا که تاریخ نشان می دهد سیره اهل بیت چنین بوده که در طول زندگی خود مانند سایر مردم زندگی می کرده اند و به سوی هر مقصدی می رفتند از راه معمولی و با توسل به اسباب ظاهری می رفتند، و عینا مانند سایر مردم گاهی به هدف خود می رسیدند، و گاهی نمی رسیدند، و اگر این حضرات علم به غیب می داشتند، باید در هر مسیری به مقصد خود برسند، چون شخص عاقل وقتی برای رسیدن به هدف خود، دو راه پیش روی خود می بیند، یکی قطعی و یکی راه خطا، هرگز آن راهی را که می داند خطا است طی نمی کند، بلکه آن راه دیگر را می رود که یقین دارد به هدفش می رساند. در حالی که می بینیم آن حضرات چنین نبودند، و در زندگی راههایی را طی

---

(۱) بگو آیات و معجزات تنها و تنها از ناحیه خدا است، و من تنها بیم رسانی آشکارم. سوره

عنکبوت، آیه ۵۰.

(۲) هیـچ رسولی نمی توانـد آیتی بیاورد مگر به اذن خدا، و وقتی امر خدا برسد آن وقت به حق داوری شود. سوره مؤمن، آیه ۷۸.

می کردنـد که به مصـائبی منتهی می گشت، و اگر علم به غیب می داشـتند بایـد بگـوییم عالمـا و عامـدا خـود را به مهلکه می افکندند، مثلا رسول خدا (ص) در روز جنگ احد آنچه بر سـرش آمد خودش بر سر خود آورد، و یا علی (ع) خودش عالما و عامـدا در معرض ترور ابن ملجم مرادی ملعون قرار گرفت، و همچنین حسـین (ع) عمدا خود را گرفتار مهلکه کربلا ساخت، و سایر ائمه (ع) عمدا غذای سمی را خوردند. و معلوم است که القاء در تهلکه یعنی خویشتن را به دست خود به هلاکت افکندن عملی است حرام، و نامشروع.

اساس این اشـکال به طوری که ملاحظه می کنید دو آیه از آیات قرآنی است، یعنی آیه" وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ" و آیه" وَ ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ".

و این اشـکال یـک مغـالطه بیش نیست، برای اینکه در این اشـکال بین علوم عادی و علوم غیر عادی خلط شـده، و علم به غیب علمی است غیر عادی که کمترین اثری در مجرای حوادث خارجی ندارد.

[بیان اینکه علم غیب اثری در جریان حوادث خارجی ندارد]

توضـیح اینکه: افعال اختیاری ما همان طور که مربوط به اراده ما است، همچنین به علل و شـرائط دیگر مادی و زمانی و مکانی نیز بسـتگی دارد که اگر آن علـل و شـرائط هم بـا خواست ما جمع بشود، و با آن مساعـدت و هماهنگی بکنـد، آن وقت علت پیدایش و

صدور آن عمل از ما علتی تامه می شود که صدور معلول به دنبالش واجب و ضروری است، برای اینکه تخلف معلول از علت تامه اش محال است.

پس نسبت فعل که گفتیم معلول است، به علت تامه اش، نسبت وجوب و ضرورت است، مانند نسبتی که هر حادثه دیگر به علت تامه اش دارد. و اما نسبتش به اراده ما که جزء علت است، نه تمام علت، نسبت جواز و امکان است، نه ضرورت وجوب تا بگویی تخلفش محال است.

پس روشن گردید که تمامی حوادث خارجی که یکی از آنها افعال اختیاری ما است، وقتی در خارج حادث می شود که حدوثش به خاطر تمامیت علت، واجب شده باشد، و این منافات ندارد با این که در عین حال صدور افعال ما نسبت به خود ما به تنهایی ممکن باشد، نه واجب.

حال که معلوم شد هر حادثی از حوادث، و از آن میان هر فعلی از افعال اختیاری ما در عین اختیاری بودن، معلولی است که علت تامه ای دارد، و اگر نمی داشت محال بود که حادث شود، هم چنان که با فرض نبودن آن علت، محال بود حادث گردد، پس تمامی حوادث

عالم، سلسله نظام یافته ای است، که همگی و مجموعه اش متصف به وجوب است، یعنی محال است یکی از آن حوادث که به منزله یک حلقه از این زنجیر است از جای خودش حذف شود، و جای خود را به چیز دیگر و حادثه ای دیگر بدهد.

و نیز معلوم شد که پس این سلسله و زنجیر از همان روز اول واجب بوده- چه گذشته هایش و چه حوادث آینده اش- حال اگر فرض کنیم که شخصی به این سلسله یعنی

به سراپای حوادث عالم آن طور که هست و خواهد بود علم داشته باشد، این علم نسبت هیچ یک از آن حوادث را هر چند اختیاری هم باشد تغییر نمی دهد و تاثیری در نسبت آن نمی کند، یعنی با فرض اینکه نسبت وجوب دارد، ممکنش نمی سازد، بلکه هم چنان واجب است «۱».

حال اگر بگویی: همین که علم یقینی در مجرای افعال اختیاری قرار گرفت عینا مانند علم حاصل از طرق عادی می شود و قابل استفاده می گردد چون آدمی را بر سر دو راهی بکنم یا نکنم قرار می دهد به این معنا که در آنجا که با علم حاصل از طرق عادی مخالف باشد نظیر علم عادی سبب فعل و یا ترک می گردد «۲».

در پاسخ می گوییم: خیر چنین نیست که علم یقین به سلسله علل منافات با علم عادی داشته باشد، و آن را باطل سازد، به شهادت اینکه می بینیم بسیار می شود که انسان علم عادی به چیزی دارد، ولی عمل بر خلاف آن می کند، هم چنان که قرآن کریم در آیه ______________________

(۱) توضیح بیشتر اینکه: فرض کنیم که علی (ع) می دانست که در روزی معین و ساعتی معین و به دست شخصی معین ترور می شود، حال با توجه به آنچه گفتیم که تمام حوادث عالم واجب و ضروری الوجود است، و ممکن نیست یکی از آنها از سلسله به هم پیوسته حذف شود، علم امام (ع) حادثه ترور خود رای ممکن الوجود نمی کند، چه علم داشته باشد و چه نداشته باشد، این حادثه حادث شدنی بود، و حال که علم دارد، این علم، تکلیفی برای آن جناب ایجاد نمی کند، و او رای محکوم به این حکم

نمی سازد که امروز به خاطر احساس خطر از رفتن به مسجد خودداری کن، و یا ابن ملجم رای بیدار مکن، و یا برای خود نگهبانی معین کن، چون این علم علم به غیب (یعنی شدنی ها) است، نه علم عادی تا تکلیف آور باشد. مترجم.

(۲) توضیح اینکه: فرض کنید من به علم عادی یقین کنم که این میوه رای می خورم، چون هم بسیار میل به آن دارم و هم خوردنش هیچ مانع بهداشتی و شرعی ندارد، ولی در عین حال علم یقینی دارم که چنین عملی در سلسله علل و اسباب وجود ندارد، این میوه رای نمی خورم، در چنین فرضی علم یقین علم عادی را باطل می کند، و خودش به جای آن می نشیند، و از درجه وجوب خودش نازل شده، به مرتبه امکان پایین می آید، یعنی همانطور که گفتیم آدمی رای در اینکه بکنم یا نکنم متحیر می سازد و همانطور که گفتیم سبب فعل و یا ترک می گردد. مترجم.

" وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ " «۱» می فرماید کفار به علم عادی یقین دارند به اینکه با انکار و عناد در برابر حق معذب شدنشان در آتش یقینی است، در عین حال به انکار و عناد خود اصرار می ورزند، به خاطر اینکه در سلسله علل که یک حلقه اش هوای نفس خود آنان است، انکارشان حتمی و نظیر علم عادی به وجوب فعل است.

با این بیان اشکال دیگری هم که ممکن است به ذهن کسی بیاید دفع می شود، و آن این است که: چگونه ممکن است انسان علم یقینی پیدا کند به چیزی که خلاف اراده او باشد، چنین علمی اصلا تصور ندارد، و به

همین جهت وقتی می بینیم علم در اراده ما تاثیر نمی کند باید بفهمیم که آن علم، علم یقینی نبوده، و ما آن را علم یقینی می پنداشتیم.

وجه دفع این اشکال این است که گفتیم: صرف داشتن علم به چیزی که مخالف اراده و خواست ما است، باعث نمی شود که در ما اراده ای مستند به آن علم پیدا شود، بلکه همانطور که در تفسیر آیه ۱۴ سوره نمل گذشت آن علمی ملازم با اراده موافق است که توأم با التزام قلب نسبت به آن باشد، (و گر نه بسیار می شود که انسان یقین و علم قطعی دارد به اینکه مثلا شراب یا قمار یا زنا و یا گناهان دیگر ضرر دارد، و در عین حال مرتکب می شود، چون التزام قلبی به علم خود ندارد) نظیر این جریان در افعال عنائی به خوبی به چشم می خورد «۲» در

---

(۱) سوره نمل، آیه ۱۴.

(۲) توضیح اینکه: بعضی از کارها از انسان سر می زند که نه می توان آن را مانند کار کبد و معده جبری و بی اختیار دانست، و نه مانند سایر کارهایی که به اختیار خود می کنیم اختیاریش خواند، و لا جرم آن را شقی ثالث از کارهای انسان دانسته اند، و نام آن را" فعل عنائی" نهاده اند.

و اینگونه اعمال از حیوانات نیز سر می زند. حیوان وقتی خود را در برابر درنده ای می بیند، از آنجا که ترس دلش را پر می کند، دیگر نمی تواند مانند سایر اوقات خود را در بین چهار طرف- جلو و عقب و راست و چپ- مختار ببیند، چون شدت ترس همه راه ها را به روی او می بندد، و او دیگر نمی تواند باور کند که از سه جهت

دیگر راه گریز دارد، لا-جرم تنها یک راه برایش باقی می ماند، و آن دهان درنده است، و لذا می بینیم حیوان با پای خود به طرف درنده می رود، و می گوییم: حیوان" استسباع" شده، یعنی سبع زده شده.

و اما در انسان: انسان نیز گاهی اینطور می شود، مثلا اگر یک فرد آدمی را بر بالای درختی و یا برجی بسیار بلند قرار دهند، با اینکه در روی زمین به بیش از جای یک جفت کفش زمین نمی خواست، تا بتواند روی پای خود بایستد، و بالای برج شاید چند برابر آن جا داشته باشد، ولی در عین حال نمی تواند آنجا قرار بگیرد، به محضی که سقوط خود را تصور کند، آن چنان دلش از ترس پر می شود که دیگر باور اینکه می تواند در آنجا بایستد از او سلب می شود، و او تنها و تنها یک راه پیش روی خود می بیند، و آن هم این است که خود را پرتاب کند، چنین عملی را نه می توان گفت عمل ارادی است، برای اینکه عمل ارادی و اختیاری آن عملی است که فاعلش قادر بر فعل و ترک آن باشد و در مثال ما فاعل قادر بر ترک نیست، و نه عملی است جبری، برای اینکه عمل جبری آن عملی است که بدون اراده انجام گیرد، و سقوط در مثال ما عملی است که با اراده فاعل انجام می شود، لذا نام اینگونه اعمال را عمل به عنایت نهاده اند. مترجم.

این گونه اعمال نیز می بینیم علم قطعی به هلاکت، انسان را به باقی ماندن در بالای برج وادار نمی کند، چون التزامی به علم قطعی خود ندارد.

بعضی از مفسرین از این

اشکال پاسخ داده اند به اینکه: رسول خدا (ص) و ائمه، تکالیفی مخصوص به خود دارند، آنها بر خلاف سایر مردم می توانند خود را به اینگونه مهلکه ها بیفکنند، ولی این کار بر سایرین حرام است. در بعضی از اخبار هم به این نکته اشاره شده.

بعضی دیگر چنین جواب داده اند: آن علمی تکلیف آور است که علمی عادی باشد، و اما علم غیر عادی تکلیف را بر انسان منجز نمی کند.

ممکن است این دو پاسخ اخیر را طوری توجیه کنیم که با بیان سابق ما سازگار باشند.

[بیان

" قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ ..."

ضمیر در" کان" و در" به" و در" مثله"- بطوری که از سیاق برمی آید- به قرآن بر می گردد. و جمله" وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ ..." عطف است بر شرط" إِنْ كانَ" و در نتیجه، جزای این جمله شرطیه، هم جزای شرط است و هم جزاء جمله ای که بر آن عطف شده. و مراد از" مثل قرآن" کتابی است که از حیث مضمون و معارف الهی شبیه به قرآن باشد، و آن همان تورات اصلی است که بر موسی (ع) نازل شد. و معنای جمله" فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ" این است که آن شاهد یاد شده از بنی اسرائیل، بعد از شهادت ایمان هم بیاورد.

و جمله" إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ" تعلیل همان جزائی است که حذف شده، و نیز می فهماند که آن جزاء چیست. و ظاهرا آن جزاء عبارت است از" أ لستم ضالين- آیا در این صورت گمراه نبوده اید؟" و بعضی جزاء را عبارت دانسته اند

از جمله" أ لستم ظلمتم" و این درست نیست، برای اینکه تعلیل به اینکه خدا ستمکاران را هدایت نمی کند با ضلالت سازگار است، نه با ظلم، هر چند که متصف به هر دو صفت بوده باشد.

و معنای آیه این است که: به مشرکین بگو به من خبر دهید اگر این قرآن از ناحیه خدا باشد و در عین حال شما به کتاب خدا کفر ورزیده باشید، کتابی که شاهدی هم از بنی اسرائیل به مثل آن کتاب که معارف همان کتاب را دارد، شهادت داد و به آن ایمان آورد و شما از پذیرفتن آن سرپیچی و استکبار کرده باشید، آیا شما مردمانی گمراه نیستید؟ به درستی که خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

[مقصود از" شاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ" در آیه:" قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ کَفَرْتُمْ ..."]

و اما آن کسی که بر مثل این کتاب شهادت داده و ایمان آورده، بطوری که در روایات آمده، عبد اللَّه بن سلام یکی از علمای یهود بوده. و بنا بر این، آیه شریفه مدنی خواهد بود، نه مکی، برای اینکه عبد اللَّه بن سلام از کسانی است که در مدینه ایمان آورد.

و بعضی گفته اند: ممکن است تعبیر به گذشته در جمله" و شاهدی از بنی اسرائیل شهادت داد و ایمان آورد" به منظور تحقیق وقوع باشد. و به عبارت ساده تر: به این منظور بوده که بفهماند هر چند این جریان در آینده واقع می شود، اما آن قدر واقع شدنش حتمی است که باید آن را واقع شده حساب کنی.

لیکن این تفسیر بی پایه است، برای اینکه با سیاق آیه که

سیاق احتجاج علیه مشرکین است نمی سازد، چون مشرکین رسول خدا (ص) را در آنچه که از آینده خبر می داد تصدیق نمی کردند.

و در معنای آیه اقوال دیگری نیز گفته اند، از آن جمله گفته اند: مراد از کسی که شهادت داد بر مثل قرآن و ایمان هم آورد حضرت موسی (ع) است که شهادت داد بر حقانیت تورات و به آن ایمان آورد. و اگر این مفسرین از تفسیر قبلی عدول کرده، این تفسیر را پذیرفته اند همه به خاطر این بوده که آیه را مکی دانسته و در نتیجه نمی توانستند بگویند منظور عبد اللَّه بن سلام بوده، چون عبد اللَّه در مدینه اسلام آورد.

و این پندار صحیح نیست، زیرا اولا دلیلی نداریم بر اینکه آیه شریفه در مکه نازل شده باشد. و ثانیا از ادب قرآن به دور است که موسی (ع) را قرین مشرکین جلف قرار دهد و اینان را با آن جناب مقایسه نماید، و بفرماید: موسی (ع) به کتابی که بر او نازل شد ایمان آورد، پس چرا شما استکبار می ورزید، و به قرآن ایمان نمی آورید.

بی پایگی این حرف بر کسی پوشیده نیست.

و از جمله آن اقوال این است که گفته اند: کلمه" مثل" در آیه شریفه به معنای خود قرآن است، نه مثل قرآن، هم چنان که در آیه" لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ" مثل به معنای خدا است نه به معنای مانند او.

بعید بودن این تفسیر هم مثل تفسیر سابق است.

[وجوه مختلف در معنای آیه:" وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کانَ خَیْراً ما سَبَقُونا إِلَیْهِ ..."]

" وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کانَ خَیْراً ما سَبَقُونا إِلَیْهِ ..."

بعضی گفته اند: لام در

کلمه" لِلَّذِینَ آمَنُوا" لام تعلیل است، و معنایش" برای خاطر ایمانشان" است. و برگشت معنایش به" فی" است (یعنی در باره ایمان مؤمنین) و ضمیر در" کان" و در" الیه" به قرآن برمی گردد بدین جهت که مؤمنین به آن ایمان دارند.

و معنای آیه این است که: آنها که کافر شدند در باره ایمان مؤمنین به قرآن گفتند:

اگر ایمان به قرآن خیر بود، مؤمنین در ایمان آوردن به آن از ما پیشی نمی گرفتند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد از" لِلَّذِینَ آمَنُوا" بعضی از مؤمنین است، و مراد از ضمیری که در جمله" سبقونا" است بعضی دیگر از ایشان، و لام در" للذین" متعلق به کلمه" قال" است، و معنای آیه این است که:" کسانی که کافر شدند به بعضی از مؤمنین- که حاضر در مجلس بودند- گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود فلان شخص و فلان شخص از مؤمنین- که در مجلس حاضر نبودند- جلوتر از ما ایمان نمی آوردند" و این معنایی است که از سیاق آیه به دور است.

بعضی دیگر گفته اند: مراد از جمله" لِلَّذِینَ آمَنُوا" همه مؤمنین است، و لیکن در جمله" ما سَبَقُونا" التفاتی به کار رفته، و اصل آن" ما سبقتمونا" بوده، (و معنایش این است:

آنهایی که کافر شدند به همه مؤمنین گفتند: اگر ایمان خوب بود شما از ما سبقت نمی گرفتید). و لیکن این تفسیر هم در دوری از سیاق مثل قول سابق است، چون اگر منظور خطاب به مؤمنین بود، جهت نداشت که بفرماید" سبقونا" و آوردن صیغه غایب به جای حاضر به هیچ وجه التفات شمرده نمی شود.

" وَ إِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِیمٌ"- ضمیر در" به" به قرآن

برمی گردد، و همچنین کلمه" هذا" نیز اشاره به قرآن است. و کلمه" افک" به معنای افتراء است. و معنایش این است: از آنجا که به خاطر استکبارشان از ایمان آوردن به قرآن، از هدایت قرآن، بهره مند نشدند، به زودی خواهند گفت این (قرآن) افک و افترایی است قدیم. و این همان سخنی است که در جای دیگر به عبارت" أساطیر الاولین" تعبیر شده.

" وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا ..."

ظاهرا جمله" و من قبله ..." جمله ای حالیه باشد، و معنای جمله این است که: به زودی خواهند گفت: این افترایی است قدیم و سابقه دار، در حالی که کتاب موسی که امام و رحمت بود و قرآن هم آن را تصدیق دارد، قبل از آمدن قرآن از آمدنش خبر داده بود، و این قرآن

هم که مصدق تورات است، به زبانی عربی آن را تصدیق کرده تا برای ستمکاران بیم رسان و برای نیکوکاران بشارتی باشد، و با این حال چگونه ممکن است افک بوده باشد.

" امام" و" رحمت" بودن تورات به این معنا است که: تورات کتابی است که می تواند مقتدای بنی اسرائیل باشد، و بنی اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند، بدین جهت امام است، و بدین جهت که مایه اصلاح نفوس مردم با ایمان است رحمت است.

" إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا ..."

مراد از اینکه گفتند" رَبُّنَا اللَّهُ" اقرار و شهادت به انحصار ربوبیت در خدای سبحان، و یگانگی او در آن است. و مراد از استقامتشان در مقابل شهادت خود، این است که از آنچه که شهادت به

حقانیتش می دهند منحرف نمی شوند، و رفتاری بر خلاف آن و بر خلاف لوازم آن نمی کنند.

" فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ"- یعنی در پیش روی خود هیچ خطر محتملی ندارند، و هیچ عقابی حتی احتمالی در انتظارشان نیست، و به همین جهت خوف ندارند. و نیز هیچ مکروه قطعی و محققی ندارند و به همین جهت اندوهی نخواهند داشت، چون همیشه خوف جایی پیدا می شود که پای احتمال خطری در بین باشد، و اندوه وقتی به دل می آید که خطری واقع شده باشد.

و حرف" فاء" در کلمه" فلا خوف"، این نکته را می فهماند که در جمله بویی از شرط هست، چون معنای جمله این است:" کسی که بگوید رب ما اللَّه است و استقامت هم بورزد، خوفی ندارد ...".

" أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ" مراد از اصحاب جنت بودن، آن است که کسی ملازم بهشت باشد. و جمله" خالِدِينَ فِيها" نیز همین را تاکید می کند، و معنای آیه این است: اینهایند کسانی که گفتند رب ما اللَّه است و استقامت ورزیدند، و اینان ملازم با بهشتند در حالی که در آن جاودانند و در حالی که این بهشت خالد، جزای اطاعت ها و کارهایی است که در دنیا برای تقرب به خدا انجام می دادند.

بحث روایتی [روایاتی در باره مراد از" أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" و راجع به نزول آیه:" أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ ..."]

در کافی به سند خود از ابی عبیده روایت کرده که گفت: از امام ابی جعفر

(ع) پرسیدم آیه" ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ" چه معنایی دارد؟ فرمود: منظور از کتاب

همانا تورات و انجیل است. و منظور از" أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" علم اوصیای انبیاء است «۱».

و در الدر المنثور است که احمد، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، و ابن مردویه از طریق ابی سلمه بن عبد الرحمن، از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: منظور از" أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" بهره است «۲».

مؤلف: شاید منظور از حظ و بهره، کتاب محظوظ یعنی موروث از انبیاء و یا علمای گذشته باشد، لیکن در بعضی از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، آمده که منظور از" أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" حظ نیکو است. و در بعضی دیگر آمده که منظور از آن، جودت و زیبایی حظ است.

لیکن این معنا از سیاق احتجاج آیه به دور است.

و در عیون در باب" مجلس مذاکره مامون با حضرت رضا (ع)" آمده: آن جناب فرمود: پدرم از جدم از پدران بزرگوارش از حسین بن علی (ع) روایت کرده که فرمود مهاجر و انصار نزد رسول خدا (ص) اجتماع کردند، و عرضه داشتند: یا رسول اللَّه (ص) شما با این همه واردینی که از اطراف داری خرجت زیاد است، و مال و جان ما همه در اختیار تو است، و ما با کمال رغبت خوشوقت می شویم که در آنها تصرف کنی و از خدا می خواهیم تو را اجر دهد، آنچه دلت می خواهد از این اموال خرج کن، هیچ حرجی بر تو نیست.

آن گاه فرمود: در این مورد بود که خدای تعالی روح الأمین را بر آن جناب نازل کرد، و وی به رسول خدا عرضه داشت: ای محمد" قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى

یعنی من از شـما مزدی در برابر رسـالتم نمی خواهم، مگر همین را که بعـد از من به اقربـایم مودت و دوستی بورزیـد. مهاجر و انصار بیرون رفتنـد، و منافقین گفتند: از تصـرف در اموال ما چشم نپوشـید مگر برای اینکه ما را به رعایت خویشاوندانش وادار کند، و این سخنی عظیم، و افترایی بود که در مجلس آن جناب گفتند.

و در بـاره همین افتراء بود که آیه شـریفه" أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ" نازل ______________

(۱) کافی، ج ۱، ص ۴۲۶.

(۲) الـــــــــــــــــــدر المنثـــــــــــــــــــور، ج ۶، ص ۳۷.

شـد. پس رسول خـدا (ص) کسـی به نزد همـان جمعیت فرسـتاد که مگر پیش آمـدی کرده؟ گفتنـد: بله، و اللَّه، یا رسول اللَّه. بعضـی از ما سـخنی درشت گفتنـد: و ما ناراحت شـدیم. پس رسول خدا (ص) آیه را که نازل شده بود بر آنان تلاوت کرد، و ایشـان سـخت بگریسـتند، به دنبـال این جریـان بـود که آیه" وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ" نازل شد «۱».

[روایتی در ذیل جمله:" وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ" و اشکالات آن

و در الـدر المنثور است که ابو داوود در- کتاب ناسخ- از طریقه عکرمه از ابن عباس روایت کرده که در ذیل آیه" وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ" گفته: ناسخ این آیه در سوره فتح است «۲». ابن عباس سپس می گوید: پس رسول خدا (ص) بین مردم آمد، و

ایشان را بشارت داد به اینکه گناهان گذشته و آینده اش بخشوده شده. پس مردی از مؤمنین گفت: ای پیامبر خدا، گوارایت باد، اینک فهمیدم که با تو چه معامله ای می کنند، لیکن نمی دانم با ما چه معامله می کنند؟ دنبال این پرسش آیه سوره احزاب نازل شد که می فرماید" وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیراً" و نیز می فرماید:" لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ یُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ کانَ ذلِکَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِیماً" که در این دو آیه برای آنان روشن کرد که خدا با ایشان چه معامله ای می کند «۳».

مؤلف: این روایت خالی از اشکال نیست، برای اینکه اولا- در تفسیر آیه شریفه" وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ" گفتیم که این آیه هیچ ارتباطی با علم غیبی که از طریق وحی باشد ندارد، و نمی خواهد بگوید: من علم غیبی نسبت به آمرزش خود ندارم تا روایت بگوید:

آیه سوره فتح ناسخ این آیه است.

و ثانیا از ظاهر روایت برمی آید گناهی که آیه سوره فتح تصریح به آمرزش آن دارد، گناه به معنای مخالفت امر و نهی مولوی است، در حالی که در تفسیر سوره فتح خواهد آمد که منظور از گناه در آن آیه چیز دیگری است.

و ثالثا آیاتی که دلالت دارد بر اینکه مؤمنین داخل بهشت می شوند بسیار زیاد است، هم در سوره های مکی، و هم در سوره های مدنی، و آیه دلالتی اضافه بر دلالت سایر آیات این باب ندارد، پس وجهی ندارد که در روایت بگوید: این آیه دلالت می کند بر اینکه مؤمنین ______________________

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۲) منظور

ابن عباس از آیه سوره فتح این آیه است:" لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ" سوره فتح، آیه ۲.

(۳) الـــــــدر المنثـــــــور، ج ۶، ص ۳۸.

داخل بهشت می شوند و مشمول مغفرت می گردند.

علاوه بر این، سوره احزاب مدتها قبل از سوره فتح نازل شده و معنا ندارد که آیات آن، نظری به آیات سوره فتح داشته باشد.

[روایتی در باره نزول آیه:" وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ ..."]

و نیز در همان کتاب آمده که: ابو یعلی، ابن جریر، طبرانی و حاکم- وی حدیث را صحیح دانسته- به سندی صحیح از عوف بن مالک اشجعی، روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا (ص) به راه افتاد من نیز در خدمتش بودم، تا داخل شدیم به معبد یهودیان، و چون روز عیدشان بود، از ورود ما خوششان نیامد. پس رسول خدا (ص) به ایشان فرمود: دوازده نفر یهودی داوطلب شوید شهادت دهید به یگانگی خدا، و نبوت محمد بن عبد اللَّه تا خدای تعالی عذابی که شامل حال تمامی یهودیان زیر آسمان شده از ایشان بر طرف سازد. یهودیان همه سکوت کردند، همین که یکی از آنها داوطلب شد رسول خدا (ص) مجددا پیشنهاد خود را تکرار کرد، ولی دیگر کسی پاسخ نداد. بار سوم تکرار کرد، احدی اجابت ننمود. آن گاه رسول خدا (ص) پرسید: زیر بار نمی روید؟ پس بدانید به خدا سوگند که من حاشر و عاقب و مقضی ام، چه ایمان بیاورید و چه تکذیب کنید.

آن گاه برگشت و من هم با او بودم، همین که خواستیم از در خارج شویم، مردی از پشت سر آن جناب گفت: ای محمد!

همانجا که هستی بایست، پس رو کرد به یهودیان و پرسید: ای مردم یهود تا کنون که من در بین شما بودم مرا چگونه مردی یافتید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در بین خود مردی داناتر از تو به کتاب خدا، و فقیه تر از تو و از پدرت و از جدت سراغ نداریم. آن مرد بعد از گرفتن این گواهی و اعتراف گفت: پس بدانید که من خدا را شاهد می گیرم که این محمد همان پیغمبری است که شما در تورات و انجیل نامش را یافته اید.

قوم یهود گفتند: این را دروغ می گویی. و گواهی او را رد کردند، و به او بد و بیراه هم گفتند. پس رسول خدا (ص) فرمود: شما دروغ گفتید، و سخن شما هرگز مقبول واقع نمی شود.

آن گاه رسول خدا (ص) و من و آن مرد یهودی که نامش" ابن سلام" بود بیرون آمدیم چیزی نگذشت که آیه" قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ" نازل گردید «۱»

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۹.

مؤلف: در اینکه آیه مذکور در باره عبد اللَّه بن سلام نازل شده روایات دیگری از طریق اهل سنت وارد شده. ولی سیاق آیه و مخصوصا جمله" مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ" با این معنا که خطاب در آن، متوجه بنی اسرائیل باشد نمی سازد. اشکال دیگری که در روایت هست این است که در این روایت کتاب آسمانی انجیل هم جزء کتب آسمانی یهود به شمار رفته، و حال آنکه از کتب ایشان نیست، و یهود

آن را قبول ندارد.

و در بعضی از روایات آمده که آیه شریفه در باره" ابن یامین" یکی از علمای یهود نازل شده که شهادت داد و اسلام آورد، و یهود او را تکذیب کرد. اشکال قبلی به این روایت هم وارد است.

ترجمه آیات ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان،

مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد هم چنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد. آن وقت می گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم. پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما. پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می آورم و از تسلیم شدگانت هستم (۱۵).

این گونه انسانهایند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهان ایشان هم درمی گذریم آن چنان که از گناهان اهل بهشت درمی گذریم، و این وعده صدقی است که از آغاز خلقت تا به امروز گوشزد انسانها شده است (۱۶).

و آن کس که به پدر و مادرش می گفت: اف بر شما تا کی مرا می ترسانید از اینکه دوباره زنده شوم این همه مردم که قبل از من مردند کدامشان برگشتند. پدر و مادرش به خدا پناه می برند تا شاید فرزندشان را هدایت کند و به فرزند می گویند: وای بر تو

به روز جزاء ایمان آور که وعده خدا حق است، و او هم چنان می گوید: اینها خرافات عهد قدیم است (۱۷).

چنین کسانی عذاب خدا بر آنان حتمی شده است و در زمره امت های گذشته از جن و انسند که زیانکار شدند (۱۸).

و برای هر یک از انسانهای نامبرده درجاتی است از پاداش و کیفر اعمالشان (و این اختلافها به خاطر اهدافی است ناگفتنی و یکی از آنها این است که) پروردگارشان خود اعمالشان را به ایشان بر می گرداند تا ظلمی به ایشان نشود (۱۹).

در روزی که کفار بر آتش عرضه می شوند به ایشان گفته می شود: هر سرمایه خیری داشتید در زندگی دنیا از دست دادید و با آن عیاشی کردید در نتیجه امروز در برابر استکباری که در زمین و بدون حق می ورزیدند به عذاب خواری دچار می شوید، هم به خاطر استکبارتان و هم به خاطر فسقی که مرتکب می شدید (۲۰).

بیان آیات بعد از آنکه در جمله" لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ " مردم را به دو قسم" ظالمین" و" محسنین" تقسیم نمود و در آن اشاره کرد به اینکه ظالمان سرنوشتی دارند که همواره از آن می ترسند و خود را بر حذر می دارند، و محسنین سرنوشتی دارند که همواره برایشان

صفحه ی ۳۰۶

مسرت آور است، اینک در این فصل از آیات همان مطالب را به طور مفصل شرح می دهد و می فرماید: مردم دو دسته اند: یک دسته تائبین هستند که همواره به سوی خدا رجوع دارند و در برابر او تسلیمند، و ایشان کسانی اند که اعمال نیکترشان قبول می شود، و از گناهانشان در می گذرند، و جزو اصحاب جنتند. دسته دیگر خاسران و زیانکارانند که همان سرنوشتی

که امت های گذشته از جن و انس بدان گرفتار شدند در باره اینان نیز حتمی شده.

آن گاه طائفه اول را به کسی مثل زده که ایمان به خدا دارد و تسلیم او و نیکوکار به والدین خویش است و همواره از خدا می خواهد تا شکر بر نعمتهایش را به او الهام کند، نعمتهایی که به خودش داده، و نعمتهایی که به پدر و مادرش ارزانی داشته، و نیز می خواهد که عمل صالح و اصلاح ذریه اش را به وی الهام کند. و طائفه دوم را به کسی مثل زده که عاق پدر و مادرش باشد، وقتی او را به سوی ایمان به خدا و روز جزاء می خوانند می گوید: این حرفها جزو خرافات کهنه و قدیمی است، و به این اکتفاء نموده پدر و مادر را تهدید می کند که دیگر از این حرفها نزنند.

[معنای آیه:" وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً ..."]

" وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً ..."

کلمه" وصیت" به طوری که راغب گفته به معنای آن است که به دیگری پیشنهاد کنی که فلان کار را بکند، و این پیشنهاد توأم با موعظه و خیرخواهی باشد «۱». و کلمه" توصیه" بر وزن تفعیل و از ماده وصیت است، و در قرآن آمده:" وَ وَصَّى بِها إِبْراهِيمُ بَنِيهِ" «۲» پس می توان گفت مفعول دوم این کلمه که با حرف" باء" مفعولش می شود، از قبیل اعمال است (چون همیشه انسان، دیگری را توصیه می کند که عملی را انجام دهد)، در نتیجه توصیه خدا به والدین، توصیه فرزندان است به عملی که مربوط به والدین باشد که عبارت است از احسان به آنان.

و بنا بر این بیان، تقدیر کلام" و

وصینا الانسان بوالدیه أن یحسن الیهما احسانا" می باشد، یعنی ما سفارش کردیم انسان را به پدر و مادرش که به آن دو احسان کند به هر مقدار که باشد و بتواند. مفسرین در اعراب کلمه" احسانا" اقوالی دیگر دارند. بعضی «۳» گفته اند: کلمه مذکور مفعول مطلق است اما بر این اساس که کلمه" وصینا" متضمن معنای" احسنا" باشد، و تقدیر کلام" وصینا الانسان محسنین الیهما احسانا" است. و بعضی «۴» دیگر گفته اند: کلمه مذکور صفت است برای مصدری که حذف شده، البته با مضافی که در تقدیر است، و تقدیر کلام ________________

(۱) مفردات راغب، ماده" وصی".

(۲) سوره بقره، آیه ۱۳۲.

(۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

" و وصینا ایصاء ذا احسان" است. بعضی «۱» دیگر گفته اند: کلمه مزبور مفعول له است، و تقدیر کلام" و وصینا الانسان بوالدیه لاحساننا الیهما" است. و نیز وجوهی دیگر از این قبیل.

و به هر حال" بر به والدین و احسان به ایشان" از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه" قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً" «۲» گذشت، در همه شرایع تشریع شده، و به همین جهت فرمود:" وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ" و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان.

آن گاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیر دادن تحمل می کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزد، لذا فرمود:" حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً"

و اما اینکه فرمود:" وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً" بدین حساب است که به حکم آیه" وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ " «۳» و آیه" وَ فِصالُهُ فِی عامَیْنِ " «۴» دوران شیر دادن به فرزند دو سال است، و کمترین مدت حاملگی هم شش ماه است، که مجموع آن سی ماه می شود.

و کلمه" فصال" به معنای فاصله انداختن بین طفل و شیر خوردن است، و اگر کلمه" دو سال" را ظرف قرار داد برای فصال، به این عنایت است که آخرین حد شیر دادن دو سال است، و معلوم است که این محقق نمی شود، مگر به گذشتن دو سال.

" حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً"-" بلوغ اشد" به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می شود. و ما در تفسیر آیه" وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً" «۵» اختلافی را که مفسرین در معنای" بلوغ أشد" دارند نقل کردیم، و گفتیم که بلوغ چهل سال عادتا ملازم با رسیدن به کمال عقل است.

" قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ"- کلمه" أوزعنی" از مصدر" ایزاع" است که معنای الهام را می دهد، و این الهام،

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

(۲) سوره انعام، آیه ۱۵۱.

(۳) مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

(۴) از شیر گرفتنش در دو سال است. سوره لقمان، آیه ۱۴.

(۵) سوره یوسف، آیه ۲۲.

الهام آن اموری نیست که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی کند،

و آیه" وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها" «۱» از آن خبر می دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالآخره عمل صالح است.

خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمتهای ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمتهای باطنی چون ایمان به خدا اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود. پس جمله" رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ..." درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن است. و اما عملی به اینکه نعمت های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد. [دعا و درخواست توفیق شکر نعمت و انجام اعمال صالح و مرضی خدا]

و اینکه کلمه" نعمت" را با جمله" الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ" تفسیر کرده می فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش. و در حقیقت فرزند بعد از در گذشت پدر و مادرش زبان ذکر گویی برای آنان است.

" وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ"- این جمله عطف است بر جمله" أَنْ أَشْكُرَ ..."، و سؤال دیگری است متمم سؤال شکر، چون شکر نعمت چیزی

است که ظاهر اعمال انسان را زینت می دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می آراید، و آن را خالص برای خدا می سازد.

" وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي "- اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می شود که ذریه را موفق به عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دلهایشان را به صلاح بکشاند. و اگر کلمه اصلاح را مقید کرد به قید" لی" و گفت" ذریه ام را برای من اصلاح کن" برای این است که بفهماند اصلاحی درخواست می کند که خود او از اصلاح آنان بهره مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می کرد.

و خلاصه دعای این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او

---

(۱) سوره شمس، آیه ۷ و ۸.

را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود. در تفسیر آیه ۱۴۴ از سوره آل عمران و آیه ۱۷ از سوره اعراف گفتیم که شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است.

" إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ "- یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز

آنچه تو می خواهی نمی خواهند. این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده. این آیه از آنجا که دعا را نقل می کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تایید می کند و می فرماید:" أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ ..."، این نکته را روشن می سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می شود به دل او الهام می کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلصین- به فتحه لام- می شود، و هم عملا از مخلصین- به کسره لام-.

اما اینکه توبه و تسلیم مؤثر در اخلاص ذات است، در همین نزدیکیها بدان اشاره کردیم. و اما تاثیر آن در اخلاص عمل برای اینکه عمل به خاطر قبول خدا صالح نمی شود، و به سوی او بالا نمی رود، مگر وقتی که خالص برای او باشد، هم چنان که فرمود:" أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ " «۱».

[توضیحی در باره قبول بهترین عمل، در مقابل در گذشتن از سیئات

" أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ. عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فِی أَصْحابِ الْجَنَّهِ ..."

کلمه" نتقبل" متکلم مع الغیر از مضارع باب تفعل است، و تقبل همان معنای قبول را دارد، اما از آن بلیغ تر است. و مراد از" أَحْسَنَ ما عَمِلُوا" اطاعتهای واجب و مستحبّ است، چون این طاعات است که پذیرفته می شود، اما مباحات هر چند هم دارای حسن باشد تقبل نمی پذیرد- صاحب مجمع البیان «۲» چنین گفته، و تفسیر خوبی است. مؤید آن این است که تقبل بهترین عمل را در مقابل بخشودگی گناهان قرار داده، پس کانه گفته شده اعمال انسان دو

جور است، یا طاعات است، یعنی واجبات و مستحبات، که بهترین اعمال او است که ما آن را قبول می کنیم، و یا گناهان است که از آن درمی گذریم، و اما آن اعمالی که طاعت و

---

(۱) آگاه باش که دین خالص از آن خداست. سوره زمر، آیه ۳.

(۲) مجمـــــــــــــــــــــــــع البیـــــــــــــــــــــــان، ج ۹، ص ۸۷.

حسنه نیست نه مقبول است و نه غیر مقبول.

و جمله" فِی أَصْحابِ الْجَنَّهِ" متعلق است به جمله" نتجاوز" و معنایش این است که: ما از گناهان آنان نیز در جمله کسانی که گناهانشان بخشوده می شود و اهل بهشت می شوند، درمی گذریم. در نتیجه جمله مزبور حال از ضمیر" عنهم" خواهد بود.

" وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ"- یعنی خداوند با این کلام خود وعده شان می دهد وعده ای صدق که تا کنون به زبان انبیاء و رسل وعده داده می شدند. ممکن هم هست مراد این باشد که در قیامت با این تقبل و تجاوز آن وعده صدقی که در دنیا داده می شدند منجز می شود.

" وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما أَ تَعِدانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی" بعد از آنکه وضع انسان تائب و تسلیم به خدا، و درخواست او برای خلوص و اخلاص و نیکی به والدین، و اصلاح اولادش را ذکر کرد، در مقابل این انسان، انسان دیگری را یادآور شده که به خدا و رسولش و معاد، کفر می ورزد، و چون پدر و مادرش او را به سوی ایمان دعوت نموده از معاد می ترسانند عاق پدر و مادر می شود.

پس اینکه فرمود:" وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما"، ظاهرش این است که مبتدایی است در معنای جمع که خبرش

جمله" أُولئِكَ الَّذِينَ " است. و کلمه" اف" يک کلمه است ولی دو معنا را اظهار می دارد، يکی خستگی و يکی هم خشم. و جمله" أَ تَعِدانِنِی أَنْ أُخْرَجَ " استفهامی است توبيخی، و معنايش اين است که: آيا مرا تهديد می کنی که يک بار ديگر از قبرم بيرونم کنند، و برای پس دادن حساب حاضرم سازند، و خلاصه آيا مرا به معاد تهديد می کنی؟ در حالی که" وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی" امت هايی که قبل از من بودند و هلاک شدند، احدی از آنان زنده و مبعوث نشد.

و اين استفهام در حقيقت به پندار آنان حجتی بوده بر نفی معاد، به اين بيان که اگر در اين ميان احياء و بعثی می بود، بايد بعضی از افرادی که تا کنون مرده اند زنده شده باشند، با اينکه مردگان تا امروز بشر، در اين قرنهای طولانی که نمی توان آغازش را دقيقا معين کرد، آن قدر زياد بودند که از حد شمار بيرونند، و از هيچ يک آنها خبر و اثری نشده. ولی اين نابخردان اينقدر نفهميده اند که اگر بعضی از مردگان گذشته زنده می شدند، در دنيا زنده می شدند، و تهديد و وعيد خدای سبحان اين نيست، بلکه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشاه ديگر است نه در دنيا.

" وَ هُما يَسْتَغِيثانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ "- کلمه" يستغيثان" از مصدر

استغاثه است، که به معنای طلب غوث (پناه) از خدا است. و معنای جمله اين است که:

در حالی که پدر و مادرش از خدا طلب می کنند که پناهشان دهد، و در اقامه حجت و متمايل کردن دل فرزند به سوی ايمان کمکشان

فرماید، به فرزندشان می گویند: وای بر تو! به خدا و به آنچه رسولش آورده که یکی از آنها وعده به معاد است ایمان بیاور، و مطمئن باش که وعده خدا به معاد که به وسیله رسولانش داده، وعده ای است حق.

از اینجا روشن می شود که مراد آن پدر و مادر از اینکه گفتند" ایمان بیاور" این بوده که به خدا و رسولش در آنچه رسول از ناحیه خدا آورده ایمان بیاور. و اینکه گفت:" إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ" این بوده که فرزندشان به معاد ایمان بیاورد، و نیز جمله قبلی را که گفتند" ایمان بیاور" تعلیل کند و به فرزند می فهماند اینکه گفتیم ایمان بیاور به منظور انذار و تخویف بوده.

" فَيَقُولُ ما هذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ "- اشاره با کلمه" هذا" به همان وعده و انذاری است که پدر و مادرش کردند، و یا به همه آن دعوتهایی است که نمودند. و معنایش این است که: این انسان که مورد بحث بود به والدین خود می گوید: این وعده هایی که می دهید، و این تهدیدهایی که مرا با آن می ترسانید، و یا همه این دعوتهایی که می کنید چیزی جز خرافات مردم وحشی قرون گذشته نیست.

" أُولئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ ..."

در تفسیر آیه ۲۵ سوره حم سجده مطالبی در باره این جمله گذشت.

[اشاره به اختلاف درجات مؤمنین نیکو کار و کافران بد کار متناسب با اختلاف نفوس و اعمال هر یک

" وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا ..."

یعنی برای هر یک از نامبردگان که عبارتند از مؤمنین نیکوکار، و کافران بد کار، منازل و مراتبی مختلف از نظر بلندی و پستی هست. آری برای بهشت درجاتی و برای

دوزخ هم درکاتی است.

و برگشت این اختلاف به اختلافی است که در نفوس آنان است، هر چند که نفوس در اعمال جلوه می کند، و بدین جهت فرموده:" برای آنان درجاتی است از آنچه کردند"، و معلوم می شود درجات مال ایشان است، و منشا آن درجات اعمالشان است.

" وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ "- لام در اول جمله لام غایت است، و جمله مورد بحث عطف بر غایت و یا غایتهایی است که حذف شده، چون ذکر آنها مورد غرض نبوده. و اگر این جمله غایت شده برای جمله" و لکل درجات" برای این است که جمله مزبور در معنای" ما برای آنها درجات قرار دادیم" می باشد، آن وقت معنا چنین می شود: ما آنان را درجه بندی کردیم برای این و این و برای اینکه اعمالشان تمام و کامل به ایشان برسد، و ظلم نشوند.

و معنای توفیه و رساندن مردم به تمام و کمال اعمال این است که خدا عین اعمالشان را به خودشان برمی گرداند، پس بدین حساب آیه مورد بحث از آیاتی خواهد بود که بر تجسم اعمال دلالت می کند. ولی بعضی از مفسرین «۱» کلمه" اجور" را در تقدیر گرفته، گفته اند معنایش این است که: تا خدا اجر آنان را تمام و کامل بدهد.

[وجوهی که در معنای جمله:" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ" گفته شده است

" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ..."

عرضه کردن آب بر حیوان یا برای حیوان به این است که آب را در جایی قرار دهی که حیوان آن را ببیند، به طوری که اگر خواست، بتواند بنوشد. و عرضه کردن کالا

برای فروش به این است که آن را در جایی قرار دهی که مانعی برای معامله کردن آن وجود نداشته باشد.

و در جمله مورد بحث بعضی «۲» گفته اند: مراد از عرضه کردن کفار بر آتش این است که آنان را در آتش عذاب دهند، مثل اینکه می گویند فلانی عرضه بر شمشیر شد یعنی کشته شد و این تعبیر مجازی است معروف و شایع.

ولی این تفسیر با آیه آخر سوره که می فرماید:" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَ لَيْسَ هذا بِالْحَقِّ قالُوا بَلى وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ ..." آن طور که باید نمی سازد چون در این آیه چشیدن عذاب بعد از عرضه شدن بر آتش و بعد از گفتگوهایی دیگر آمده، پس معلوم می شود غیر آن است.

بعضی «۳» دیگر گفته اند: در آیه قلب (جابجایی که خود فنی است از کلام) به کار رفته، و اصل آن عرضه کردن آتش است بر کفار، نه عرضه کردن کفار بر آتش، برای اینکه در تحقق معنای" عرض" لازم است" معروض علیه" معروض" را درک کند، و آتش، شعور ندارد، و کفار را درک نمی کند، این کفارند که آتش را درک می کنند، پس به این دلیل، در کلام قلب به کار رفته، و مراد، عرضه کردن آتش بر کفار است (و این حرف صحیح نیست زیرا از آیاتی مانند آیه ۳۰ از سوره ق و آیه ۲۰ از سوره فصلت که برای همه چیز نطق و گویایی قائل است برمی آید که جهنم نیز شعور دارد).

بعضی از مفسرین «۴» در اینکه چرا در آیه قلب به کار رفته گفته اند: درست است که همیشه معروض علیه عرضه بر معروض

می شود، مثلا آب را عرضه بر حیوان می کنند، ولی از آنجایی که کفار به طرف آتش می روند، لذا قلب کرد تا رعایت این اعتبار را کرده باشد.

و این درست نیست: اما اینکه گفتند باید معروض علیه معروض را درک کند، تا به ______

(۱ و ۲ و ۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۲۲.

طرف آن متمایل و یا از آن گریزان شود، و آتش شعور ندارد، صحیح نیست، برای اینکه اولا- دلیلی بر آن نیست، و بلکه عرضه کالا بر بیع و آیه" إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ" «۱» دلیل بر خلاف آن است. و ثانیا قبول نداریم که آتش دوزخ شعور نداشته باشد چون در اخباری صحیح آمده که بهشت و دوزخ شعور دارند، و آیه شریفه" يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ" «۲» و آیاتی دیگر هم بدان اشعار دارد.

و اما اینکه گفتند مناسب این است که معروض را نزد معروض علیه ببرند نه بعکس.

در جواب می گوییم این را هم قبول نداریم که همه جا باید چنین باشد، برای اینکه در آیه ۷۲ از سوره احزاب دیدیم که چنین نبود (چون در آنجا امانت که یا دین است و یا ولایت نزد آسمانها و زمین و جبال برده نشده).

علاوه بر این، در کلام خدای تعالی آیاتی هست که دلالت دارد بر آمدن آتش نزد کفار، مانند آیه" وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرى «۳».

پس حق همان است که گفتیم: عرضه عبارت است از اظهار نمودن مانعی که نگذارد چیزی متلبس به چیزی شود، و این

معنا یک معنای نسبی است که همواره دو طرف می خواهد، چیزی که هست ممکن است اولی فرع و معروض، و دومی اصل و" معروض علیه" واقع شود، یک بار آتش دوزخ عرضه بر کافران شود، به این عنایت که کافر عمل صالح و یا شفیعی ندارد که مانع داخل شدنش در آتش شود، مانند این مورد که فرموده:" وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً" «۴»، و یک بار دیگر کفار عرضه بر آتش شوند، به این عنایت که هیچ مانعی از ناحیه آتش جلوگیر عذاب آنان نیست، مانند این مورد که می فرماید:" النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا" «۵» و این مورد که می فرماید:" یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ ...".

و بنا بر این نزدیکتر به ذهن این است که هر دو عرضه در قیامت صورت می گیرد، هم عرضه کفار بر جهنم، و هم عرضه جهنم بر کفار. عرضه جهنم بر کفار وقتی است که خود را برای اولین بار به کفار نشان می دهد، و عرضه کفار بر جهنم هنگامی است که به حساب ها

---

(۱) ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم. سوره احزاب، آیه ۷۲.

(۲) روزی که به جهنم می گوییم آیا پر شدی می گوید آیا باز هم هست. سوره ق، آیه ۳۰.

(۳) آن روز جهنم را می آورند، در آن روز انسانها همه متذکر می شوند، ولی چه جای تذکر است.

سوره فجر، آیه ۲۳.

(۴) ما جهنم را عرضه کردیم بر کافران عرضه کردنی. سوره کهف، آیه ۱۰۰.

(۵) هر صبح و شام کفار عرضه به جهنم می شوند. سوره مؤمن، آیه ۴۶.

رسیده و تکلیف ها را یکسره کرده باشند، در آن موقع کفار را

عرضه بر جهنم می کنند، و به سوی دوزخ سوقشان می دهند، هم چنان که فرموده:" وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً" «۱».

و در آغاز جمله" أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها" كلمه" يقال" در تقدير است، و معنايش اين است كه: به ايشان گفته می شود طيبات خود را در زندگی دنيا از بين برديد. و كلمه" طيبات" به معنای اموری است كه ملايم با نفس و موافق با طبع آدمی است، و انسان از آنها لذت می برد. و" اذهاب طيبات" به معنای از بين بردن و مصرف كردن آنها است. و مراد از" استمتاع از طيبات" استعمال و بهره مند شدن از آنها است، به طوری كه اين بهره مندی در نظر، هدف باشد، نه وسيله برای زندگی آخرت و آمادگی برای آن.

و معنای آيه اين است كه: وقتی عرضه بر آتش می شوند به ايشان گفته می شود: شما همه آن طيباتی كه بايد امروز از آن لذت ببريد در زندگی دنيا از بين برديد، و همانجا از آنها بهره مند شديد، و ديگر چيزی برايتان نمانده كه امروز در اين عالم از آن لذت ببريد.

" فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ"- اين آيه تفريع و نتيجه گيری از آيه قبل است كه می فرمود: طيبات خود را در دنيا از بين برديد. و منظور از" عذاب هون" آن عذابی است كه توأم با خواری و ذلت است.

و معنای آيه اين است كه: پس امروز شما سزايتان عذابی است كه در آن خواری و ذلت است، و خواری آن در مقابل آن استكباری است كه در دنيا می كرديد، و زير

بار حق نمی رفتید، و عذابش در مقابل فسق و اعراض از طاعات شما است. و این هر دو گناهی است که یکی مربوط به اعتقاد است که همان استکبار از حق باشد، و یکی مربوط به عمل است که همان فسق باشد.

بحث روایتی [روایاتی در باره حد اقل مدت حمل، و مراد از" بلوغ اشد" در ذیل آیه:" حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً ..."]

در الـدر المنثور است که عبد الرزاق، عبد بن حمید و ابن منذر از طریق قتاده از ابی حرب بن ابی الاسود دئلی روایت کرده اند که گفت: زنی را نزد عمر آوردنـد که شـش ماهه زائیده بود، عمر از اصـحاب رسول خدا حکم وی را پرسـید. علی (ع) فرمود نباید سنگسار شود، مگر نمی بینی خدای تعالی می فرماید:" وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً" و از

---

(۱) کسـانی کـه کـافر شدنـد دسـته دسـته بـه سـوی جهنـم سـوق داده می شونـد. سـوره زمر، آیـه ۷۱.

سوی دیگر می فرماید:" وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ"، پس باید فهمید که اقل حمل شش ماه است.

پس عمر آن زن را رها کرد. راوی می گوید: بعدا شنیدیم که آن زن درست در آخر شش ماه وضع حمل کرده بوده «۱».

مؤلف: این داستان را مفید هم در ارشاد نقل کرده «۲».

و نیز در الـدر المنثور است که ابن منـذر و ابن ابی حاتم از بعجه بن عبـد اللَّه جهنی روایت کرده که گفت: مردی از قبیله ما، با زنی که او نیز از جهنیه بود ازدواج نمود، و آن زن درست بعد از شـش ماه از ازدواجش فرزندی آورد، همسرش نزد عثمان بن عفان رفت، و داستان را گفت. عثمان

دستور داد زن را سنگسار کنند، جریان به علی (ع) رسید، نزد عثمان رفت، که این چه دستوری است که داده ای؟ عثمان گفت او ششماهه زائیده، و مگر چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود: مگر نشنیده ای که خدای تعالی می فرماید:" وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً"، و از سوی دیگر مدت شیر دادن را دو سال تمام دانسته، و فرموده:" حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ" دو سال از سی ماه کسر شود چقدر می ماند، مگر بیش از شش ماه باقی می ماند؟

عثمان گفت: به خدا سوگند متوجه این نکته نبودم. بروید زن را بیاورید، وقتی آوردند دیدند از حکم اعدام سخت ترسیده، بخواهرش گفته بوده از این ماجرا غصه مخور (و مپندار که من برای قبیله ننگی آورده ام)، به خدا سوگند احدی غیر از شوهرم با من نزدیکی نکرده.

راوی سپس می گوید: آن کودک بزرگ شد، و پدرش اعتراف کرد که او فرزند من است، چون شبیه ترین مردم به پدر خود بود. و باز می گوید: من آن مرد را دیدم که در آخر بیمار شد و تکه های بدنش در بستر می ریخت. «۳»

و در تهذیب به سند خود از عبد اللَّه بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: نزد پدرم بودم که مردی از آن جناب پرسید منظور از" بلوغ اشد" در کلام خدای عز و جل که می فرماید:" حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ" چیست؟ فرمود: رسیدن به حد احتلام «۴».

و در خصال از ابی بصیر روایت آورده که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

وقتی بنده خدا سی ساله شد به حد بلوغ اشد رسیده، و چون به سن چهل سالگی برسد، به منتهای بلوغ رسیده، و همین که پا به

چهل و یک سالگی بگذارد رو به نقصان گذاشته، و اما

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰.

(۲) ارشاد مفید، فی قضایاه فی زمن اماره العمر، ص ۱۱۰.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰.

(۴) نـــــــــــــــور الثقلیـــــــــــــــن، ج ۵، ص ۱۳.

کسی که پنجاه ساله شده باید خود را مثل کسی بداند که در حال جان کندن است «۱».

مؤلف: این روایت خالی از این اشعار و اشاره نیست که بلوغ اشد مراتب مختلفی دارد و اولین مرتبه آن که غالبا در سن شانزده سالگی است احتلام است، و مرتبه دوم آن گذشتن شانزده سال دیگر است که می شود سی و سه سالگی. و در نظیر این آیه که در سوره یوسف بود اخباری دیگر نقل شد.

این را هم باید دانست که در تفسیر آیه اخباری «۲» نقل شده که آیه را با حسین بن علی (ص) و ولادتش در شش ماهگی تطبیق کرده اند که البته این روایات همان جنبه تطبیق را دارند، نه اینکه بخواهند نزول آیه را در باره آن جناب بدانند.

[روایتی راجع به شان نزول آیه:" وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما ..."]

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم و ابن مردویه از عبد اللَّه روایت آورده اند که گفت: من در هنگامی که مروان مشغول خطبه بود در مسجد بودم، و شنیدم که گفت: خدا خواب خوشی به امیر المؤمنین (یعنی معاویه) در باره فرزندش یزید ارائه داده، و آن این است که او را جانشین خودش کند، هم چنان که ابو بکر عمر را جانشین خود کرد. عبد الرحمن پسر ابو بکر صدا زد مگر حکومت اسلام هم مانند امپراطوری روم

هرقلی و وراثتی است. اگر ابو بکر این کار را کرد در باره هیچ یک از فرزندانش و از اهل بیتش نکرد، و معاویه به خاطر عرق پدر فرزندی نمی خواهد چنین کرامتی را نسبت به فرزندش بکند.

مروان گفت: مگر تو همان نیستی که به پدر و مادرش گفت:" اف لکما" (منظور مروان این بود که تو فرزند ناخلفی هستی). عبد الرحمن گفت: مگر تو فرزند همان ملعون نیستی که رسول خدا (ص) پدرت را لعنت کرد؟

عبد اللَّه، ناقل جریان، می گوید: عایشه این توهین مروان به برادرش را شنید، گفت:

ای مروان این تو بودی به عبد الرحمن چنین و چنان گفتی، به خدا سوگند دروغ گفتی، آیه" أُفٍّ لَكُما" در باره او نازل نشده، بلکه در باره فلان بن فلان نازل شد «۳».

و نیز در همان کتاب آمده که ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که در باره آن کسی که به پدر و مادرش گفته بود:" أُفٍّ لَكُما ..." گفته: این آیه در باره یکی از فرزندان ابو بکر نازل شده «۴».

مؤلف: این معنا از قتاده و سدی هم نقل شده «۵». و داستان مروان و تکذیب گفتار او

---

(۱) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۴ به نقل از خصال.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۴.

(۳ و ۴ و ۵) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱ و ۴۲.

توسط عایشه معروف است. در روح المعانی بعد از آنکه روایت مروان را رد می کند می گوید: بعضی از علمای اسلام مانند سهیلی در کتاب" الاعلام" با نظریه مروان و اینکه آیه در باره عبد الرحمن نازل شده موافقت کرده اند. و به فرضی که تسلیم این

معنا شویم دیگر سرزنش او آن هم از ناحیه مروان معنا ندارد، برای اینکه عبد الرحمن مسلمان شده و از افاضل صحابه و شجاعان ایشان بود، و در دوران مسلمانی اش در روز یمامه و غیر آن آوازه ای داشت، اسلام هم که اعمال ناشایست قبل را پاک می کند، و طبق این حکم کافر وقتی مسلمان شد، دیگر نباید ملامتش کرد که تو در زمان کفرت چنین و چنان گفتی «۱».

و این سخن از او درست نیست برای اینکه اگر روایت صحیح باشد، چاره ای نیست جز اینکه بگوییم اسلام عبد الرحمن سودی به حالش نداشته چون ذیل آیه شهادت می دهد که شخص مورد نظر آیه، اهل عذاب و جزو زیانکاران است، چون می فرماید:" أُولئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ ... إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ" و با چنین شهادتی دیگر مدافعات سهیلی سودی به حال او ندارد.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه" وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها" آمده که امام (ع) فرموده: یعنی در دنیا خوردید و نوشیدید و سواری کردید، و این آیه در باره بنی فلان نازل شد. و در باره جمله" فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ" فرمود: مقصود از آن عطش است «۲».

[دو روایت در باره کیفیت زندگی پیامبر (ص) در ذیل آیه:" أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا"]

و در کتاب محاسن به سند خود از ابن القداح از امام صادق از آباء گرامی اش (صلوات اللّه علیهم أجمعین) روایت کرده که فرمودند: روزی برای رسول خدا (ص) خبیصی (نوع حلوا) آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع ورزید، پرسیدند آیا خبیص را تحریم کرده ای؟ فرمود: نه، و لیکن من بدم می آید از اینکه دلم نسبت

به خوردن آن بی اختیار شود، آن گاه این آیه را تلاوت کرد: " أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا " «۳».

و در مجمع البیان در ذیل همین آیه گفته: در حدیث آمده که عمر بن خطاب گفت:

من از رسول خدا (ص) وقت ملاقات گرفته بودم، در آن ساعت در باغ ام ابراهیم خدمت آن جناب رسیدم، دیدم روی حصیری از لیف خرما دراز کشیده، و قسمتی از بدنش روی خاک قرار گرفته، و زیر سرش بالشی پر از لیف خرما بود، سلام کردم و سپس ______________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۲۰.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۵، به نقل از محاسن برقی.

نشستم. عرضه داشتم: یا رسول اللّه! شما پیامبر خدایی، برگزیده و انتخاب شده از بین همه خلق اویی، و کسری و قیصر بر تخت طلایی و فرش حریر و دیبا قرار دارند، و شما روی این حصیر خوابیده ای؟! فرمود: آنها کسانی هستند که خدا طیباتشان را در دنیا که سر انجام تمام شدنی است داده، و طیبات ما را برای آخرتمان ذخیره کرده «۱».

مؤلف: این روایت در الدر المنثور به چند طریق از عمر نقل شده است «۲».

____

(۱) مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۸.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۲.

ترجمه آیات به یاد آر برادر عاد (هود پیغمبر) را (که در جنوب شبه جزیره عرب در سرزمینی) به نام احقاف قوم خود را انذار می کرد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند و همه

گفتند که غیر خدا را نپرستید که من بر شما می ترسم از عذاب

روزی عظیم (۲۱).

گفتند آیا به سراغ ما آمده ای تا با دروغهایت ما را از خدایانمان منصرف کنی؟ اگر راست می گویی آن عذابی که ما را از آن می ترسانی بیاور (۲۲).

هود گفت: علم تنها نزد خداست و آنچه من می گویم تنها رسالتی است که ماموریم به شما ابلاغ کنم اما این را هم بدانید که من شما را مردمی جاهل می دانم (۲۳).

و چون آن عذاب را دیدند که از کرانه افق نزدیک می شود گفتند این ابری است که می خواهد بر ما ببارد. هود گفت: و لیکن این همان عذابی است که در آمدنش شتاب می کردید و آن بادی است که عذابی دردناک همراه دارد (۲۴).

هر چه سر راه خود ببیند به اذن پروردگارش ویران می کند. چیزی نگذشت که یک روز صبح جز خانه هایشان به چشم نمی خورد همه هلاک شده بودند و ما این طور مردم مجرم را کیفر می دهیم (۲۵).

با اینکه به آنان مکنت هایی داده بودیم که به شما نداده ایم به آنها نیز گوش و چشم و فهم داده بودیم اما نه گوششان به دردشان خورد و نه از چشم و دل خود کمترین بهره ای بردند، چون آیات خدا را انکار می کردند و همان عذابی که مسخره اش می کردند بر سرشان بیامد (۲۶).

این آثار که پیرامون سرزمین خود می بینید همه اقوامی بودند که ما آیات خود را نشانشان دادیم بلکه برگردند ولی برنگشتند و ما هلاکشان کردیم (۲۷).

کسی نیست از آنان بپرسد چرا پس آن خدایانی که به جای خدای تعالی معبود خود گرفته بودند تا به خدای تعالی نزدیکشان سازند یاریشان نمی کردند بلکه در روز گرفتاری غیبشان زد و این بود نتیجه اعراض و افتراءهایشان (۲۸).

بیان

آیات بعد از آنکه مردم را به دو قسمت تقسیم کرد، و رشته کلام به مساله انذار کشیده شد، اینک در این آیات به دو داستان اشاره می کند: یکی از قوم عاد، و هلاکت ایشان و در ضمن اشاره به هلاکت قرای پیرامون مکه. و یکی هم از ایمان آوردن قومی از جن، که خدای تعالی به سوی رسول خدا (ص) متوجهشان کرد، و با شنیدن قرآن ایمان آوردند و برای انذار به سوی قوم خود برگشتند. و منظور از نقل این دو داستان این است که هر کس بخواهد از سرگذشت آنان عبرت بگیرد، و آیات فوق تنها مربوط به داستان اول است.

" وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ

خَلْفِهِ ..."

[اقوال مختلف در باره اینکه" احقاف" در کجا واقع است؟، و توضیح گفتگوی هود (ع) با قوم عاد]

کلمه" اخا عاد- برادر عاد" به معنای هر کسی است که از طرف پدر به این قوم نسبت داشته باشد. و منظور از این برادر، هود پیغمبر (ع) است. و کلمه" احقاف" نام سرزمینی است که قوم عاد در آن زندگی می کرده اند، و آنچه یقین به نظر می رسد این است که این سرزمین در جنوب جزیره العرب بوده، ولی امروز هیچ اثری از آن قوم در آن باقی نمانده. و در اینکه در چه نقطه از جنوب واقع بوده اختلافست. بعضی «۱» گفته اند در بیابانی بوده بین عمان و مهره. و بعضی «۲» گفته اند ریگزاری است که بین عمان و حضرموت واقع شده، بعضی «۳» دیگر گفته اند ماسه های لب دریای قریه شجره است، و

شجره محلی است در سرزمین یمن. بعضی «۴» دیگر چیزهایی دیگر گفته اند.

" وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ "- کلمه" نـذر" جمع" نذیر" است، و مراد از آن به طوری که از سیاق برمی آید رسولان خدا است. و اما اینکه بعضـی «۵» از مفسـرین کلمه" نـذر" را به معنای رسولان و علماء که نائبان رسولانند گرفته اند، تفسیر درستی نیست.

مفسرین «۶» جمله" مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ" را به کسـانی که قبـل از او بودنـد، و جمله" وَ مِنْ خَلْفِهِ" را به کسانی که بعـد از او آمـدند تفسیر کرده اند. البته عکس این نیز ممکن است، و می شود گفت مراد از" بَيْنِ يَدَيْهِ" بیم رسانان زمان او، و از" من خلفه" بیم رسانان قبل از او باشـند. و بنا بر احتمال اول بهتر آن است که بگوییم گذشـتن بیم رسانان در" مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ" و در" مِنْ خَلْفِهِ" کنایه باشد از اینکه این دو طائفه در زمان فترت و نبودن انبیاء به سوی مردم آمدند و بیم رساندند.

" أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ "- این جمله، کلمه" انـذار" در جملات قبل را تفسـیر می کند، و اشاره دارد به اینکه اساس دین آن جناب که زیر بنای تمامی جزئیات دینی او است توحید بوده است.

" إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ "- این جمله دعوت انبیـاء را به توحیـد تعلیـل می کنـد، و ظـاهرا مراد از روز عظیم روز عـذاب انقراض باشد، نه روز قیامت، به دلیل اینکه به زودی می فرماید:" فَأْتِنا بِما تَعِدُنا- اگر راست می گویی وعیدی که به ما می دهی بیاور" و نیز می فرماید:" بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ- این همان عذابی است که در باره اش عجله می کردید".

و بقیه الفاظ آیه روشن است.

(1 و 2 و 3 و 4 و 5 و 6) روح المعانی، ج 26، ص 24.

" قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا ..."

این جمله پاسخی است که قومش در مقابل تهدید آن جناب داده اند. و در جمله" لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا"" افک" که عبارت است از دروغ و افتراء، متضمن معنای صرف و منحرف کردن است (چون با حرف" عن" متعدی شده)، و در نتیجه چنین معنا می دهد: آیا به سراغ ما آمده ای که ما را به دروغ و افتراء از آلهه و خدایانمان منحرف کنی؟

" فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ"- اینکه می گویند آن عذابی را که به ما وعده کرده ای بیاور، می خواهند بگویند تو از آوردن آن عاجز، و در تهدیدت دروغگو، و در انذارت فریب کاری.

" قالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ ..."

این قسمت پاسخ هود از گفتار ایشان و رد آن است. پس اینکه فرمود:" إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ" خواسته است علم به اینکه عذاب چه وقت نازل می شود را منحصر در خدای تعالی کند، چون این علم یکی از مصادیق علم به غیب است که حقیقت آن را غیر از خدای عز و جل کسی نمی داند. و جمله مذکور این اشاره را هم دارد که هود (ع) علم به اینکه آن عذاب چیست و چگونه است؟ و چه وقت است؟ ندارد و بدین جهت دنبال آن جمله گفت:" وَ أُبَلِّغُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ- من تنها آنچه را مامور به ابلاغ آنم به شما ابلاغ می کنم" یعنی از این گذشته دیگر علمی به اینکه آن عذاب که مامور

شده ام شما را از آن بیم دهم چیست و چگونه و چه وقت است؟ ندارم، و قدرتی هم نسبت به آن ندارم.

" وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ "- این جمله، اعراض از آن چیزی است که گفتار قبلی بر آن دلالت داشت، و می فهماند که او از ناحیه خود هیچ علمی ندارد، و معنایش این است:

درست است که من علمی به آن عذاب که در آمدنش عجله می کنید ندارم، اما این مقدار می دانم که شما مردمی جاهلید، و نفع و ضرر خود و خیر و شرتان را تشخیص نمی دهید، برای اینکه دعوت خدا را رد و آیات او را تکذیب می کنید، و عذابی را که از آن تهدیدتان می کند استهزاء می کنید.

" فَلَمَّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِیَتِهِمْ قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا ..."

این آیه نشانه های نزول عذاب را که در آغاز نزولش ظاهر می شود شرح می دهد.

و کلمه" عارض" به معنای ابری است که ناگهان بر کرانه افق پیدا گشته، و به تدریج همه آسمان را می پوشاند، و این یکی از نشانه های آن عذاب است که ضمیر در" رأوه" هم به آن برمی گردد، البته لفظ آن ابر، در آیه نیامده، لیکن از سیاق فهمیده می شود. و جمله ______________________________ صفحه ی ۳۲۳

" مُسْتَقْبِلَ أَوْدِیَتِهِمْ" دومین صفت آن است. کلمه" أودیه" جمع" وادی" است. و معنای" قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا" این است که وقتی آن ابر را می بیند به یکدیگر بشارت می دهند که این ابری است که بر ما خواهد بارید، آری چنین می پندارند.

" بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِیحٌ فِیها عَذابٌ أَلِیمٌ "- این جمله رد کلام کفار است که گفتند:" هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا" که از آن با کلمه" بل" اعراض نموده.

ثانیا حقیقت حال را بیان می کند. اما در اعراضـش می فرماید که این همان عذابی است که در باره اش عجله می کردید و می گفتیـد اگر راسـت می گـویی آن عـذاب را بیـاور. و امـا در بیـان حقیقتش می فرمایـد ایـن ابر، بـادی اسـت که در آن عـذابی دردناکست.

این قسمت از کلام خدای تعالی گفتار خود خدای تعالی است. بعضی «۱» هم گفته اند گفتار هود پیغمبر (ع) است.

[عذاب قوم عاد و انقراض آنان

" تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْ ءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا يُرى إِلَّا مَساكِنُهُمْ كَذلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ... "

کلمه" تدمر" مضارع از مصدر" تدمیر" است که به معنای هلاک کردن می باشد، و هر چند هلاک کردن را نسبت به تمامی اشیاء داده، و فرموده این عـذاب هر چیزی را هلاک می کند، لیکن سیاق آن را مختص به مثل انسان و جنبندگان و اموال می سازد. پس معنایش این می شود که: باد مذکور، بادی است که هر چیزی را که در سر راهش واقع شده باشد هلاک می کند، چه انسان، چه جنبندگان و چه اموال.

" فَأَصْبَحُوا لا يُرى إِلَّا مَساكِنُهُمْ "- این جمله نتیجه نزول عـذاب را بیـان می کنـد. و جمله" كَذلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ " ضـابطه ای کلی در مجـازات مجرمین به دست می دهـد، و کلی این ضـابطه را به یک فرد که آیه مشـتمل بر آن بود تشبیه می کند، البته این تشبیه تنها از نظر شدت مجازات است، می خواهد بفرماید سـنت ما در جزاء دادن به مجرمین، به آن گونه که در این داستان دیدید شدید است. پس جمله مورد بحث نظیر آیه" وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ " «۲» است.

" وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيما

إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ ..."

این جمله کفار مکه را با نتیجه گیری از داستان فوق نصیحت می کند.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۲۶.

(۲) و گرفتن پروردگار تو وقتی می خواهد اهل قراء را به جرم ظلم گرفتار کند این طور دردناک و شدید است. سوره هود، آیه ۱۰۲.

[معنای اینکه فرمود قوم عاد متمکن بودند و سمع و ابصار و افئده آنان و نیز آلهه ای که می پرستیدند در جلوگیری از عذاب سودشان نبخشید]

کلمه" مکنا" ماضی از مصدر" تمکین" است که به معنای پایدار کردن، و ثابت کردن چیزی است در مکان. و این تعبیر کنایه است از دادن قدرت و استطاعت در تصرف. و کلمه" ما" در" فیما" موصوله و یا موصوفه است. و حرف" ان" نافیه است. و معنایش این است که: ما قوم هود را در آن چنان وضعی- و یا در وصفی- از درشتی هیکل و نیروی بدنی و قدرت جنگی و نیروی ملی قرار دادیم که شما کفار مکه و پیرامونتان را در آن وضع قرار ندادیم.

" وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً"- یعنی ما آن اقوام را به وسائلی مجهز کردیم که با آن آنچه سودشان می داد، و آنچه مایه ضررشان بود تشخیص می دادند و از هم جدا می کردند، و در نتیجه تا می توانستند برای جلب منافع و دفع مضار خود حیله ها بکار می بردند، همان طور که شما به کار می برید.

" فَما أَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْ ءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللَّهِ"- کلمه" ما" در جمله" ما أغنى" نافیه است، نه استفهامی، و کلمه" اذ" ظرفی است متعلق به آن نفی که در"

ما أغنى" بود.

و حاصل معنا چنین است: آن اقوام از نظر تمکن در وضعی بودند که شما نیستید، و نیز به وسائل درک و تشخیص و همه انحاء حیله که هر انسانی برای دفع ناملایمات و پرهیز از حوادث مهلك و خانمان برانداز متوسل به آنها می شود مجهز بودند ولی نه آن مکنت ها و نه آن وسائل درک و تشخیص و نه آن حیله ها، هیچ یک دردی از آنان را دوا نکرد، با این حال اگر شما به جرم انکار آیات خدا گرفتار آن حوادث شوید، چه دارید که از عذاب خدا ایمنتان دهد.

بعضی «۱» در معنای آیه گفته اند:" ما آنان را در چیزها و یا در اوصافی از نیرو و استطاعت، مکنت دادیم که شما را در آن، مکنت ندادیم، و برای آنان سمع و بصر و دلهایی قرار دادیم تا آن نیروها را در مصرفی که برای آن مصرف خلقش کرده ام مصرف کنند و کلمه حق را بشنوند و آیات خدا را ببینند و با تفکر خود در عبرت ها نظر نموده عبرت گیرند، و با نیروی تعقل صحیح بر مساله مبدأ و معاد استدلال کنند ولی نه سمع و بصرشان سودشان داد و نه از نیروی تعقل خود استفاده نموده، در راه خدای سبحان به کار بستند". ولی معنایی که ما کردیم با سیاق سازگارتر است.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۹۱.

البته در مفردات آیه وجوهی احتمال داده اند که چون فایده ای در نقل آن ندیدیم از نقلش صرفنظر کردیم.

در آیاتی که تعبیری چون" سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً" آمده، گفتیم این که کلمه سمع را مفرد آورده، با اینکه مراد

از آن جمع است، بدین جهت است که کلمه" سمع" مصدر است، بخلاف" بصر" که به معنای چشم است، نه به معنای دیدن. و قاعده کلی چنین است که مصدر در جمع و مفرد، مفرد می آید، مانند: ضیف و قربان و جنب، که در آیات زیر مفرد آمده، با اینکه منظور جمع است" ضَیْفِ إِبْراهِیمَ الْمُکْرَمِینَ" «۱»" إِذْ قَرَّبا قُرْباناً" «۲»" وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً" «۳».

و جمله" وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ" عطف است بر جمله" فَما أَغْنی عَنْهُمْ ...".

" وَ لَقَدْ أَهْلَکْنا ما حَوْلَکُمْ مِنَ الْقُری این آیه به منظور انذار و بیم رساندن، هلاکت اقوام گذشته را تذکر می دهد، و نتیجه گیری از جمله" وَ لَقَدْ مَکَّنَّاهُمْ ..." است. پس می توان گفت عطف بر همان جمله است، نه بر جمله" وَ اذْکُرْ أَخا". سیاق هم همین را می رساند.

" وَ صَرَّفْنَا الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ"- یعنی ما آیات را مختلف کردیم: یا معجزاتی بود که با آنها انبیاء را تایید نمودیم و یا به صورت وحی بود که بر آنان نازل می کردیم، و یا نعمتهایی که با آنها ایشان را رزق دادیم تا به وسیله آن آیات متذکر شوند، و یا عذابهایی بود که امت های انبیاء را بدان مبتلا نمودیم تا توبه کنند، و از ظلم خود برگردند و دست از پرستش غیر خدای سبحان برداشته به عبادت خدا بپردازند.

و ضمیر در جمله" لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ" به قری برمی گردد، و مراد از قری، اهل قری است.

" فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْباناً آلِهَةً ..."

از ظاهر سیاق برمی آید که کلمه" الهه" مفعول دوم" اتخذوا" و مفعول اول آن ضمیری باشد که به

موصول" الذین" برمی گردد. و کلمه" قربان" به معنای هر چیزی است که به وسیله آن تقرب جسته می شود. و زمینه این کلام زمینه تهکم (طعنه زدن) است که ___________________

(۱) میهمانان محترم ابراهیم. سوره ذاریات، آیه ۲۴.

(۲) آن هنگام که دو پسران آدم قربانی تقدیم داشتند. سوره مائده، آیه ۲۷.

(۳) و اگر جنب بودید. سوره مائده، آیه ۶.

می فرماید: چرا آن خدایان موهوم که اینان به خدایی خود گرفتند، یاریشان نکردند با اینکه یک عمر به درگاه آن خدایان عبادت کردند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند. هم چنان که خودشان می گفتند:" ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى یعنی ما این بت ها را نمی پرستیم، مگر به این منظور که ما را قدمی به خدا نزدیک کنند.

" بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ"- یعنی آلهه از نظر اهل قری گم شد، و رابطه الوهیت و عبودیتی که می پنداشتند بریده شده. آری مشرکین امید داشتند آلهه بپاداش یک عمر پرستش در هنگام شدائد و سختیها ایشان را یاری کنند، پس ضلالت آلهه از مشرکین، کنایه است از اینکه پندار و امیدشان باطل می شود.

" وَ ذلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُونَ"- کلمه" ذلک" مبتدا و کلمه" افکهم" خبر آن است. و اسم اشاره" ذلک" اشاره است به گم شدن آلهه شان، و مراد از" افک" اثر افک است، البته ممکن هم هست کلمه اثر را به عنوان مضاف در تقدیر بگیریم. و کلمه" ما" مصدریه است، و معنای جمله این است که: این ضلالت آلهه اثر افترایی است که به خدا می بستند.

و ممکن هم هست کلام را به صورتی معنا کرد که نه احتیاج به تقدیر مضاف داشته

باشـد، و نه مجـازی ارتکـاب شود، به این منظور کلمه" ذلک" را اشاره می گیریم به هلاک کردن مشـرکین بعـد از تصـریف آیـات، و ضـلالت یـافتن آلهه بعـد از هلاـکت آنان که در این صورت معنا چنین می شود:" این که گفتیم عاقبت مشـرکین به جرم افتراء به کجا انجامید، درست حقیقت همان پنداری است که در باره آلهه خود داشـتند که آلهه شـفاعتشان را می کند، و به خدا نزدیکشان می سازد" و همانطور که گفتیم زمینه کلام تهکم و طعنه زدن است.

ترجمه آیات و به یاد آر آن زمان را که عده ای از افراد جن را بسوی تو متوجه کردیم تا صدای تلاوت قرآن را بشـنوند همین که در آن مجلس حاضـر شدنـد به یکـدیگر گفتنـد: خـاموش باشـید ببینیم چه می گویـد و چون تمـام شـد به سوی قوم خود بر گشتند و به انذار آنان پرداختند (۲۹).

خطاب به قوم خود گفتند: ما کتابی را به گوش خود شنیدیم که بعد از حضرت موسی نازل شده و

کتب آسمانی قبل را تصدیق می نماید و به سوی حق و طریق مستقیم هدایت می کند (۳۰).

ای قوم ما دعوت این داعی به سوی خـدا را بپذیریـد و به وی ایمان آورید تا خداوند گناهانتان را بیامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد (۳۱).

و بدانید که اگر کسی دعوت داعی به سوی خدا را اجابت نکند نمی تواند خدای را در زمین عاجز کند و به جز خدا هیچ ولی و سرپرستی ندارد و چنین کسانی در ضلالتی آشکارند (۳۲).

آیا فکر نمی کننـد خـدایی که آسـمانها و زمین را بیافریـد و در خلقت آنها خسـته نشد می تواند مردگان را زنده کند؟ بله می تواند، چون

او به هر چیزی قادر است (۳۳).

و روزی که کفار بر آتش عرضه می شونـد (به ایشان گفته می شود) آیا این که می بینید وعده اش حق نبود؟ می گویند بله به پروردگارمان سوگند. خطاب می رسد پس بچشید عذاب را به کیفر کفری که می ورزیدید (۳۴).

پس تو (ای پیـامبر) در برابر تکـذیب قومت صبر کن آن چنان که پیامبران اولوا العزم صبر کردنـد و در نفرین آنان عجله مکن برای اینکه آن قـدر وعـده خدا نزدیک است که وقتی می رسد به نظرشان می آید که گویا بیش از یک ساعت از روز در دنیا نزیسته اند، و این قرآن بلاغ است، و آیا به جز مردم تبهکار کسی هلاک می شود؟ (۳۵).

بیان آیات این آیات داسـتان دومی را بعـد از داسـتان قوم عاد بیان می کنـد تا امت اسـلام از آن عبرت گیرد، اگر بگیرد. و در این آیات به مشرکین طعنه می زند که چگونه به آن جناب و به کتابی که بر او نازل شده کفر ورزیدند با اینکه کتاب مزبور به زبان خود آنان نازل شده، و خوب می دانند آیتی معجزه است، و با این حال آن را از نوع کتابهای بشری معرفی می کنند، و به آن کتابها تشبیه می نماینـد، و با اینکه جن وقتی بـدان گوش فرا دادنـد ایمان آوردنـد، و به سوی قوم خود برگشـتند تا آنان را هم انذار کنند.

[بیان آیاتی که استماع قرآن به وسیله عده ای از جن و بازگشتشان بسوی جنیان و دعوت کردنشان بسوی پیامبر اسلام (ص) را حکایت می کند]

" وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ..."

کلمه" صرف" که فعل" صرفنا" ماضی آن است به معنای برگرداندن چیزی از حالی به حالی

دیگر، یا از جایی به جایی دیگر است. و کلمه" نفر"- به طوری که راغب گفته «۱»- به معنای عده ای از رجال است که کوچ کردن برایشان ممکن باشد، و این کلمه اسم ______________________

(۱) مفردات راغب ، مـاده " نفر".

جمع است که بر بالاـتر از سه مرد یـا زن اطلاـق می شود، چه از جنس آدمی باشـند، و چه از جنس جن، هم چنـان که در آیه مورد بحث در جن اسـتعمال شـده است. و جمله" یسـتمعون القران" صـفت است برای کلمه" نفر" و معنای آیه چنین است: به یاد آر آن زمان را که ما عده ای از جن را متوجه به سوی تو کردیم، عده ای که می شنیدند قرآن را.

" فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا"- ضمیر در" حَضَرُوهُ" به قرآن برمی گردد، البته قرآن به معنای حدثی، یعنی قرائت قرآن. و کلمه" انصات" که مصدر" أَنْصِتُوا" است به معنای سکوت برای گوش دادن است. و معنای جمله این است که: وقتی حاضر شدند در جایی که قرآن تلاوت می شد، به یکدیگر گفتند: ساکت باشید تا آن طور که باید خوب بشنویم.

" فَلَمَّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِینَ"- ضمیر در" قضی" به قرآن برمی گردد، البته به اعتبار قرائت آن. و" تولیه" که مصدر" ولوا" است به معنای برگشتن است. و کلمه" منذرین" حال از ضمیر جمع در کلمه" ولوا" است. و معنایش این است که: وقتی قرائت قرآن تمام شد و پیامبر از آن فارغ گشت به سوی قوم خود برگشتند، در حالی که بیم رسان ایشان از عذاب خدا بودند.

" قالُوا یا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا کِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ ..."

این جمله حکایت دعوت

جنیان است در برابر قومشان که ایشان را به اسلام می خواندند و انذار می کردند. و مراد از کتاب نازل بعد از موسی، قرآن کریم است، و این کلام اشعار و بلکه دلالت دارد بر این که جنیان مذکور مؤمن به دین موسی (ع) و کتاب آن جناب بوده اند. و مراد از اینکه فرمود:" مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ" این است که قرآن، تورات و یا همه کتابهای قبل را تصدیق می کند.

" يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ"- یعنی کتاب آسمانی قرآن پیروان خود را به سوی صراط حق و طریق مستقیم هدایت می کند. رهروان این طریقه از حق منحرف نمی شوند، نه در عقائد و نه در عمل.

" يا قَوْمَنا أَجِيبُوا داعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ" منظور از" داعِيَ اللَّهِ" رسول خدا (ص) است، هم چنان که در جای دیگر قرآن فرموده:" قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ" «۱». ولی بعضی «۲» گفته اند

---

(۱) بگو این راه من است که با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنم. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

(۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶ ص ۳۲.

مراد از آن همان آیاتی است که از قرآن شنیدند، ولی این احتمال بعید است.

و ظاهرا کلمه" من" در جمله" مِنْ ذُنُوبِكُمْ" برای تبعیض باشد، و منظور این باشد که: ایمان بیاورید تا خدا بعضی از گناهان شما را- یعنی آن گناهانی که قبل از ایمان داشتید- بیامرزد، هم چنان که در جای دیگر قرآن فرموده:" إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ" «۱».

بعضی «۲» دیگر گفته اند: مراد از این بعض، گناهانی است که تنها جنبه

حق اللَّه داشته باشد، و اما آنچه جنبه حقوق الناس دارد بخشوده نمی شود، و توبه بردار نیست. ولی این تفسیر صحیح نیست چون اسلام همه گناهان قبل را محو می کند.

" وَ مَنْ لا یُجِبْ داعِیَ اللَّهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَیْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءُ ..."

یعنی هر کس ایمان نیاورد به داعی خدا، او نمی تواند خدا را در زمین به تنگ آورد، و به غیر از خدا، اولیائی ندارد که یاریش کنند، و در این باب مددش برسانند. و خلاصه کلام اینکه: کسی که داعی خدا را در دعوتش اجابت نکند به خودش ظلم کرده و نمی تواند خدا را عاجز کند، نه خودش مستقلا می تواند خدا را با این سرکشیها عاجز سازد، و نه به کمک و یاری دیگر اولیاء خود، چون غیر از خدا اولیائی ندارد. و این معنا را با جمله" أُولئِکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ" تمام کرده است.

" أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ ..."

این آیه و آیه بعدش تا آخر سوره متصل است به ما قبل که می فرمود:" وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ ...". و در این آیات مطالبی که در این سوره مربوط به انذار می شود تتمیم می کند، و چیزی که انذار را تتمیم می کند- همانطور که در بیان گذشته گفتیم- مساله معاد و رجوع به خداست.

و مراد از دیدن در جمله" أَ وَ لَمْ یَرَوْا" علم با بصیرت است. و مصدر" عی" که کلمه" یعی" از آن مشتق است، به معنای ناتوانی و تعب است، و البته به طوری که گفته اند «۳» معنای اول (ناتوانی) فصیح تر است.

و حرف" باء" در کلمه" بقادر" زائد است و فقط به این منظور آورده شده که جمله در موقعیتی قرار داشت که در آن شائبه نفی بود، گویا فرموده:

" أ لیس اللّه بقادر- آیا خدا قادر نیست".

---

(۱) اگر دست بردارند، آنچه در گذشته مرتکب شده اند بخشوده می شود. سوره انفال، آیه ۳۸.

(۲) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۲.

(۳) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۳.

و معنای آیه چنین است: آیا هنوز نفهمیده اند که آن خدایی که آسمانها و زمین را خلق کرد و از خلقت آنها عاجز نشد- و یا خسته نگشت- قادر است که مردگان را زنده کند؟

- چون خدای تعالی مبدء هستی و حیات هر چیز است. بله او قادر است، برای اینکه او بر هر چیز قدیر است. و ما این برهان را در سابق در چند مورد توضیح داده ایم.

" وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَ لَیْسَ هذا بِالْحَقِّ ..."

این آیه، حجت مذکور در آیه قبلی را تایید می کند، و خبر می دهد از آن سرنوشتی که به زودی منکرین معاد در روز قیامت بدان گرفتار می شوند. و معنای آیه روشن است.

" فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ..."

این آیه تفریع و نتیجه گیری از حقانیت معاد است که هم حجت عقلی بر آن دلالت دارد، و هم خدای سبحان از آن خبر داده، و شک و تردید را از آن نفی کرده است.

و معنایش این است که: تو در برابر انکار این کفار صبر کن، و از اینکه به معاد ایمان نمی آورند حوصله به خرج ده، همان طور که رسولان اولوا العزم چنین

کردند و در طلب عذاب برای آنان عجله مکن که به زودی آن روز را با عذابهایی که دارد دیدار خواهند کرد، چون روز قیامت خیلی دور نیست، هر چند که اینان آن را دور می پندارند.

" کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ"- این آیه نزدیکی قیامت را به ایشان و به زندگی دنیایشان بیان می کند چون وقتی آن روز را مشاهده می کنند و وعده هایی را که خدا از آن روز داده می بینند، و آن عذابهایی که برایشان آماده شده مشاهده می کنند، حالشان حال کسی است که گویا بیش از ساعتی از یک روز در زمین درنگ نکرده اند.

" بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ"- یعنی این قرآن با بیانهایی که دارد تبلیغی است از جانب خدا از طریق نبوت، و با این حال آیا تصور دارد که با این هلاکتی که او خبر داده، غیر از فاسقان که از زی بندگی خارجند کسی دیگر هلاک شود.

[معنای" اولوا العزم" و اقوال مختلف در باره تعداد انبیای اولوا العزم (علیهم السلام) و اینکه چه کسانی هستند]

در این آیه خدای سبحان پیامبر گرامی اش را دستور می دهد که صبر کند، هم چنان که پیامبران اولوا العزم صبر کردند، و این خود اشاره به این معنا است که او نیز از اولوا العزم است، پس باید مانند آنان صبر کند. و معنای عزم در اینجا یا صبر است، هم چنان که بعضی از مفسرین «۱» گفته اند و به آیه" وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ" «۲» استشهاد کرده اند. و یا

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۴.

(۲) سوره شوری، آیه ۴۳.

به معنای عزم بر وفای به عهد است، عهدی که از انبیاء گرفته شده، هم چنان که آیه" وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً" «۱» به آن اشاره دارد. و یا به معنای عزیمت یعنی حکم و شریعت است.

و بنا بر معنای سوم که حق هم همانست و در روایات «۲» ائمه اهل بیت (ع) به این معنا تفسیر شده، صاحبان حکم و شریعت پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)، برای اینکه قرآن صاحبان شریعت را همین پنج نفر دانسته می فرماید:" شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى «۳» که تقریب و بیان معنایش گذشت.

و از پاره ای مفسرین «۴» نقل شده که گفته اند: تمامی رسولان الهی اولوا العزم هستند و قهرا کلمه" من الرسل" را بیان" أُولُوا الْعَزْمِ" گرفته اند. و از بعضی «۵» دیگر نقل شده که گفته اند: اولوا العزم هیجده رسولی است که نامشان در آیه ۸۳ تا آیه ۹۰ سوره انعام آمده، چون خدای تعالی بعد از ذکر نام ایشان فرموده:" فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ- به هدایت آنان اقتداء کن".

ولی این تفسیر درست نیست، برای اینکه خدای تعالی بعد از شمردن نام آنان از آباء و ذریات و برادران آنها یاد کرده و فرموده:" وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ" و آن گاه جمله" فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ" را آورده. بله اگر این جمله را بلافاصله بعد از ذکر نام آنان آورده بود وجهی برای این تفسیر بود.

و از بعضی «۶» دیگر نقل شده که گفته اند: انبیاء اولوا العزم نه نفرند:

نوح، ابراهیم، اسماعیل ذبیح، یعقوب، یوسف، ایوب، موسی، داوود و عیسی و از بعضی «۷» دیگر نقل شده که گفته اند: هفت نفرند: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، داوود، سلیمان و عیسی. و از بعضی «۸» دیگر نقل شده که انبیاء نامبرده را شش نفر دانسته اند، و این شش نفر همانهایند که مامور جنگ بوده اند، یعنی نوح، هود، صالح، موسی، داوود و سلیمان. و بعضی «۹» دیگر این شش نفر را عبارت دانسته اند از: نوح، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و ایوب. بعضی «۱۰» دیگر آنان را پنج نفر دانسته اند: نوح، هود، ابراهیم، شعیب و موسی. از بعضی «۱۱» دیگر نقل شده که گفته اند:

---

(۱) ما به آدم، از پیش عهد بستیم ولی عزمی در او ندیدیم. سوره طه، آیه ۱۱۵.

(۲) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۸.

(۳) سوره شوری، آیه ۱۳.

(۴ و ۵) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۴.

(۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۴ و ۳۵.

چهار نفرند نوح، ابراهیم، موسی و عیسی. بعضی «۱» دیگر این چهار نفر را عبارت دانسته اند از:

نوح، ابراهیم، هود و محمد (ص).

و این اقوال یا اقوالی است که هیچ استدلالی به همراه ندارد، و یا ادله ای که به آن استدلال کرده اند بر آن دلالت ندارد، و به همین جهت از نقل آن ادله چشم پوشیدیم. در ابحاث نبوت در جلد دوم این کتاب پاره ای مطالب در باره انبیاء اولوا العزم گذشت، اگر خواستید بدانجا مراجعه فرمایید.

بحث روایتی [(روایاتی در باره استماع قرآن بوسیله جن و ایمان آوردنشان و ...، و در باره انبیای اولوا العزم)]

در تفسیر قمی در

ذیل آیه شریفه" وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ ..." فرموده: سبب نزول این آیات این بود که رسول خدا (ص) از مکه بیرون شد و به بازار عکاظ رفت، زید بن حارثه هم با آن جناب بود، و آن حضرت مردم را به اسلام دعوت می کرد، ولی حتی یک نفر هم دعوتش را اجابت نکرد، و احدی را نیافت که دین او را بپذیرد، ناچار به مکه برگشت.

همین که به محلی به نام" وادی مجنه" «۲» رسید عبادت شبانه خود را تلاوت قرآن قرار داد، چند نفر از طائفه جن از کنارش می گذشتند، همین که صدای قرائت رسول خدا (ص) را شنیدند گوش دادند، و چون قرآن او را شنیدند به یکدیگر گفتند: ساکت، ببینیم چه می خواند. همین که خواندنش تمام شده به سوی قوم خود برگشتند و به انذار آنان پرداخته، گفتند:" یا قَوْمَنا ..."

آن گاه نزد رسول خدا (ص) آمده اسلام و ایمان آوردند، و رسول خدا (ص) معالم و شرایع اسلام را به ایشان تعلیم کرد. پس خدای تعالی این آیات را بر پیامبرش نازل فرمود." قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ "- تا آخر سوره- و در آن، کلام جنیان را حکایت کرده. رسول خدا (ص) یک نفر از آنان را امیر ایشان کرد و همواره نزد آن جناب برمی گشتند و رسول خدا (ص) امیر المؤمنین را مامور کرد تا معالم دین را به ایشان بیاموزد، پس جنیان هم (مانند انسانها)

---

(۱) تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۳۴ و ۳۵.

(۲) محل جن.

مؤمن و کافر دارند، ناصبی و یهودی و نصاری و مجوسی دارند، و (همانطور

که انسانها فرزند آدمند) ایشان فرزند جان اند «۱».

مؤلف: روایات در باب قصه این چند نفر جنی که آمدند و به صدای قرائت قرآن گوش فرا دادند بسیار زیاد و سخت مختلف است، به طوری که به هیچ وجه نمی شود متن آنها را با قرآن و یا قرائنی مورد اعتماد تصحیح کرد، و به همین جهت تنها به این یک حدیث اکتفاء نمودیم، و به زودی بعضی دیگر از آنها در تفسیر سوره جن خواهد آمد- ان شاء اللّه تعالی.

و نیز در همان کتاب است که از عالم (ع) پرسیدند آیا مؤمنین جنی هم داخل بهشت می شوند؟ فرمود: نه، لیکن برای خدای تعالی حظیره هایی بین بهشت و دوزخ هست که مؤمنین از جن و فساق از شیعه در آنجا قرار داده می شوند «۲».

مؤلف: نظیر این مضمون در بعضی از روایات که آخر سندش سقط شده از طرق اهل سنت نقل شده، و روایت قمی هم سند ندارد، و علاوه بر آن نام امام را نبرده، و به جای آن گفته از" عالم سؤال کردند" حال اگر با این دو اشکالی که در آن هست پذیرفته شود، ناگزیر باید حظیره ها به پائین ترین مراتب بهشت حمل شود، و باید گفت حظیره های کذایی هم جزء بهشت اند، چون عمومات کتاب دلالت دارد بر اینکه ثوابهای بهشتی شامل تمامی مطیعین از انس و جن است.

و در کافی به سندی که به ابن ابی یعفور دارد از او نقل کرده که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: سادات انبیاء و مرسلین پنج نفرند و آنها رسولان اولوا العزم هستند که محور گردونه شریعتند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)

».(۳)

و نیز به سند خود از عبد الرحمن بن کثیر از ابی جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: اولین کسی که در روی زمین وصی پیغمبر شد، هبه اللَّه فرزند آدم بود، و هیچ یک از انبیاء گذشته بدون وصی نبوده اند.

و عدد انبیاء صد و بیست هزار نفر است، که از آنان پنج نفر اولوا العزمند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) ... «۴»

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۰.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۳.

(۴) نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳ به نقل از کافی.

مؤلف: پنج نفر بودن انبیاء اولوا العزم از جمله مطالبی است که روایات آن از ائمه اهل بیت بسیار فراوان است که به طرق بسیاری هم از رسول خدا (ص) نقل شده و هم از امام باقر و امام صادق و امام علی بن موسی الرضا.

و از روضه الواعظین، نوشته مرحوم شیخ مفید حکایت شده که او نقل کرده که شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: بین دنیا و آخرت چقدر فاصله است؟

فرمود: یک چشم بر هم زدن، هم چنان که خدای عز و جل فرموده: " كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ ..." «۱».

---

(۱) نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۵ به نقل از روضه الواعظین.

تفسیر نمونه

سوره احقاف

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۵ آیه است

محتوای سوره احقاف

این سوره از سوره های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تاءیید کرده اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم

کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک ، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده ، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمعبندی فشرده می توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:

۱ - بیان عظمت قرآن .

۲ - مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی .

۳ - توجیه مردم در مساءله معاد و دادگاه عدل پروردگار.

۴ - ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین احقاف بودند بیان می دارد (نام سوره نیز از همینجا گرفته شده است).

۵ - اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می شود.

۶ - تشویق مؤ منان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.

۷ - دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین .

فضیلت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فضیلت این سوره آمده است : من قراء سوره الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات ، و محی عنه عشر سیئات ، و رفع له عشر درجات : ((هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه

محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود)). <۱>

از آنجا

که ((احقاف)) جمع ((حقف)) (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت ((احقاف)) می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است .

بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوی ، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء کل لیله او کل جمعه سوره الاحقاف لم یصبه الله عز و جل بروعه فی الحیاه الدنیا، و آمنه من فزع یوم القیامه ان شاء الله : ((هر کس سوره احقاف را هر شب ، یا هر جمعه ، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد)). <۲>

تفسیر:

آفرینش این جهان بر اساس حق است

این سوره آخرین سوره از سوره های هفتگانه ((حم)) است که مجموعا ((حوامیم)) نام دارد.

در تفسیر ((حروف مقطعه)) عموما، و ((حم)) خصوصا، مطالب زیادی در آغاز سوره های ((بقره)) و ((آل عمران)) و ((اعراف)) و سوره های گذشته ((حم)) داشتیم

نیازی به تکرار ندارد.

همین قدر می گوئیم که این آیات تکاندهنده و حرکت آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حا و میم ، و

مانند آن ، ترکیب یافته ، و در عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.

و شاید به همین جهت بلافاصله می افزاید: - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است)) (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم).

این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره های ((حم)) آمده است (مؤ من و جاثیه و احقاف).

مسلم است قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بیکران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

سپس از کتاب ((تدوین)) به کتاب ((تکوین)) پرداخته ، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می گوید، و می فرماید: ((ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق نیافریدیم)) (ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق).

نه در کتاب آسمانیش کلمه ای بر خلاف حق است ، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون ، همه سنجیده ، و همه همراه و توام با حق است .

اما این آفرینش همانگونه که سرآغازی داشته سرانجامی نیز دارد، و لذا

در دنباله آیه می افزاید: ((ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم)) (و اجل مسمی).

که با فرارسیدن آن دنیا فانی می شود، و چون این جهان توام با حق و دارای هدف است ، طبعا باید به دنبال آن جهانی دیگر که نتائج اعمال در

آن بررسی می شود وجود داشته باشد، بنابراین حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است ، و گرنه پوچ و بیهوده بود و توءام با ظلم و ستم فراوان .

اما با اینکه قرآن حق است ، و آفرینش جهان نیز حق ((کافران لجوج از آنچه انذار شده اند رویگردان هستند)) (و الذین کفروا عما انذروا معرضون).

از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است ، اما این غافلان بیخبر نه به این توجهی می کنند، و نه به آن .

تعبیر به ((معرضون)) از ماده ((اعراض)) اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند حقایق را درک می کنند اما آنها صورت خود را برمی گردانند، و از حق گریزانند مبادا در روند تقالید و تخیلات و هوی و هوس آنها دگرگونی ایجاد کند. گمراهترین مردم ؟

در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است ، لازمه این سخن آن است که جز او معبودی در جهان نیست چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو در ذات پاک او جمع است .

و برای تکمیل این بحث در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((به این مشرکان بگو: به

من خبر دهید معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده اند))؟! (قل ا رایتم ما تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض).

((یا اینکه شرکتی در آفرینش آسمانها و مالکیت و تدبیر آنها دارند)) (ام لهم شرک فی السموات).

هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچگونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می گوئید ((خالق همه اینها الله است)). <۳>

با اینحال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن ((بتها)) این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید؟!

و اگر فرضا می گوئید آنها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته اند ((کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر این معنی دهد برای من بیاورید اگر راست می گوئید)) (ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثاره من علم ان کنتم صادقین).

کوتاه سخن اینکه : دلیل یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی ، و یا شهادت و گواهی دانشمندان ، شما که در ادعاهای خود در مورد بتها نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تاءیید می کند، پس معلوم می

شود آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست .

بنـابراین جمله ((ارونی مـا ذا خلقوا من الاـرض ...)) اشـاره به دلیل عقل و جمله ((ایتونی بکتاب من قبل هـذا)) اشاره به وحی آسمانی و تعبیر به ((اثاره من علم)) اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است . <۴>

علمای لغت و مفسـران برای ((اثاره)) (بر وزن حلاوه) چنـد معنی ذکر کرده اند: ((باقیمانده چیزی)) ((روایت)) و ((علامت)) ولی ظـاهر این است که همه به یـک معنی بـازمی گردد، و آن اثری است که از چیزی بـاقی می مانـد، و دلیـل بر وجود آن است .

شـبیه همین گفتگـو و مؤ اخـذه و محـاکمه بت پرسـتان در آیه ۴۰ سوره فـاطر آمـده است ، آنجـا که می گویـد: قـل اء راءیتم شرکائکم الذین تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض ام لهم شـرک فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینه منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا.

قابل توجه اینکه در مورد زمین می گوید: ما ذا خلقوا من الارض (چه

چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسـمانها می گوید: ام لهم شـرک فی السـموات (یا اینکه در آفرینش آسـمانها شرکتی دارند؟) یعنی در هر دو جا سخن از شرکت است ، زیرا شرک در عبادت باید از شرک در خالقیت و تدبیر نشات گیرد.

در اینجـا این سؤ ال پیش می آیـد که اگر مشـرکان معمولا امر خلقت را منحصـرا مربوط به الله می دانسـتند مطالبه یکی از این دلائل سه

گانه از آنها برای چیست ؟.

در پاسخ می توان گفت که این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالا در میان بتپرستان بوده اند و بتان را سهیم در آفرینش می دانستند، یا اینکه مساءله به صورت فرضی مطرح شده ، یعنی اگر فرضا به فکر چنین ادعائی در زمینه شرکت بتها در آفرینش جهان بیفتید هیچگونه دلیل عقلی و نقلی و عقلائی بر ادعای خود ندارید.

سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می افزاید: ((چه کسی گمراه تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند))؟ (و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامه).

نه تنها پاسخ آنها را نمی دهند، اصلا سخنانشان را نمی شنوند ((و از دعا و ندای آنها غافلند))! (و هم عن دعائهم غافلون).

بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بتهای بیجان دانسته اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهائی که معبود واقع شدند می دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تاءیید می کند.

ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است .

اینکه می گوید تا

روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی گویند مفهومش این نیست که در قیامت جوابشان را می دهند - آنچنانکه بعضی پنداشته اند - بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد به کار می رود، فی المثل می گوئیم : اگر تا روز قیامت هم به فلانکس اصرار کنی به تو وام نمی دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می کند.

نکته آن نیز معلوم است ، زیرا هرگونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است ، هنگامی که دنیا پایان می گیرد زمینه همه این امور کلا برچیده می شود.

و از آن اسفبارتر اینکه : ((هنگامی که مردم مشرك در قیامت محشور می شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می کنند))! (و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین).

معبودهائی که عقل دارند رسما به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح (علیه السلام) از عابدان خود بیزاری می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، از جمله در آیه ۱۴ سوره فاطر، خطاب به مشرکان ، می خوانیم : ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامه یکفرون بشرککم و لا ینبئك

مثل خبیر:

((هر گاه آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند و روز قیامت شرک و عبادت شما را انکار می کنند و هیچکس چون خداوند آگاه ، تو را باخبر نمی سازد))!

در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده با تفاوت مختصری تکرار شده است .

اما چگونه معبودان عبادت عابدان را انکار می کنند در حالی که جای انکار نیست ؟

ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند نه معبودان را چرا که سرچشمه ((بت پرستی)) ((هوی پرستی)) است .

این نکته نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها نسبت به عابدان در قیامت مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه ۲۵ سوره عنکبوت از قول ابراهیم (علیه السلام) قهرمان بتشکن نیز می خوانیم : و قال انما اتخذتم من دون الله اوثانا موده بینکم فی الحیاه الدنیا ثم یوم القیامه یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا: ((ابراهیم گفت شما غیر از خدا بتهائی برای خود برگزیده اید که مایه دوستی میان شما در زندگی دنیا باشد، اما در قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید))!.

در آیه ۸۲ سوره مریم نیز آمده است کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا: ((به زودی آنها عبادت عابدان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود)). بگو من پیامبر نوظهوری نیستم

این آیات همچنان از وضع مشرکان گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده

، می گویـد: ((هنگـامی که آیـات روشن مـا بر آنهـا خوانـده می شود کـافران در مورد حقی که به سوی آنهـا آمـده است می گویند این سحر آشکار است)) (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جائهم هذا سحر مبین).

آنها از یکسو نمی توانند نفوذ سـریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند، و از سوی دیگر حاضـر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سـر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان ((سحر آشکار)) مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تاءثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها!

بنابراین ((حق)) در آیه فوق اشاره به همان ((آیات قرآن)) است ، هر چند

بعضـی آن را به معنی ((نبوت)) یا ((اسـلام)) یا ((معجزات دیگر پیامبر)) (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند، اما با توجه به آغاز آیه تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند، پا را از آن فراتر نهاده ، با صراحت ((می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته)) (ام یقولون افتراه).

در اینجـا خداونـد به پیـامبرش دسـتور می دهـد که با دلیل روشـنی به آنها پاسـخ گویـد می فرمایـد: ((به آنها بگو: اگر مطلب آنطور باشد که شـما می پندارید و من این سـخن را افترا بسـته ام بر او لازم است که مرا رسوا کند، و شـما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید)) (قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا).

چگونه ممکن است خداونـد این ((آیات بینات)) و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگوئی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است .

همـانگونه که در آیه ۴۴ تا ۴۷ سوره ((حـاقه)) آمـده است : و لو تقول علینـا بعض الاقاویـل لاخـذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین ((اگر او (پیامبر اسـلام) نسـبتهای ناروائی به ما دهد ما او را با قدرت خود می گیریم ، و رگ قلب او را قطع می کنیم ، و احدی از شما نمی تواند مانع این کار گردد و از او دفاع کند)).

بنابراین چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم ؟، و چگونه باور می کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟

سپس به عنوان تهدید می افزاید: ((اما خداوند بهتر از هر کس کارهائی را

که شما در آن وارد می شوید می داند)) و به موقع شما را سخت کیفر می دهد (هو اعلم بما تفیضون فیه). <۶>

آری او این نسـبتهای نـاروا را که به من می دهیـد، و در برابر فرسـتاده او قیـام کرده ایـد، و با سمپاشـی مردم را از ایمان به حق بازمی دارید، همه را می داند.

و در جمله بعـد به عنوان تاءکیـد بیشتر تواءم بـا برخوردی مؤ دبـانه می افزایـد: ((همین بس که خداونـد میـان من و شـما گواه باشد)) (کفی به شهیدا بینی و بینکم).

او صدق دعوت من ، و تلاش و کوششهایم را در ابلاغ رسالت می داند،

و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند، و همین برای من و شما کافی است .

و برای اینکه راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می افزاید: ((او غفور و رحیم است)) (و هو الغفور الرحیم).

توبه کاران را می بخشد، و آنها را مشمول رحمت واسعه خود می سازد.

در آیه بعد می افزاید: ((بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم)) (قل ما کنت بدعا من الرسل).

((و نمی دانم خداوند با من چه می کند، و با شما چه خواهد کرد))؟! (و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم).

((تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم)) (ان اتبع الا ما یوحی الی).

((و جز بیم دهنده آشکاری نیستم)) (و ما انا الا نذیر مبین).

این جمله های کوتاه و پرمعنی ، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان ، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می کردند.

گاه می گفتند: چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود؟

گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنائی می نمودند.

گاه انتظار داشتند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند.

و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند تعجب می کردند.

این آیه اشاره ای اجمالی

به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئیها است .

می گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده ام ، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می گفتند: ما از حوادث غیب آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است .

و هیچیک از آنها در برابر ((معجزات اقتراحی)) و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند.

تا همگان بدانند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز بنده ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است ، اینها واقعیتهائی است که می بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.

اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به سحر متهم می ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبتهای ناروا نیز

همان توهماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.

و از اینجا روشن می شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می دهد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح درباره فتح مکه ، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه ۲۷ سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح (علیه السلام) آمده که می فرمود: انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی

بیوتکم : ((من شما را به آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم)) (آل عمران - ۴۴) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که آیه مورد بحث نفی ((علم غیب مطلق)) می کند، نه ((مطلق علم غیب))، به تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می گوید.

شاهد این گفتار آیه ۲۶ و ۲۷ سوره ((جن)) است : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول : ((خدا عالم الغیب است ، و هیچکس را بر مکنون علم خود آگاه نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت اویند)).

بعضی از مفسران برای آیه مورد بحث شان نزولی آورده اند و گفته اند: هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه زیاد شد، حضرت در خواب دید که به سرزمینی هجرت می کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است ، این را برای یاران خود بازگو کرد، آنها همه خوشحال شدند و فکر کردند، به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند ای رسول خدا! آنچه را فرمودی ندیدیم ، کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ساکت شد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید: و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم : ((من نمی دانم خدا با من و

شما چه خواهد کرد)). <۷>

ولی این شان نزول بعید به نظر می رسد زیرا مخاطب در این آیات دشمنان

پیامبرنـد، نه دوسـتان او امـا ممکن است از قبیـل تطبیق باشـد یعنی به هنگـام مطرح کردن این سؤ ال از نـاحیه دوسـتانش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این آیه تمسک جست ، و به آنها پاسخ گفت .

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می افزاید: ((بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شـما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسـرائیل بر آن شـهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شـما تکبر کنید و تسـلیم نشوید، چه کسـی از شـما گمراهتر خواهد بود؟! مسـلما خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند)) (قل ا راءیتم ان کان من عند الله و کفرتم به و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فامن و استکبرتم ان الله لا یهدی القوم الظالمین). <۸>

در این که این شاهد بنی اسرائیلی که بوده است که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده ، در میان مفسران گفتگو است .

بعضی گفته اند منظور موسی بن عمران است که در عصر خود خبر از ظهور پیامبر اسلام و نشانه های او داد.

ولی این احتمـال با توجه به جمله فامن و اسـتکبرتم که نشان می دهـد این شاهـد بنی اسـرائیلی به پیامبر اسـلام ایمان آورده در حالی که مشرکان استکبار کردند سازگار نیست ، زیرا ظاهر جمله نشان می دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) بوده و به حضرتش ایمان آورده در حالی که دیگران راه استکبار را پیش گرفتند.

بعضی دیگر گفته اند این مرد یکی از علمای اهل کتاب بوده که در مکه

می زیسته ، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در مکه کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده ، با این حال معلوم نیست این عالم بنی اسرائیلی چه کسی بوده ؟ و نامش چه بوده است ؟

این تفسیر با توجه به اینکه عالم معروفی از اهل کتاب در مکه در عصر ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود نداشته و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده اند نیز چندان مناسب به نظر نمی رسد. <۹>

البته این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد که با مکی بودن تمام سوره احقاف سازگار است .

تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده این است که این شاهد دانشمند معروف یهود ((عبد الله بن سلام)) بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست .

در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با بعضی از یارانش در مدینه در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناخشنود بودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ای جمعیت یهود دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدهند تا خداوند غضبش

را از تمام یهودیان جهان برگیرد.

آنها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار همه سکوت کردند، سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند ((حاشر)) و ((عاقب)) (القابی که در توراه برای پیامبر آمده بود) منم ، خواه ایمان بیاورید یا تکذیبم کنید.

سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت

سر او آمد و گفت ای محمد! بایست ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاد، سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت : مرا چگونه آدمی می دانید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در میان خود مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم ، سپس افزود: من خدا را گواه می گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است !

یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می گوئی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.

رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: شما دروغ می گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد (و این مرد کسی جز عبد الله بن سلام نبود).

و در اینجا آیه فوق (قل اء راءیتم ان کان من عند الله ...) نازل گشت . <۱۰>

طبق این تفسیر این آیه در مدینه نازل شده است هر چند سوره سوره مکی است ، و این منحصر به آیه

مورد بحث نیست ، در سوره های دیگر از قرآن نیز احیانا آیات مکی در لابلای سوره های مدنی یا بالعکس دیده می شود که نشان می دهد گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می داده آیه ای را که تناسب با مفاد سوره ای داشته بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.

این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد. مفسران برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل کرده اند: ۱ - این آیه در مورد ((ابوذر غفاری)) است که در مکه اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این بیسر و پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .

۲ - یک کنیز رومی در مکه بود به نام ذی النیره <۱۱> که دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به سوی اسلام اجابت کرد بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورده چیز خوبی بود ((ذی النیره ها)) بر ما مقدم نمی شدند!

۳ - گروهی از قبایل بادیه نشین مکه پیش از مردم شهر به اسلام روی آوردند، اشراف مکه گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این شتر چرانها! بر ما سبقت نمی گرفتند.

۴ - جمعی از مردان پاکدل اما فقیر و تهیدست

همچون ((بلال)) و ((صهیب)) و ((عمار)) اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، و اشراف مکه گفتند: مگر ممکن است آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟!

۵ - هنگامی که ((عبدالله بن سلام)) و بعضی از یارانش ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی شدند. <۱۲>

شان نزولهای چهارگانه اول را در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن اینکه اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهیدست به سرعت مورد استقبال قرار گرفت ، چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهائی پاکتر از قشر مرفه عیاش و هوسباز داشتند.

این استقبال گرم از ناحیه این گروه که یکی از بزرگترین نقطه های قوت این آئین الهی بود از سوی مغروران مستکبر به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم !

جالب اینکه این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رائجترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند: مذهب به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و

بالاتر قرار داریم !

قرآن در آیات مورد بحث پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می شنوید.اما پنجمین شان نزولی که در بالا ذکر شد که منظور عبد الله بن سلام و یاران

او هستند هر چند به گفته طبرسی در ((مجمع البیان)) و ((قرطبی)) در تفسیرش از اکثر مفسران نقل شده از دو جهت بعید به نظر می رسد.

نخست اینکه تعبیر به ((الذین کفروا)) به طور مطلق معمولا در مورد مشرکان به کار می رود نه اهل کتاب و یهود و نصاری .

دیگر اینکه ((عبدالله بن سلام)) مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود که درباره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود او و یارانش بر ما پیشی نمی گرفتند.

شرط پیروزی ایمان و استقامت است

این آیات همچنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می گوید: ((کافران درباره مؤ منان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند))! (و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا الیه). <۱۳>

اینها یک مشت افراد فقیر و بیسر و پا، روستائی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بیخبر بمانیم ؟!

غافل از اینکه عیب در خود آنها بوده است نه در آئین اسلام ، اگر پرده های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست

مال و مقام و شـهوت نبودنـد، اگر خود برتربینی و خود محوری اجازه تحقیق حق به آنها می داد، و همانند تهیدسـتان پاکدل ، حقجو و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می گوید: ((چون خود آنها به وسـیله قرآن هدایت نشدند به زودی می گویند این یک دروغ قدیمی است))! (و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم). <۱۴>

یعنی آنها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت .

تعبیر به ((افک قـدیم)) شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شـده که می گفتنـد: اینها اساطیر الاولین (افسانه های پیشینیان) است (فرقان - ۵).

و نیز تعبیر به ((سـیقولون)) به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آنها به طور مسـتمر این تهمت را به قرآن می بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند.

سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشـرکان که می گفتنـد این یک دروغ قدیمی است پرداخته می گوید: ((از نشانه های صدق

این کتـاب بزرگ این است که قبـل از آن کتاب موسـی در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خـدا نازل گردیـد و خبر از اوصـاف پیـامبر بعـد از خود داد، و این قرآن نیز کتـابی است هماهنـگ با نشانه هائی که در تورات آمـده)) (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه و هذا کتاب مصدق).

با این حال چگونه میگوئید این یک دروغ قدیمی است

؟!

کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است ، یعنی هماهنگ با نشانه هائی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کتاب آسمانی او آمده است ، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم : ((اهل کتاب او را به خوبی می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند)) (بقره - ۱۴۶).

نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه ۱۷ نیز آمده است : ا فمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه اولئک یؤ منون به : ((آیا آنکس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می آید، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود گواهی بر آن می دهد همانند کسی است که چنین نباشد))؟! (هود - ۱۷).

تعبیر به ((اماما و رحمه)) ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیانا مساءله تکلیف شاق و خشونت بار به ذهن تداعی می کند به واسطه خاطره ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر ((رحمت)) این تداعی را اصلاح کرده ، می گوید: امامت این امام تواءم با رحمت است ، حتی اگر تکالیفی آورده آن هم رحمت است ، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنهاست .

و به دنبال آن می افزاید: ((این

در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان

عربی فصیح و گویاست)) که همگان از آن بهره مند شوند (لسانا عربیا).

و در پایان آیه هـدف نهائی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شـرح می دهـد: ((هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد)) (لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین).

و با توجه به جمله ((ینـذر)) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می شود که انـذار قرآن همچون بشارت آن دائمی و مستمر است ، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می دهد و انذار می کند، و به نیکوکاران همواره بشارت می دهد.

قابل توجه اینکه نقطه مقابل ((ظالمان)) را ((نیکوکاران)) قرار داده ، چرا که ((ظلم)) در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود که طبعا یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس .

آیه بعـد در حقیقت تفسـیری است برای ((محسـنین)) (نیکوکاران) که در آیه قبل آمـده بود می فرماید: ((کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است ، سـپس اسـتقامت به خرج دادنـد، نه ترسـی برای آنهاست و نه غمی دارنـد)) (ان الـذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون). <۱۵>

در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است چرا که ((توحید)) اساس همه اعتقادات صحیح است ، و تمام اصول عقائـد به ریشه توحیـد بازمی گردد، و ((اسـتقامت)) و صبر و شـکیبائی نیز ریشه همه اعمال صالـح است ، زیرا می

دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان ((صبر بر اطاعت))،

((صبر بر معصیت)) و ((صبر بر مصیبت)) خلاصه کرد.

بنابراین ((محسنین)) کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است اینگونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته .

نظیر همین مطلب در آیه ۳۰ سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است . آنجا که می گوید: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون .

این آیه دو چیز اضافه دارد یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده ، دیگر اینکه علاوه بر نفی ترس و غم بشارت به بهشت موعود نیز در آیه سوره فصلت آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می شود.

به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می کند یکی فشرده تر و دیگری مشروحتر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در تفسیر جمله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فرمود: استقاموا علی ولایه علی امیر المؤ منین (علیه السلام) ((منظور استقامت بر ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام))) است .

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤ منان (علیه السلام) در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی مخصوصا در عصرهای تاریک و ظلمانی کار مشکلی است که بدون

استقامت امکان پذیر نیست ، بنابراین یکی از مصداقهای روشن آیه مورد بحث محسوب می شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت شرح مبسوطی پیرامون مساءله ((استقامت))

داده ایم . <۱۶>

و در آخرین آیه مورد بحث مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می دهد و می فرماید: ((آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند)) (اولئك اصحاب الجنه خالدین فیها).

((این به پاداش اعمالی است که انجام می دادند)) (جزاء بما کانوا یعملون).

ظاهر آیه چنانکه بعضی استفاده کرده اند مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهانی شده اند گر چه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند ولی در آغاز ((اصحاب جنت)) نیستند.

تعبیر به ((اصحاب)) (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمتهای بهشتی است .

و تعبیر جزاء بما کانوا یعملون از یکسو دلیل بر این است که ((بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند)) و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است . ای انسان ! به مادر و پدر نیکی کن

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه ((ظالم)) و ((محسن)) که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالا اشاره شده است .

نخست به وضع ((نیکوکاران)) پرداخته ، و از مساءله نیکی به پدر و مادر و

شکر زحمات آنها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: ((ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند)) (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا). <۱۷>

((وصیت)) و ((توصیه)) به معنی مطلق سفارش است ، و مفهوم آن منحصر به سفارشهای مربوط به ما بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر و دستور و فرمان تفسیر کرده اند.

سپس به دلیل لزوم حقشناسی در برابر مادر پرداخته می گوید: ((مادر))، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران

حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است)) (حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا).

((مادر)) در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتیها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که به حالت ((ویار)) نامیده می شود و یکی از سختترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: بر اثر کمبودهائی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد، و حتی روی استخوانهای او و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله

تمـام و به عشق فرزنـدی که به زودی چشم به دنیا می گشایـد و بر روی مادر لبخنـد می زنـد تمام این ناملائمات را تحمل می کند.

دوران وضع حمل که یکی از سـختترین لحظات زندگی مادر است فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سـر فرزند می نهد.

به هر حال بار سـنگینش را بر زمین گذارده دوران سـخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که بایـد به تمـام نیازهای کودکی پاسـخ گویـد که هیچگونه قـدرت بر بیان نیازهای خود نـدارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسـنگی و تشـنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست ، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقتفرسا، و تاءمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ .

بیماریهای مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شـکیبائی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است .

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه بخاطر عدم اهمیت آن است ، چرا که پـدر نیز در بسـیاری از این مشـکلات شـریک مادر است ، ولی چون مادر سـهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است .

در اینجا این سؤ ال مطرح می شود

که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده ، و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعه : ((مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند)).

در حالی که مجموع ((دوران حمل و شیرخوارگی)) در آیه مورد بحث فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری حداقل دوران حمل ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است ، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون جالینوس و ابن سینا نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است .

ضمنا از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام را شامل گردد، از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن ۹ ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل ۶ ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس می افزاید: ((حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد می گردد)) (حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه). <۱۸>

بعضی

از مفسران ((بلوغ اشد)) (رسیدن به مرحله توانائی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ ، و برای تاءکید می دانند، ولی ظاهر این است که بلوغ اشد اشاره به بلوغ جسمانی و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به ((بلوغ فکری و عقلانی)) است ، چرا که معروف است ، انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمنا در اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه ۳۴ اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی است .

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.

در حدیثی آمده است : ان الشیطان یجر یده علی وجه من زاد علی الاربعین

و لم یتب ، و یقول بابی وجه لا یفلح !: ((شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می کشد و می گوید پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی شود! (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست !). <۱۹>

از ابن عباس نیز نقل شده : من اتی علیه الاربعون سنه فلم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار!: ((هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد))!

به هر حال قرآن در دنباله

این سـخن می افزاید: این انسان لایق و با ایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گویـد: ((پروردگـارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شـکر نعمتی را که به من و پـدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم)) (قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی). <۲۰>

این تعبیر نشان می دهـد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی هم از عمق و وسـعت نعمتهای خدا بر او آگاه می گردد، و هم از خـدماتی که پـدر و مـادر به او کرده است تا به این حـد رسـیده ، چرا که در این سن و سال معمولا خودش پـدر یا مادر می شود، و زحمـات طـاقت فرسـا و ایثـارگرانه آن دو را بـا چشم خود می بینـد، و بی اختیـار به یـاد آنها می افتـد و بجای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: ((خداونـدا! به من توفیق ده تا عمل صالح بجا آورم ، عملی که تو از آن خشـنود باشـی)) (و ان اعمل صالحا ترضاه).

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: ((خداوندا! صلاح و درستکاری

را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش)) (و اصلح لی فی ذریتی).

تعبیر به ((لی)) (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتائجش عائد من نیز بشود.

و تعبیر ((فی ذریتی)) (در فرزندان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان

او است .

جالب اینکه در دعای اول پـدر و مادر را شـریک می کنـد، و در دعای سوم فرزنـدان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کنـد، و اینگونه است انسان صالـح که اگر با یک چشم به خویشـتن می نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارنـد نگاه می کند.

و در پایـان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کـدام بیانگر یک برنامه عملی مؤ ثر است ، می گویـد: ((پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم)) (انی تبت الیک).

به مرحله ای رسـیده ام که بایـد خطـوط زنـدگی من تعیین گردد، و تـا به آخر عمر همچنـان ادامه یابـد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت ونازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم .

دیگر اینکه می گوید: ((من از مسلمین هستم)) (و انی من المسلمین).

در حقیقت این دو جمله پشـتوانه ای است برای آن دعاهـای سه گـانه و مفهـومش این است : چون من توبه کرده ام ، و تسـلیم مطلق در برابر فرمان توام ، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمتها بفرما.

آیه بعد بیان گویائی است از اجر و پاداش این گروه از مؤ منان شـکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است .

نخست می فرماید: ((آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم)) (اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ماعملوا).

چه بشارتی

از این بالاـتر که خداونـد بزرگ و قادر و منان ، عمل بنـده ضـعیف و ناچیزی را پـذیرا شود که این خود گذشـته از آثار دیگر افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی .

با اینکه خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد چرا می گوید: ((بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود))؟!

در پاسـخ این سؤ ال جمعی از مفسـران گفته اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مسـتحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد. <۲۱>

پاسـخ دیگر اینکه خداونـد بهترین اعمـال آنهـا را معیار پـذیرش قرار می دهـد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشـنده ای عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود عجیب نیست .

موهبت دوم پاکسازی آنها است ، می گوید: ((ما از گناهانشان می گذریم)) (و نتجاوز عن سیئاتهم).

در حالی که در میان بهشتیان جای دارند (فی اصحاب الجنه). <۲۲>

و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزشهائی

داشته اند شستشو داده ، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که منظور از ((اصحاب الجنه)) در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد

و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤ منان توبهکار بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می گیرند.

و در پایان آیه برای تاءکید بر این نعمتها که گفته شد می افزاید: ((این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است)) (وعد الصدق الذی کانوا یوعدون). <۲۳>

چگونه وعده صدق نباشد در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است ، و یا از ضعف و ناتوانی ، و خداوند از همه این امور منزه است .

۱- این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤ من بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده ، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمتهای پروردگار، و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده ، و به موقع از لغزشها توبه می کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، و همین امر سبب می شود که غرق رحمت و غفران و نعمتهای گوناگون خداوند شود.

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت .

۲ - تعبیر به ((وصینا الانسان)) (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این

است که مساءله نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است که حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند، بنابراین آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان

برای آنها شایسته نیست .

۳ - تعبیر به ((احسانا)) (با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکیهای بزرگ و برجسته انجام شود.

۴- شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم بخاطر این است که محسوستر و ملموستر است ، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است ، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاءکید بیشتری در مورد مادر شده است .

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسولخدا آمد و عرضکرد: من ابر؟ قال : امک ، قال ثم من ؟ قال امک ، قال ثم من ؟ قال امک ، قال ثم من ؟ قال اباک :

((ای رسولخدا به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود: به مادرت .

عرض کرد: بعد از او به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت .

برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود: به مادرت .

و در چهارمین بار وقتی این سؤ ال را تکرار کرد گفت به پدرت))!. <۲۴>

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید عرض کرد: هل ادیت حقها: ((آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام))؟!

پیامبر در جواب فرمود: لا و لا بزفره واحده : ((نه حتی یک نفس او را

جبران نکردی)). <۲۵>

۵- در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیونـد خانوادگی ، و احترام و اکرام پـدر و مادر، و نیز توجه به تربیت فرزنـدان ، داده شده است که در آیـات فوق به همه اشاره شـده است ، این بخاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحـدهای کوچکتری به نام خانواده تشکیل می شود، همانگونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگها و آجرها تشکیل می گردد.

بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسـجام و اسـتحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صـنعتی عصـر ما متلاشـی شـدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران ، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران .

منظره دردناک آسایشـگاههای بزرگسالان در جوامع صـنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویائی برای این حقیقت تلخ است .

مردان و زنانی که بعـد از یک عمر خـدمت ، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان ، و کمکهای آنها دارنـد، به کلی رانـده می شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روزشـماری می کنند، و چشم به در دوخته اند که آشـنائی از در درآیـد، انتظاری که شایـد در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود! به راستی تصور چنین حالتی زنـدگی را برای انسان از همان آغازش تلخ

می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و

تمدن منهای ایمان و مذهب .

۶ - جمله ((ان اعمل صالحا ترضاه)) بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود، و تعبیر ((احسن ما عملوا)) (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده ، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان ، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد.
پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤ منانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق ، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان ، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند.

اما در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق نشناس و عاق پدر و مادر، می فرماید:

((و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم ؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند))! (والذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی ان اخرج و قد خلت القرون من قبلی). <۲۶>

اما پدر و مادر مؤ من در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شدند آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور

که وعده خدا حق است)): (و هما

یستغیثان الله ویلک آمن ان وعد الله حق).

امـا او همچنـان به لجـاجت و خیره سـری خود ادامه می دهـد، و بـا تکبر و بی اعتنـائی می گویـد: ((اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست))! (فیقول ما هذا الا اساطیر الاولین).

اینکه میگوئید معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داسـتانهای دروغین اقوام گذشته است ، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود چند وصف است : بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا ((اف)) در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است ، و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود. <۲۷>

بعضی نیز گفته اند به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز. <۲۸>

دیگر اینکه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رسـتاخیز ندارنـد بلکه آن را به باد مسـخره گرفته ، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمرند.

وصف دیگرشـان این است گوش شـنوا ندارنـد، تسلیم در برابر حق نیسـتند و روحشـان از غرور و جهل و خودخواهی انباشـته است .

آری پـدر و مـادر دلسوز او هر چه تلاـش و کوشـش می کننـد که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهنـد تا این فرزند دلبنـد گرفتار عـذاب دردناک الهی نشود او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصـرار می ورزد، و سـرانجام ناچار او را رها می کنند.

همانگونه که در آیات گذشته پاداش مؤ منان صالح العمل بیان شده ،

در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده ، می فرماید:

((آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی درباره آنان مسجل شده ، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند)) (اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس). <۲۹>

((چرا که آنها همه از زیانکاران بودند)) (انهم کانوا خاسرین).

چه زیانی از این بدتر که تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم .

آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می کنند در حالی که اینها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند.

آنها حقشناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق - نشناسند و جسور و بی ادب حتی نسبت به والدینشان .

آنها ((همراه مقربان خداوند)) در بهشتند، و اینها در زمره اقوام بی - ایمان در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می شوند.

آنها از لغزشهای خود توبه می کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیانگرند و سرکش ، و خودخواه و متکبر.

قابل توجه اینکه : این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین

تکیه می کنند، و در دوزخ نیز با همانها محشور خواهند بود.

در آخرین آیه مورد بحث ، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده ، می

گوید: برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند (و لکل درجات مما عملوا). <۳۰>

چنـان نیست که بهشتیـان یـا دوزخیان همه در یک درجه باشـند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان ، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان ، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت ، دقیقا در اینجا حاکم است .

((درجـات)) جمع ((درجه)) معمولا به پله هائی گفته می شود که از آن به سـمت بالا می رونـد و ((درکات)) جمع ((درک)) (بر وزن مرگ) به پله هائی گفته می شود، که از آن به طرف پائین حرکت می کننـد، لذا در مورد بهشت ، درجات ، و در مورد دوزخ درکات گفته می شود، ولی در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شـده با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان درجات آمده و به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است . <۳۱>

سپس می افزاید: ((هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد)) (و لیوفیهم اعمالهم).

این تعبیر اشـاره دیگری است به مساءله تجسم اعمال که در آنجا اعمال آدمی با او خواهـد بود، اعمال نیکش مایه رحمت ، و آرامش او است ، و اعمال

زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب .

و در پایان به عنوان تاءکید می گوید: ((و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد)) (و هم لایظلمون).

چرا که اعمال خودشان را دریافت میدارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می شود.

بعلاوه ((درجات)) و ((درکات)) آنها

دقیقا تعیین شده ، و حتی کمترین عمل خوب و بد در سرنوشت آنها مؤ ثر است ، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.

چگونه این آیه از سوی بنی امیه تحریف شد؟

در حدیثی آمده است که ((معاویه)) نامه ای به ((مروان)) (والی مدینه) نوشت تا از مردم برای فرزندش ((یزید)) بیعت بگیرد، ((عبدالرحمن)) فرزند ((ابوبکر)) در مجلس حاضر بود، گفت : معاویه می خواهد این کار را همانند ((هرقل)) و ((کسری)) (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد که پدران فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) بجانشینی خود برمی گزیدند.

مروان از روی منبر فریاد زد خاموش باش ، تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است : والذی قال لوالدیه اف لکما.

((عایشه)) حضور داشت رو به او کرد و گفت : دروغ می گوئی ، من می دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است ؟ اگر می خواهی تا نام و نسبش را بگویم ، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که در پشت پدر بودی بنابراین تو نتیجه لعنت رسول خدائی)). <۳۲>

آری گناه ((عبدالرحمن)) این بود که از یکسو به امیرمؤ منان علی (علیه السلام) عشق می ورزید کاری که برای بنی امیه بسیار ناخوشایند بود.

و از سوی دیگر با موروثی شدن خلافت ، و تبدیل آن به سلطنت ، شدیدا مخالف بود، و بیعت گرفتن برای یزید را نوعی حرکت کسروی و هرقلی می دانست .

لذا از طرف دشمنان قسم خورده اسلام ، یعنی آل امیه ، مورد

حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند

و چه پاسخ مناسبی عایشه به مروان داد که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه ۶۰ سوره اسراء و الشجره الملعونه فی القرآن). <۳۳> زهد و ذخیره برای آخرت

این آیه همچنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می دهد و گوشه هائی از عذابهای جسمانی و روحانی آنها را بازگو کرده ، می فرماید:

((آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره مند شدید، اما امروز عذاب ذلتبار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید

و به خاطر گناهانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود)) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسقون). <۳۴>

آری شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت معاد را انکار کردید تا دستتان کاملا باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای بدست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آنهمه هوسبازیها، و هواپرستیها، و استکبار و فسق خود را می بینید.

۱- این آیه می گوید در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند و شبیه آن در آیه ۲۶

مؤ من درباره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النار یعرضون علیها غدوا و عشیا: ((هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند)).

در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن می خوانیم که جهنم بر کافران عرضه می شود: و عرضنا جهنم للکافرین عرضا (در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم) (کهف - ۱۰۰).

لذا بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است : پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن

آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می دارند. <۳۵>

بعضی نیز گفته اند در عبارت یکنوع قلب است و منظور از عرضه داشتن کافران بر آتش همان عرضه داشتن آتش بر کفار است ، چرا که آتش عقل و شعوری ندارد تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.

ولی این ایراد را می توان پاسخ گفت چرا که در پاره ای از آیات قرآن یکنوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده تا آنجا که خداوند با آن سخن می گوید، و او پاسخ می دهد: می فرماید: هل امتلات ؟ ((ای دوزخ آیا پر شدی))؟ در پاسخ عرض می کند: هل من مزید؟: ((آیا بیشتر از این هم وجود دارد))؟! (ق - ۳۰)

حق این است که حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز است ، تا آنجا

که یکی در اختیـار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنان است که موانع در میان آن دو برطرف می شود، و در این صورت هم می توان گفت : آنها بر آتش عرضه می شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است .

و به هر حـال نیازی نیست که عرضه داشـتن را به معنی وارد شـدن در آتش بگیریم آنچنانکه طبرسـی در مجمع البیان آورده ، بلکه این عرضه داشـتن خود یکنوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمتهای جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.

۲ - جمله ((اذهبتم طیبـاتکم)) به معنی بهره گیری از لذائـذ دنیـاست و تعبیر به ((اذهبتم)) (بردیـد) به خـاطر آن است که این لذائذ و مواهب با

بهره گیری نابود می شوند و از بین می روند.

مسـلما تمتع از مواهب الهی در این جهان کار نکوهیـده ای نیست ، آنچه نکوهیـده است غرق شـدن در لذات مادی و فراموش کردن یـاد خـدا و قیامت ، یا بهره گیری گناه آلود و بی قیـد و شـرط از این لـذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه اسـت قابل توجه اینکه این تعبیر تنها در این آیه از قرآن مجیـد دیده می شود، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می پوشـد، یـا جز به مقـدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهـای الهی از آنهـا بهره نمی گیرد، در این صـورت گوئی این طیبـات را ذخیره

برای آخرتش کرده است .

ولی بسیار می شود که همچون چهارپایان ، بدون قید و شرط از آنها بهره می گیرد و همه را به نابودی می کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی کند بلکه کوله باری از گناه نیز برای خود فراهم می سازد، قرآن درباره این گروه می گوید: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا.

در بعضی از کتب لغت نقل شده است که منظور از جمله انفقتم طیبات ما رزقتم فی شهواتکم و فی ملاذ الدنیا، و لم تنفقوها فی مرضات الله : ((شما روزیهای پاکیزه ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید)). <۳۶>

۳ - ((طیبات)) معنی وسیع و گسترده ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می شود هر چند بعضی از مفسران آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده اند ولی حق این است که جوانی تنها یک مصداق می تواند باشد.

۴ - تعبیر به ((عذاب الهون)) (مجازات توهین آمیز و تحقیر کننده) عکس - العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین ، چرا که مجازات الهی کاملا متناسب نوع گناه است ، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.

۵- در ذیل آیه دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست ((استکبار در زمین)) و دوم ((فسق)) ممکن است اولی اشاره به عدم ایمان به آیات الهی و بعثت انبیا و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان ،

یکی از ترک اصول دین سخن می گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین . <۳۷>

۶- تعبیر به ((غیر الحق)) به این معنی نیست که استکبار دو گونه است ((حق)) و ((ناحق)) بلکه این تعبیرات معمولا ـ برای تاءکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.

۷ - زهد پیشوایان بزرگ

در منابع مختلف حدیث و تفسیر روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصا به آیه مورد بحث در آن استناد شده است ، از جمله :

در حدیثی آمده است که روزی عمر در ((مشربه ام ابراهیم)) (محلی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت ، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت ، سلام کرد و نشست ، گفت : تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی ، کسری و قیصر بر تختهای طلا و فرشهای ابریشمین می خوابند، ولی

شما اینچنین ! پیامبر فرمود: اولئک قوم اجلت طیباتهم ، و هی وشیکه الانقطاع و انما آخرت لنا طیباتنا: ((آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده ، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است)). <۳۸>

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : روزی مقداری حلوای مخصوصی خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند آیا آن را حرام می دانی ؟! فرمود: نه ، ولکنی اخشی ان تتوق

الیه نفسی فاطلبه ثم تلا هذه الایه : اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: ((من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن باشم ، سپس این آیه را تلاوت فرمود: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا .... <۳۹>

در حدیث دیگری آمده است : ان امیر المؤ منین (علیه السلام) اشتهی کبدا مشویه علی خبز لینه فاقام حولا یشتهیها، ذکر ذلک للحسن (علیه السلام) و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه ، فوقف سائل بالباب ، فقال : یا بنی ! احملها الیه ، لا تقراء صحیفتنا غدا: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها!:

((امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یکسال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن (علیه السلام) دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد، امام (علیه السلام) فرمود: این غذا را به سائل ده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: ((شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید)). <۴۰> قوم عاد و تندباد مرگبار!

از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال

مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است پرداخته ، می گوید: ((برای این مشرکان مکه سرگذشت هود برادر قوم عاد را یادآوری کن)) (و اذکر اخا عاد).

تعبیر به ((اخ)) (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است ، این تعبیر چنانکه می دانیم در مورد عده ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است ، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند.

این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.

سپس می افزاید: در آن هنگام که قومش را در سرزمین ((احقاف)) انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند)) (اذ انذر قومه بالاحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه).

((احقاف)) چنانکه قبلا- هم گفته ایم به معنی شنهای روانی است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج رویهم انباشته می گردد، و از این تعبیر روشن می شود که سرزمین قوم عاد ریگستان بزرگی بوده

بعضی آنرا در قلب جزیره عربستان میان ((نجد)) و ((احساء)) و ((حضرموت)) و ((عمان)) دانسته اند. <۴۱>

ولی این معنی بعید به نظر می رسد، چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره شعرا) برمی آید که قوم عاد در جائی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب ، و در قلب جزیره

چنین مطلبی بسیار بعید است .

جمعی دیگر از مفسران آنرا در قسمت جنوبی جزیره حوالی یمن ، یا در سواحل دریای عرب دانسته اند. <۴۲>

بعضی نیز احتمال داده اند که احقاف منطقه ای در سرزمین عراق ، در مناطق

کلده و بابل بوده . <۴۳>

و از ((طبری)) نقل شده که ((احقاف)) نام کوهی است در شام <۴۴>

ولی بـا تنـاسب به معنی لغوی ((احقـاف)) و با توجه به اینکه سـرزمین آنها در عین مصون نبودن از شـنهای روان دارای آب و درخت بوده قول کسانی که می گویند این منطقه در جنوب جزیره عربسـتان و نزدیکی سرزمین یمن بوده است نزدیکتر به نظر می رسد.

جمله و قـد خلت النـذر من بین یـدیه و من خلفه (پیـامبران انذارکننـده ای از پیش رو و پشت سـر هود آمـده بودنـد) اشـاره به پیـامبرانی است که قبـل از او مبعوث شدنـد، گروهی بـا فاصـله کم که قرآن از آنهـا تعبیر ((من بین یـدیه)) کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به ((من خلفه)) شده است .

اما اینکه بعضـی احتمال داده اند که منظور از این جمله پیامبرانی است که قبل از هود و بعد از هود آمده اند بسیار بعید است و یا جمله ((و قد خلت)) که زمان گذشته را می رساند سازگار نیست .

اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می افزاید ((به آنها گفت جز خداوند یگانه را نپرستید)) (الا تعبدوا الا الله).

سپس آنها را تهدید کرده گفت : ((من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم)) (انی اخاف علیکم

عذاب یوم عظیم).

گر چه تعبیر به ((یوم عظیم)) غالبا به معنی روز قیامت آمده است ، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته نیز اطلاق شده است . و منظور در اینجا نیز همین معنی است چرا که در دنباله همین آیات می خوانیم ((سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند

و بر باد رفتند)).

اما این قوم لجوج و سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود گفتند: ((آیا تو آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی)) (قالوا اءجئتنا لتافکنا عن آلهتنا). <۴۵>

((اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور))! (فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین).

این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است ، چرا که در جمله اول می گویند چون دعوت تو برخلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته ایم و از نیاکانمان به ارث برده ایم دروغ و افترا است .

و در جمله دوم تقاضای عذاب می کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقا نیست ، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می کند هر چند به آن یقین نداشته باشد؟

ولی ((هود)) در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت : ((علم و آگاهی تنها نزد خداوند است)) (قال انما العلم عند الله).

او است که می داند در چه زمان ، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است ، و نه به میل

و اراده من ، باید هدف که اتمام حجت است حاصل گردد، چرا که حکمتش چنین اقتضا می کند.

سپس افزود: ((وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم)) (و ابلغکم ما ارسلت به)

مسئولیت اصلی من همین است ، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار

با شما است ، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است .

((ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید)) (و لکنی اریکم قوما تجهلون).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است ، جهلی تواءم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می کند، اگر مختصر آگاهی داشتید حداقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

سرانجام نصائح مؤ ثر و رهبریهای برادرانه ((هود)) در آن سنگدلان تاءثیر نگذاشت ، و بجای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی نوح را با این سخن تکذیب می کردند که اگر راست میگوئی پس عذاب موعودت چه شد؟

اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده اند حکمت الهی ایجاب می کند که عذاب استیصال همان عذاب ریشه کن کننده را بر آنها بفرستد.

ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت ، و در آسمان به سرعت گسترده شد.

((هنگامی

که این ابر را مشاهده کردند که به سوی درهها و آبگیرهای آنها رو می آورد خوشحال شدند، و گفتند این ابری است بارانزا))! (فلما راءوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا). <۴۶>

مفسران گفته اند مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد، هوا گرم و خشک و خفه کننده شده بود، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده ای که از افقهای دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار درهها و سیلگیرها آمدند تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند و روحی تازه کنند.

ولی به زودی به آنها گفته شد ((این ابر بارانزا نیست این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می کردید)) (بل هو ما استعجلتم به).

((این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است)) (ریح فیها عذاب الیم).

ظاهرا گوینده این سخن خداوند بزرگ است ، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت .

آری تندبادی است ویرانگر که ((همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می کوبد و نابود می کند)) (تدمر کل شی ء بامر ربها)

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از ((همه چیز)) انسانها و چهارپایان و اموال آنها است .

زیرا در جمله بعد می افزاید: ((آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه های آنها به چشم نمی خورد)) (فاصبحوا لا یری الا مساکنهم).

و این نشان می دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند،

و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دور دست ، و یا در دریا افکنده شد.

بعضـی گفته انـد نخستین بار که متوجه شدنـد این ابر سـیاه ، تنـدباد پر گرد و غباری است ، زمانی بود که به نزدیک سـرزمین آنها رسید، و چهارپایان و چوپانهای

آنها را که در بیابانهای اطراف بود از زمین برداشت ، و به هوا برد، خیمه ها را از جا می کند و چنان بالا می برد که به صورت ملخی دیده می شد!

هنگامی که این صـحنه را دیدند فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و درها را به روی خود بسـتند، اما باد درها را از جا می کند، و آنها را بر زمین می کوبید (یا با خود می برد) و ((احقاف)) همان شنهای روان را بر پیکر آنها گسترد.

در آیه ۷ سوره حـاقه آمـده است این تنـدباد هفت شب و هشت روز ادامه یـافت))، آنهـا مرتبـا زیر تلی از شن و ماسه ناله می کردند، سپس تندباد شنها را با خود برد و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت ، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت !. <۴۷>

و در پایان به این حقیقت اشاره می کنـد که این سـرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه ((ما اینگونه قوم مجرم را کیفر می دهیم)) (کذلک نجزی القوم المجرمین).

این هشداری است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت ، گاه بادهائی را که به گفته قرآن ((مبشرات بین یدی رحمته

)) (پیشقراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمینهای مرده است ماءموریت مرگ - آفرینی می دهد.

گاه زمین را که مهد آرامش انسان است با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان او می کند.

و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است مبدل به سیلابی می گرداند و همه چیز را با آن غرق می کند.

آری ماءموران حیات او را عاملان مرگ او می سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص اینکه همانند قوم هود نشاط و سروری در آغاز بیافرینند تا عذابش دردناکتر باشد!

و جالب اینکه می گوید: این باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را درهم می کوبید. <۴۸> شما هرگز از قوم عاد قویتر نیستید!

این آیات در حقیقت نتیجه گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می گفت .

مشرکان مکه را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم)) (و لقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه). <۴۹>

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی ، و مال و ثروت ، و تمدن مادی ، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهائی بخشد نباید قوم عاد همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مساکن درهم ریخته چیزی باقی نماند!

این آیه در حقیقت شبیه همان چیزی است که

در سوره فجر درباره همین قوم عاد آمده است : الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد: ((آیا ندیـدی پروردگـار تو به قوم عـاد چه کرد؟ آن قوم بلنـد قـامت ، و دارای عمارتهای مرتفع ، آن قوم و قبیله ای که مثل و مانند آنها در

شهرها آفریده نشده بود)) (سوره فجر ۶ -۸).

و یا مانند آنچه در آیه ۳۶ سوره ق آمده است : و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا: ((چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عده و عده بیشتر بودند)).

خلاصه اینکه از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما

سپس می افزاید: ((ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم)) (و جعلنا لهم سمعا و ابصارا و افئده). <۵۰>

آنها از نظر درک و دیـد و تشـخیص واقعیتها نیز قوی و نیرومنـد بودنـد، مطالب را به خوبی درک می کردنـد، و از این وسائل خداداد در تاءمین مقاصد مادی خود کاملا بهره می گرفتند

((ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشـان آنها را به هنگام نزول عـذاب الهی به هیچوجه سودی نبخشـید، چرا که آیات خـدا را انکار می کردند)) (فما اغنی عنهم سمعهم و لاابصارهم و لا افئدتهم من شی ء اذ کانوا یجحدون بایات الله). <۵۱>

و سرانجام آنچه ((استهزا می کردند بر آنها وارد شد)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤ ن).

آری آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل

درک حقیقت ، اما

چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.

و همین کبر و غرور و دشمنی با حق سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند و راه نجات را بازیابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد گرفتار شدند.

جائی که آنها با آنهمه قدرت و امکانات کاری از پیش نبردند و پیکرهای بیجانشان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت ، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیفتر و ناتوانترید.

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سختترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را ماءمور مرگ و نابودیتان سازد، این خطابی است به مشرکان مکه ، و به همه انسانهای مغرور و ظالم و لجوج در طول همه قرون و اعصار.

به راستی همانگونه که قرآن می گوید ما اولین انسانهائی نیستیم که قدم روی زمین گذارده ایم ، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم .

سپس برای تاءکید بر این مطلب ، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: نه تنها قوم عاد بلکه ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می کردند هلاک کردیم)) (و لقد اهلکنا

ما حولكم من القرى)

اقـوامی که سـرزمین آنهـا از شـما چنـدان دور نیست و تقریبـا در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشـان بود، اگر قوم ((عـاد)) در سرزمین ((احقاف)) در جنوب جزیره زندگی می کردند، قوم ((ثمود)) در سرزمینی به نام ((حجر)) در شمال

جزیره ، و قوم ((سبا)) با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین ((یمن))، و قوم ((شعیب)) در سرزمین ((مدین)) در مسیر شما بـه سـوی شـام ، و همچنیـن قـوم ((لـوط)) در همین منطقه زنـدگی داشـتند و بر اثر کـثرت گنـاه و عصـیان و کفر به عـذابهای گوناگون گرفتار شدند.

هر یک از اینها آئینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویائی ، چگونه با اینهمه وسائل بیداری باز بیدار نمی شوند؟

بعد اضافه می کند: ((ما آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان کردیم ، شاید بازگردند)) (و صـرفنا الایات لعلهم یرجعون)

گاه معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم ، گاه از طریق نعمت ، و گاه بلاء و مصیبت ، گاه از طریق توصیف نیکان ، و گاه توصـیف مجرمان ، و گاه از طریق عـذاب استیصال دیگران پند و اندرزها به آنها دادیم ، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج مجال هدایت به آنها نداد!

در آخرین آیه مورد بحث آنها را مورد سـرزنش قرار داده و با این بیان شدیدا محکوم می کند: ((پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشتافتند))؟! (فلو لا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا الهه).

<۵۲>

راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناك نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز

بدبختی خود می پنداشتند.

سپس می افزاید: ((نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم شدند)) (بل ضلوا عنهم).

موجوداتی اینچنین بی عرضه و بی ارزش که مبداء هیچ اثر، و مفید هیچ فایده ای نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟!

و در پایان آیه می گوید: ((این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افترا میبستند))! (و ذلك افکهم و ما کانوا یفترون).

این هلاکت و بدبختی ، این عذابهای دردناك ، و این گمشدن معبودان در زمان حادثه ، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود. <۵۳> در شاءن نزول این آیات روایات مختلفی آمده است ، از جمله اینکه :

رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و ((زید بن حارثه)) با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت ، ناچار به سوی مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت ، جمعی از طائفه جن از آنجا می گذشتند هنگامی که قرائت قرآن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند:

ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره جن نازل گردید. <۵۴>

بعضی دیگر شاءن نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که با شاءن نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است ، اینجا بود که سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند. <۵۵>

مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) شاءن نزول سومی در اینجا آورده که مساءله را با داستان سفر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طائف مربوط می سازد و خلاصه آن چنین است :

((بعد از وفات ابوطالب کار بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت شد به سوی طائف رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف طائف شدیدا از در تکذیب درآمدند، و آنقدر از پشت سر به پیامبر

سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست ، در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت .

باغ متعلق به ((عتبه بن ربیعه)) و ((شیبه بن ربیعه)) دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست .

آن دو غلامشان ((عداس)) را که مردی مسیحی بود با طبقی از انگور خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرستادند پیغمبر به ((عداس)) فرمود: از کجائی ؟ گفت : از نینوا! فرمود: از شهر بنده صالح خدا ((یونس))؟ ((عداس)) گفت : شما از کجا یونس را می شناسید فرمود: من رسول خدایم ، خداوند به من خبر داده ، ((عداس)) به حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بوسه داد.

هنگامی که برگشت ((عتبه)) و ((شیبه)) او را سرزنش کردند که چرا این کار را کردی ؟! گفت : این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان در مورد پیامبرمان یونس خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبادا ترا از آئین نصرانیت فریب دهد که او مرد فریبکاری است !

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی مکه بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤ من بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید مشغول نماز

شـد گروهی از جن از اهـل ((نصـیبین)) یا ((یمن)) از آنجا می گذشـتند، صـدای تلاوت قرآن او را در نماز صـبح شـنیدند و گوش فرا دادند و ایمان آوردند. <۵۶>

طائفه جن ایمان می آورند

در این آیـات - چنـانکه در شـاءن نزول نیز اشـاره شـد - بحث فشـرده ای پیرامون ایمـان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کتاب آسمانی او آمده است ، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن ، به این پیامبری که از انس است و از میان شـما برخاسـته ایمان آوردند ولی شـما همچنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید.

دربـاره موجودی به نـام ((جن)) و خصوصـیات آن بحث مشـروحی در تفسـیر سوره جن به خواست خـدا خواهیم داشت ، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم :

در حقیقت داستان قوم عاد هشداری برای مشرکان مکه بود و داستان

ایمان طائفه ((جن)) هشدار دیگری است .

نخست می فرمایـد: ((به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند)) (و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن).

تعبیر به ((صرفنا)) از ماده ((صرف)) که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است ، ممکن است اشاره به این معنی باشـد که طـائفه جن قبلاـ از طریق ((استراق سـمع)) به اخبـار آسـمانها گوش فرا می دادنـد، با ظهور پیامبر اسـلام از آن بازگردانده شدند و به

سوی قرآن روی آوردند.

((نفر)) چنانکه راغب در ((مفردات)) گفته به معنی گروهی از مردان است که می توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند)).

و مشهور در میان ارباب لغت ، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می شود).

سپس می افزاید: ((هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات روحپرور آن را شنیدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید (فلما حضروه قالوا انصتوا).

و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می فرمود.

((انصتوا)) از ماده ((انصات)) به معنی ((سکوت تواءم با استماع و توجه)) است .

سرانجام نور ایمان در دل آنها تابیدن گرفت ، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آنها را انذار کردند)) و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند)) (فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین).

و اینچنین است راه و رسم افراد با ایمان که پیوسته طالب آنند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.

آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست ، دعوتی منسجم ، حساب شده ، کوتاه و پرمعنا، گفتند: ((ای قوم ! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است)) (قالوا یا قومنا انا

سمعنا کتابا انزل من بعد موسی).

این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه : ((کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست ، و نشانه هائی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود)) (مصدقا لما بین یدیه). <۵۷>

وصف دیگر اینکه همگان را به سوی حق هدایت می نماید (یهدی الی الحق).

به گونه ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین وصف اینکه : ((به سوی راه مستقیم دعوت می کند)) (و الی طریق مستقیم).

تفاوت دعوت به حق ، با دعوت به راه مستقیم ، ظاهرا در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است ، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح .

جمله ((انزل من بعد موسی)) و جمله ((مصدقا لما بین یدیه)) مؤ ید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصا کتاب موسی ایمان داشتند

و در جستجوی حق بودند، و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه بخاطر چیزی است که ((ابن عباس)) گفته که جن مطلقا از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا که طائفه جن از اخبار آسمانها با خبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟!

بلکه بخاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

سپس افزودند: ((ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت

کنید، و به او ایمان آورید (یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به).

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد: ((گناهانتان را می بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می دهد)) (یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم). <۵۸>

منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که آنها را به سوی الله رهنمون می شد و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت انسان از گناهان و عذاب دردناک قیامت است امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

جمعی از مفسران کلمه ((من)) در ((من ذنوبکم)) را ((زائده)) دانسته اند که تاءکیدی است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان .

ولی بعضی آن را ((تبعیضیه)) و اشاره به آن دسته از گناهانی می دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده اند، یا گناهانی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس .

ولی مناسبتر همان است که ((من)) زائده و برای تاءکید باشد و آیه شریفه

همه گناهان را شامل گردد.

در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:

((آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند)) (و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض).

((و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود)) (و لیس له من دونه اولیاء).

و لذا ((این گروه در گمراهی آشکارند)) (اولئک فی

ضلال مبین).

چه گمراهی از این بـدتر و آشـکارتر که انسـان به ستیزه جوئی بـا حق و پیامبر خـدا، و حتی با خـدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

بارهـا گفته ایم : ((معجز)) (یا سایر مشـتقات این کلمه) در اینگونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است ، و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات .

تعبیر به ((فی الا رض)) (در زمین) اشـاره به این است که هر جای زمین برویـد ملك خـدا است ، و از حیطه قـدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی گوید به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس هر دو روی زمین است .

۱ - تبلیغات مؤ ثر

چنانکه گفتیم بحث پیرامون جن و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات

دیگر مربوط به آن ، به خواست خداوند در تفسیر سوره جن خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که آنهـا موجوداتی عاقل و صاحب شـعورند، و مکلف به تکلیفهای الهی ، و دارای دو گروه مؤ من و کافرنـد، و آگاهی کافی از دعوتهای الهی دارند.

مساءله جالب در این آیات مورد بحث روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.

آنها پس از حضور در محضـر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شنیدن آیات قرآن ، و پی بردن به محتوای آن ، به سرعت به سراغ طائفه

خود آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند.

آنهـا نخست از حقانیت قرآن سـخن گفتنـد، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردنـد، سـپس به تشویق آنها پرداخته ، نجات و رهـائی از چنگال عـذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسـمانی به آنها بشارت دادنـد، که هم تاءکیـدی بود بر مساءله معاد و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزشهای ناپایدار دنیا.

در سـومین مرحله خطرات ترک ایمـان را به آنهـا گوشـزد کردنـد، و هشـداری تواءم بـا اسـتدلال و دلسوزی به آنهـا دادنـد، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که ضلال مبین و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤ ثر برای هر کس و هر گروه .

۲ - بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است

از آیات فوق و همچنین از آیات سوره جن به خوبی برمی آیـد که این گروه از طائفه جن تنها با شـنیدن آیات قرآن مجـذوب آن شدند، و هیچ نشانه ای بر اینکه آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده باشـند در دست نیست .

آنهـا همین انـدازه را که قرآن مجیـد هماهنـگ با نشانه های کتب پیشـین است ، و از سوی دیگر دعوت به حق می کنـد، و از سوی سوم برنامه ریزی عملی

آن بر صراط مستقیم است ، برای حقانیت آن کافی دانسته اند.

و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه دلیل دیگر بی نیاز می کند.

کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده ، و در محیطی مملو از جهل و خرافات

عرضه شده ، دارای چنین محتوائی بلند، معارف و عقائدی پاک ، توحیدی خالص ، قوانینی محکم و منسجم ، استدلالهائی قوی و نیرومند، برنامه هائی متین و سازنده ، و مواعظ و اندرزهائی روشنگر و عالی باشد آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبائی خیره کننده ، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که ((آفتاب آمد دلیل آفتاب)). <۵۹> همچون پیامبران اولواالعزم شکیبا باش

این آیات که آخرین آیات سوره ((احقاف)) است به بحث پیرامون ((معاد)) می پردازد، زیرا از یکسو در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مساءله ((معاد)) آمده بود.

و از سوی دیگر سوره ((احقاف)) در بخشهای نخست از مساءله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می گوید.

و در آخرین بخش از این سوره مساءله معاد را پیش می کشد، و به این ترتیب اصول سه گانه اعتقادی را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: ((آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده ، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده ، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست))؟! (او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض و لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شی ء قدیر)

آفرینش آسمانها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش نشانه قدرت او بر هر چیز است ، چرا که هر چیز به تصور آید او در این عالم آفریده است ، با این

حال چگونه ممکن است از تجدید حیات انسانها

عاجز باشد؟ این دلیلی است دندانشکن بر مساءله امکان معاد.

اصولا بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است ، ما که اینهمه پیـدایش موجود زنـده و جاندار را از موجودات بی جان می بینیم چگونه می توانیم در قدرت مطلقه او بر مساءله معاد تردید به خود راه دهیم ؟

این یکی از دلائل متعـدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف از جمله در آیه ۸۱ سوره یس روی آن تکیه کرده است . <۶۰>

در آیه بعد صـحنه ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده ، می فرماید: ((روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می کنند)) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار)

آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می کنند، و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می کننـد و شـعله های سوزان و کوه پیکر و وحشـتناک آن را می بیننـد به آنها گفته می شود: ((آیا این حق نیست)) (الیس هذا بالحق).

آیـا امروز هم می توانیـد رسـتاخیز و دادگـاه عـدل خـدا و پاداش و کیفر او را انکار کنیـد، و بگوئیـد این از افسانه های خرافی پیشینیان است ؟!.

آنها که چاره ای جز اعتراف ندارنـد می گوینـد: ((آری سوگند به پروردگارمان که این حق است)) و جای شک و تردید در آن نیست ، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می پنداشتیم (قالوا بلی و ربنا).

در این هنگام خداوند یا ماءموران عذاب الهی می گویند: ((پس

بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید)) (قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).

و به این ترتیب در آن روز همه حقـایق را با چشم خود می بیننـد و اعتراف می کننـد، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه وجدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت .

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((احقـاف)) است بـا توجه به آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر خود دسـتور می دهد که صبر کن همانگونه که پیامبران اولواالعزم صبر و شکیبائی کردند)). (فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل).

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای ، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، نوح (علیه السـلام) پیامبر بزرگ خدا ۹۵۰ سال دعوت کرد اما جز گروه انـدکی به او ایمان نیاوردند، پیوسـته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

((ابراهیم)) (علیه السـلام) را به میان آتش افکندند و موسـی (علیه السـلام) را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانیهای قومش پر خون بود، و عیسـی مسـیح (علیه السـلام) را بعـد از آزار بسـیار می خواسـتند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است ، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

پیامبران اولواالعزم چه کسانی بودند؟

در این که منظور از پیامبران اولواالعزم چه کسانی هستند در میان مفسران گفتگو بسیار است ، و پیش از آنکه در

این باره تحقیق کنیم باید معنی ((عزم))

را بررسی کرد، زیرا ((اولواالعزم)) به معنای صاحبان ((عزم)) است .

((عزم)) بـه معنـای اراده محکم و اسـتوار است ، ((راغب)) در ((مفردات)) می گویـد: عزم به معنی تصـمیم گرفتن بر انجـام کاری است (عقد القلب علی امضاء الامر).

در قرآن مجیـد گـاهی ((عزم)) در مورد ((صبر)) به کار رفته ، ماننـد و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور: ((کسـی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است)) (شوری ۴۳).

و گاه به معنی ((وفای به عهـد))ماننـد: و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسـی و لم نجد له عزما: ((ما به آدم از قبل عهد کردیم ، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد)) (طه ۱۱۵).

ولی بـا توجه به این که پیـامبران صـاحب شـریعت جدیـد و آئین تازه با مشـکلات و گرفتاریهای بیشتری روبرو بودنـد، و برای مقـابله بـا آن عزم و اراده محکمتری لازم داشـتند به این دسـته از ((پیـامبران))، ((اولوااالعزم)) اطلاق شـده است ، و آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است .

در ضـمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز از همان پیامبران است ، زیرا می گوید ((تو هم شکیبائی کن آنگونه که پیامبران اولواالعزم شکیبائی کردند)).

و اگر بعضـی ((عزم)) و ((عزیمت)) را به معنی ((حکم و شریعت)) تفسیر کرده اند به همین مناسبت است ، و گرنه ((عزم)) در لغت به معنی شریعت نیامده است .

به هر حال طبق

این معنی ((من)) در ((من الرسل)) ((تبعیضـیه)) است ، و اشاره به گروه خاصـی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده اند، همانها که در آیه ۷ سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده : و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم

و منـک و من نوح و ابراهیم و موسـی و عیسـی بن مریم و اخـذنا منهم میثاقـا غلیظـا: ((به خـاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم ، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم)) (احزاب - ۷).

در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع ، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است .

در آیه ۱۳ سوره شوری نیز از آنها سـخن می گویـد: شـرع لکم من الـدین ما وصـی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصـینا به ابراهیم و موسی و عیسی :

((آئینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم)).

روایات فراوانی در منابع شـیعه و اهل سـنت نیز در این زمینه نقل شـده است که پیامبران اولواالعزم همین پنج تن بودند، چنانکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیهماالسـلام) آمده است : منهم خمسه : اولهم نوح ، ثم ابراهیم ، ثم موسی ، ثم عیسی ، ثم محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم). <۶۱>

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است :

منهم خمسه اولواالعزم من المرسلین : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و هنگامی که راوی سؤ ال می کند: لم سموا اولوا العزم : ((چرا آنها اولواالعزم نامیده شدند))؟ امام در پاسخ می فرماید: لانهم بعثوا الی شرقها و غربها، و جنها و انسها: ((زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند)). <۶۲>

و باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده : ساده النبیین و المرسلین خمسه

و هم اولواالعزم من الرسل و علیهم داره الرحی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).

((بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولواالعزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند)). <۶۳>

در تفسیر ((در المنثور)) از ابن عباس نیز همین معنی نقل شده که پیامبران اولواالعزم همین پنج نفرند <۶۴>

ولی بعضی از مفسران اولواالعزم را اشاره به پیامبرانی می دانند که ماءمور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را ۳۱۳ نفر دانسته <۶۵> و بعضی همه پیامبران را اولواالعزم (صاحبان اراده قوی) می دانند <۶۶> و مطابق این قول من در من الرسل بیانیه است نه تبعیضیه .

ولی تفسیر اول از همه صحیحتر است و روایات اسلامی آنرا تاءیید می کند.

سپس قرآن در دنبال این سخن می افزاید: ((درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن)) (و لا تستعجل

لهم).

چرا که قیامت به زودی فرا می رسد و آنچه را درباره آن شتاب داشتند با چشم خود می بینند، سخت مجازات می شوند و به اشتباهات خود پی می برند.

به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که ((هنگامی که آنها وعده هائی که به آنها داده می شد می بینند احساس می کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند))! (کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه

من نهار).

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت یا به خاطر آن است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست ، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می گذرد که گوئی ساعتی بیش نبوده است ، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند بیش از یک ساعت نمی بینند.

اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد.

لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاصله دنیا و آخرت را سؤ ال می کنند و می گویند: کم ما بین الدنیا و الاخره ؟ در پاسخ می فرماید: غمضه عین : ((یک چشم بر هم زدن))! سپس می گوید: خداوند فرموده کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار. <۶۷>

این نشان می دهد که تعبیر به ((ساعت)) نه به معنی مقدار ساعت معمولی است ، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه

است .

بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می افزاید: ((این ابلاغی است ، برای همه)) (بلاغ). <۶۸>

برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار.

و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می فرماید: ((آیا

جز قوم فاسق هلاک می شوند))؟ (فهل یهلک الا القوم الفاسقون).

پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت ، و طوفانهای شدید، و مشکلات طاقت فرسا است ، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای اینگونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که از آینده به گذشته است واقعیتها را طور دیگری مجسم می کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد.

دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند!

پیوسته به میان قبائل عرب می رفت ، و از آنها دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی گفت .

سنگسارش می کردند آنچنان که از بدن مبارکش خون می ریخت ،

ولی دست از برنامه خود برنمی داشت .

آنچنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.

یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه هائی که بر جان و قلب او می نشست .

روزهائی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است ، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست ، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد: اللهم الیک اشکو ضعف قوتی ، و قله حیلتی ، و هو انی علی الناس ، یا ارحم الراحمین ! انت رب المستضعفین ، و انت ربی ، الی من تکلنی ؟ الی بعید یتجهمنی ؟ ام الی عدو ملکته امری ؟ ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی ...:

((خداوندا! ناتوانی و نارسائی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم ، ای کسی که از همه رحیمان رحیمتری ، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی ، مرا به که وا می گذاری ؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا

کافی است)). <۶۹>

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه اش خطاب کردند.

گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبائی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در برگرفت ، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان ، به گوش می رسد.

و این است معنی ((فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل)).

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی .

با اینحال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبائی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟

چگونه مسلمانان امروز در برابر اینهمه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته اند می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیروز شوند؟

مخصوصا رهبران اسلامی بیش از همه ماءمور به این برنامه اند چنانکه در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ان الصبر علی ولاه الامر مفروض لقول الله عز و جل لنبیه : فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ، و ایجابه مثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته ، بقوله : لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه :

((صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است ، زیرا

خداونـد به پیـامبرش فرموده : فـاصبر کمـا صبر اولوا العزم من الرسل و همین معنی را بر دوسـتان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است ، چرا که می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکوئی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید). <۷۰>

خداوندا! این موهبت بزرگ ، این عطیه آسمانی ، این صبر و شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات را به ما ارزانی فرما!

پروردگارا! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولواالعزمت مخصوصا خاتم پیامبران محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زحمات طاقت فرسا فرا راه بشریت قرار دادند همچنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم .

بارالهـا! می دانیم دشـمنان حق متشـکل و متحدنـد، و از هیـچ جنایتی ابا ندارنـد، بیش از آنچه آنها در توان دارنـد به ما صبر و شکیبائی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشـکلات زانو نزنیم ، و امواج و طوفانها را پشت سر بگذاریم ، و این جز با امداد و لطف بی پایان تو ممکن نیست آمین یا رب العالمین .

پایان سوره احقاف

جمعه سوم رمضان ۱۴۰۵

مطابق ۳/۳/۱۳۶۴

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با سوره احقاف

این سوره مبارکه، چهل و ششـمین سوره قرآن شـریف است، که پیش از پرداختن به ترجمه آیات و تفسـیر آنها، به جاست که برای آشنایی با شناسنامه آن به این نکات بنگریم:

۱- فرودگاه این سوره به باور بیشتر مفسـران پیشین همه آیات سی و پنج گانه این سوره مبارکه در مکّه و در کنار خانه خدا بر جان نورانی پیامبر گرامی فرود آمده است، امّا

به باور برخی یک آیه آن، در مـدینه و در وصف حق پذیری و انصاف «عبدالله بن سـلام» فرود آمده است، که می فرماید: قل أرایتم اِنْ کان من عنـدالله و کفرتم به و شـهد شاهدٌ من بنی اسـرائیل علی مثله فامن و اسـتکبرتم انّ الله لا یهدی القوم الظّالمین. (۱۴۷)

هان ای پیامبر، بگو به من خبر دهید که اگر این کتاب پرشکوه از جانب خدای فرزانه باشد و شما به آن کفر ورزید و در همان حـال گواهی از فرزنـدان اسـرائیل به هماننـدی آن با کتاب موسـی گواهی دهـد و به آن ایمان آورد و شـما تکبر و حق ستیزی پیشه سازید، آیا باز هم ستمکار نمی باشید؟

۲- نام این سوره واژه «احقاف» جمع «حِقف»، به مفهوم شن های روانی است که بر اثر وزش تندباد بیابان به صورت مسـتطیلی نامنظم روی هم انباشـته می شود، و از آنجایی که سـرزمین «عادیان» این گونه بود، با این نام خوانـده شـد؛ و بدان دلیل که در این سوره پرتوی از سرگذشت آنان آمده است، این سوره را سوره «احقاف» خوانده اند. در این مورد آمده است که:

واذکر اخا عادٍ اذا أَنْذَرَ قومه بالاحقاف...(۱۴۸)

و برادر «عادیان» را به یاد آور، آن گاه که جامعه و مردم خود را در آن ریگسـتان از شـرک و بیـداد هشـدار داد و به توحیـد و یکتاپرستی فرا خواند...

۳- شمار آیه ها و واژه های آن در مورد شمار آیات این سوره دو نظر آمده است:

۱- به باور قاریان پیشین کوفه این سوره دارای سی و پنج آیه است.

۲- امّا دیگران آیات آن را سی و چهار آیه به حساب آورده اند، که دلیل

تفـاوت این دیـد گاه، آن است که گروه نخست حروف پر رمز و راز مقطّعه در آغـاز سـوره را، آیه ای مسـتقّل شـمرده انـد در حالی که دیگران آن را جداگانه به حساب نیاورده اند.

گفتنی است که این سوره مبارکه از ۶۴۴ واژه و از ۲۶۰۰ حرف پدید آمده است.

۴- پاداش تلاوت شایسـته آن در مورد پاداش تلاوت شایسـته و آیات این سوره و تـدبّر در آنها، از پیشوایان نور روایاتی آمده است که به دو نمونه از آنها می نگریم.

۱- از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

«مـن قراء سورهالاحقـاف اعطی من الا ـجر بعـدد کـل رمـل فی الـدنیا عشر حسـنات، و محی عنه عشـر سیئات، و رفـع له عشـر درجات»(۱۴۹)

هرکس سوره احقاف را آن گونه که شایسـته است تلاوت کنـد و با تدبر به فرهنگ آن زندگی کند، در برابر هر شن و ریگ این جهان ده پاداش به او داده شده و ده لغزش از کارنامه او زدوده گردیده و ده درجه بر درجات و مراتب او افزون می گردد.

۲- و از ششمین امام نور آورده اند که فرمود:

«من قراء کلّ لیله او کلّ جمعه سورهالاحقاف لم یصبه الله بروعه فی الدّنیا و آمنه من فزعه یوم القیامه»(۱۵۰)

هرکس سوره احقاف را هر شب، و هر شب جمعه بخواند خدا ترس و نگرانی این جهان را از زندگی او برمی دارد و از هراس روز رستاخیز نیز او را امنیت می بخشد.

۵- دورنمایی از محتوای آن همان گونه که گذشت، این سوره مبارکه در مکّه و در اوج اختناق و اسـتبدادِ شرک و جاهلیت و ددمنشی و آتش افروزی آنان بر ضد پیامبر و یارانش بر جان

نورانی آن حضرت فرود آمد؛ و درست بر این اساس است که آهنگ و محتوای سوره های مکّی را دارد و بیشتر بحث های آن را مسائل و موضوعات زیربنایی و عقیدتی، همانند: توحید و توحیدگرایی و پیکار روشنگرانه با شرک و خرافات، دعوت به درست اندیشی و آزادمنشی و نجات از آفت زیانبار اوهام و پرستش های ذلت بار، ایمان عمیق به جهان پس از مرگ و رستاخیز انسانها برای حساب و کتاب و پاداش و کیفر، و مسئول بودن انسان در برابر گفتار و عملکردش و... تشکیل می دهد؛ چرا که محتوای آیات آن ناظر به عامل زمان و مکان و شرایط خاصّ دوران دعوت پیامبر در مکّه است از این رو اگر بر آن باشیم که محورهای چندگانه بحث های این سوره را به صورت فشرده و کلّی ترسیم کنید باید بر این باور باشیم که محتوای سوره حال و هوای این مفاهیم و معارف را دارد:

۱- ترسیم پرتوی از شکوه و عظمت قرآن.

۲- پدیده تعالی بخش وحی و رسالت.

۳- دعوت به یکتاگرایی و یکتاپرستی.

۴- مبارزه روشنگرانه و خیرخواهانه با آفت ویرانگر شرک و استبداد.

۵- دعوت به تفکّر و تدبّر و آینده نگری.

۶- روشنگری در باره جهانِ پس از مرگ و روز رستاخیز و دادگاه عدل خدا.

۷- ترسیم گوشه هایی از تاریخ عبرت انگیز برخی جامعه های پیشین.

۸- پرتوی از رسالت جهانی پیامبر.

۹- فراخوان پیامبر به ایمان و پروا و هشدار از شرک و بیداد.

۱۰- دو اصل تشویق و انذار.

۱۱- دو اصل سازنده بیم و امید.

۱۲- سفارش پیامبر به شکیبایی و پایداری.

۱۳- اقتدا به سبک و سیره پیامبران بزرگ خدا.

و

ده ها نکته ظریف و دقیق و ارزشمندی که خواهد آمد. . حا، میم.

۲. فرو فرستادن این کتاب از سوی خداوند شکست ناپذیر و فرزانه است.

۳. ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و [با] سرآمدی معیّنی نیافریدیم؛ و آن کسانی که کفر ورزیده اند از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند.

۴. [هان ای پیامبر، به شرک گرایان بگو: در مورد آنچه جز خدا[ی یکتا] می خوانید به من خبر دهید [و] به من بنمایانید که چه چیزی از زمین را آفریده اند؟! [و] آیا در [آفرینش]آسمان ها مشارکتی داشته اند؟! اگر راست می گویید، [برای درستی این پندارتان]کتابی [آسمانی که پیش از این [قرآن آمده باشد]، یا [اثر و] بازمانده ای از دانشی [از پیشینیان برای من بیاورید.

۵. و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که جز خدا کسی را می خواند که تا روز رستاخیز [هم به او پاسخ نمی دهد! و آنها [که پرستیده می شوند] از آنان بی خبرند.

تفسیر جلوه های زیبای حق و عدالت در آفرینش هستی این سوره مبارکه نیز که چهل وششمین سوره قرآن به شمار می رود بسان دیگر سوره های چندگانه ای که گذشت، با حروف مقطعه آغاز می گردد و این کتاب پرمعنویت پس از توجه دادن دل ها و جان های حقجو به نام باعظمت و یاد الهام بخش آفریدگار هستی می فرماید:

حم تفسیر این حروف پراسرار در آغازِ شماری از سوره ها از جمله در تفسیر آغازین آیات سوره های «جاثیه»، «فصّلت» و «غافر» گذشت.

* * *

پس از این حروف پر راز و رمز در ترسیم شکوه و عظمت کتاب حق می فرماید:

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ

اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ فرو فرستادن این کتاب پرمعنویت و انسان ساز از سوی خدای پیروزمند و فرزانه است.

این آیه مبارکه نشانگر پرتوی از قدرت بی کران و حکمت وصف ناپذیر خدای شکست ناپذیر و فرزانه ای است که کتاب بی نظیر و شکوهباری را با همین حروف، در اوج زیبایی واژه ها و آیات و مفاهیم و محتوای بلند و دقیق بر قلب پاک پیامبرش فرو فرستاده است، تا بسان خورشید جهان افروز دل ها و جان های حقیقت جو و کمال طلب را نورباران سازد و از آنان انسان بپرورد.

هدفداری آفرینش آن گاه در ترسیم هدفداری آفرینش می فرماید:

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِ و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و به باطل و بدون هدفی حکیمانه نیافریدیم؛ بلکه ما همه آنها را بدان جهت آفریدیم که ساکنان آنها را با بشارت و هشدار و دعوت به ارزش ها و شایستگی ها، و هشدار از منکرات و ضد ارزش ها به یکتاپرستی و شایسته کرداری فرا خوانیم، تا بدین وسیله آنان در خور انواع نعمت ها و پاداش معنوی گردند و در سرای آخرت نیز به ثمره عملکرد خویش نایل آیند.

وَأَجَلٍ مُسَمًّى و برای آن سرآمد معلوم و مقرری قرار دادیم.

به باور پاره ای از مفسران منظور از این سرآمد معیّن روز رستاخیز است و این روز بزرگ روزی است که درباره خدا مقرر و معلوم است، امّا از نظر بندگان او نامعلوم و هنگامه فرارسیدن آن نهان است.

با این بیان هنگامی که جهان با فرا رسیدن این روز پایان یافت و همه چیز تمام شد، رستاخیز برپا می گردد.

امّا به باور پاره ای

دیگر منظور از این سرآمد معلوم، برای فرشتگان است و در لوح محفوظ معیّن گردیده است.

در ادامه آیه شریفه می فرماید:

وَالَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ و با اینکه قرآن از سوی خدا فرود آمده و کران تا کران آفرینش نیز براساس حق آفریده شده است، باز هم آن کسانی که کفر ورزیده اند، از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند.

به بیان دیگر منظور این است که: این کفرگرایان که از روز رستاخیز و کیفر عملکرد زشت و ظالمانه خود هشدار داده شده اند، از اندیشه و تفکّر در این مورد رویگردانند و درباره آن نمی اندیشند.

* * *

در ادامه آیات، فروفرستنده قرآن روی سخن را به پیامبر می کند و می فرماید:

قُلْ أَرَأَیْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنْ الْأَرْضِ هان ای پیامبر! به این کسانی که به خدا کفر ورزیده اند، بگو: به من خبر دهید آن معبودها و خدایان دروغینی را که به جای خدای یکتا می پرستید، چه چیزی از زمین را آفریده اند تا به وسیله این آفرینش در خور پرستش و شایسته ستایش و سپاس باشند.

أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاوَاتِ و آیا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته اند؟

ائْتُونِی بِکِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَـٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر بر این پندارید که خدا پیش از فرود این قرآن کتابی فرو فرستاده است که گفتار شما را گواهی می کند، و یا نوشته و اثر علمی از کتاب های پیشینیان در دست دارید که از آن، شرکت بت ها و خدایان دروغین در آفرینش دریافت می گردد، اگر راست می گویید آن را برای من بیاورید.

به باور «مجاهد» منظور

این است که: اگر شما شرک گرایان در گفتار خود راستگو هستید دلیل و برهان یا کتاب و نوشته خود را بیاورید.

به باور «عکرمه» و «مقاتل» منظور از «اثاره من علمٍ» این است که اگر خبری از پیامبران در این مورد دارید بیاورید.

امّا به باور «ابن عباس» واژه «اثاره» به مفهوم خط آمده، و منظور این است که: آیا کتابی نگارش شده دارید که درستی این شرک گرایی شما را گواهی کند؟

«قتاده» می گوید: منظور این است که: آیا به شما بر درستی شرک و کفر و پرستش این بت ها دانش ویژه ای داده شده است؟

به بیان دیگر منظور آیه شریفه این است که شما شرک گرایان اگر راست می گویید بر درستی شرک و کفرتان، یا دلیل خردپسند و حکیمانه عقلی بیاورید و یا نوشته و کتاب آسمانی، و یا روایت معتبر و دلیل نقلی متواتر؛ اینک که هیچ یک از این سه دلیل را بر درستی پرستش بت ها و گرفتن معبودها به جای خدا را نمی آورید، بدانید که پندارتان بی اساس و ادعای شما پوچ و بی خردانه است، و این نادرستی گفتارتان برای خردمندان روشن می گردد.(۱۵۱)

* * *

آن گاه در ترسیم عمق گمراهی و اصلاح ستیزی شرک گرایان می افزاید:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ

چه کسی گمراه تر از آن کسی است که جز خدای یکتا و به جای ذات پاک و بی همتای او کسی را می خواند و می پرستد که تا روز رستاخیز هم به او پاسخ نخواهد داد و هرچه او را به فریادرسی بطلبد به فریادش نخواهد رسید؟ راستی چه کسی از این نوع انسان نماها گمراه تر

است؟

وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ آری، آن معبودهای ساختگی و دروغین، نه تنها پاسخ شرک گرایان را نمی دهند که ندا و صدای آنان را نیز نمی شوند و از حال و روز آنان بی خبرند.

در آخرین فراز آیه شریفه ضمیر جمع، که برای عقلا و خردمندان به کار می رود، به بت ها و معبودهای دروغین به کار رفته است، چرا که کار غفلت ورزیدن و بی خبر ماندن از حال و روز شرک گرایان - که کاری است عقلایی - به آنها نسبت داده شده است.

و این آیه در این مورد بسان آن آیه شریفه، در سوره یوسف است که می فرماید: «... رأیتهم هم لی مساجدین» و دیدم که ماه و خورشید و ستارگان، همگی بر من سجده می کردند. آری در این آیه نیز ضمیر جمع که در مورد عقلا به کار می رود، در مورد ماه و خورشید و ستارگان به کار رفته است، چرا که سجده گزاردن کار خردمندان است.

. و هنگامی که مردم [از گورها] برانگیخته شوند، [آن معبودهای دروغین دشمنان آنان هستند، و پرستش [و عبادت]آنان را انکار می ورزند.

۷. و آن گاه که آیات ما در حالی که روشن [و روشنگر]است بر آنان تلاوت می گردد، آنان که به حق - آن گاه که به سویشان آمد - کفر ورزیدند، می گویند: این [آیات و این کتاب]افسونی آشکار است!

۸. بلکه [فراتر از آن می گویند: این [کتاب را به دروغ [بربافته و]به خدا نسبت داده است. [هان ای پیامبر!] بگو: اگر من آن را بربافته باشم، [خدای توانا مرا کیفر می کند، و شما] در برابر خدا اختیار چیزی [و کاری

را] برای من ندارید؛ او به آنچه شما [با تمسخر و تعصب و گفتار ناروا] در آن فرو می روید، داناتر است. گواه بودن او میان من و شما بسنده است؛ و اوست آن بسیار آمرزنده مهربان.

۹. [هان ای پیامبر!] بگو: من نوآمده ای از پیامبران نیستم؛ و نمی دانم با من و شما چه خواهد شد؛ جز آنچه را که به من وحی می گردد پیروی نمی کنم؛ و من جز هشداردهنده آی روشنگر نیستم.

۱۰. بگو: به من خبر دهید، که اگر [این کتاب پرشکوه از نزد خدا باشد و [آن گاه شما به آن کفر بورزید و گواهی از بنی اسرائیل به مانند آن گواهی دهد و ایمان آورد و شما تکبر ورزید [و حق ناپذیری پیشه سازید، در آن صورت آیا شما ستمکارترین مردم نیستید]؟! بی گمان خدا گروه [اصلاح ناپذیران و]بیدادگران را راه نمی نماید.

نگرشی بر واژه ها

«آیاتنا»: واژه آیه عبارت از چیزی است که انسان را به پدیده و یا حقیقتی شگفت آور راه نماید.

«تفیضون»: این واژه از ریشه «افاضه» آمده است که در اصل به مفهوم دفع می باشد، امّا در اینجا به مفهوم فرو رفتن در کاری آمده است؛ چرا که وقتی گفته می شود «افاض القوم فی الحدیث» یعنی آن گروه در گفتاری فرو رفته اند.

«بدعاً»: این واژه به مفهوم «نوظهور» و «نوآمده» و بدون سابقه پیشین آمده است، و واژه «بدع» و «بدیع» به یک مفهوم می باشد و منظور از آن نخستین فرد می باشد...

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود آخرین آیه مورد بحث آورده اند که: این آیه در باره «عبدالله بن سلام» فرود آمد. قرآن از او به عنوان گواهی

از بنی اسرائیل بر درستی دعوت پیامبر و آسمانی بودن قرآن شریف یاد می کند؛ چرا که نامبرده پس از شناخت حقانیت اسلام و پیامبر، اسلام آورد و به آن حضرت گفت: ای پیامبر خدا! من با آگاهی و شناخت، به راه و رسم و دین و کتاب شما ایمان آورده ام. شما در مورد موقعیت من می توانید از یهودیان پرس وجو کنید تا دریابید که آنان مرا داناترین دانشمند و دانشور قوم خویش می شناسند؛ و آن گاه وقتی آنان به آگاهی و دانایی من زبان به اعتراف گشودند، من در برابر آنان اعلام خواهم کرد که «تورات» روشنگر رسالت و پیامبری شماست، و نشانه و اوصاف شما در آن کتاب به روشنی آمده است.

«عبدالله» هنوز اسلام خویش را در میان بنی اسرائیل آشکار نساخته بود که پیامبر در مورد شخصیت و موقعیت او از آنان پرسید؛ و آنان پاسخ دادند که «عبدالله بن سلام» داناترین دانشمند جامعه و قوم ماست، و از همگان به تورات داناتر است.

درست پس از این اقرار بنی اسرائیل بود که «عبدالله سلام» اسلام خویش را آشکار ساخت و به رسالت پیامبر و آسمانی بودن دعوت او گواهی داد؛ امّا آن مردم تاریک اندیش و متعصب به جای ایمان و اسلام و پذیرش گواهی او، وی را دروغگو شمردند؛ و آن گاه بود که این آیه شریفه فرود آمد.

تفسیر شماری از خصلت های زشت حق ستیزان در آیات پیش سخن از زیانکاری شرک گرایان در روز رستاخیز و دشمنی معبودها و خدایان دروغین با پرستندگان گمراه بود؛ اینک در ادامه همان سخن و همان آیات می فرماید:

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً

و هنگامی که شرک گرایان در

روز رستاخیز از گورهای خویش برانگیخته می شوند، همان خدایان دروغینی را که در دنیا می پرستیدند، دشمن آنان می گردند. در آیه دیگری در ترسیم همین حقیقت می فرماید: و یکونون علیهم ضداً(۱۵۲)... و دشمن آنان می گردند.

وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ و خدای توانا، همان بت ها و خدایان دروغینی را که شرک گرایان می پرستیدند به سخن درمی آورد و آنها پرستش و عبادت خود به وسیله شرک گرایان را انکار می کنند.

* * *

آن گاه قرآن در حق ستیزی و لجاجت شرک گرایان در مورد دعوت پیامبر و آیات قرآن می فرماید:

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ و هنگامی که قرآن و آیات روشنگر و انسان ساز این کتاب پرشکوه بر آنان تلاوت می گردد، کفرگرایان که در برابر آیات و معجزه های پیامبر که بر ایشان پدیدار می گردد، به جای ایمان و اسلام و پذیرش حق، می گویند: این آیات و این معجزات افسونی آشکار و نیرنگی ظریف و باریک، و فریب و خدعه ای روشن است.

* * *

آنان ستیزه جویی و حق ناپذیری را به جایی می رسانند که با صراحت می گویند:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ نه این محمد(ص) پیام آور خدا است، و نه این آیات و کتاب، پیام آسمان، بلکه او این آیه ها و سوره ها را خود ساخته و خود پرداخته و به خدا نسبت می دهد.

قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنْ اللَّهِ شَيْئًا

هان ای پیامبر! به آنان بگو: اگر به راستی من قرآن را خود بربافته و به خدای توانا نسبت داده ام و اگر به پندار شما من دروغساز و افسونگرم، اینک اگر او بخواهد مرا به کیفر کردارم گرفتار سازد و عبرت

روزگـارم گردانـد، از شـما که کـاری ساخته نیست و نمی توانیـد در برابر او از من حمایت کنیـد، راستی اگر شـما درست می گویید چرا خدا مرا کیفر نمی کند؟

به بیـان دیگر چگونه من به خـاطر شـما به خود اجازه می دهم بر خـدا دروغ ببنـدم، در حالی که می دانم اگر چنین کنم او مرا رسوا خواهد ساخت و کیفرم خواهد کرد و آن گاه نه شما، که هیچ کس نمی تواند عذاب خدا را از من دور سازد.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ذات پـاک و بی همتای او به باطل و فتنه ای که شـما در آن فرو می رویـد و دروغ هایی که در مورد قرآن می بافید و آن را سحر و افسون می خوانید داناتر است.

كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ همین بسـنده است که خدا گواه میان من و شماست که قرآن از بارگاه او فرود آمده است و وحی آسمانی است، نه ساخته و پرداخته من و یا دیگر انسان ها.

وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اوست که بسـیار آمرزنده و مهربان است، و به همین جهت هم کیفر شما اصلاح ناپذیران و حق ستیزان را به تأخیر می افکند و به شما مهلت می دهد.

زجاج بر این باور است که این فراز از آیه شـریفه نشان می دهد که پیامبر مهر آنان را به توبه و آمرزشـخواهی فرا می خواند و منظور او این بود که: هرکس بسان شـما شـرک گرایان که به من تهمت بربافتن قرآن و نسبت دادن آن به خدا را می دهید، به یکی از گناهان بزرگ دست یازد و آن گاه توبه کند، خدا او را می بخشد؛ چرا که او توبه پذیر و مهربان است.

من نخستین پیام آور خدا

نیستم در چهارمین آیه مورد بحث خدا به پیامبر فرمان می دهد که هان ای پیامبر! به این حق ناپذیران بگو:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنْ الرُّسُلِ من نخستین پیام آور خدا نیستم که شما این قدر هیاهو به راه انداخته و اظهار شگفتی و تعجب می کنید.

به باور گروهی از مفسران پیشین همچون «مجاهد»، «قتاده» و «ابن عباس» واژه «کنت» نه متکلم که خطاب می باشد و منظور این است که: هان ای محمد! تو نخستین پیامبر خدا نیستی که از سوی او برانگیخته شده است. یادآوری می گردد که واژه «بدع» آغازِ هر چیزی را می گویند.

وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ و نمی دانم سرنوشت من چه خواهد بود و با شما نیز چه خواهد شد؟

به باور پاره ای منظور این است که: و نمی دانم که من خود جهان را بدرود خواهم گفت یا کشته خواهم شد؟ و شما دروغ شمرندگان قرآن نیز نمی دانم سرانجام از آسمان سنگ بر سرتان خواهد بارید یا آنکه در زمین فرو خواهید رفت؟ و یا همان بلاها و عذاب هایی که بر امت ها و جامعه های ناسپاس فرود آمد، بر شما نیز فرود خواهد آمد؟

پاره ای از مفسران می گویند: پیامبر خود می دانست که او به بهشت خدا خواهد رفت و دشمنان و دروغ شمرندگان دعوت او جایگاهشان آتش شعله ور دوزخ است.

امّا به باور «ابی مسلم» منظور این است که: من جز رسالت و دعوت به سوی خدا هیچ سخنی ندارم؛ نه ادّعای علم غیب می کنم و نه می دانم که خدا سرنوشت من و شما را چگونه رقم زده است و چه بر سرمان خواهد آمد و سود به ما خواهد رسید و

یا زیان؛ آری، من این ادعاها را نـدارم بلکه همین را می دانم که به من وحی می گردد و من فرمان دارم تا مردم را به توحید و تقوا و عدل و داد و مقررات خدا دعوت کنم و پیام آسمان را به زمین و بندگان خدای فرزانه برسانم.

ضحـاك می گویـد: منظور این است که: من نمی دانم چه فرمانی از بارگاه او به من خواهـد رسـید و نیز نمی دانم به شـما چه دستوری خواهد آمد.

امّا به بـاور برخی دیگر منظور این است که: من نمی دانم آیـا در گرفتـاری خواهم بود یا نجات خواهم یافت؛ نمی دانم فرمان هجرت خواهد رسید و از مکه خواهم رفت یا در همین جا باید بمانم و دعوت خویش را پی گیرم؟ نمی دانم آیا فرمان دفاع و جهاد خواهـد رسـید که در آن صورت باید با شـما پیکار کنم یا باز هم سیاست نرمش و مدارا و مهر و شـکیبایی را باید ادامه دهم؟(۱۵۳)

نمی دانم در برابر این حق ستیزی و بیدادتان عذاب خدا بر سرتان خواهد بارید یا باز هم مهلت خواهید یافت؟

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَ در مورد پیکار یا صلح و آشتی با شـما یا دعوتتان به حق و عدالت و یا هشدارتان از گناه و زشتی جز از وحی و پیام خدا پیروی نمی کنم و تدبیر و عملکرد من براساس وحی است.

وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ و من تنها هشداردهنده ای روشنگرم.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِى إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ هان ای پیامبر! به

شرک گرایان بگو: به من خبر دهید که اگر این کتاب پرشکوه از سوی خدا بر من فرود آمده باشد و من پیام آور او باشم، و شما ناسپاسی کنید و به پیام آور خدا و قرآن او کفر ورزید و آن گاه گواهی، همانند «عبدالله بن سلام» با آگاهی از تورات، به رسالت پیامبر اسلام و آسمانی بودن قرآن گواهی دهد و ایمان آورد و شما از پذیرش حق سرباز زنید و تکبر ورزید، در آن صورت آیا شما از ستمکاران نخواهید بود؟

به باور مفسران منظور از این گواه «عبدالله بن سلام» دانشمد یهود است که به رسالت پیامبر گواهی داد و ایمان آورد که این کتاب از سوی خداست و به محمد(ص) وحی شده است.

امّا پاره ای می گویند: منظور این است که: گواهی از بنی اسرائیل طبق آیات و مفاهیم تورات بر درستی دعوت پیامبر و آسمانی بودن کتاب او و اوصاف ستوده اش گواهی می دهد.

و به باور برخی نیز منظور این است که: موسی بر آسمانی بودن تورات گواهی می دهد، درست همان گونه که پیامبر اسلام بر آسمانی بودن قرآن؛ چرا که این سوره در مکه فرود آمده و «عبداله بن سلام» در مدینه اسلام آورده است.(۱۵۴)

لازم به یادآوری است که آیه شریفه به صورت شرط است و جواب شرط حذف شده که تقدیر آن این گونه است:

هان ای شرک گرایان! اگر به راستی قرآن از سوی خدا باشد و گواهانی نیز این حقیقت را گواهی کنند و آن گاه شما که به آن کفر می ورزید، آیا شما از ستمکاران نخواهید بود؟

ادامه آیه شریفه نشانگر تقدیر آیه است که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ

الظَّالِمِينَ بی گمان خدا مردم ستمکار را راه نمی نماید.

پاره ای تقـدیر دیگری بر آیه تصور کرده انـد، و می گویند: منظور این است که: اگر قرآن از سوی خدا باشد و گواهی بر آن گواهی دهد... در آن صورت چه کسی از شما گمراهتر خواهد بود؟

و پاره ای دیگر برآننـد که تقـدیر آیه این گونه است: اگر این قرآن از سوی خـدا باشد و گواهی به آسـمانی بودن آن گواهی دهد... و شما انکار کنید و کفر ورزید، آیا پس از گواهی به آسمانی بودن آن ایمان خواهید آورد؟

. و آنان که کفر ورزیده اند، [بر اثر آفت کبر و غرور]در باره کسانی که ایمان آورده اند، گفتند: اگر [راه و رسم پیامبر اسلام چیز] خـوبی بود اینـان [در گرایش به آن بر مـا پیشـی نمی جسـتند. و آن گـاه که به وسـیله این [کتـاب شـکوهبار] راه نیافتنـد، خواهند گفت که: این [کتاب، نه کتابی آسمانی که دروغی دیرینه است!

۱۲. و کتـاب موسـی که پیشوا و رحمـتی [برای مردم حق طلب]بود، پیش از آن [فرو فرسـتاده شـده بود؛ و این [قرآنِ زنـدگی بخش]کتابی است گواهی کننـده [کتاب های آسـمانی پیشـین در حالی که به زبان عرب [فرو فرسـتاده شده است تا کسانی را که ستم پیشه اند هشدار دهد، و نویدی برای نیکوکرداران گردد.

۱۳. به یقین کسانی که گفتنـد: پروردگار ما، خـدا[ی یکتا] است، آن گاه پایـداری ورزیدنـد، بر آنان نه بیمی خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد.

۱۴. آنان به پاداش آنچه انجام می دادند اهل بهشت هستند [و] در آن جاودانه خواهند بود.

۱۵. و انسان را به نیکی نمودن نسبت به

پـدر و مادرش سـفارش نموديم؛ مادرش او را به دشوارى [و تحمل رنـج در شـكم]برداشت، و او را به دشوارى [و رنج به دنيا آورد؛ و بار برداشـتن به او و از شير گرفتن وى سى ماه است؛ تا آن گاه كه به اوج توانمندى [و رشد كامل خود نايل آمد و به چهل سالگى رسـيد، مى گويد: پروردگارا، به من الهام نما تا نعمت تو را، كه بر من و بر پدر و مادرم ارزانى داشـته اى سـپاس گذارم و كارى شايسـته انجام دهم كه از آن خشنود شوى؛ و در ميان فرزندانم براى من شايستگى قرار ده؛ به يقين من به سوى تو بازگشتم و بى گمان من از تسليم شدگان [بارگاه تو] هستم.

نگرشى بر واژه ها

«قـديم»: بـه مفهـوم ديرين و به چيزى كه وجـودش از پيش باشـد گفته مى شـود. امّـا در اصـطلاحِ متكلمـان اين واژه در مـورد حقيقتى كه وجودش آغازى ندارد به كار مى رود.

«اوزعنى»: واژه «ايزاع» در اصل به مفهوم بازداشتن از كارى با نرمش و لطف و مداراست.

تفسـير حق ستيزى و بهانه جويى ستمكاران در آيات پيش سخن از آفت شرك و بيداد و وصف حال كفرگرايان بود اينك در نخستين آيه مورد بحث نيز در ترسيم شگردهاى آنان مى فرمايد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ و آن كسانى كه خـداى يكتا را انكار كرده و راه كفر و ناسپاسـى را پيش گرفته بودنـد در مورد ايمان آوردگان و ايمانِ آگاهانه و خالصانه آنان گفتند: اگر اين برنامه اى كه محمد(ص) مردم را به سوى آن فرا مى خواند و از مردم مى خواهد كه به خدا

و پیامبرش ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، کار خوبی بود و اینک یا در آینده سودی داشت، این ایمان آوردگان نمی توانستند بر ما سبقت گیرند؛ چرا که ما در گزینش راه و کار خوب از آنان شایسته تریم! در این مورد که گوینده این سخن کیست، دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور بیشتر مفسران این سخن ناروا از یهود است و آنان گفتند: اگر راه و رسم محمد و دین و آیین او شایسته بود، هرگز «عبدالله بن سلام» در گرایش به اسلام بر ما پیشی نمی گرفت.(۱۵۵)

۲- امّا به باور «کلبی» این گفتار از گروه «بنی عامر» است و آنان در واکنش به اسلام آوردن شماری از نواندیشان و اسلام خواهان قبیله خویش به این منطق سست تمسّک جستند.

لازم به یادآوری است که سبک و سیاق سخن، نشانگر آن است که در آیه شریفه می باید به جای «ما سبقونا»، «ما سبقتمونا» می آمد، امّا این شیوه از باب توجه از خطاب به غایب است که در فرهنگ قرآن و ادبیات عرب رایج است.

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ و از آنجایی که آنان در قرآن و آیات آن نیندیشیده اند تا در پرتو روشنگری و فروغ تابناک آن راه حق را بیابند، به زودی خواهند گفت که این قرآن یک دروغ کهنه و دیرین است.

به عبارت دیگر آنان به این دروغ دست خواهند یازید که: این قرآن نه کتاب خدا و وحی آسمانی که از افسانه های پیشینیان است.

* * *

در دومین آیه مورد بحث در نفی دروغ پردازی بدخواهان و تأکید بر حقانیت دعوت پیامبر و آسمانی بودن قرآن می فرماید:

وَمِنْ قَبْلِهِ

كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً

و از نشانه های درستی و حقانیت این کتاب آسمانی این است که پیش از فرود آن، تورات موسی در حالی که پیشوای شما است و باید پیرو آن باشید و رحمتی است از سوی پروردگار برای مردم با ایمان نازل گردید و از آمدن پیامبر و وصف او و فرود قرآن نوید داد، امّا شما شرک گرایان و بهانه جویان به رهنمود و روشنگری آن دل نسپردید و به وسیله آن راه حق را نجستید و نیافتید تا با اوصاف پیامبر اسلام آشنا گردید و او را بشناسید و هدایت گردید.

وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ و این قرآن کتابی است که گواهی کننده به حقانیت کتاب های پیشین آسمانی است و آنها را که پیش از آن آمده اند تصدیق می کند.

لِسَانًا عَرَبِيًّا

و این در حالی است که این کتاب پرشکوه به زبان عربی فصیح و گویا فرو فرستاده شده است.

در آیه مبارکه واژه «عربیاً» کافی است تا نکته مورد نظر را برساند و واژه «لساناً» برای تأکید آمده است؛ درست همان گونه که در عبارت «جائنی زید رجلاً صالحاً» واژه «رجلاً» برای تأکید در سخن آورده می شود.

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

هدف این بود که ای پیامبر ما! به وسیله این قرآن ستمکاران را هشدار دهی؛

وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ و نویدی برای نیکوکرداران باشد تا در کار خویش دلگرم تر و جدی تر و پرتلاش تر باشند.

پاره ای واژه «لتنذر» را که خطاب به پیامبر است «لینذر» خوانده اند، که در این صورت آن را به قرآن و کتاب پرشکوه خدا اِسناد می دهند و در آن صورت معنای آیه این گونه است: هدف این است که قرآن، ستمکاران را

هشدار دهد و نویدی برای شایسته کرداران باشد.

در مورد واژه «بشری» نیز پاره ای برآنند که تقدیر آیه، «و یبشّر بشری» می باشد که در این صورت واژه مورد نظر مصدر منصوب می باشد،؛ امّا پاره ای دیگر برآنند که می توان «بشری» را در محل رفع و بنابر تقدیر، یک مبتدا گرفت و گفت در اصل این گونه است: و هو بشری للمحسنین. و آن قرآن مایه نوید و مژده ای است برای نیکوکاران.

* * *

دو اصل ایمان و پایداری در سوّمین آیه مورد بحث قرآن شریف به ترسیم دو اصل ایمان و پایداری در راه حق و عدالت و مبارزه با آفت شرک و استبداد پرداخته و می فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ بی گمان کسانی که با همه وجود گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است، آن گاه در این راه پایداری ورزیدند بر آنان نه بیم و ترسی از عذاب و کیفر سرای آخرت خواهد بود و نه اندوهی از روز سهمگین رستاخیز و پیامدهای آن.(۱۵۶)

و آن گاه در تفسیر این نوید و مژده به شایسته کرداران می افزاید:

أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ

آنان اهل بهشت اند و به سوی آن جایگاه پرشکوه و پرنعمت و زیبا هدایت خواهند شد؛

خَالِدِینَ فِیهَا

و در آن برای همیشه ماندگار خواهند بود و از نعمت های بسیار خدا بهره ور خواهند گردید.

جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و این نعمت پرشکوه به پاداش عبادت و نیایش و در برابر کارهایی است که شایسته کرداران در زندگی خویش انجام می دادند.

نیکی به پدر و مادر یا پرتوی از حقوق آنان در آخرین آیه مورد بحث

در ترسیم پرتوی از حقوق پدر و مادر و نیکی و احسان به آنان می فرماید:

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا

و ما به فرزنـدان انسان سـفارش کردیم که در مورد پدر و مادر احسان و نیکی کنند، و آن دو آموزگار نخستین مرحله زندگی خویش را گرامی بدارند و از تلاش و کوشش آنان سپاسگزاری کنند.(۱۵۷)

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا

به باور گروهی از مفسـران پیشـین، همچون «حسن»، «قتاده» و «مجاهـد» منظور این است که: مادرش او را با بی میلی و رنج در تالار وجود خود حمل کرد.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: هنگامی که مادرش به او باردار شـد و او به تدریج رشد کرد و سـنگین شد، مادرش او را با رنج و ناراحتی حمل می کرد.

وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا

و او را به دشواری و رنج به دنیا آورد.

از دیدگاه «ابن عباس» منظور آیه شریفه، اشاره به رنج و سختی مادر به هنگام به دنیا آوردن کودک است.

وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

و بار برداشتن مادر و به دنیا آوردن کودک و از شیر گرفتن او سی ماه به طول می انجامد، چرا که کمترین مدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی ماه است.

«ابن عباس» بر آن است که: هرگاه دوران بارداری زن نُه ماه به طول انجامد، در آن صورت دوران شیرخوارگی کودک بیست و یـک مـاه خواهـد بود؛ امّـا اگر مـادری شـش ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شـیر خواهد خورد.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ تا آن گاه که آن فرزند به اوج توانمندی و رشد کامل خویش نایل آمد؛

از دیدگاه «قتاده» و «ابن عباس» دوران کمال انسان رسیدن به مرز سی و سه سالگی است، امّا از دیدگاه «شعبی» منظور رسیدن به دوران جوانی است.

به باور «حسن» منظور از دوران رشد و کمال آن گاه می باشد که حجت بر او تمام شود و درست را از نادرست بازشناسد.

و به باور پاره ای دیگر منظور چهل سالگی است، و این همان اوج کمال و مرحله ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خدا مفتخر شدند.

وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

و به مرز چهل سالگی رسید.(۱۵۸)

با این بیان چنین دریافت می گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل سالگی است و انسان در این مرحله به نعمت خرد و خردمندی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می رسد.

قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ در این مرحله است که می گوید: پروردگارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپاس نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم؛

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهم که تو از آن کار خشنود گردی.

وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار.

به باور «زجاج» منظور این است که: پروردگارا! فرزندان مرا شایسته ساز و به راهی که خود می پسندی راه نما.

امّا به باور پاره ای این جمله دعا می باشد و او از خدا

تقاضا می کند که فرزندانش را نسبت به او شایسته کردار و مهربان قرار دهد تا در زندگی فرمانبردارش باشند و به او نیکی کنند، چرا که می فرماید: و در میان فرزندانم برای من مایه شایستگی قرار ده. «و اصلح لی».

از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتاپرست باشند. به باور ما نیز این دیدگاه بهتر به نظر می رسد، چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی کرده اند. و واژه «ذریه» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می کند، چرا که این واژه در مورد فرزندانی که پس از انسان به دنیا می آیند، به کار می رود. «سهل بن عبدالله» در تفسیر این جمله می گوید: منظور این است که: پروردگارا! فرزندان مرا برای من نسلی شایسته و پرافتخار، و برای خودت بندگانی درستکار و شایسته کردار قرار ده.

إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ من از گناهان و لغزش هایم به سوی تو بازمی گردم.

وَإِنِّی مِنْ الْمُسْلِمِینَ و از اسلامگرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

پرتوی از آیات در آیات انسان ساز و الهام بخشی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، نکات دیگری نیز به نظر می رسد که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱- دور از پیروزی و سرفرازی در سومین آیه مورد بحث، قرآن دو اصل انسان سازِ ایمان آگاهانه و خالصانه و عاشقانه و راستین، و آن گاه استقامت و پایداری

خردمندانه و شجاعانه در راه هدف های آن را، دو اصل مترقی و دو راز پیروزی و سرفرازی برای فرد و جامعه و حکومت عنوان می دهد، و روشنگری می کند که این از سنت های خداست و او چنین اراده فرموده است که هر فرد و جامعه و خانواده و مردمی که به راستی به ذات پاک و بی همتای آفریدگار هستی ایمان آورده و خالصانه و عاشقانه شایسته کرداری را پیشه ساختند و در راه آرمان های بلند ایمان و تقوا و توحید و آزادی پایداری ورزیدند و از موانع و مشکلات رشد و تعالی نهراسیدند و آنها را با سرپنجه تدبیر و خرد و دانش از سر راه خویش برداشتند، خدا پیروزی و رستگاری آنان را تضمین می کند.

این واقعیت و این راز پیروزی جامعه ها و تمدّن ها در آیه دیگری نیز آمده است که می فرماید: انّ الّذین قالوا ربنا ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا وابشرو بالجنه التی کنتم توعدون(۱۵۹)

به یقین آن کسانی که با همه وجود گفتند: پروردگار ما خداست، آن گاه در راه حق و عدالت پایداری ورزیدند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند که: هان ای بندگان شایسته کردار خدا! در راه رشد و سرفرازی نه بیمی به دل راه بدهید و نه اندوهگین گردید و به بهشت پرطراوت و زیبایی که وعده داده شده اید شاد و شادمان باشید.

و در آیه دیگری به این صورت به تابلو رفته است:

و ان لو استقاموا علی الطریقه لَأسقیناهم ماءً غدقاً(۱۶۰)

و اگر مردم توحیدگرا و عدالت خواه بر راه حق و عدالت پایداری ورزند آنها را از آب گوارا و سرشار زندگی و برکات آسمانی

و زمینی سیراب می سازیم.

با این بیان دو اصلِ ایمان خردمنـدانه و راستین و پایداری و تلاش در راه هدف ها و آرمان های مترقی و آزادی بخش و انسان پرور آن، دور از پیروزی و سرفرازی در زندگی است.

۲- فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زنـدگی خداپسـندانه در آخرین آیه مورد بحث قرآن از جمله این درس را می دهـد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسـته کردار تا فرجام زندگی او، و نیز آرزوها و آرمان ها و خواسته ها و هدفها و سرانجامِ او را به تابلو می برد که راهگشا و راهنما و الهام بخش است که این گونه ترسیم می گردد:

۱- در مرحله نخست باید به سلامت جسم و رشد جسمی انسان اندیشید.

۲- در گـام دوّم، سـخن از رشـد فکری و عقلی و عاطفی و روحی و وجـدانی انسان است، که در تربیت بایـد مورد نظر مربیان قرار گیرد.

۳- آن گـاه است که انسـان به مرحله سپاس آفریـدگار خـویش می رسـد و راه بنـدگی و پروا و عـدالت و آزادگی و رعـایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کار قرار می دهد.

۴- و نیز به سپاس گزاری از پدر و مادر و مربیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سازندگی او کوشیده اند.

۵- این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی درنگ به بارگاه خدا بازمی گردد و توبه می کند.

۶- و نیز با همه وجود به انجام کار شایسته پای می فشارد.

۷- و نیز به تربیت نسل شایسته و فرزندان نیکوکردار همت می گمارد.

۸- و سرانجام هم به جایی اوج می گیرد که سراسر تسلیم خدا می شود.

آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(۱۶۱)

۳- پاسداشت حرمت پدر و مادر

و نیز قرآن در همین آیه به پاسداشت حرمت پدر و مادر توجه می دهد، از فرزندان انسان می خواهد که آنان را سخت گرامی دارند و در مورد آنان احسان و نیکی کنند و با ترسیم محسوس و ملموس دردها و رنجها و گرفتاری های بیشتر مادر در به دنیا آوردن، شیر دادن و تربیت فرزندان، همه را به قدرشناسی و حق شناسی و سپاس برمی انگیزد و این روحیّه عالی انسان را در کالبدها و در دلها و جانها می دمد تا گامی دیگر در راه احیا حقوق انسانها برداشته شود.

در روایت است که مردی به حضور پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! در حق چه کسی نیکی کنم؟ مَنْ ابرّ؟ پیامبر فرمود: مادرت. قال: امّک، قال: ثم مَن؟ قال: امّک، قال: ثم مَن؟ قال: امّک، قال: ثم مَنْ؟ قال: اباک، آن مرد سه بار پرسید دیگر به چه کسی؟ فرمود مادرت، مادرت، و در چهارمین بار فرمود پدرت.(۱۶۲)

و نیز آورده اند که جوانی مادر سالخورده خویش را به دوش کشیده و طواف می داد، که به پیامبر رسید، و گفت: هل ادیت حقها؟ آیا حق مادرم را ادا کرده ام؟ پیامبر فرمود: لا، و لوبزفره واحده.نه، هرگز یک نفس او را که در راه کشیده است جبران نکرده ای!(۱۶۳)

. اینان کسانی هستند که نیکوترین آنچه را [در زندگی]انجام داده اند از آنان می پذیریم و از بدیهایشان [هم]درخواهیم گذشت؛ [این در حالی [است که آنان در [زمره]بهشتیانند؛ [این همان

وعده راستی است که [همواره]به آنان وعده داده می شد.

۱۷. و آن کسی که به پدر و مادر خویش گوید: اُف بر شما! آیا به من وعده می دهید که [زنده و از گور خویش بیرون آورده خواهم شد، در حالی که پیش از من نسل ها درگذشتند [و بازنگشتند]؟! و آن دو خدا را به دادخواهی می طلبند [و می گویند:] وای بر تو! [دست از حق ناپذیری بردار و]ایمان آور؛ به یقین وعده [و هشدار] خدا حق است؛ امّا او می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینان نیست.

۱۸. اینان کسانی هستند که گفتار [و وعده عذاب خدا] در موردشان - در حالی که در زمره جامعه هایی [ستمکار،] از پریان و آدمیان که پیش از آنان درگذشتند [و روزگارشان سپری گردید]- به حقیقت پیوست؛ به یقین [همگی آنان زیانکار بودند.

۱۹. و برای هریک از [حق گرایان و ستمکاران به خاطر آنچه انجام داده اند درجاتی است، [تا با آنان براساس عدل و داد رفتار گردد] و تا [خدای فرزانه پاداش و کیفر] کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهد؛ و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

۲۰. و روزی که آن کسانی را که کفر ورزیده اند، [همه را به کیفر ناسپاسی شان بر آتش عرضه می دارند، [به آنان ندا می رسد که:] شما نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [با حق ستیزی و خودسری از میان بردید و از آنها [به گونه ای زشت و ظالمانه بهره جستید؛ اینک امروز به خاطر آن که در زمین به ناحق تکبر می ورزیدید و به سبب آنکه نافرمانی می کردید، به عذاب خفت بار کیفر می گردید.

تفسیر

پاداش حق شناسی و ناسپاسگزاری در آیات پیش از دو گروه از انسانها سخن رفت: از گروهی که درست اندیش و خیرخواه و توحیدگرا و آزادمنش و نمک شناس و سپاسگزار و توبه کار و اصلاح طلب بودند؛ و گروهی دیگر که در اندیشه و رفتار از ناسپاسی و حق ستیزی و تاریک اندیشی پیروی می نمودند؛ اینک در این آیات ثمره اندیشه درست و یا نادرست و رفتار عادلانه و یا ظالمانه هرکدام را ترسیم می کند.

در نخستین آیه مورد بحث در اشاره به پاداش مردم درست اندیش و سپاسگزار و شایسته کردار می فرماید:

أُوْلَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا

آنان کسانی هستند که ما شایسته ترین کارهایشان را از آنان می پذیریم.

منظور از آنان همان کسانی هستند که در آیات گذشته از آنان سخن رفت و از ایمان و عمل شایسته، سپاس از نعمت های خدا و توبه و فرمانبرداری از ذات بی همتای او سخن می گفتند؛ و منظور از کارهای شایسته یا شایسته ترین کارها، عبادت های واجب و مستحب آنان است که برترین پاداش را دریافت می دارند.

وَنَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ و از گناهان آنان نیز می گذریم.

فِي أَصْحَابِ الْجَنَّهِ

این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می باشد، و منظور این است که: این در حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند.

وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این همان وعده راست و درستی است که هماره به آنان وعده داده می شد.

منظور از این وعده راست، وعده خدا می باشد که به ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته شایسته کرداران را پذیرفته و لغزش ها و گناهانشان را می بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با

توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد داشت.

لازم به یادآوری است که این وعده، هماره از زبان پیام آوران خدا به مردم داده شده است.

* * *

در آیات پیش سخن از وصف ایمان آوردگان و شایسته کردارانی بود که از ویژگی های آنان سپاس گزاری و حق شناسی در برابر نعمت های بی کران خدا و زحمات پدر و مادر و احسان و نیکی در مورد آنان بود، اینک سخن از کسانی است که نه سپاس نعمت های خدا را می کنند و نه حقوق پدر و مادر را پاس می دارند.

در این مورد در دومین آیه مورد بحث می فرماید:

وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَكُمَا

و آن کسی که هرگاه پدر و مادرش از سر مسئولیت و دلسوزی و خیرخواهی او را به ایمان و پروا و انجام کارهای شایسته و آراستگی به اخلاق و ارزش های انسانی دعوت می کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی آورد که: اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت شکنی و بی ادبی است و مفهوم آن این است که: «بعداً لکما» از رحمت خدا دور باشید؛ یا از برابر دیدگانم دور باشید تا شما را نبینم.

به باور پاره ای منظور این است که گستاخانه به آنان می گوید: کثافت ها! زباله ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش برسد واکنش نشان می دهد و اظهار تنفر و انزجار می نماید.

أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتْ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی آیا به من وعده می دهید که در آستانه رستاخیز و روز قیامت از گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه ها و امت هایی پیش از من مرده اند و روزگارشان سپری گردیده و

هر گز بازنیامده اند و به زند گی بازنگشته اند؟!

به بـاور پـاره ای از مفسـران منظـور این است که: آیـا به من وعـده زنـده شـدن در آسـتانه رسـتاخیز را می دهیـد در حـالی که قرنهـاست که این سـخن و این دعوت و این وعـده انکـار می گردد و بسـیاری نمی پذیرنـد که مرد گان د گرباره زنـده خواهند شد؟!

وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست اندیش در برابر این پرخاشـجویی و خیره سـری فرزند خویش به بار گاه خـدا روی می آورنـد و در حـالی که خـدا را به فریادرسـی می خواننـد و از ذات پـاک و بی همتـای او می خواهنـد تـا دسـت فرزنـدشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شـرایط به فرزند خویش می گویند:

وَيْلَكَ آمِنْ وای بر تو! وای... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر خدا آورده است و مردم را راه می نماید ایمان آور!

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ چرا که بی گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مرد گان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛

فَيَقُولُ مَا هَـٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ امّا آن فرزنـد خیره سر با گسـتاخی و حق ناپذیری می گوید: این قرآن و آنچه که شـما مرا به سوی آن فرا می خوانید، چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد!

از «ابن عبـاس» و گروهی دیگر از مفسـران پیشـین آورده انـد که: این آیه در مـورد «عبـدالرحمن»، فرزنـد «ابوبکر» فرود آمـده است؛ چرا که پدر و مادر نامبرده او را برای گرایش به اسلام و اعلان ایمان زیر فشار

می نهادند و با اصـرار بسـیار از او می خواسـتند که به خدا و پیامبر و قرآن ایمان آورد، امّا او می گفت: شـما، شماری از سران قریش را زنـده کنیـد تا بر درستی و حقانیت این کتاب و این دعوت گواهی کننـد و من در این مورد از آنان پرس وجو کنم تا آن گاه ایمان بیاورم!

در برابر دیدگاه فوق گروهی از جمله «حسن» و «زجاج» برآنند که: پیام آیه جهانشـمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره سری را شامل می گردد که به جای حق پذیری و نمک شناسـی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این حقیقت از ادامه آیات نیز دریافت می گردد.

فرجام رسوای تاریک اندیشـی و خیره سـری در ادامه سـخن در این مورد با اشاره ای روشـنگر و هشداردهنده به سرانجام خیره سری و تاریک اندیشی و حق ناپذیری می فرماید:

أُوْلَئِکَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمْ الْقَوْلُ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنسِ آنان کسانی هسـتند که فرمان عذاب خدا در مورد آنهـا ثـابت شـده و در زمره جـامعه ها و امت هایی سـتمکار از آدمیان و پریان که پیش از آنان بودنـد، گرفتار کیفر بیـدادشان خواهند شد، چرا که حال و روز و پندار و عملکرد ناصوابشان همانند آنان بوده است.

از «حسن» در این مورد آورده انـد که می گفت: قـانون مرگ شامـل حـال جنیـان نمی گردد و آنـان نمی میرنـد؛ امّا آیه مورد بحث به خلاف این نظر راه می نماید.

در آخرین فراز آیه شریفه، قرآن در گزارشی از سرنوشت و فرجام کار آنان می فرماید:

إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند.

آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین تر و رسواتر؟!

* * *

در چهارمین آیه مورد بحث می افزاید:

وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا

و برای هرکدام از آن حق گرایان و حق ستیزان به خاطر عملکردشان مرتبه ها و درجه هایی است ؛ چرا که حق پذیران در خور پاداش هستند و حق ناپذیران سزاوار کیفر و عذاب.

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هرکدام از ایمان آوردگان شایسته کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته کرداران در بهشت پرنعمت و زیبای خداست، و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است.

امّا از دیدگاه «جبایی» و «علی بن عیسی» منظور این است که: هر انسان حق پذیری به درجاتی از پاداش و مقامات نایل می گردد، گرچه درجات خوبان نیز به دلیل تفاوت اندیشه و خرد و عملکردشان متفاوت است و برخی بر دیگران برتری خواهند داشت.

وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم.

این ترجمه در صورتی است که «نوفیهم» خوانده شود، امّا اگر «ولیوفیهم» قرائت گردد منظور این است که: تا خدای فرزانه پاداش عملکردشان را به طور کامل به آنان بدهد.

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت.

آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می گردد، به گونه ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذره ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذره ای از او

دریغ نخواهد شد.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

و روزی که کفرگرایان را بر آتش عرضه می دارند...

به باور گروهی از مفسران منظور این است که: و روز رستاخیز که کفرگرایان وارد دوزخ خواهند شد... درست همان گونه که گفته می شود: عرض فلان علی السوط» فلانی را تازیانه زدند.

امّا به باور برخی منظور این است که: پیش از آنکه کفرگرایان را وارد دوزخ سازنـد، آتش شعله ور دوزخ بر آنان عرضه می گردد تا سختی عذاب آن را بچشند و بنگرند و همه دوزخ را با چشم خویش نظاره کنند.

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا

آری، آن روز به آنـان گفته می شود: شـما نعمت هـا و لـذت هـای دنیا را بر نعمت ها و لـذت های بهشت برگزیدیـد و چیزی فروگذار نکردید.

وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا

و در آن لذت های زودگذر و کامیابی های فناپذیر فرو رفتید و بهره خویش را گرفتید.

از دیـدگاه پـاره ای از مفسـران منظور از لـذت هـا و کامیابی هایی که کفرگرایان و ظالمان از آن بهره برده انـد، همان رزق و روزی نیکـو می باشـد که خـدا به آنـان ارزانی داشـته، امّـا آنـان همه را در راه برآوردن خواسـته هـای حیوانی و کشـش هـای زودگذر و فناپذیر مادی صرف نموده و در راه حق و عدالت و تحصیل خشنودی خدا و خلق او سرمایه گذاری نکرده اند.

اصـل پارسایی در زنـدگی رهبران راستین درست به همین جهت است که وقتی خـدای فرزانه کفرگرایان و ظالمان را به خاطر بهره وری از نعمت ها و لـذت های دنیا مورد نکوهش قرار داد، پیامبر و امیرمؤمنان راه زهد و پارسایی را پیش گرفتند و از ناز و نعمت حلال و

روای آن نیز جز به اندازه ناچیز دوری گزیدند.

در این مورد از عمر آورده انـد که: روزی بر پیامبر گرامی وارد شـدم و آن پیشوای بزرگ توحید را دیدم که بر روی قطعه ای از بوریا خوابیده است. به گونه ای فرش و زیرانداز ساده و ناچیز بود که بخشـی از از پیکر مبارک آن حضـرت روی آن بود و بخشی بر روی شن ها و زیر سرش بالشی از لیف خرما قرار داشت.

بر او سـلام کردم و نشسـتم و پس از پرس وجو از حال آن حضرت، گفتم: سرورم، شما پیام آور خدا هستید و بنده برگزیده و عزیز بارگـاه او در میـان انسانها؛ چرا در حالی که شاهان ایران و روم بر کرسـی های زرنگار و فرش های زربفت و حریر پا می گذارنـد و تکیه می کننـد، شـما این گونه سـاده و پارسایانه زنـدگی کنیـد و بسان مردم عادی از نعمت ها و امکانات زنـدگی محروم باشید؟

پیامبر گرامی فرمود: هان ای عمر، آنان مردمی هسـتند که نعمت ها و روزیهای خود را در همین زنـدگی زودگـذر فناپذیر دنیا تحویل گرفته انـد و عمر خویش را به کامیابی و لـذت جویی و گناه سپری می کننـد و دیری نخواهد پایید که همه امکاناتشان از آنان گرفته می شود، امّا نعمت و شـکوه ما در سرای آخرت و بهشت پرطراوت خدا خواهد بود. «اولئک قوم اجلت طیباتهم، و هی و شیکه الانقطاها، و انّما اخرت لنا طیباتنا»(۱۶۴)

امیرمؤمنان در یکی از سخنان الهام بخش خویش می فرماید:

واللّه لقد رقعت مدر عنی هذه حتی استحیت من راقعها...(۱۶۵)

به خدای سوگند آن قدر این لباس خود را تعمیر نموده و وصله کرده ام که دیگر از تعمیرکار آن خجالت می کشم. یکی

از بنـدگان خـدا به من گفت: هـان ای امیرمؤمنان! چرا آن را به دور نمی افکنی و جامه و جبه ای نو نمی پوشـی؟ در پاسـخ او گفتم: از من دور شو و بدان که فردا آن گاه که سپیده دمان رسـید و خورشـید زمین را روشن ساخت از مردم شب رو ستایش خواهند کرد.

از پنجمین امام نور آورده اند که فرمود:

واللّه ان کان علی(ع) لیاکل اکله العبد و یجلس جلسه العبد...(۱۶۶)

به خـدای سوگنـد که علی(ع) همرنگ و هماننـد محرومان و بردگان غـذا می خورد، و بسان آنان می نشـست. هماره دو جامه می خرید و از کارگر خویش قنبر می خواست تا هرکدام بهتر است، آن را برای خود برگزیند و خودش جامه ساده تر و ارزانتر را می پوشید.

هرگـاه آستین پیراهنش بلنـد بود، آن را کوتـاه می کرد و هرگـاه قـد آن بلنـد بود آن را قیچی می نمود و از آن تکّه پارچه ها کلاه و پوششی برای دیگران تهیه می کرد.

آن بزرگ پارسای تاریـخ بشـر، پنـج سال حکومت کرد، امّا در این مدت نه آجری برای خود روی آجر نهاد و نه خشتی روی خشت دیگر؛ نه نقره ای به ارث نهاد و نه طلایی؛ به مردم نان گنـدم و گوشت انفاق می کرد و خودش به منزل بازمی گشت و نان جو و روغن زیتون و سـرکه می خورد. هیچ گاه با دو کار روبه رو نگردید که هردو در راه خشنودی خدا باشند، جز اینکه آن کاری را که سـخت تر و طاقت فرساتر بود، آن را برمی گزیـد و برای خشـنودی خـدا و خدمت به بندگانش آن را به انجام می رساند.

آن حضرت هزار برده را از دست رنج خویش خرید و همه آنها را در پرتو تدبیر

و کرامت خویش تربیت فرمود و در راه خشنودی دوست آزاد ساخت و سیره و سبک و شیوه ای خداپسندانه و شگرف از خود به یادگار نهاد که کسی پس از او توان گام سپردن در آن و آفرینش شاهکار او را نداشت.

آن نیایشگر پراخلاص، شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و از دودمان او شبیه ترین انسان به آن بزرگوار امام سجاد بود که هیچ کس پس از او نیز توان انجام کار وی را نداشت.

و نیز آورده اند که امیر والاییها در بصره به دیدار «علاءبن زیاد» رفت و او ضمن گفتگو با آن حضرت از سبک و شیوه ناهنجار برادرش «عاصم» شکایت کرد و افزود که او زندگی و کار خویش را وانهاده و از همسر و فرزند دست شسته و با پوشیدن خرقه و عبایی به ریاضت و رهبانیت روی آورده است.

یا امیرالمؤمنین! اشکو الیک اخی عاصم لبس العبا و تخلی من الدنیا.

آن حضرت دستور داد او را آوردند. هنگامی که چشمش به «عاصم» افتاد بر او بانگ زد که:

یا عدی نفسه! لقد استهام بک الخبیث، اما رحمت اهلک و ولدک؟ أَترى الله احلّ لک الطیبات و هو یکره اَنْ تأخذها؟ انت اهون علی الله من ذلک.(۱۶۷)

هان ای دشمن جان خویش! این چه راهی است که برگزیده و این چه قیافه ای است که برای خود ساخته ای؟

به چهره خویش بنگر که چگونه ژولیده و بهم ریخته و نامرتب است؛ آیا به خاندان و فرزندانت رحم نمی کنی؟ آیا می پنداری خدای فرزانه نعمت های خویش را بر تو روا و حلال ساخته، آن گاه برای او خوشایند نیست که تو از آنها

بهره گیری؟ تو کوچک تر از آن هستی که در مورد او چنین پنداری.

«عاصم» گفت: سرورم شما چرا به لباس خشن و غذای اندک بسنده می کنی و زهد و پارسایی پیشه ساخته ای؟

حضرت فرمود:

و یک: انی لست کانت، لِأَنّ الله فرض علی ائمه العدل اَن یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره.(۱۶۸)

وای بر تو! من بسان تو نیستم، شرایط و موقعیت من با تو یکسان نیست؛ چرا که من پیشوای مردم هستم و زمامدار آنان و خدای فرزانه بر رهبران راستین اسلام واجب ساخته است تا در زندگی مادی و امکانات زندگی، خود را با محرومان جامعه برابر سازند تا فقر و تنگدستی بر توده محروم فشار نیاورد و آنان از زندگی خسته و نومید نگردند.

بازگشت به تفسیر

در ادامه آیه شریفه می افزاید:

فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ آن روز که کفرگرایان و ظالمان را به آتش شعله ور دوزخ عرضه می کنند، به آنان گفته می شود: شما از نعمت ها و لذت های زندگی به اندازه خویش برگرفتید و بهره ور شدید، اینک امروز - که روز رستاخیز و روز پاداش و کیفر است - شما به خاطر تکبر نمودنتان در برابر خدا و پیامبران و دعوت های آسمانی آنان، و به خاطر گناهانی که انجام می دادید و از قلمرو مقررات خدا خارج، و مرزهای قوانین او را می شکستید، عذابی خفت آور خواهید داشت.

. و [سرگذشت هود،] برادر «عادیان» را به یاد آور، آن گاه که جامعه [و مردم خود را در [آن ریگستان [از شرک و بیداد]هشدار داد در حالی که [هم پیش

از [آمـدن]او و [هـم]پس از [آمـدن او هشداردهنـدگان [دلسـوز و خیرخـواهی برای هـدایت مردم آمدنـد و] درگذشـتند [و نخستین سـخن آنان با مردم این بود:] که [هان ای مردم!] جز خـدا را نپرستید؛ راستی که من از عذاب روزی سـهمگین بر شـما می ترسم.

۲۲. [آنـان گفتنـد: آیا به سوی ما آمـده ای تا ما را از [پرسـتش]خـدایانمان برگردانی؟! پس اگر از راسـتگویانی آنچه را به ما وعده می دهی [و ما را از آن می ترسانی، همان را] برای ما بیاور!

۲۳. گفت: آگاهی [از هنگامه فرود عذاب بر ستمکاران تنها نزد خداست؛ و من [همان چیزی را که به [خاطر] آن فرستاده شده ام، [آن را] به شما می رسانم، امّا من شما را مردمی می نگرم که [در] نادانی [پافشاری می کنید.

۲۴. پس هنگـامی که آن [عـذاب سـهمگین را بسان ابری گسترده [بر فراز سـرشان دیدنـد که به سوی دره هایشان روی آورده است، [با شور و شادمانی گفتند: این ابری است که برایمان باران خواهد آورد، [امّا پیامبرشان هود] گفت: [نه،] بلکه این همان چیزی است که به شتاب خواهانش بودید: تندبادی است که در آن عذابی دردناک [نهفته است؛

۲۵. [تنـدبادی که به دسـتور پروردگارش هر چیزی را [از بنیان می کنـد و] نابود می نماید! پس بامدادان به گونه ای شدند که جز سراهایشان [چیزی در شهر و دیارشان دیده نمی شد؛ [آری، ما] گروه گناهکاران را این گونه کیفر می دهیم.

نگرشی بر واژه ها

«احقاف»: این واژه جمع حقف، به مفهوم تپه های شنیِ بزرگ و طولانی است که از کوه کوچکتر است.

پاره ای نیز این واژه را،

توده های انباشته شن که بسیار بلند و کوه آسا و پر پیچ و خم می باشد، معنا کرده اند.

«عارض»: به ابری گفته می شود که در گوشه ای از آسمان سایه افکند و گسترش یابد و همه آسمان را بگیرد.

«تُدَمِّرُ»: از ریشه «تدمیر» به مفهوم نابود ساختن آمده است.

تفسیر کیفر جامعه سرکش «عاد»

در آیات پیش سخن از کفرگرایان و خصلت های نکوهیده آنان و ره آورد شوم حق ستیزیشان بود، اینک به ترسیم سرگذشت یک جامعه سرکش پرداخته و در نخستین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و می فرماید:

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ

هان ای پیامبر! سرگذشت عبرت انگیز و تکاندهنده «هود»، برادر قوم «عاد» را به جامعه و مردم خودت در مکه و حجاز یادآوری کن.

إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ آن گاه که آن پیامبر خدا جامعه و مردم خویش را در آن ریگستان از شرک و بیداد و زشتی و گناه هشدار داد و به پرستش خدای یکتا و انجام کارهای شایسته و خداپسندانه دعوتشان کرد.

در مورد موقعیت جغرافیایی منطقه «احقاف» دیدگاه ها یکسان نیست، برای نمونه:

۱- به باور «ابن عباس» منظور صحرایی است میان «عمان» و «مهره».

۲- امّا به باور ابن اسحاق «احقاف» به مفهوم توده های انباشته ریگ و شن می باشد که میان «عمان» و حضرموت» قرار دارد.

۳- از دیدگاه «قتاده» منظور رشته ای از تپه های شنی در ساحل دریا است که میان «عمان» و «عدن» می باشد.(۱۶۹)

۴- و از دیدگاه حسن «احقاف» به سرزمینی گفته می شود که پوشیده از ریگ های انباشته و تپه هایی از شن است.

وَقَدْ خَلَتْ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ آن گاه که مردم خویش

را در آن سـرزمین هشـدار داد، در حالی که هم پیش از آمدن او و هم پس از آمدنش پیام آوران بسـیاری آمدند و مردم خود را به توحید و تقوا و عدالت و آزادگی فرا خواندند.

بـا این بیـان منظور از این جمله آن است که پیش از «هود» و پس از او پیـامبران بی شـماری آمدنـد و رسـالت خویش را ابلاغ کردند و رفتند.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ این پیامبر بزرگ بسان همه آنان به مردم خویش هشـدار داد که جز خـدای یکتا را نپرستیـد و برای او همتا و نظیری نگیرید.

این فراز نشانگر آن است که همه پیامبران، دعوت خویش را از توحیدگرایی و یکتاپرستی آغاز کردند و سـرلوحه دعوت آنان همین اصل بود و خدای فرزانه روشـنگری می کند که من، هم پیش از آمدن «هود» و هم پس از رسالت او، هیچ پیامبری را به سوی مردمی نفرستادم، جز اینکه به او فرمان دادم که مردم را به پرستش خدای یکتا دعوت نماید.

در ادامه آیه شریفه سخن «هود» را در برابر جامعه و مردمش ترسیم می کند که فرمود:

إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ من بر شما از عذاب روزی سهمگین می ترسم.

به باور گروهی از مفسـران تقدیر آیه این گونه است که: اذ انذر قومه بالأحقاف فقال انی اخاف... آن گاه که آن حضرت قوم خویش را در آن ریگستانها هشدار داد و گفت: هان ای مردم! من از عذاب روزی سهمگین بر شما می ترسم.

* * *

امّا آن جامعه و مردم حق ناپذیر دعوت او را ناشنیده گرفتند و به جای ایمان به خدا و گام سپردن

در راه او بر سرکشی خویش پای فشردند.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا

و گفتند: هان ای هود! آیا تو آمده ای تا ما را از پرستش خدایانمان بازداری و از راه درست ما را به بیراهه بری؟!

فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنْ الصَّادِقِينَ پس اگر راست می گویی همان عذابی را که به ما وعده می دهی، آن را بر سرمان بیاور و درنگ مکن!

* * *

آن گاه قرآن به ترسیم پاسخ آن پیامبر دلسوز می پردازد که فرمود:

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ دانش و آگاهی تنها نزد خداست و او می داند که چه هنگام آن عذاب بر سر شما فرود خواهد آمد، نه من.

وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وظیفه من این است که آنچه را به خاطر رساندن آن بر شما به سویتان گسیل شده ام، همان پیام را به شما برسانم.

وَلَكِنِّى أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ امّا من شما را مردمی می نگرم که در نادانی خویش پافشاری می کنید، چرا که نه تنها به آنچه تضمین گر سعادت و رستگاری و نجات شماست پاسخ مثبت نمی دهید، که با شتاب احمقانه ای خواستار عذاب سهمگینی هستید که باعث نابودی شما خواهد شد؛ و چنین درخواست و چنین کاری جز از مردمی که رشد عقلی ندارند و سود و زیان و سقوط و کمال خویش را نمی دانند، سر نمی زند.

* * *

دعوت بشردوستانه «هود» ادامه یافت و آنان نیز بر سرکشی و حق ستیزی خویش افزودند و رسالت آن پیامبر بزرگ خدا را دروغ شمردند. درست در آن شرایط بود که نشانه های عذاب پدیدار شد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا

پس هنگامی

که نشانه های آن عـذاب را دیدنـد و با چشم خود آن عـذاب سـهمگین را که به صورت ابری گسترده بر فراز سـرشان پدیدار شده بود نظاره کردند، با شور و شادمانی گفتند: این ابری است باران زا و زندگی ساز، نه عذاب و کیفری نابودکننده!

لازم به یادآوری است که ضمیر در واژه «رأوه» به «بما تعدنا» برمی گردد؛ و «عارضاً» به ابری گفته می شود که نخست در گوشه ای از افق پدیدار می گردد و آنگاه همه آسمان را می پوشاند.

مفسران برآنند که مدتی بود که بر قوم «عاد» و در سرزمین و شهر و دیارشان باران نمی بارید، به همین جهت آن گاه که فرود عـذاب بر آنـان مقرر شـد، خـدای فرزانه ابری غلیـظ و سـیاه رنـگ به سویشان گسـیل داشت و آنان با دیـدن آن ابر در گستره آسـمان که به سوی شـهر و دیارشـان روی آورده است، غرق در شادی و شادمانی شدنـد و به یکـدیگر مژده دادنـد که این ابر باران زا برای ما ارمغان آورده است و نه عذاب و کیفر.

امّا پیامبرشان هود به آنان هشـدار داد که نه، این گونه نیست بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ بلکه این همان عـذاب سـهمگینی است که من هشدارتان می دادم و شما برای آمدن آن شتاب می کردید.

آن گاه در تفسیر این عذاب می افزاید:

رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این ابر، همان تندبادی است که در آن عذابی دردناک و مرگبار نهفته است.

پاره ای از مفسران برآنند که این فراز، آخر آیه است نه سخن پیامبر که از سوی خداست.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث در وصف این تندباد سهمگین می فرماید:

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا

تندبادی است که به دستور پروردگارش هر چیزی را از بنیان می کند و نابود می نماید.

به باور پاره ای از مفسران منظور از «همه چیز» انسانها و چارپایان و اموال و امکانات آنان است که به وسیله آن تندباد به کیفر گناهان مردم ناسپاس و اصلاح ناپذیر نابود می شود و از دست آنان می رود.

به هنگامه فرود آن عذاب و وزیدن گرفتن آن تندباد مرگبار، «هود» و ایمان آوردگان به او و دعوت توحیدی اش به بوستان رفتند و از مردم سرکش و طغیانگر کناره گرفتند و از آن تندباد ویرانگر و مرگبار آسیبی به آنان نرسید و به جای آن نسیمی روح انگیز بر آنان وزیدن گرفت.

از «عمربن میمون» در این مورد آورده اند که: این تندباد به گونه ای ویرانگر و نابودکننده بود که شتران را با هودج بلند می کرد و به آسمان می برد، به گونه ای که آنها میان آسمان و زمین به اندازه یک ملخ دیده می شدند.

در ادامه آیه می افزاید:

فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ پس بامدادان به گونه ای درآمدند که جز خانه ها و سراهایشان چیزی بر جای نماند و همه جانداران نابود شدند.

و این نشانگر آن است که خانه های قوم «عاد» از آسیب تندباد سالم ماند، امّا خود آنان نابود شدند و اموال و دارایی هایشان نیز به بیابانها و یا دریاها افکنده گردید و پراکنده شد.(۱۷۰)

پاره ای واژه «لا یری» را به صورت فعل خطاب و «لاتری» قرائت کرده اند که در آن صورت مخاطب پیامبر گرامی می باشد و منظور این است که پس از آمدن آن تندباد سهمگین بر آنان، آنها به صورتی درآمدند که جز سراهایشان چیزی را در شهر و دیارشان نمی دیدی؛

چرا که همه آنان به کیفر کردار زشت و ظالمانه خویش نابود شدند.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ همـان سان که جامعه سـرکش «عاد» را به کیفر بیـداد و گناهانشان نابود ساختیم، درست همین گونه هر جـامعه و تمـدن بیـدادگر و حق ستیزی را که راه و رسم ظالمـانه آنـان را در پیش گیرد زیر تازیانه های کیفر خواهیم گرفت.

. و به راستی به آنان در چیزهایی، توانمنـدی [و امکاناتی]داده بودیم که در آنها به شـما [آن توانایی را نداده ایم، و برای آنان گوشـی و چشم ها و دل هایی [حساس تر و پرتوانتر از شـما]قرار دادیم [تا به وسـیله آنها راه کمال را بجوینـد و بیابند]؛ امّا آن گاه که آیات خـدا را انکار نمودنـد، نه شـنوایی آنان و نه چشم ها و نه دل هایشان هیـچ گاه به دردشان نخورد، و آن [عـذاب مرگباری را که به تمسخرش می گرفتند آنان را فرا گرفت.

۲۷. و به یقین [ساکنـان شـهرهایی را که پیرامون شـما بودنـد نـابود ساختیم؛ و آیات خود را [به صورت گوناگون بیان کردیم، امید که آنان از [کفر و بیداد خویش بازگردند.

۲۸. پس چرا آنهایی را که جز خدا، به عنوان خدایانی، برای تقرب [به ذات پاک و بی همتای خدای یکتا به پرستش برگرفتند، آنان را [در برابر عـذاب یاری نکردنـد، بلکه [به هنگامه نیاز به یاری آنها از برابر دیـد] آنان گم [و گور] شدنـد؟! و این اسـت دروغ پردازی آنان و آنچه برمی بافتند [و به خدا نسبت می دادند].

۲۹. و هنگامی را به یاد آور که شماری از پریان را – در حالی که [آیات قرآن

را می شـنیدند - به سوی تو روانه ساختیم؛ پس آن گاه که بر آن حاضـر شدنـد، [به یکدیگر] گفتند: خاموش باشـید [و گوش فرا دهید]! و هنگامی که [تلاوت قرآن پایان یافت، در حالی که هشداردهنده بودند به سوی قوم خود بازگشتند.

۳۰. [و به آنـان گفتنـد: هـان ای قوم مـا! بی گمـان مـا [آیات دلنواز]کتابی را شـنیدیم که پس از موسـی فرو فرسـتاده شـده، و تصدیق کننده آن [کتابهایی است که پیش از آن بوده است؛ و به سوی حق و به راهی راست رهنمون می گردد.

نگرشی بر واژه ها

«تمکین»: این واژه مصـدر باب تفعیل می باشـد و به مفهوم دادن قدرت و امکانات و وسائلی است که انسان در انجام کاری به آنها نیازمند است تا بتواند آن کار را به انجام رساند.

پاره ای برآنند که این واژه به مفهوم برطرف ساختن موانع از سر راه انجام دهنده کار است که این معنا در همان قالب و مفهوم گنجانیـده شـده است؛ چرا که فراهم آوردن قـدرت و امکانات انجام کار، مفهوم گسترده ای دارد که برداشـتن موانع جزیی از آن است.

«قربانـاً»: به مفهوم هر عبـادت و اطـاعتی که انسـان می توانـد با انجام آن به بارگاه خـدا نزدیک شود، و جمع این واژه «قرابین» آمده است.

تفسـیر تاریخ پیشینیان یا آینه عبرت در آیات پیش پرتوی از سرگذشت هود و کیفر دردناک قوم او به تابلو رفت تا آینه عبرت برای دیگران باشـد و آنـان آینـده و سـرنوشت خویش را در آن بنگرنـد؛ اینـک در نخستین آیه مورد بحث بـا مخاطب ساختن شرک گرایان و حق ستیزان عصر پیامبر می فرماید:

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ

فِيهِ و بی گمان ما به «عادیان» قدرت و امکاناتی ارزانی داشتیم که به شما آنها را نداده ایم.

به بـاور گروهی از مفسـران پیشـین از جمله «ابن عبـاس» منظور ایه این است که: ما به قوم «هود» از نظر توانایی جسـمی و طول عمر و ثروت و دارایی، توانمندیها و امکاناتی دادیم که نظیر آنها را به شما نداده ایم.

امّا به بـاور پـاره ای دیگر «اِنْ» در آیه، زایـده می باشـد و منظور این است که: و مـا به قوم «هود» در فرمانبرداری خـدا و انجام کارهـای شایســته و بیـان دلیـل و برهـان بر درسـتی توحیـدگرایی و یکتـاپرستی و گـام سـپردن در راه آن، توانمنـدی و اقتـدار بخشـیدیم و آنان را ضمن تشویق به کارهای شایسته و عادلانه و انسانی، از ظلم و جور و ناسپاسی و حق کشی و دیگر کارهای زشت هشدار دادیم و ضمن ارزانی داشتن امکانات رشد و ترقی، موانع تکامل و هدایت را از سر راه آنان برداشتیم.

آن گاه می افزاید:

وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً

و برای آنان قدرت شنوایی و چشم و قلب قرار دادیم.

در ادامه آیه شـریفه روشـنگری می گردد که بـا همه این ها، آن قوم سـرکش و خودکامه از پـذیرش آیات و نشانه های حق و برهـان هـای روشن و روشـنگر آن، و انـدیشه در مفـاهیم و معارفی که آنان را به سوی یکتاپرستی و حق پـذیری راه می نمود، سربـاز زده و در آنهـا نینـدیشـیدند و با اینکه خـدا به آنان ابزارهای ظاهری و باطنی شـناخت، هم چون: چشم و گوش و خرد و قدرت درک و دریافت درست ارزانی کرده بود و می توانستند به وسیله آنها به حق راه یابند، با

این وصف از آن همه نعمت گرانمایه بهره نگرفتند و به بیراهه رفتند.

و می افزاید:

فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ

امّا نه گوش و نه چشم و نه خردهای آنان، سودشان نبخشید، چرا که با پافشاری در سرکشی و حق ستیزی، این نعمت ها و ابزارهای شناخت را وسیله راهیابی و هدایت قرار ندادند و از آن بهره نگرفتند؛

إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا که آنان آیات و نشانه های روشن و روشنگر خدا را انکار می کردند.

وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون و سرانجام هم همان کیفر و عذابی را که به مسخره می گرفتند آنان را فرا گرفت.

* * *

در ادامه سخن در همین مورد باز هم شرک گرایان عصر رسالت را مخاطب می سازد و می فرماید:

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنْ الْقُرَى و بی گمان ما قوم «هود» را در «یمن»، جامعه صالح را در سرزمین و شهر و دیارشان، «حجر»، و قوم لوط را بر سر راه مکه به شام، به کیفر بیداد و گناهانشان به بوته هلاکت سپردیم و نابود ساختیم.

وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ ما آیات و نشانه های یکتایی خود را به صورتهای گوناگون برای آنان بیان کردیم...

آری، ما این آیات و نشانه های روشن و روشنگر را در چهره ها و قالب های متنوع به تابلو می بریم: گاه در چهره معجزه، و گاهی به صورت نابود ساختن بیدادگران؛ زمانی با یادآوری نعمت ها و امکانات گوناگون، و زمانی دیگر با یادآوری بلاها و گرفتاریها؛ گاه در قالب وصف شایستگان و ترقی خواهان، تا دیگران از آنان درس گیرند و پیروی کنند، و گاهی دیگر در قالب نکوهش ظالمان و

زشتکاران تا انسان های حق طلب و کمال جو از سبک و سیره انحطاط‌آور و کارهای زیانبار آن دوری جویند.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بدان امید که کفرگرایان و حق ستیزان به سوی حق پذیری و ایمان بازگردند.

* * *

در سومین آیه مورد بحث در نکوهش شرک گرایان و ظالمان می فرماید:

فَلَوْلَا نَصَرَهُمْ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً

پس چرا خدایان دروغینی را که به جای خدای یکتا برگزیدند تا آنان را به بارگاه خدا نزدیک سازند، آن تیره بختان را در هنگامه های حساس و سرنوشت ساز یاری نکردند؟!

آیه شریفه با استفهام انکاری آغاز می گردد و منظور این است که: این بت ها و خدایان دروغین که مورد پرستش هلاک شدگان بودند، و آنان اینها را به پندار نزدیک شدن به خدای یکتا می پرستیدند، هرگز به هنگام فرود عذاب آنان را یاری نکردند؛

بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ بلکه به جای یاری رساندن به آنان و جلوگیری از عذاب و نابودی شان، از برابر دیدگان آنان گم و گور شدند و در سخت ترین شرایط که آنان به یاری آنها نیازمند بودند، بی آنکه ذره ای به حال آنان سودبخش باشند، ناپدید شدند.

وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و این بود ره آورد دروغپردازی آنان که به ناروا خدایان دروغین را خدا می پنداشتند و خدا می شمردند؛ آری، ره آورد زشت و ظالمانه آنان گریبانشان را گرفت و آنان را نابود ساخت.

ایمان گروهی از جنیان به وحی و رسالت در ادامه سخن از شرک و اخلاص و کفر و ایمان، فروفرستنده قرآن روشنگری می کند که در میان جنیان نیز بسان آدمیان هم توحیدگرا و با ایمان هست و هم ناسپاس و حق ناپذیر؛ در این مورد می فرماید:

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ هان ای محمد! هنگامی را به یاد آور که شماری از پریان را به سوی تو روانه ساختیم تا به آیات انسان ساز قرآن گوش فرا دهند.

به باور برخی از مفسران پیشین منظور این است که: ما پریان را با لطف و مهر و ارزانی داشتن توفیق این موفقیت و کامیابی به آنان، از شهرهایشان بازگرداندیم و برای شنیدن آیات قرآن به سوی تو گسیل داشتیم.

امّا به باور برخی دیگر نظیر «ابن عباس» و «سعیدبن جبیر» منظور این است که: ما پریان را از «استراق سمع» به وسیله شهاب های آسمانی منصرف ساخته و به سوی تو فرستادیم. این کار در حالی انجام گرفت که آنان پس از رسالت مسیح(ع) از این کار ممنوع نبودند؛ درست به همین جهت هم هنگامی که از شنیدن اخبار آسمانها به صورت دزدانه بازداشته شدند، دریافتند که در زمین رویدادی بزرگ روی داده است، از این رو بی درنگ به زمین آمدند و در جستجوی اثری از آن رخداد بزرگ بودند که در نقطه ای به پیامبر گرامی برخوردند و او را در حال نماز بامدادی و تلاوت آیاتی از قرآن زیارت کردند و در آن فرصت بود که هم چگونگی نماز و نیایش پیامبر را به دقت نگریستند و هم تلاوت جانبخش قرآن را گوش سپردند. با این بیان رانده شدن پریان از آسمانها و بازداشته شدن آنان از «استراق سمع» به وسیله تیرها و شهاب های آسمانی، نوعی مهر و لطف در حق آنان می باشد.

در ادامه این داستان شگفت می افزاید:

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا

پس هنگامی که پریان برای شنیدن آیات

قرآن به حضور پیامبر رسیدند و آیات دلنواز قرآن را شنیدند، پاره ای از آنان به پاره ای دیگر گفتند: خاموش؛ سکوت کنید تا به تلاوت قرآن گوش سپاریم.

فَلَمَّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلَی قَوْمِهِمْ مُنْذِرِینَ سرانجام هنگامی که تلاوت قرآن به وسیله پیامبر گرامی پایان یافت، این گروه از پریان در حالی که نور ایمان و هدایت قرآن جانشان را روشنی بخشیده بود، به صورت هشدار دهندگان و دعوتگرانی به سوی قوم خود بازگشتند و رفتند تا آنان را به ایمان تشویق کنند و از شرک و کفر هشدار دهند.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث در اشاره به سبک دعوت آنان می فرماید:

قَالُوا یَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا کِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَی این ایمان آوردگان شایسته کردار هنگامی که به جامعه خویش بازگشتند رو به آنان کردند و گفتند: هان ای قوم! ما آیات جانبخش کتابی را شنیدیم که پس از رسالت موسی از آسمان فرود آمده است.

روشن است که منظور پریان از کتاب و آیات آن، قرآن شریف بود.

مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ از ویژگیهای این کتاب آن است که کتاب های آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند.

یَهْدِی إِلَی الْحَقِ ویژگی دیگرش آن است که مردم را به سوی دین حق راه می نماید و به سوی خدا و فرهنگ و معارف او دعوت می کند.

وَإِلَی طَرِیقٍ مُسْتَقِیمٍ و دیگر اینکه مردم را به راه و رسمی دعوت می کند که هرکس در آن راه گام سپارد، به بهشت پرطراوت و زیبای خدا می رسد.

داستان ایمان گروهی از جنیان در این مورد دیدگاه مفسران یکسان نیست، برای نمونه:

۱-

از زهری آورده اند که: پس از رحلت ابوطالب، کار پیام رسانی بر پیشوای بزرگ عدالت و آزادی در مکّه سخت تر شد؛ چرا که آن بزرگوار پناهگاه و مدافع پرشکوه و سرسخت پیامبر خدا بود و با مرگ او در مکه احساس بی یاوری و تنهایی نمود؛ از این رو به امید پیدا کردن یاران و دوستانی در طائف به سوی آن شهر رفت.

در آنجا با سه تن از چهره های سرشناس به گفتگو نشست و دعوت آسمانی خویش را برای آنان بیان کرد و از آنان خواست تا او را در راه مبارزه با پرستش های ذلت بار و دعوت به سوی توحید و تقوا و عدالت و برابری انسانها و برچیدن بساط ظلم و بیداد پناه دهند و از او حمایت کنند، امّا یکی از آنان گفت: هان ای محمد! پرده خانه خدا را به غارت برده باشم اگر تو پیامبر خدا باشی! و بدین گونه رسالت آن حضرت را دروغ شمرد! دیگری گفت: مگر خدا از گزینش دیگری به رسالت و پیامبری ناتوان بود که تو را برگزید! و سومی نیز با بافته ای نظیر آن دو، آن بزرگوار را مورد تمسخر قرار داد و رسالت و دعوتش را انکار کرد! آنان نه تنها به حمایت از آن حضرت برنخاستند و ایمان نیاوردند، بلکه مردم نادان و تاریک اندیش را بر ضد آن بزرگوار شوراندند و بر سر راه او کمین کردند و آن پیشوای اصلاح طلب و انسان دوست را زیر بارانی از سنگ گرفتند به گونه ای که پاهای مبارکش بر اثر اصابت سنگ های کینه و جهالت زخمی شد و خون جاری گردید.

هنگامی که از هجوم آنان رست و از

شرارتشـان نجـات یافت، خسـته و افسـرده در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت به باغی از باغ های طائف پناه برد و زیر یکی از درختان خرما نشـست، امّا به زودی دریافت که آن باغ از «عتبه» و «شیبه»، دو تن از دشمنان دعوت توحیدی اوست و خودشان نیز در آنجا هستند.

آن دو با دیدن پیامبر و تنهایی و بی یاوری او، غلام خویش «عداس» را با مقداری انگور به سوی آن حضـرت گسـیل داشـتند. هنگامی که آن جوان نزد پیامبر آمد، آن بزرگوار از حال او جویا شد، و او پاسخ داد که پیرو آیین مسیح(ع) است و از نینوا به آنجا آمده است. پیامبر به او توجه داد که نینوا، شـهر بنده شایسته خدا حضرت «یونس» است و او با شنیدن این سخن از پیامبر، دچار بهت و حیرت گردید و از پیامبر پرسید که از کجا «یونس» را می شناسد؟

پیامبر به او اعلام کرد که من پیامبر خدا هستم و از راه وحی و پیام آسمانی از سوی خدا، حضرت «یونس» را شناخته است. آن گاه فشرده ای از لوح دعوت خویش را به آن جوان آماده و جستجوگر بیان کرد و آنجا بود که «عداس» در مقابل آن حضرت سر فروتنی و ارادت فرود آورد و در برابر خـدای محمـد(ص) به سـجده افتاد، و آنگاه به بوسـیدن پاهای زخمی پیامبر - که از آنها خون می چکید - پرداخت.

«عتبه» و «شیبه» با دیدن آن منظره، غرق در خشم و حیرت شدند به همین جهت هنگامی که غلام به سوی آنان بازگشت بر سر او فریاد زدند که چرا در برابر محمد(ص) به

سجده افتادی و بر دست و پای او بوسه زدی؟ مگر از او چه دیدی؟

ما تاکنون از تو چنین رفتاری نسبت به هیچ کس، حتی در مورد - خود که سرور و صاحب تو هستیم - ندیده ایم، راستی چرا چنین کردی؟

«عداس» گفت: او بنده گرانقدر بارگاه خداست، چرا که در مورد شخصیت «یونس»، یکی از پیامبران خدا حقایقی را برایم بیان کرد که سراسر حقیقت است و نشان درستی دعوت او.

آنان خنده ای مستانه سر دادند و گفتند: غلام! مباد او تو را از دین و آیین ات به بیراهه برد که او مردی است سخت فریبکار!

پیامبر راه مکه را در پیش گرفت و بر سر راه خویش به درخت خرمایی رسید و آنجا به استراحت پرداخت. در دل شب برای عبادت و نیایش و خواندن نماز به پا خاست که گروهی از پریان عبورشان بر آن حضرت افتاد و او را در حال نماز و نیایش و تلاوت آیات جان بخش قرآن یافتند و گوش جان به تلاوت او سپردند و ایمان آوردند.(۱۷۱)

۲- آنچه آمده دیدگاه گروهی از مفسران پیشین، از جمله «سعیدبن جبیر» بود، امّا به باور پاره ای دیگر پیامبر گرامی از سوی خدا فرمان یافت تا جنیان را نیز بسان انسانها اندرز دهد، و با تلاوت آیات قرآن بر آنان، آنها را به راه و رسم خداپسندانه فرا خواند.

در راستای انجام این فرمان بود که خدا گروهی از پریان را به سوی آن حضرت فرستاد و او موضوع را با یاران خویش در میان نهاد و از آنان پرسید کدام یک از شما برای انجام فرمان خدا و رساندن

پیام او به جنیان به همراه من خواهد آمد؟

«عبدالله بن عباس» اعلان آمادگی کرد و به همراه آن حضرت رفت.

او در این مورد آورده است که:

آن شب من به همراه پیامبر بودم که از مکه بیرون رفتیم و به دره «جحون» رسیدیم. آن حضرت دائره ای بر روی زمین ترسیم کرد و به من دستور داد در میان آن بنشینم تا بازگردد.

من در آنجا نشستم و پیشوای بزرگ توحید رفت و در جایی ایستاد و در حالی که انبوهی از سایه ها و سیاهی ها گرداگرد آن حضرت را گرفته و میان من و او فاصله افکندند، به تلاوت قرآن پرداخت و پس از ساعتها با فرا رسیدن طلوع فجر بازگشت.

از من پرسید عبدالله! آیا چیزی دیدی؟

گفتم: آری، سرورم مردان سیاه پوستی که جامه های سپیدی داشتند به چشمم آمدند.

فرمود: آری، اینان گروهی از پریان «نصیبین» بودند.

۳- از عبدالله آورده اند که: من در شب دعوت جنیان به وسیله پیامبر به همراه آن حضرت نبودم، گرچه بسیار دوست داشتم که این افتخار روزیم گردد.

۴- از «ابن عباس» آورده اند که: شمار آن گروه از پریان که پیامبر از «نصیبن» آمده بودند و پس از ایمان و اسلام، از سوی پیامبر به سوی قوم خود روان شدند تا پیام قرآن و آورنده اش را به آنان برسانند.

۵- و از «جابربن عبدالله» آورده اند که: وقتی پیامبر خدا سوره مبارکه الرحمن را بر مردم می خواند، آنان سراپا سکوت بودند و چیزی نمی گفتند، که آن بزرگوار فرمود: هنگامی که من بر پریان آیه «فبای آلاءِ ربکما تکذّبان» را خواندم آنان بهتر از شما جواب می دادند و می گفتند:

«لاـ و لاـ بشی ءٍ من آلائک ربّنا نکذب» نه، چیزی از نعمت های پروردگارمان را ناسپاسی نمی کنیم و دروغ نمی شماریم. (۱۷۲)

. هان ای قوم ما! [این فراخواننده به سوی خدا را پاسخ دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی دردناک شما را پناه دهد.

۳۲. و هرکس [این فراخواننده به سوی خدا را [آن گونه ای که باید]پاسخ مثبت ندهد، هرگز به ستوه آورنده [خدا]در زمین نخواهد بود، و جز او دوستانی نخواهد داشت؛ آنان در گمراهی آشکاری هستند.

۳۳. [آیا در قدرت بی کران خدا نیندیشیده اند؟!] و آیا ندیده اند خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها درمانده نگردیده است، می تواند مردگان را زنده کند؟! آری، به یقین او بر هر چیزی تواناست.

۳۴. و روزی که کفرگرایان بر آتش عرضه می گردند، [به آنان گفته می شود:] آیا این [آتش شعله ور دوزخ راست نیست؟! [آنان]می گویند: چرا، به پروردگارمان سوگند [که راست است ! [خدا] می فرماید: پس به کیفر آنکه [در دنیا] کفر می ورزیدند عذاب [دردناک را بچشید!

۳۵. [هان ای پیامبر] پس همان گونه که پیامبران نستوه، شکیبایی ورزیدند، تو نیز شکیبایی ورز، و خواهان شتاب [در فرود عذاب برای آنان مباش؛ روزی که آنچه را وعده داده می شوند بنگرند، چنان هستند که گویی جز ساعتی از روز [در این جهان درنگ نکرده اند؛ [این قرآن و آیات پرشکوه آن]پیامی است [به همه عصرها و نسل ها]؛ پس آیا جز مردم [سرکش و] نافرمان نابود خواهند شد؟!

تفسیر پیامبر جنّ و انس در آیات پیش

سخن از ایمـان آوردن گروهی از جنیـان پس از شـنیدن آیـات قرآن از پیـامبر گرامی، و رفتن آنـان به سـوی قوم خویش برای دعوت آنان به حق و عـدالت، و هشدار آنان از کفر و شـرک و سـتم بود؛ در این آیات پرتوی از دعوت آنان به تابلو می رود. آنان ضمن دعوت شورانگیز و شعورآفرینی به سوی قرآن، به قوم خویش گفتند:

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ هان ای قوم ما! ندای دعوت کننده به سوی خدای یکتا را پاسخ دهید.

منظور آنان از دعوت کننـده به سوی خـدا، پیامبر گرامی اسـلام است که همگان را به سوی یکتاپرستی و تقوا و دوری گزیدن از شرک و کفر و خدایان دروغین فرا می خواند.

وَآمِنُوا بِهِ و به او ایمان بیاورید،

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ که اگر چنین کنید، خدای فرزانه گناهانتان را خواهد بخشید؛

وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و از عذاب دردناک شما را پناه می دهد و نجاتتان می بخشد.

یکی از مفسـران پیشـین آورده است که: گروهی از جنیـان به حضور پیامبر شـرفیاب شدنـد و پس از شـنیدن آیات قرآن ایمان آوردند و آن حضـرت مفاهیم و مقررات اسـلام را به آنان آموخت؛ آن گاه بود که خدای فرزانه این سوره را بر قلب مصـفای پیامبر فرو فرستاد که:

قل اوحی الی انّه استمع نفر من الجن...(۱۷۳)

هان ای پیامبر! بگو: به من وحی شـده است که شـماری از پریان به آیات قرآن گوش فرا داشـتند و گفتند: راستی که ما قرآنی شگفت آور شنیدیم...

از آن پس بود که پریان هماره به حضور پیامبر شرفیاب می شدند و فرهنگ و مفاهیم دین و مقررات

آن را از آن پیشوای جن و انس می آموختند. از اینجا روشن می شود که آن حضرت همان گونه که برای هدایت انسانها برانگیخته شده بود، برای دعوت پریان نیز آمده بود و پیش از آن بزرگوار خدا پیام آوری را به سوی جن و انس گسیل نداشت.

* * *

دومین آیه مورد بحث نیز بخش دیگری از دعوت توحیدی همان گروه از جنیان را ترسیم می کند که گفتند:

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ و هرکس دعوت آن دعوت کننده به سوی خدا را آن گونه که شایسته است پاسخ ندهد و به او ایمان نیاورد، هرگز نمی تواند خدا را درمانده سازد و از عذاب دردناک او بگریزد.

وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَولِيَاءُ

و سررشته دار و یاوری جز خدا برای او نخواهد بود که او را از چنگال عذاب خدا و کیفر کارهایش نجات دهد.

أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ به همین جهت هم آن کسانی که به دعوت پیامبر پاسخ مثبت ندهند و ایمان نیاورند در گمراهی آشکاری خواهند بود.

* * *

در سوّمین آیه مورد بحث قرآن روی سخن را به پیامبر می کند و در روشنگری آشکاری درباره آفرینش آسمانها و زمین و قدرت بی کران خدا و اصل معاد و زنده شدن مردگان به اراده او می فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى هان ای پیامبر! آیا این شرک گرایان در قدرت بی کران آفریدگار هستی نیندیشیده اند؟ و آیا ندیده اند خدایی که کران تا کران آسمانها و زمین را آفریده و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده

است، می تواند مردگان را زنده کند؛ چرا که آفرینش آسمانها و زمین از زنده کردن مردگان شگفت آورتر است و آن آفریدگار توانایی که آن کارهای شگرف را انجام می دهد، چرا نتواند مردگان را در آستانه رستاخیز زنده کند؟!

بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آری، او بر هر چیز تواناست.

* * *

در ادامه سخن در این مورد با اشاره به صحنه ای از عذاب روز رستاخیز می فرماید:

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

و روزی را به یاد آور که کفرگرایان و ظالمان را بر آتش شعله ور دوزخ عرضه می کنند.

أَلَيْسَ هَـٰذَا بِالْحَقِ و آن گاه در همان حال که آنان شعله های سوزان و سرکش آتش را در برابر خویش نظاره می کنند، به آنان گفته می شود: آیا این عذاب سهمگین و این آتش هولناکی که به خاطر کیفر شما آماده است و در انتظار شما می باشد حق نیست؟! و آیا می پذیرید که شما در خور این عذاب هستید و ذره ای در حق شما ستم نرفته است؟!

قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا

آنان در پاسخ به این پرسش ها ضمن اعتراف به گناه خویش می گویند: آری، به پروردگارمان سوگند که این آتش و این کیفر دردناك است، گرچه ما در دنیا آن را انکار می کردیم.

قَالَ فَذُوقُوا الْعَـذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ در این شرایط است که ندا می رسد: پس به کیفر کفر و سرکشی و بیدادتان در دنیا، اینک طعم تلخ این عذاب خفت آور را بچشید.

پیام شکیبایی و پایداری در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه این سوره مبارکه نیز می باشد فروفرستنده قرآن روی سخن را به پیامبر عدالت و آزادی می کند و

می فرماید:

فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنْ الرُّسُلِ هان ای پیامبر ما، همان گونه که پیامبران نستوه و توانمند ما در راه حق و عدالت و نجات و آزادی انسانها و اصلاح جامعه ها شکیبایی ورزیدند، تو نیز با همه وجود شکیبایی ورز.

در مورد «مِنْ» در آیه دو نظر است:

۱- به باور گروهی از مفسران پیشین واژه «مِنْ» در آیه شریفه برای بیان جنس آمده است، درست نظیر این آیه که می فرماید: «فاجتنبوا الرجس من الأوثان»(۱۷۴) پس از پلیدی بت ها دوری جویید. با این بیان باید گفت که همه پیامبران خدا صاحب عزم و تصمیم تزلزل ناپذیر و نستوه هستند، چرا که همه آنان عزم خویش را برای ابلاغ رسالت و تحمل رنجها و مشکلات این مسئولیت گران جزم نموده و تصمیم قهرمانانه خویش را گرفته اند.

۲- امّا به باور بیشتر مفسّران واژه «من» در آیه مبارکه بیانگر تبعیض است که در آن صورت برخی از پیامبران، «اولوالعزم» هستند، نه همه آنان؛ و از ظاهر روایات رسیده نیز این دیدگاه دریافت می گردد.

پیامبران اولوالعزم در مورد پیامبران «اولوالعزم» دیدگاه مفسران یکسان نیست، برای نمونه:

۱- برخی از روایات و نیز مفسرین برآنند که پیامبران «اولوالعزم»، کسانی هستند که با شریعت جدید برانگیخته شده و شریعت پیامبر پیش از خود را نسخ نموده اند.

اینان پنج پیامبر بزرگ می باشند که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد(ص).

۲- امّا به باور برخی دیگر این پیامبران شش نفر هستند، که عبارتند از: نوح که بر اذیت و آزار جامعه اش شکیبایی ورزید، و ابراهیم که تا درون آتش هم پایداری و شکیبایی ورزید، و اسحاق که

بر کشته شدن و سربریده شدن شکیبایی ورزید، و یعقوب که رنج انتظار یوسف را به جان خرید و شکیبایی کرد، و یوسف که در چاه و زندان بیداد نیز دست از شکیبایی نکشید، و دیگر ایوب که بر بیماری سخت خویش شکیبایی ورزید.

۳- از دیدگاه پاره ای پیامبران «اولوالعزم» آنهایی هستند که فرمان جهاد و پیکار داشتند و ضمن ارائه معجزه و اظهار مکاشفه در راه گسترش آزادی و عدالت و دین خدا مبارزه نمودند.

۴- امّا از دیدگاه پاره ای دیگر این پیامبران عبارتند از ابراهیم، هود، نوح، موسی، عیسی و حضرت محمد(ص). و واژه عزم به مفهوم وجوب آمده و پیامبران صاحب عزم آنهایی بودند که برای مردم مقررات و شریعت آوردند و اعلان کردند که بندگان خدا باید به مقررات آنها عمل کنند و هر آنچه پیش از آنان برایشان آمده است کنار گذارند.

قرآن در ادامه آیه شریفه می فرماید:

وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ و در فرود عذاب برای حق ستیزان شتاب مکن، چرا که آنان نمی توانند از چنگال کیفر عملکرد زشت و ظالمانه خویش بگریزند و به زودی گرفتار عذاب خواهند شد.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ

روزی که عذاب روز رستاخیز و کیفر سرای آخرت را بنگرند، چنان هستند که گویی جز ساعتی از یک روز در دنیا درنگ نداشته اند.

آری، عذاب سهمگین و وحشت از کیفر به گونه ای روز آنان را سیاه می کند که می پندارند مدت درنگشان در دنیا و در عالم برزخ ساعتی از یک روز و یا بخش کوتاهی از زمان بوده است؛ چرا که زمان هنگامی که گذشت، چنان به نظر

می رسد که گویی نبوده است.

بَلَاغٌ این قرآن و آیات پرشکوه و مفاهیم و معارف آن پیامی است از سوی خدا به همه شما انسانها.

به باور پاره ای منظور این است که: این مدت اقامت، پیام و هشداری است برای شما تا بدانید که دنیا فناپذیر و ناپایدار است.

فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ پس آیا عذاب خدا جز بر مردم گناهکار و زشت کردار فرود خواهد آمد و جز آنان نابود خواهند شد؟!

به باور «قتاده» منظور این است که: مگر جز شرک گرایان و نفاق پیشگان - که با دین خدا پیکار کرده، و یا آن را به زبان گواهی نموده و در عمل به آن به ستیزه برخاسته اند - نابود خواهند شد؟!

امّا از دیدگاه «زجاج» منظور این است که: با این مهر و رحکن بی کران خدا، جز زشت کرداران و تبهکاران کسی نابود نخواهد شد. و آن گاه یادآوری می کند که این آیه شریفه استوارترین آیه در رحمت بی کران خدا و امیدبخش ترین آیه در امید بستن به مهر و لطف اوست.

پرتوی از سوره مبارکه در پرتو مهر خدا و لطف او، اینک ترجمه آیات و تفسیر چهل وششمین سوره، سوره های قرآن نیز به پایان رسید و ما با گذر علمی و فکری از این بوستان سرسبز و پرطراوت کتاب انسان ساز و روح پرور خدا در برابر سوره چهل وهفتم ایستاده ایم.

در سوره ای که گذشت از کنار مفاهیم جان بخش و معارف زندگی سازی عبور کردیم؛ معارف و موضوعات بلند و انسان پروری چون:

جلوه های زیبای حق و عدالت در آفرینش هستی،

هدفداری آفرینش،

شماری از خصلت های زشت حق ستیزان،

من نخستین پیام آور خدا نیستم،

حق ستیزی و بهانه جویی ستمکاران،

دو اصل ایمان و پایداری،

پرتوی از حقوق پدر و مادر،

دوری از پیروزی و سرفرازی،

فیلمی کوتاه از یک زندگی خداپسندانه،

پاسداشت کرامت و حرمت پدر و مادر یا دو آموزگار نخستین انسان،

پاداش حق شناسی و کیفر ناسپاسی،

فرجام رسوای تاریک اندیشی،

اصل پارسایی در زندگی رهبران راستین،

کیفر جامعه و حکومت سرکش «عاد»،

تاریخ پیشینیان یا آئینه عبرت،

ایمان گروهی از جنیان به پدیده وحی و رسالت،

داستان شنیدنی جنیان،

پیام آور جنیان و آدمیان،

پیام شکیبایی و پایداری برای حق و عدالت،

و نیز ده ها نکته ظریف و پیام انسان ساز و دلنواز دیگری که گذشت.

تفسیر اطیب البیان

سوره احقاف ، غرض سوره : بیم دادن مشرکین ، برهان بر توحید و نبوت ، بیان هلاکت بعضی ازمکذبان و قضیه ایمان آوردن بعضی از جنیان .

(۱) (حم): (حا، میم)

(۲) (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم): (این کتابیست که از ناحیه خداوندعزیز و حکیم نازل شده)(حم) از حروف مقطعه و رموز قرآنیست و چنانچه گفتیم سوره هایی که با حروف مقطعه مشابه آغاز می شوند، مقاصد مشابهی دارند، می فرماید این

قرآن از جـانب خداونـدی نـازل شـده که غـالب و قاهر مطلق است ، (لـذا نزول آن به اجبار و قهر یک قـدرت غالب و قاهر بر خداونـد صورت نگرفته) و نیز حکیم است و خلقتش توأم باحکمت و اتقان می باشد و از کمال حکمت او، تنزیل کتاب برای هدایت بشر است .

(۳) (ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی والذین کفروا عما انذروا معرضون): (ما آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست

را جز به حق وبرای مـدتی معین نیافریدیم وکسانی که کافرشدندازهرچه بیم داده شوند،اعراض می کنند)منظور از (آسـمانها و زمین و مـابین آنـدو) مجموعه عـالم محسوس است .و مراد از (اجـل مسـمی) نقطه انتهای وجود هر چیزی که در اینجا منظور، روز قیامت (اجل مسـمای مجموعه عالم) است .می فرماید ما عالم مشـهود را با همه اجزای آن ، چه آسمانی و چه زمینی ، جز به حق نیافریـدیم . یعنی آفرینش عالم دارای غایت و هـدفی ثابت و معین است و نیز آنها را برای اجلی معین آفریدیم ، پس از بعـد از این عالم ، عالم دیگری است که عالم بقاء و خلوداست ، اما کفار و مشـرکین که منکر معادنـد از آنچه انذار می شوند، یعنی از روز قیامت وعذاب الیمی که در انتظار آنهاست ، اعراض می کنند و غفلت می نمایند و روی برمی گردانند.

(۴) (قل ارایتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثاره من علم ان کنتم صـادقین): (بگو به من خبر دهیـد و به من نشـان دهیـد این خـدایانی که به جای خـدامی پرستیـد از زمین چه موجودی را خلق کرده اند و یا در آسـمانها چه شرکتی دارند؟،مدرکی از کتب آسمانی قبل از قرآن و یا دلیلی علمی بیاورید، اگر راست می گوییـد)در اینجـا به رسول گرامی ص دسـتور می دهـد که با مشـرکان احتجاج کرده و بفرمایـد:اگر راست می گویید که این معبودهای شما شریک خدایند، برای من از کتابهای آسمانی قبل از قرآن دلیلی بیاورید که دلالت

کند، بر اینکه این خدایان شما در خلقت بخشی ازآسمانها یا زمین شرکت دارند و اگر نمی توانید، حداقل دلیل علمی منقول (و یا بقیه ای ازعلم موروثی خود) بیاورید که ادعای شما را ثابت کند.و حالا که خدایان شما در همه آسمانها و زمین هیچ موجودی را خلق نکرده اند وخلقت هم از تدبیر جدا نیست (و مدبر باید سهمی از خلقت هم داشته باشد) پس ادعای شما باطل است و خداوند هیچ شریکی در امر تدبیر عالم ندارد.

(۵) (و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمه و هم عن دعائهم غافلون): (و چه کسی گمراهتر است از آنکه به غیر خدا چیزی را می خواند که تاروزقیامت ابدااوراا‌جابت نمی کندواصولاآن معبودهاازدعای پرستندگان خودبی خبرند)آیه به نحو استفهام انکاری می خواهد بفرماید این بتها و الهه ای که مشرکین به غیرخدا می پرستند، از آنجا که مالک پرستندگان خود و مالک چیزی از امور آنها نیستند،قادر بر استجابت دعای آنها نیز نمی باشند و اگر این مشرکین تا روز قیامت هم که اجل مسمی و تعیین شده دنیا است ، آنها را عبادت کنند، آن آلهه قادر بر اجابت نیستند واصولا در این دنیا، آنها از دعای پرستندگان خود غافل و بی خبرند و در آخرت است که به آن آگاهی می یابند و از عبادت آنها برائت می جویند و با آنها اظهار دشمنی می کنند.پس عبادت چنین معبودهایی عین گمراهی و ضلالت بعید است .

(۶) (و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین): (و زمانی که مردم محشور شوند همان معبودها

دشمن آنها خواهند شد و به عبادتشان کفر می ورزند)(حشر) یعنی آنکه چیزی را به زور از جای خود بیرون کنند که در اینجا منظورمبعوث کردن مردم از قبور آنهـا و سوق دادنشان به سوی محشـر است .می فرمایـد در روز حشـر که همه مردم از گورها برانگیخته می شوند، آلهه آنها باایشان اظهار دشـمنی می کنند و به شرک آنها کافر می شوند و از آنها بیزاری می جویندچون عبادت این پرسـتندگان باعث وزر و وبال آنها شده است .و اینکه در این آیات به بتها و جمادات آثار حیاتی نسبت داده شده ، به جهت آنست که همه موجودات دارای بهره ای از حیـات و شـعورند، امـا در آخرت این آثـار حیـات ازآنها بروز می کنـد و خداونـد همه آنهارا به نطق وامی دارد همچنانکه فرمود (قالوا انطقناالله الذی انطق کل شـیی ء(۱۶) گفتنـد: خدایی ما را به نطق آورده که همه چیز را به نطق آورده است)

(۷) (و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحرمبین): (و زمانیکه آیات آشکار ما برایشان تلاوت می شود، آنهـا که وقتی حق به نزدشان آمـد به آن کافر شدنـد، می گوینـد: این سـحری آشـکار است)این آیه در مقام توبیخ مشـرکان است که وقتی آیات قرآن که دارای دلالت آشـکاربود، بر آنها تلاوت می شـد، با آنکه می دانسـتند که قرآن به حق است ، از روی استکبار ولجبازی ، آن را سحر و جادوی آشکار می نامیدند.

(۸) (ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بماتفیضون فیه کفی به شهیدا بینی

و بینکم و هو الغفور الرحیم): (بلکه می گویند به دروغ آن را به خدا نسبت می دهد، بگو اگر آن را افتراء بسته باشم ، شما از ناحیه خدا هیچ کاری درباره من نمی توانید بکنید، او بهتر می داند که شما در چه اباطیلی فرو رفته اید وشهادت او بین من و شما مرا کفایت می کند و او آمرزنده مهربان است)در اینجا گفته دیگر مشرکان را در برابر قرآن نقل می کند و آن اینکه ، آنها می گفتند که رسولخدا ص این قرآن را از پیش خود به خدا نسبت داده و کلام خود را به خداافترا بسته ، و خداوند به پیامبر ص تعلیم می دهد که در جواب ایشان بگوید: اگر من به خاطر شما، قرآن را به خدا افترا بسته باشم ، خدا مرا به عذاب خود دچار خواهد کرد وآنوقت شما نمی توانید عذاب خدا را از من دفع کنید و مانع از خواست او شوید، پس چگونه ممکن است من به خدا افترا بزنم و به خاطر شما خود را در معرض عذاب وهلاکت قرار دهم ؟€ پس من افترا زننده به خدا نیستم ، خدای سبحان به مسأله تکذیب قرآن و یا خوض و فرو رفتن شما در این گونه سخنان داناتر است . و سپس در مقام احتجاج دوم می فرماید: شهادت دادن خدا در کلام خودش ، به اینکه این قرآن کلام اوست ، نه افتراء از جانب من ، در مفتری نبودن من کفایت می کند.همچنانکه فرموده (الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه (۱۷) خدا شهادت می دهد به آنچه

که بر تو نازل کرده ، چون او به علم خود آن را بر تو فرو فرستاده است)و در انتها خداوند را با دو صفت آمرزنده و مهربان توصیف می کند تا بفهماند که ادعای رسالت پیامبر ص به حق است . چون خداوند غفور و رحیم ، با خلق خود بامغفرت و رحمت معامله می کند و مغفرت و رحمتش فقط شامل تائبانی که به سوی اوبازگشته اند و صالحانی که عمل خود را اصلاح کرده اند، می گردد و سبیل و طریق هدایت مردم و اصلاح آنها و وصول ایشان به مغفرت و رحمت حق ، همانا دعوت و رسالت است

(۹) (قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا مایوحی الی و ما انا الا نذیر مبین): (بگو من از بین انبیاء پیامبری نوظهور نیستم و خبرندارم که با من و شما چه رفتاری می کنند، من فقط آنچه را که به من وحی شده ، پیروی می کنم و من جز بیم دهنده ای آشکار نیستم)(بدع) یعنی نوظهور و بی سابقه ، در اینجا خداوند به رسول گرامی خود تعلیم می دهدکه در جواب ایشان بفرماید: من در میان انبیاء پیامبری نوظهور نیستم که سخنان و افعالم مخالف با سایر انبیاء باشد، بلکه من نیز مانند آنها بشری هستم که به من وحی می رسد ومن علم غیب ندارم و از آینده خودم و شما بی خبر هستم و آنچه واقع می شود خارج ازاراده و اختیار من است و فقط خدای سبحان است که آن حوادث را

پیش می آورد و من تنها به آن چیزی آگاهی دارم که خداوند به من وحی نماید و فقط از همان وحی پیروی می کنم و سپس در مقام تأکید همه فرازهای سابق می فرماید: من فقط بیم دهنده ای آشکارم و اختیار و وظیفه دیگری ندارم .

(۱۰) (قل ارایتم ان کان من عند الله و کفرتم به و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فامن و استکبرتم ان الله لایهدی القوم الظالمین): (بگو شما به من خبردهید اگر این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به ناحق به آن کافر شده باشید، با اینکه شاهدی از بنی اسرائیل بر حقانیت مثل آن شهادت داده و ایمان آورده باشد، ولی شمااستکبارکرده باشید،آیاشماگمراه وظالم نیستید؟هماناخداگروه ستمکاران راهدایت نمی کند)مراد از (مثل قرآن) کتابی است که از حیث مضمون و معارف الهی شبیه به قرآن باشدو آن همان تورات حقیقی است که بر موسی ع نازل شد.در اینجا نیز به پیامبر ص تعلیم می دهد که به مشرکان بگوید: به من خبر دهید اگر این قرآن از ناحیه خدا باشد و در عین حال شما به کتاب خدا کفر ورزیده باشید، کتابی که شاهدی هم از بنی اسرائیل (عبدالله بن سلام) به مثل آن کتاب که معارف همان کتاب رادارد، شهادت داد و به آن ایمان آورد و با این حال شما از پذیرش آن سرپیچی واستکبار کردید، آیا شما مردمانی گمراه نیستید، به درستی که خدا مردم ستمکار ومستکبر را هدایت نمی کند.

(۱۱) (و قال الذین کفروا للذین امنوا لوکان خیراما سبقونا الیه و اذ لم یهتدوابه فسیقولون هذا افک قدیم):

(و آنانکه کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند،گفتند: اگر اسلام خوب بود مؤمنین بر ما سبقت نمی گرفتند و چون کفار به آن راه نیافته اندبه زودی خواهند گفت : این قرآن افترایی قدیمی است)یعنی کافران درباره ایمان مومنان به قرآن گفتند: اگر ایمان به قرآن خیر بود، مؤمنان در ایمان آوردن به آن از ما پیشی نمی گرفتند و از آنجا که به جهت استکبارشان از ایمان به قرآن و هدایت آن بهره مند نشدند، به زودی خواهند گفت : این قرآن افترائی قدیمی است یعنی همان افسانه های پیشینیان است که رسول خدا ص آن رابه خدا افترامی بندد.

(۱۲) (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه و هذا کتاب مصدق لسانا عربیالینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین): (با اینکه قبل از قرآن کتاب موسی بود که راهبر و مایه رحمت بود و این قرآن تصدیق کننده تورات است ، و به زبانی عربی می باشد، تا کسانی را که ستم کردند انذار نماید و نیکوکاران را بشارت باشد)یعنی اینها قرآن را افترائی قدیمی نامیدند، در حالیکه کتاب موسی که پیشوایی برای بنی اسرائیل بود و به آن اقتداء می کردند و رحمتی برای مومنان صالح بود و قرآن هم آن را تصدیق می کند، قبل از آمدن قرآن از نزول آن خبر داده بود و این قرآن هم به زبان عربی نازل شده تا برای ستمکاران ، بیم دهنده و برای نیکوکاران بشارت باشد، با این حال چگونه ممکن است قرآن افترا و افک باشد.

(۱۳) (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون

):(همانا کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است و سپس استقامت ورزیدند، نه ترسی دارندو نه اندوهگین می شوند)یعنی مؤمنانی که به انحصار ربوبیت در خدای سبحان و یگانگی او شهادت دادند وبر این شهادت استقامت نمودند یعنی از آن منحرف نشدند و رفتاری برخلاف آن ولوازم آن انجام ندادند، در مقابل ، هیچ خطری یا عقابی در انتظارشان نیست و لذا خوفی ندارند و نیز هیچ امر ناپسند قطعی و محققی بر آنها واقع نمی شود و به همین جهت اندوهی نخواهندداشت ،یعنی نه احتمال مکروه رامی دهندونه مکروهی به آنهااصابت می کند.

(۱۴) (اولئک اصحاب الجنه خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون): (آنها اهل بهشت هستند و در آن جاودانه خواهند، بود به سزای آن اعمالی که انجام داده اند)یعنی افراد فوق الذکر ملازم بهشت خواهند بود و در آن جاودانند و این بهشت جزای طاعتها و کارهایی است که در دنیا برای تقرب به خدا انجام می دادند.

(۱۵) (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه قال رب اوزعنی ان اشکرنعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین): (و ما به انسان سفارش پدر و مادرش راکردیم که به آنها نیکی کند، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل نمود و به وضعی ناراحت کننده به دنیا آورد و حمل او تا روزی که از شیر گرفته شود سی ماه بطول می کشد و تا هنگامی که به

حد بلوغ و رشد عقلی برسد همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا وقتی که به حد چهل سالگی برسد، آنوقت می گوید: پروردگارا به من توفیق بده که شکر آن نعماتی که به من و پدر و مادرم بخشیدی به جا آورم و اعمال صالحی که موجب خشنودی تو باشد انجام دهم ، و ذریه و فرزندان مرا نیز اصلاح فرما، بدرستی که من به درگاه تو رجوع می کنم و از تسلیم شدگان هستم)(توصیه) یعنی سفارش توأم با موعظه و خیرخواهی و (ایزاع) یعنی الهام عملی ودعوت باطنی .می فرماید: ما سفارش کردیم به انسان درباره پدر و مادرش که به آن دو احسان کند،به هر مقدار که بتواند و این سفارش مخصوص به شریعت اسلام نیست بلکه از احکام عمومی خداست که در همه شرایع الهی تشریع شده . آنگاه به ناراحتی هایی که مادرانسان در دوران حاملگی ، وضع حمل و شیردادن تحمل می کند، اشاره نمود تا ملاک حکم را تبیین نماید و عواطف و رأفت و رحمت انسان را برانگیزد و اینکه فرمود حمل و شیردهی انسان سی ماه به طول می انجامد، در مقایسه با آیه (فصاله فی عامین ، از شیر گرفتنش در دو سال است) معلوم می کند که کمترین مدت حاملگی ۶ ماه است که به اضافه دو سال شیردهی ، مجموعا سی ماه می شود.و (بلوغ اشد) به معنای رسیدن به زمانیست که انسان قوایش محکم می شود. و سن چهل سالگی هم کنایه از زمانیست که انسان به کمال عقل می رسد. و عادتا ملازم با بلوغ و کمال عقلی

است .به هرحال انسان وقتی به کمال عقلی برسد از درگاه الهی استدعا می کند که شکرنعماتی را که به او و پدر و مادرش ارزانی نموده به او الهام کند، یعنی با دعوت باطنی والهامی عملی او را به انجام عمل خیر و شکر نعمت و عمل صالح وادار نماید و این نعمات شامل : نعمتهای ظاهری (حیات ، رزق ، شعور و اراده ...) و نعمتهای باطنی (ایمان به خدا و اسلام و خشوع در برابر آن و توکل به خدا و...) می باشد.و نیز از خدا می خواهد که به او فعل صالح را الهام کند، که شکر ظاهر اعمال را زینت می دهد و صلاح ، باطن آن را می آراید و شکر حقیقی باعث خلوص نیت و صلاح عمل است . سپس از خداوند درخواست می کند که ذریه او را اصلاح کند یعنی آنها را نیکوکارو اهل احسان قرار دهد و آنها را موفق به عمل صالح نماید، تا بعد از درگذشت او،بواسطه نیکی ذریه اش ، او را به نیکی یاد کنند. و در انتها توبه و اسلام را با هم قرین نموده و می گوید: خدایا من به سوی تو توبه کردم و از کسانی هستم که همه امورشان را تسلیم تو کرده اند، و اجتماع توبه و تسلیم ،باعث می شود که خدا آنچه را باعث خلوص اوست به وی الهام کند و در نتیجه هم ذاتااز مخلصین می شود و هم عملا از مخلصین می گردد. به دلیل آنکه عمل شایستگی وصلاحیت پذیرفته شدن در بارگاه الهی را نمی یابد و به سوی او بالا

نمی رود، مگر وقتی که خالص برای خدا باشد.

(۱۶) (اولئک الـذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوزعن سیئاتهم فی اصحاب الجنه وعد الصدق الـذی کانوا یوعدون): (آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهان آنهادر می گذریم ، همانطور که از گناهان اهل بهشت هم خواهیم گذشت و این وعده صدقی است که از ابتدای خلقت انسانها، به آن وعده داده شده اند)مراد از (احسن ما عملوا)، اطاعتهای واجب و مستحب است .می فرماید: این افرادی که ذکر نمودیم کسانی هستند که ما اعمال عبادی واجب ومستحب آنها را می پذیریم و از گناهان و سیئاتشان نیز در جمله کسانی که گناهانشان بخشوده می شود و اهل بهشت می گردند، درمی گذریم . و بهشت متعلق به آنهاست وهرگز از آن جدا نمی شوند و این پاداشی در برابر حسن ایمان و عقیده آنهاست . در انتهامی فرماید: این امر وعده ای صادق و منجز است که تاکنون از زبان انبیاء و رسل وعده داده می شدند و یا شاید مراد این باشد که در قیامت با این تقبل و تجاوز، آن وعده صدقی که در دنیا به آنها داده شده بود، منجز و محقق می شود.

(۱۷) (و الذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی ان اخرج و قد خلت القرون من قبلی و هما یستغیثان الله ویلک امن ان وعدالله حق فیقول ما هذا الا اساطیرالاولین): (و آنکه به پدر و مادرش گفت ، اف بر شما، تا کی مرا می ترسانید از اینکه دوباره زنده شوم ؟ این همه مردم در گذشته مردند، کدامشان بازگشتند؟

و پـدر و مـادرش به خـدا پنـاه می برنـد و به فرزنـد می گوینـد: وای بر تو، ایمان بیاور، همانا وعـده خـدا حق است ولی او می گوید: اینها خرافات و افسانه های قدیمی است)(اف) کلامی حاکی از خشم و ملال است .در مقابله با وضع انسان توبه کار و تسلیم به خـدا که به پدر و مادرش نیکی می نماید وعمل صالح و خالصانه بجا می آورد، در اینجا وضع انسان دیگری را ذکر می کنـد که به خدا و رسول و مسأله معاد کفر می ورزد و دعوت پدر و مادرش را رد می کند و با آنهابدرفتاری می نماید.می فرمایـد: آن کس که از روی خشم و خسـتگی به پـدر و مادرش گفت : آیا باز هم مرا تهدیـد می کنید که از قبر بیرون آورده می شوم و به اعمالم حسابرسـی می گردد، بااینکه امتهای قبل از من که هلاك شدنـد، احدی از آنها زنده و مبعوث نشده ؟ (و این سخن او در حکم حجتی بر علیه معاد است غافل از اینکه وعده خدای سبحان این نیست که بعضی از مردگان در دنیا زنده شوند، بلکه زنده شدن مردگان بطور دسته جمعی ، درنشأت آخرت است نه در دنیا) .و وقتی پدر و مادرش این سخنان را از او می شـنوند با حالت استغاثه به درگاه خدا پناه می برند و از او می خواهند که فرزندشان را هدایت کند و برای هدایت فرزند به اومی گویند: وای بر تو، به خدا و رسولش و وعده معاد ایمان بیاور و مطمئن باش که وعده معاد که خدا توسط

پیامبرانش داده به حق است و تخلف نمی پـذیرد. اما او به آنهامی گویـد: این وعده ها و تهدیدهایی که مرا با آن می ترسانید، چیزی جز خرافات مردم گذشته نیست .(۱۸)

(۱۸) (اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم کانوا خاسرین): (آنها کسانی هستند که عذاب خدا بر آنها حتمی شده ودر زمره امتهای گذشـته از جن و انس هستند که زیانکار شدند)یعنی این چنین افرادی مصداق کلمه عذاب الهی شده اند و مانند امتهای جنی و انسی گذشته که کلمه عذاب درباره آنها تحقق یافته ، زیانکار می شوند چون هر کس که به ایمان کفر بورزد عمل او بی اجر و حابط می شود و این نهایت خسارت است .

(۱۹) (و لکل درجات مما عملوا ولیو فیهم اعمالهم وهم لایظلمون): (برای هریک از ایشان درجاتی از پاداش و کیفر اعمالشان هست ، تـا پروردگـار اعمالشـان را بطورکامـل به آنهـا برگردانـد و ایشان سـتم کرده نمی شونـد)یعنی برای مؤمنان نیکوکار و کـافران بـدکار منـازل و مراتب مختلفی از نظر بلنـدی وپستی هست ، چون هم بهشت درجـاتی دارد و هم برای دوزخ درکاتی هست و این اختلاف براساس اختلافی است که در نفوس آنان وجود دارد پس منشأ آن درجات ،اعمال آنهاست که نفوسـشان را جلوه گر می سازد. به هر جهت می فرمایـد این درجه بنـدی آنها مقاصـدی داشـته که از جمله آن اهـداف این بوده که عین اعمالشان تمام و کامل به آنها برسد(۱۹) و مورد ستم قرار نگیرند. پس حساب براساس عدل است و جزاء به حق می باشد.

(۲۰) (و یوم

یعرض الـذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیاواسـتمتعتم بها فالیوم تجزون عـذاب الهون بما کنتم تسـتکبرون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسـقون): (روزی که کفار بر آتش عرضه می شونـد به آنها گفته می شود: هرسـرمایه خیری که داشتیـد در دنیا از دست دادیـد و از آن بهره بردید، در نتیجه امروز دربرابر اسـتکباری که بدون حق در زمین ورزیدید و به خاطر فسـقی که مرتکب می شدیـد به عذاب خواری دچار می شوید)(عرضه) عبارتست از اظهار نمودن چیزی بدون مانع .لذا اینکه می فرمایـد کفار بر آتش عرضه می شوند، یعنی در مجاورت عذاب و آتش قرار می گیرند و آنها عمل صالح یا شـفیعی هم ندارنـد که مـانع از دخول ایشـان در آتش شود و عرضه کفـار بر جهنم هنگامی است که به حسابهای آنها رسـیدگی شـده ومی خواهند آنها را وارد در آتش دوزخ نمایند، به هر جهت در آن هنگام به آنها گفته می شود: طیبات خود را در دنیا از بین بردیـد، یعنی شـما در دنیا همه آن امور پاکیزه وملائم با طمع خود را که باید امروز از آن لذت ببرید، از بین بردید و همانجا از آنهابهره منـد شدیـد و دیگر چیزی نمانـده که امروز در این عالم از آن لـذت ببریـد، پس امروزعـذاب توأم با خواری و مذلت سزای شـماست که خواری آن در مقابـل آن اسـتکباریست که در دنیـا می کردیـد و زیر بـار حق نمی رفتیـد، و عـذاب آن در مقابل فسق و اعراض ازطاعات است و این دو گناه (استکبار و فسق) یکی مربوط به عقیده است

و دیگری مربوط به عمل .(۲۰)

(۲۱) (و اذکر اخاعاد اذ انـذر قومه بالاحقاف و قـد خلت النذر من بین یدیه ومن خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم): (و به یاد آر، برادرعاد را که در احقاف قوم خود را بیم می داد، در حالیکه پیامبران زیادی قبل از او یا بعداز او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند و همه گفتند غیر خدا را نپرستید که من ازعذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم)مراد از (برادر عاد) حضـرت هود ع است که هم نسب و خویشانـد قوم خود بوده .و مراد از (احقاف) سـرزمینی در جنوب شـبه جزیره عربسـتان است که مـأوای قوم عـادبوده . ولی امروزه هیـچ اثری از آن باقی نمانـده .به هر جهت می فرمایـد حضـرت هود برای انـذار قوم عـاد در سـرزمین احقـاف ارسال شـده بود در حالیکه پیامبران بیم رسانی در زمان او و یا قبل از او یا قبل و بعـد از او نیزبسوی مردم گسـیل شـده بودنـد و دعوت و انـذار همه آنها این بود که به مردم می گفتنـد: غیرخـدا را نپرستیـد، همانا من از عذاب دنیوی استیصال که روزی عظیم است بر شمامی ترسم . لذا اساس همه ادیان الهی بر مبنای توحید است

(۲۲) (قالوا اجئتنا لتافکنا عن الهتنا فاتنا بما تعـدنا ان کنت من الصادقین):(گفتند: آیا به نزد ما آمده ای تا با دروغهایت ما را از خدایانمان منصرف کنی ؟ اگر راست می گویی ، آن عذابی را که به ما وعده می دهی ، و ما را از آن می

ترسانی ، بیاور)این جمله حکایت پاسخ قوم آن حضرت در برابر انذار اوست که گفته اند: آیا تو به نزد ما آمده ای تا ما را به دروغ و افتراء از الهه و خدایانمان منحرف کنی ، بعد در مقام تعجیز و استهزاء گفته اند: اگر راست می گویی آن عذابی را که به ما وعده کرده ای بیاور.یعنی خواسته اندبگویند،توازآوردن آن عاجزهستی ودرتهدیدوانذارت دروغگومی باشی .

(۲۳) (قال انما العلم عند الله و ابلغکم ما ارسلت به و لکنی اریکم قوماتجهلون): (هود گفت : علم تنها نزد خداست و آنچه من می گویم ، فقط رسالتی است که مأمورم به شما ابلاغ کنم ولیکن من شما را مردمی جاهل می دانم)هود ع در پاسخ ایشان می فرماید: من علمی به زمان نزول عذاب و چگونگی آن ندارم ، چون این از علوم غیبی است که اختصاص به خدای متعال دارد و من فقط برای ابلاغ رسالت مأمور هستم و تنها غایت دعوت من بیم دادن شما و ابلاغ رسالت است وهیچ علم یا قدرتی درباره عذاب ندارم . اما این مقدار می دانم که شما مردم جاهلی هستیدکه نفع و ضرر خود را تشخیص نمی دهید، چون دعوت خدا را رد کرده و در نزول وعذاب تعجیل می کنید و آن را مسخره می نمایید.

(۲۴) (فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو مااستعجلتم به ریح فیها عذاب الیم): (و وقتی آن عذاب را دیدند که از کرانه افق نزدیک می شود گفتند: این ابریست که می خواهد بر ما ببارد، هود گفت : بلکه این همان عذابی است

که در آمـدنش شـتاب می کردید و بادیست که در آن عذابی دردناک است)یعنی قوم عاد وقتی ابری را که ناگهان در کرانه افق ظاهر شـد و از نشانه های عـذاب بود، دیدنـد به یکـدیگر بشارت دادنـد و گفتنـد: این ابریست که بر ما خواهـد باریـد، اما هوددر رد کلام آنها فرمود: این همان عذابیست که درباره اش تعجیل می کردید و حقیقت آن بادیست که عذابی دردناک به همراه دارد.

(۲۵) (تدمر کل شـیی ء بامر ربها فاصبحوا لا یری الا مساکنهم کذلک نجزی القوم المجرمین): (هر چه سر راه آن باشد به اذن پروردگـارش ویران می کنـد، پس صـبح کردنـد در حـالیکه جز خـانه هایشـان چیزی به چشم نمی خورد و همه هلاـک شـده بودنـد، مـااینچنین گروه گنه کار و مجرم را کیفر می دهیم)هود ع در ادامه می فرمایـد: این باد هر چیزی را که در سـر راهش قرار بگیرد، به اذن خـدا هلاک می کنـد، چه انسان ، چه جنبنده و چه اموال . و نتیجه نزول عذاب این شد که همه آنها هلاک شدنـد و جز خانه هایشان چیزی از سـرزمینشان باقی نماند و سـنت ما درمجازات مجرمین همین است یعنی آنها را بشدت کیفر می دهیم

(۲۶) (و لقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه وجعلنا لهم سـمعا و ابصارا و افئده فما اغنی عنهم سمعهم و لا ابصارهم ولا افئدتهم من شیی ء اذ کـانوا یجحـدون بایـات الله وحاق بهم ما کانوا به یسـتهزؤن): (با اینکه ما به آنها مال و مکنتی داده بودیم که به شـما نداده ایم ، و به آنها گوش و چشم

و قلب داده بودیم اما نه گوش و نه چشم و نه قلبشان کمترین بهره ای برایشان نداشت ، چون آیات خدا را انکار کردند و همان عذابی که آن را مسخره می کردند، بر سرشان آمد)در این آیه کفار مکه را با نتیجه گیری از سرنوشت آنها، نصیحت می کند و می فرماید:قوم عاد از نظر تمکن و قدرت تصرف در وضعی بودند که شما نیستید و همچنین به وسائل درک و تشخیص مجهز بودند و می توانستند با استفاده درست از آنها خود را ازناملایمات و مضار برهانند و نفع و ضررشان را تشخیص دهند. اما هیچکدام از آنهابدردشان نخورد چون با آیات خدا مجاهده کردند و آنها را انکار نمودند، در نتیجه عذابی که آن را مسخره می کردند به آنها اصابت کرد. با این حال شما اگر به جرم انکارآیات الهی گرفتار حوادث شوید، چه چیزی دارید که شما را از عذاب خدا ایمن کند؟

(۲۷) (و لقد اهلکنا ما حولکم من القری و صرفنا الایات لعلهم یرجعون): (و به تحقیق ما آبادیهایی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم و آیات خود را برایشان نشان دادیم تا شاید برگردند)در اینجا نیز هلاکت اقوام گذشته را تذکر می دهد و می فرماید ما به دهکده های اطراف شما آیات مختلف خود را نمایاندیم ، یعنی معجزات گوناگون به آنها ارائه کردیم ، یا نعمات مختلف به آنان ارزانی داشتیم و آنها را از عذاب امتهای سابق بیم دادیم ، تا شاید از ظلم خود برگردند و توبه کنند و به عبادت خدا بپردازند، اما آنها متذکرنشدند و ما هم آنها

را هلاک کردیم .

(۲۸) (فلو لا ـ نصرهم الـذین اتخـذوا من دون الله قربانـا الهه بـل ضـلوا عنهم وذلـک افکهم و مـا کـانوا یفترون): (پس چرا آن خـدایانی کـه بـه جـای خـدای تعـالی معبودخـود گرفته بودنـد تـا آنهـا را به خـدا نزدیـک سازنـد، یاریشـان نکردنـد، بلکه در روز گرفتـاری غیبشـان زد و ایـن بـود نـتیجه افک و افـترای آنهـا)این کلام در مقـام طعنه و تحکم است ، می فرمایـد: چرا آن معبودهایی که به غیر خداآنها را به خدایی گرفته بودند، یاریشان نکردند، با اینکه اینها یک عمر آنها را عبادت کردند تا شاید به پنـدار خامشان آن معبودها ایشان را به درگاه خـدا نزدیک کننـد.بلکه امیـدشان قطع شـد و رابطه الوهیت و عبودیتی که می پنداشـتند بریـده شـد، و در هنگام نزول عـذاب خبری و اثری از آن آلهه نبود و این گم کردن آلهه اثر افترایی است که به خدا می بسـتند و یـا عـذابی که به آنها رسـید نتیجه همان افترائاتی است که به خـدا نسـبت می دادنـد و افتراء هلاکت بـدنبال دارد، همانطور که آتش سوزاندن به همراه می آورد.

(۲۹) (و اذصـرفنا الیک نفرا من الجن یسـتمعون القر ان فلما حضروه قالواانصتوا فلما قضی و لوا الی قومهم منذرین): (به یاد آر زمانی را که عده ای از جنیان رامتوجه تو کردیم تا صدای قرآن را بشـنوند، همینکه حاضـر شدند گفتند: ساکت باشید وگوش کنید و زمانی که تمام شد به سوی قوم خود برگشـتند تا آنها را انذار کنند)(صـرف)برگرداندن از حالی به حالی و یا از جایی به جای دیگر است .(نفر) عده ای از افرادند که کوچ کردن

برایشـان ممکن باشـد و (انصـات) به معنـای سـکوت برای گوش دادن است و (جن) مخلوقاتی هسـتند که اصل وجودشان از آتش است و مانند انسانها قابلیت ایمان و کفر یا هدایت و ضلالت را دارند.می فرماید: به یاد آر زمانی که ما عده ای از جنیان را به سوی تو متوجه کردیم ، عده ای که قرآن را می شـنیدند و وقتی که در مجلسی که قرآن تلاوت می شد، حاضر شدند، به یکدیگر گفتند: ساکت باشـید تا خوب بشـنویم و وقتی قرائت قرآن تمام شد، آنها به سوی قوم خود بازگشتند در حالی که بیم دهنده ایشان از عذاب الهی بودند.

(۳۰) (قالوا یا قومنا انا سـمعنا کتابا انزل من بعـد موسـی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مسـتقیم): (گفتند: ای قوم ما، براستی ما کتابی را شـنیدیم که بعـد ازموسـی نازل شـده و کتب آسـمانی قبلی را تصـدیق می کند و به سوی حق و راه مسـتقیم هـدایت می نمایـد)این کلام ، حکایت دعوت جنیان در برابر قومشان است . که آنها را به اسـلام فرامی خواندند، و از ظـاهر کلاـم اسـتفاده می شود این گروه از جنیـان پیرو دین موسـی ع وکتـاب او بوده انـد، به هر جهت در مقام دعوت قومشان گفته انـد، مـا آیـات کتـاب قرآن راشـنیده ایم ، که این کتـاب بعـد از موسـی نـازل شـده و ادیان الهی قبلی و کتب سـماوی را تأییـدمی کنـد و به سوی حق هـدایت نموده و به راه مسـتقیمی که سالکـانش در مرحله اعتقـاد وعمـل هرگز گمراه نمی شوند راهنمایی می کند.

(۳۱) (یا قومنا اجیبوا داعی الله

و امنوا به یغفرلکم من ذنوبکم و یجرکم من عـذاب الیم): (ای قوم ما دعوت این دعوت کننـده به سوی خـدا را اجابت کنید و به اوایمان بیاوریـد تا خداوند گناهانتان را بیامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد)منظور از (داعی الله) حضـرت رسول اکرم ص است .پس در مقام دعوت ، قوم خود را تشویق می کننـد تا به حضـرت محمـدص ایمان بیاورنـد و دین او را بپذیرنـد و به آنها وعـده می دهنـد که در این صورت خداوند گناهانی را که قبل از ایمان داشتید می آمرزد و شـما را از عذاب درناک پناه می دهد، پس اسلام همه گناهان قبلی را محو می کند.

(۳۲) (و من لاـ یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الاـرض و لیس له من دونه اولیـاء اولئک فی ضـلال مبین): (و هر کس دعوت داعی بسوی خـدا را اجابت نکنـد،نمی تواند خدا را در زمین به عجز آورد و برای او به جز خدا ولی و سـرپرستی نخواهدبود و آنان در گمراهی آشـکارند)یعنی کسـی که دعوت رسول خـدا ص را نپـذیرد و به او ایمان نیاورد ابـدا خدا را به سـتوه و عجز درنیـاورده و به غیر خـدا اولیائی نـدارد تا او را یاری کننـد، پس در واقع با رددعوت حق به خودش ظلم کرده ، چون به عوض هدایت ، گمراهی را برای خود اختیارنموده است

(۳۳) (اولم یروا ان الله الـذی خلـق السـموات و الاـرض و لم یعی بخلقهن بقـادرعلی ان یحیی المـوتی بلی انه علی کـل شـیی ء قدیر): (آیا نمی بینند که خدایی که آسمانهاو زمین را آفرید و از خلقت

آنها خسته نشد، قادر است که مردگان را زنده سازد؟ آری او به هر چیزی قادر است)می فرماید: آیا هنوز نفهمیده اند و بصیرت نیافته اند که آن خدایی که آسمانها و زمین به این عظمت را خلق کرد و از خلقت آنها عاجز یا خسته نشد، قادر است که مردگان رازنده کند؟ چون او مبدأ هستی و حیات هر چیز است و او قادر مطلق است لذا بر هر امری تواناست .

(۳۴) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون): (روزی که کفار بر آتش عرضه می شوند و به آنهاگفته شود آیا این که می بینید وعده اش به حق نبود؟ گویند: آری به پروردگارمان سوگندبه حق بود. خطاب رسد: پس بچشید عذاب را به سبب کفری که می ورزیدید)یعنی در روز قیامت وقتی کافران در مجاورت آتش دوزخ قرار می گیرند و آن را به چشم خود می بینند، از آنها پرسش می شود: که آیا این آتش جهنم که شما را از آن انذارمی کردند، به حق نبود؟ پس از سر ناچاری و استیصال اعتراف می کنند و آن وقت خطاب می رسد که بچشید این عذاب را به سبب کفرتان و انکاری که در دنیا نسبت به معاد داشتید.

(۳۵) (فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار بلاغ فهل یهلك الا القوم الفاسقون): (پس تو نیز صبر کن همانطور که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و در امر عذاب آنها عجله نکن

. چون آنقـدر وعـده خـدا نزدیک است که وقتی فرارسد به نظرشان می رسد که گویاپیش از یک ساعت از روز در دنیا نبوده اند، این قرآن بلاغ است و آیا جز مردم تبه کارکسـی هلاک می شود؟)در اینجا در مقام تسلیت و دلگرمی دادن به رسول خدا ص می فرمایـد: تو در برابرانکـار این کفـار صبر کن و از انکـار آنها نسبت به معاد دلتنگ مشو همانطور که رسولان اولوالعزم چنین کردنـد و در برابر امتشـان حوصـله به خرج دادنـد، ودر طلب عـذاب برای آنـان عجله نکن ، چون قیامت آنقـدر نزدیک است که وقتی آن روز سـر برسـد، می پندارندگویا بیش از ساعتی از یک روز در زمین درنگ نکرده اند و این قرآن با بیاناتی که داردتبلیغی از جـانب خـدا، از طریق نبوت است و بـا این حـال آیـا تصور می شود که بـا هلاـکتی که قرآن خبر داده غیر از فاسـقان که از روش بنـدگی خارجنـد، کس دیگری هلاک شود؟این آیه اشـعار دارد که رسول خـدا ص از پیامبران اولوالعزم است و عزم در این کلمه برمعنای صبر یا عزم بر وفای به عهد و یا عزیمت به معنای حکم و شریعت می باشد اما بنابرمبنای اخیر (که حق همـانست) پیـامبران صاحب حکم و شـریعت مطابق روایات ائمه علیهم السـلام پنـج نفر هسـتند که عبارتنـد از: نوح ، ابراهیم ، موسـی ، عیسـی و محمـد ص ودر سوره شوری آیه ۱۳ به شـرح آن پرداختیم .به هر جهت برای اقـامه احکـام الهی و محکم کردن پایه های دولت اسلام خداوندپیامبر را سفارش به صبر می نماید. همانطور که نوح ع

سالیان سال در برابر آزار و اذیت قومش صبر نمود، یا ابراهیم ع که در برابر افکنده شدن در آتش و ذبح فرزند صبر کرد،و اسماعیل که در برابر ذبح خویشتنداری نمود، یا ایوب نبی ع که در برابر انواع مصایب و شداید صبر به خرج داد و...، پس سنت آزمایش همواره در دین پابرجا بوده و خدای سبحان میان ثبات ایمان و ثبات در برابر آزمایش و فتنه ، ارتباط برقرار کرده و فرموده (آیا مردم پنداشتند که همین که بگویند ایمان آوردیم رها می گردند و آزمایش نمی شوند؟ هر آینه ما قبل از اینها امتهای سابق را آزمودیم تا خدا افراد صادق را ازدروغگویان ممتاز کند)(۲۱) .

تفسیر نور

سرآغاز هفت سوره ی غافر، فصّلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف، حروف مقطعه ی «حم» است که به حوامیم سبعه معروف است.

از تکرار آیه «حم، تنزیل الکتاب...» در چند سوره پشت سر هم، می توان فهمید که مسائل مهم و اساسی را باید تکرار کرد.

عزّت، از اوصاف و کمالاتی است که هم برای خدا آمده، «من اللّه العزیز»، هم برای کتابِ خدا، «انّه لکتاب عزیز»<۹> هم برای پیامبر خدا و مؤمنان به خدا آمده است. «انّ العزّه للّه و لرسوله و للمؤمنین»<۱۰>

آفرینش هستی، حکیمانه و بر اساس حقّ است. اگر در هستی با چیزی برخورد کردیم که اسرار وجودی آن را نفهمیدیم، به آفریدگار آن خدشه ای وارد نیست، بلکه مشکل محدودیّت علمی ما می باشد، چنانکه در آیه ای دیگر می خوانیم: «و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعن، ما خلقناهما الاّ بالحقّ و لکن اکثرهم لا یعلمون»<۱۱>

با کمی دقّت در آیاتی که پس از حروف مقطعه

«حم» آمده، نتیجه می گیریم که قرآن:

از سرچشمه علم و عزّت خداوند است. «تنزیل الکتاب من اللّه العزیز العلیم»<۱۲>

از سرچشمه رحمت و محبّت اوست. «تنزیل من الرّحمن الرحیم»<۱۳>

از سرچشمه قدرت و حکمت اوست. «کذلک یوحی... اللّه العزیز الحکیم»<۱۴>

کتابی روشن و روشنگر و مایه ی تعقّل است. «الکتاب المبین... قرآناً عربیّاً لعلّکم تعقلون»<۱۵>

مایه ی برکت است. «انّا انزلناه فی لیله مبارکه»<۱۶>

یکی از عوامل اساسی انحراف انسان، عدم توجّه به محدود بودن و فانی بودن دنیا و توهّم جاودانه بودن خود است، لذا به فرموده قرآن:

گاهی انسان به جمع مال و ثروت و شمارش آن می پردازد و توفیق هیچ انفاقی ندارد. «الّذی جمع مالاً و عدّده یحسب انّ ماله اخلده»<۱۷>

گاهی به ساختن بناهایی محکم می پردازد. «و تتخذون مصانع لعلّکم تخلدون»<۱۸>

گاهی به زورگویی و لشکرکشی و قدرت طلبی روی می آورد. «واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحقّ و ظنّوا انهم الینا لایرجعون»<۱۹>

و گاهی به پندار خود، در صدد مقابله با مرگ و قهر برمی آید. «وظنّوا انّهم مانعتهم حصونهم»<۲۰>

غافل از آنکه محدودیّت عمر، حقیقتی است که در مورد همه جریان دارد. «اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیّده»<۲۱> و قرآن همواره خطر غفلت را به انسان تذکّر داده است. «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الّا بالحقّ و اجل مسمّی» ۱- نزول قرآن، تنها از جانب خداوند عزیز و حکیم مقدور است و از عهده بشر خارج است. «تنزیل الکتاب من اللّه العزیز الحکیم»

۲- برنامه های قرآن، هر چند آسمانی و متعالی است، امّا در حدّ فکر و توان محدود بشر، نازل شده است. «تنزیل الکتاب»

۳- چون نزول قرآن از سوی خداوندی است که سرچشمه عزّت و حکمت

است، لذا برنامه ها و دستورات آن، جامعه را به سوی عزّت و استواری سوق می دهد. «من اللّه العزیز الحکیم»

۴- عزّت و قدرت خداوند، آمیخته با حکمت و کاردانی است. «العزیز الحکیم»

۵ - نظام هدفدار، بدون برنامه نمی شود. تکوین و تشریع، بر اساس حق و حکمت است. «الکتاب... الحکیم - خلقنا... بالحق»

۶- در نظام آفرینش، کژی، انحراف، سستی و پستی و نادرستی و بیهودگی جایی ندارد. «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق»

۷- آسمان ها و زمین و تمام هستی، زمان و فرجامی حساب شده و سنجیده دارند و اتفاقی و بی حساب نیستند. «خلقنا... بالحق و اجل مسمی»

۸ - لازمه ی حقّانیّت آفرینش، وجود جهانی پس از آن است. (اگر معاد نباشد، بسیاری از نابرابری ها و بی عدالتی ها جبران نشده و موجّه نخواهد بود.) «ما خلقنا... الاّ بالحقّ و اجل مسمّی»

۹- تمام پدیده ها از آغاز تا پایان، حساب شده و زیرنظر هستند. «اجل مسمّی»

۱۰- توجّه به محدودیّت دنیا و ناپایداری نعمت ها و پدیده ها، زمینه حق گرایی و دل نبستن به دنیا و هشداری برای انسان است. «اجل مسمّی»

۱۱- نظام تکوین و تشریع برای هدایت و کمال انسان است، با این حال، برخی ناسپاسی کرده و کفر می ورزند. «والّذین کفروا عما انذروا معرضون»

۱۲- تمام هستی در مسیر حق حرکت می کند و این انسان است که می تواند با انتخاب مسیری ناحق، منحرف شود. «والّذین کفروا عمّا انذروا معرضون»

۱۳- در نظام تعلیم و تربیت و تبلیغ، هشدار و تهدید لازم است. «اُنذروا»

۱۴- اعراض از حق، نشانه ی اراده و اختیار انسان است. «معرضون» «أثاره» به معنای آثار باقیمانده و نشانه های وجود چیزی است.

مشرکان نیز قبول داشتند که آفریدگار آسمان ها و زمین

خداوند است. «و لئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن اللّه»<۲۲> لذا خداوند آنها را توبیخ می کند که چرا به سراغ بت ها و دیگران می روند و به جای خدا، آنها را می پرستند و از آنان کمک می خواهند.

منطق توحید به قدری قوی و مستدل است که می توان با آن به مجادله با مشرکان پرداخت و آنان را محکوم کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از «کتاب» در این آیه، تورات و انجیل و مراد از «علم»، سخنان جانشینان انبیاست.<۲۳>

۱- پیامبر در تمام شئون رسالت، حتّی شیوه ی مجادله با مخالفان، گوش به فرمان خداوند است. «قل...»

۲- در تبلیغ و ارشاد، می توان با سؤال و پرسش، فطرت دیگران را بیدار کرد و آنان را به تفکر و اندیشه واداشت. «أرأیتم... ماذا خلقوا»

۳- استقامت و پایداری، شرط اساسی تبلیغ است، حتّی پس از اعراض کفار دست از تبلیغ برندارید. «معرضون قل أرأیتم...»

۴- در پذیرش اعتقادات، به گفته دیگران اکتفا نکنید. آنچه را خود دیده اید و فهمیده اید، قبول کنید. «أرایتم... ارونی»

۵ - موجودی صلاحیّت خوانده شدن دارد که قدرت آفرینش داشته باشد. ریشه توحید در عبادت، توحید در خالقیّت است. «ما تدعون... ماذا خلقوا»

۶- بت ها و معبودهای خیالی، از هر جهت عاجزند؛ نه نقشی در آفرینش زمین دارند، «ماذا خلقوا من الارض» و نه سهمی در برپایی آسمان ها. «ام لهم شرک فی السموات»

۷- در مجادله و گفتگو با مخالفان، باید روی مشترکات تکیه کرد. (مشرکان، خالقیّت خدا را قبول داشتند.) «ام لهم شرک فی السموات»

۸ - کتاب های آسمانیِ قبل از قرآن، شایسته احترام و اعتماد می باشند. «ایتونی بکتاب من قبل هذا»

۹- در مجادله و استدلال، دلیل یا

باید فطری و شهودی باشد، «أرأیتم» یا نقلی، «بکتاب» یا عقلی، «اثاره من علم» و شرک هیچ دلیلی ندارد.

۱۰- طرح هر ادّعا و پذیرش آن، باید منطقی و بر اساس علم و استدلال باشد. «ایتونی بکتاب... او اثاره من علم»

۱۱- یادها و یادگارها، آثار گذشتگان و میراث فرهنگی، آنجایی ارزش دارد که نشانه ای از علم و رشد در آنها باشد. «اثاره من علم» بالاترین گمراهی، انحراف در شناخت است و کسی که خدای علیم و قدیر و سمیع و بصیر را رها کرده و به سراغ غیر او می رود، گرفتار چنین گمراهی شده است، زیرا غیر خدا توان انجام هیچ کاری را ندارد.

مشابه آیه ۵، آیه ۲۹ سوره یونس است که می فرماید: معبودهای مشرکان در قیامت به آنها می گویند: «فکفی باللّه شهیداً بیننا و بینکم ان کنّا عن عبادتکم لغافلین» خداوند میان ما و شما گواه است که ما از عبادت شما بی خبر بودیم.

چقدر تفاوت است میان معبودی که دعا را می شنود و مستجاب می کند، «اُدعونی استجب لکم»<۲۴> و معبودی که هرگز نمی شنود و پاسخ نمی دهد. «مَن لا یستجیب له» و یا اگر بشنود، توان پاسخگویی ندارد! «ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم»<۲۵>
تفاوت نقش خدا و غیر خدا در زندگی انسان

الف: نقش خدا در زندگی انسان

۱- آفریدگارِ اوست. «خلق الانسان»<۲۶>

۲- پروردگار او و همه جهانیان است. «ربّ العالمین»<۲۷>

۳- او را بسیار دوست دارد. «بالناس لرؤف»<۲۸>

۴- دعای او را می شنود. «سمیع الدعاء»<۲۹>

۵ - فریادرس اوست. «یجیب المضطر»<۳۰>

۶- او را به خوبی راهنمایی می کند. «الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»<۳۱>

۷- او را حمایت و سرپرستی می کند. «و هو یتولّی الصالحین»<۳۲>

۸ - به

او رشد و تکامل می دهد. «یهدی الی الرّشد»<۳۳>

۹- به او آرامش و اطمینان می دهد. «ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»<۳۴>

۱۰- به او آموزش می دهد. «الّذی علّم بالقلم»<۳۵>

۱۱- به او وسعت و فزونی می دهد. «لئن شکرتم لازیدنّکم»<۳۶>

۱۲- بیماریش را شفا می دهد. «و اذا مرضت فهو یشفین»<۳۷>

۱۳- امید آینده ی اوست. «والّذی أطمع أن یغفرلی خطیئتی یوم الدین»<۳۸>

ب: نقش غیر خدا در زندگی انسان

۱- قدرتی در آفرینش ندارند. «لن یخلقوا ذُباباً»<۳۹>

۲- از خواسته های انسان بی خبرند. «و هم عن دعائهم غافلون»<۴۰>

۳- دعای او را نمی شنوند. «لا یسمعوا دعائکم»<۴۱>

۴- توان پاسخگویی ندارند. «یدعون من دون اللّه من لا یستجیب له» (آیه ۵)

۵ - دشمن انسان اند. «کانوا لهم اعداء» (آیه ۶)

۶- در برابر حوادث ناتوان اند. «لا یملکون کشف الضرّ عنکم»<۴۲>

۷- نه قدرت نفع رسانی دارند و نه از ضرر جلوگیری می کنند. «ما لا یضرّهم و لا ینفعهم»<۴۳>

و خلاصه به قول حضرت یوسف علیه السلام: «أارباب متفرّقون خیر ام اللّه الواحد القهار»<۴۴> آیا خدایان پراکنده و گوناگون بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ ۱- انحرافات فکری و اعتقادی، بالاترین انحرافات بشر است. «من أضلّ»

۲- هر راهی غیر از راه خداوند، گمراهی است. «مَن اضل ممّن یدعوا من دون اللّه»

۳- مردم، برای دنیا سراغ غیر خدا می روند، در حالی که آنها نه تنها در دنیا کمکی نمی کنند، بلکه در قیامت هم دشمن می شوند. «لا یستجیب له... کانوا لهم اعداء»

۴- پیوندهای غیر الهی و شرک آلود دنیوی، به عناد و روابط خصمانه در قیامت تبدیل خواهد شد. «اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء»

۵ - درخواست از دیگران، اگر به جـای خداونـد باشـد، نوعی عبادت و پرسـتش است که با توحیـد سازگار نیست. «دعائهم... بعبادتهم»

۶- معبودهای خیالی، از

عبادت مریـدانشان در دنیا، غافل و در قیامت آن را انکار می کننـد. «عن دعائهم غافلون، بعبادتهم کافرین» کلمه «مبین»، بیانگر تأثیر فوق العاده کلام و معجزات انبیاست، تا آنجا که مردم آن را همچون سحر و جادو می پندارند.

منکران، هنگام شنیدن آیات قرآن، گفتارها و برخوردهای گوناگونی داشتند، از جمله:

۱- اینهـا را قبلاًـ شـنیده ایـم، اگر بخـواهیم مثـل آن را می گـوییم. «اذا تتلی علیهم آیاتنـا قـالوا قـد سـمعنا و لـو نشـاء لقلنـا مثل هذا» <۴۵>

۲- آیاتِ نفیِ بت ها را، حذف یا تغییر بده تا قرآن را بپذیریم. «ائت بقرآن غیر هذا او بدّله» <۴۶>

۳- مهم، ثروت و دارایی است نه چیز دیگر. «قال الّذین کفروا ایّ الفریقین خیرٌ مقاماً» <۴۷>

۴- متکبرانه پشت می کردند. «قد کانت آیاتی تتلی علیکم و کنتم علی اعقابکم تنکصون» <۴۸>

۵ - آن را تکذیب می کردند. «ألم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذّبون» <۴۹>

۶- خود را به کری و ناشنوایی می زدند. «اذا تتلی علیه آیاتنا ولّی مستکبراً کأن لم یسمعها» <۵۰>

۷- آن را افترا و بـدعت می دانسـتند. «قـالوا مـا هـذا الاّـ رجـل یریـد ان یصـدّکم عما کان یعبـد آبائکم و قالوا ما هـذا الاّ افک مفتری» <۵۱>

۸ - جز تعصّبی غلط، دلیلی نداشتند. «ما کان حجّتهم الا أن قالوا ائتوا بآبائنا» <۵۲>

۹- مدعی می شدند که آیات قرآن افسانه است و واقعیّت ندارد. «اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین» <۵۳>

۱۰- پیام و پیامبر خـدا را، جادو و جادوگر می نامیدنـد. «قال الّذین کفروا للحقّ لمّا جائهم هذا سـحر مبین» (همین آیه) ۱- اگر روح لجاجت غالب شد، نشانه های روشن هم انکار می گردد. «و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات قال الّذین کفروا»

۲- آیات قرآن کریم، روشن و روشنگر است. «آیاتنا بیّنات»

۳- معجزات انبیا، برای

تیره دلان، غیر قابل باور، ولی جالب توجّه و غیر عادّی بود. «هذا سحر مبین» «تُفیضون» از «افاضه» به معنای ورود و داخل شدن و طغیان و سرازیر شدن است.

اگر کسی به دروغ ادّعای پیامبری کند، بر خداست که او را رسوا کند و هیچ کس نمی تواند مانع رسوایی او شود و در برابر خداوند از او دفاع کند. ۱- لجاجت و بی تقوایی، سبب انواع برخوردهای متضاد و گفته های متناقض می شود. (در آیه قبل، قرآن را سحر و در این آیه پیامبر را دروغ زن می خوانند). «هذا سحر... افتراه»

۲- افترا بر خداوند، کیفر و هلاکتی دارد که هیچ چیز مانع آن نیست. «ان افتریته فلا تملکون لی من اللّه شیئاً»

۳- شبهات را بی پاسخ نگذارید و پاسخ دهید. «یقولون... قل»

۴- دشمن هر حرفی می زند با انگیزه فساد است. «یقولون افتراه... تفیضون فیه»

۵ – ایمان به حضور خداوند، هم می تواند بهترین وسیله خودداری از خلاف باشد و هم می تواند پشتوانه و امید اهل ایمان باشد. «کفی به شهیدا»

۶- در تربیت، راه اعتدال را بپیمائیم و بیم و امید را در کنار هم مطرح کنیم. «هو اعلم بما تفیضون... و هو الغفور الرحیم»

۷- صلابت در کنار محبّت ارزش دارد. «فلا تملکون لی من اللّه... و هو الغفور الرحیم»

۸ – حتّی برای کفار و منکران رسالت نیز راه توبه باز است. «هو اعلم بما تفیضون... و هو الغفور الرحیم» «بِدع» به معنای پدیده نوظهور و بی سابقه است. مخالفان به گونه ای با پیامبر برخورد می کردند که گویا تا به حال هیچ پیامبری نیامده و این امری نوظهور است.

پیامبر، آنچه را از غیب مطلع است که خداوند به او عطا کند، «تلک

من انباء الغیب نوحیها الیک»<۵۴> و بدون عطا و وحی و تعلیم الهی، هیچ کس از غیب و آینده خبر ندارد. چنانکه قرآن می فرماید: «فلا یظهر علی غیبه احداً الّا مَن ارتضی من رسول»<۵۵>

پیـامبر، در سـخن جز وحی نمی گویـد، «ما یَنطقُ عن الهوی اِن هو الاّ وحیٌ یوحی <۵۶> و در عمـل جز از وحی پیروی نمی کند، «ان اتّبع الا ما یوحی الیّ» بنابراین کلام و سیره پیامبر برای مردم حجّت و الگو است.

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مأمور پاسخ گویی به شبهات است. «قل...»

۲- رهبران الهی، حتّی در شیوه دفاع از حقّانیّت خود، طبق دستور خدا عمل می کنند. «قل ما کنتُ...»

۳- بعثت پیامبران و رسالت آنان، یک جریان مستمر در طول تاریخ بوده است. «ما کنت بدعاً من الرسل»

۴- بایـد پاسـخ شـبهات را با مـدارا داد. مخالفان می گفتنـد: «سـحر مبین... افتراه» ولی پیامبر می فرمود: «کفی باللّه شـهیداً... ما کنتُ بدعاً من الرسل»

۵ - چون مردم در برابر مسائل جدیـد و نوظهور حساسیّت نشان می دهند، بیان سابقه و تاریخ گذشـته لازم است. «قل ما کنتُ بدعاً من الرسل»

۶- لازمه ی رسالت، دانستن همه چیز نیست. «ما ادری»

۷- رهبر باید با مردم صادقانه سخن بگوید. «و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم»

۸ - در بیان مشترکات، اول از خود شروع کنید بعد دیگران. «ما یفعل بی ولا بکم»

۹- وظیفه پیامبر، اجبار مردم به ایمان آوردن نیست، وظیفه او هشدار و اعلام خطر است. «ما أنا الاّ نذیر مبین»

۱۰- برای مردم غافـل، هشـدار دادن از امیـد دادن لازم تر است. «مـا أنـا الاّ نـذیر مبین» غرورزدایی در بسیاری از موارد، لازم است. چنانکه قرآن

در جایی خطاب به مؤمنان می فرماید: هر کس از شما از دین خود برگردد، خداوند دیگرانی را که از شما بهترند خواهد آورد. «یا ایّها الّذین آمنوا من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»<۷> و در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر می فرماید: بهانه گیری نکنید، اگر پیامبر شما را طلاق دهد بهتر از شما نصیب او می شود. «عسی ربّه اِن طلّقکنّ أن یُبدله أزواجاً خیراً منکنّ»<۵۸>

در این آیه نیز خطاب به مشرکان مکّه می فرماید: پیش از شما، بنی اسرائیل بر حقانیّت تورات گواهی دادند و به آن ایمان آورده اند، اگر شما کفر ورزید و از پذیرش آن سر باز زنید، به قرآن ضربه ای نمی خورد، شما به فکر عاقبت کار خودتان باشید.

اکثر مفسّران گفته اند که مراد از شاهد در «شهد شاهد»، دانشمند معروف یهود، عبداللّه بن سلام می باشد که در جمع یهودیان به حقانیّت اسلام و پیامبر اسلام شهادت داد. ۱- انسان باید گاهی در روش و موضع گیری های خود اندیشه کند. اگر ندای حقّی را نپذیرفته است، برای استکبار خود چه پاسخی خواهد داشت. «أرأیتم»

۲- در گفتگو با مخالفان، بر عقاید خود تعصّب نشان ندهید تا زمینه برای بحثِ آزاد فراهم شود. با آنکه پیامبر یقین دارد که قرآن از سوی خداست، باز هم می فرماید: «ان کان من عند اللّه»

۳- از افرادی که در محیط انحرافی، خطشکن هستند تجلیل کنیم. «و شهد شاهد»

۴- ریشه کفر، استکبار است. «آمن و استکبرتم» (بجای «کفرتم» می فرماید: «استکبرتم»)

۵ - ایجاد رقابت سالم میان افراد و گروه ها در جهت رشد، یک ارزش است. «فآمن و استکبرتم»

۶- استکبار در برابر حق، ظلم است. «استکبرتم... القوم الظالمین»

۷- ظلم، مانع

بصیرت و سبب محروم شدن از الطاف الهی است. «انّ اللّه لا یهدی القوم الظالمین» کفار گمان می کنند تنها آنان می فهمند و اگر امر مفید و خوبی باشد، آنان پیش از دیگران به آن دست می یابند. پس چون آنان ایمان نیاورده اند، لابد، ایمان امر خوبی نیست!

پس از آنکه پیامبر فرمود: «ما کنت بدعاً من الرسل» رسالت، چیز جدیدی نیست و من پیامبری نوظهور نیستم، دشمنان، دست به تخریب اصل نبوّت زدند و گفتند: «هذا افک قدیم» این دروغی قدیمی و نیرنگی کهن است. ۱- کفار، خود را زیرک تر از مسلمین می پندارند. «لو کان خیراً ما سبقونا الیه»

۲- دشمن، همیشه از یک راه وارد نمی شود و یک حرف ومنطق ندارد. گاهی می گوید: اسلام ارزشی ندارد وگرنه ما قبل از همه می پذیرفتیم، «لو کان خیراً ما سبقونا» و گاهی می گوید: این مطالب، دروغ کهن و سابقه داری بیش نیست. «فسیقولون هذا افک قدیم»

۳- تبلیغات تحقیرآمیز علیه اسلام و مسلمانان همیشه بوده است. «لو کان خیراً ما سبقونا...»

۴- در هدایت قرآن شکی نیست، ولی افراد لجوج و متکبر آن را نمی پذیرند. «و اذ لم یهتدوا»

۵ - گاهی باید مربّی، افراد تحت تربیت خود را با آشنا کردن به انواع ادعاها و گرایش ها و سخنان یاوه و مسموم و دادن پاسخ به آنها، بیمه کند. «قال الّذین کفروا... فسیقولون...»

۶- رهبر و مردم باید یاوه سرایی های مخالفان را پیش بینی بکنند. «فسیقولون»

۷- مخالفان به قدری لجوجند که هم محتوای قرآن را دروغ می پندارند و هم تاریخ مصرف آن را تمام شده می دانند. «هذا افک قدیم»

۸ - اینکه قرآن مربوط به زمان پیامبر بوده و به درد امروز نمی خورد، حرفِ جدیدی نیست. مخالفانِ مدعی

فکر و اندیشه نیز در زمان پیامبر، این حرف ها را می گفتند. «هذا... قدیم»

۹- زشت بودن افترا و دروغ بستن، امری فطری است. حتّی کفار برای شکستن اسلام، آن را افک و افترا می نامیدند. «افک قدیم» در آیه ی ۹، از قول پیامبر صلی الله علیه وآله خواندیم که فرمود: پیامبریِ من، نوظهور و بی سابقه نیست، این آیه همان مطلب را دنبال می کند و می فرماید: قبل از قرآن، کتاب موسی، امام بود.

البتّه قبل از قرآن، انجیل کتاب حضرت عیسی مطرح بوده و شاید علّت اینکه از تورات نام برده شده، این است که بیشتر مخالفان پیامبر در مدینه، یهودیان بودند. علاوه بر آنکه شریعت حضرت عیسی، استمرار شریعت حضرت موسی بوده و انجیل، مکمّل تورات است.

در قرآن، حضرت ابراهیم به عنوان امام مطرح شده، «انی جاعلک للناس اماما»<۵۹> و کتاب حضرت موسی، امام دانسته شده، «کتاب موسی اماماً و رحمه» و سیره و روش پیامبر اسلام الگو معرفی شده است، «و لقد کان لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه»<۶۰> مؤمنان نیز از خداوندشوایی متّقین را خواهانند. «و اجعلنا للمتّقین اماماً»<۶۱>

آیه ی ۹، پیامبر را «نذیر» خواند و این آیه، قرآن را «نذیر» می خواند. «لینذر الّذین...» همان گونه که خداوند، پیامبر را بشیر نامیده، «رسلا مبشّرین و منذرین»<۶۲> و این آیه، قرآن را نیز بشیر می نامد. «بُشری للمحسنین» ۱- فرستادن کتاب آسمانی، از سنّت های الهی است. «و من قبله کتاب موسی»

۲- مردم نیاز به الگو و راهبر دارند و کتاب های آسمانی که جلوه ای از رحمت الهی می باشند، امام مردم هستند. «کتاب موسی اماماً و رحمه»

۳- بر خلاف حکومت سلاطین که غالباً با سلطه و ضلالت همراه است، امامت دینی،

آمیخته با هدایت و رحمت است. «اماماً و رحمه»

۴- در تجلیل از حاضرین، قبلی ها را فراموش نکنید. «و من قبله... و هذا کتاب...»

۵ - همسویی میان کتب آسمانی، دلیلی بر حقانیّت آنهاست. «و من قبله کتاب موسی... و هذا کتاب مصدق»

۶- در برابر تخریب و تهمت، تجلیل و تأیید لازم است. «هذا افک قدیم... هذا کتاب مصدّق»

۷- قرآن با تصدیق کتب آسمانی پیشین، حق بزرگی بر آنان دارد. «مصدّق»

۸ - کتاب آسمانی، وسیله ی هشدار ستمگران و بشارت نیکوکاران است. «لینذر... و بشری»

۹- پـذیرش حق، احسـان و انکـار آن، ظلم به خویش است. «ظلموا... محسـنین» مراد از گفتن «ربّنـا اللّه» تنهـا لفـظ نیست، بلکه انتخـاب راه حق و پایـداری بر آن است. در واقع مهم تر از اظهار ایمان واقرار به توحیـد، اسـتقامت وپایـداری است. «قالوا... ثم استقاموا»

«خوف» نسبت به آینده است و «حزن» مربوط به گذشته است.

سخن حق، بایـد اظهـار شود، «قـالوا ربّنـا اللّه» اسـتمرار و پایـداری بر آن باشـد، «ثم اسـتقاموا» و همراه با عمل باشـد. «بما کانوا یعملون»

انسان به طور طبیعی، خواهان آرامش و رفاه و زنـدگانی جاوید است و خداوند، راه رسـیدن به تمام این خواسـته ها را در گرو ایمان پایدار و عمل صالح می داند.

پایـداری بر حـق مشـکل است، ولی بـا پـاداش بزرگی مثـل بهشتِ پر نعمت و دور از حزن وانـدوه، آسـان می شـود. لـذا بـاید کارهـای سـخت را بـا پاداش های بزرگ جبران کرد. ۱- به موقعیّت فعلی خود مغرور نشویم و صِـرفِ اظهـار ایمـان را کـافی نـدانیم، بلکه سـرانجام کار و آینده را در نظر بگیریم. «قالوا ربّنا اللّه ثمّ اسـتقاموا» (چنانکه یوسف پس از نجات از سـختی ها و رسیدن به پادشاهی،

فرمود: «توفّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین»<۶۳>ایا مرا مسلمان بمیران و با نیکان محشور گردان.)

۲- خوف از خدا، خوف از دیگران را از بین می برد. «ربّنا اللّه... لاخوف علیهم»

۳- تنها کسانی از گذشته خود پشیمان نمی شوند، که همواره در راه خدا حرکت می کنند. «ربّنا اللّه ثم استقاموا... لا هم یحزنون»

۴- جزای استمرار بر نیکی ها، جاودانی در بهشت و نعمت های بهشتی است. «استقاموا... خالدین فیها»

۵ - بهشت، پاداش اهل عمل است، نه اهل سخن. «جزاءً بما کانوا یعملون» «کُره» به معنای سختی درونی است و «کَره»، سختی از بیرون است.<۶۴> «أوزعنی» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند.

احسان به والدین از جایگاه ویژه ای نزد خداوند برخوردار است. در قرآن، پنج بار کلمه «وصّینا» بکار رفته که سه بار آن مربوط به والدین است.<۶۵>

در این آیه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سنّ، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است. «بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه»

از این آیه معلوم می شود که کوتاه ترین مدّت حاملگی، شش ماه است، چون دو سال شیردهی، اگر از سی ماه که در آیه آمده است کم شود، حداقل مدت حمل شش ماه می شود. «و حمله و فصاله ثلثون شهرا»

مادر به دلیل دشواری بارداری و زایمان و شیردهی، حق ویژه داشته و باید نسبت به او بیشتر احسان کرد. ۱- سفارش احسان به والدین در تمام ادیان بوده است. («وصّینا» در قالب ماضی آمده است)

۲- احسان به والدین، از حقوق انسانی است که هر پدر و مادری بر گردن فرزندشان دارند. «وصّینا الانسان» (نفرمود: «وصینا الّذین آمنوا»)

۳-

در احسان به والدین، مسلمان بودن آنان شرط نیست. «وصّینا الانسان بوالدیه»

۴- استحکام بنیاد خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجّه خاص خداوند است. «وصّینا الانسان بوالدیه احساناً»

۵ - نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم است. («احساناً» به صورت نکره آمده که شامل هر نوع احسانی شود.)

۶- احسان به والدین باید برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت. (تنوین در «احساناً» نشانه ی عظمت و برجستگی است.)

۷- توجّه به زحمات گذشته والدین، خدمت کردن به آنان را بر انسان آسان می کند. «وصّینا الانسان... حملته امّه»

۸ - کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد. «بالوالدین» (حرف «ب» در «بالوالدین» نشانه آن است که احسان با دست خود باشد.)

۹- یاد رنج های مادران، در برانگیختن عاطفه فرزندان مؤثّر است. «حملته امّه کُرهاً... کرها...»

۱۰- حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدین»، سخن از رنجهای مادر است. «حملته امّه کُرهاً...»

۱۱- تمام دستورات و اوامر و نواهی دینی، دلیل و فلسفه دارند. ولی دلیل بعضی از آنها مانند احسان به والدین، بیان شده است. «وصّینا... حملته امّه کُرهاً...»

۱۲- چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است. «بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه»

۱۳- شکر الهی، به استمداد و توفیق خداوند نیاز دارد. «أوزعنی أن اشکر نعمتک»

۱۴- بخشی از نعمت های انسان، از طریق والدین و نیاکان است. «انعمت علیّ و علی والدیّ»

۱۵- بلوغ جسمی، بستر بلوغ معنوی است. «بلغ اربعین سنه قال ربّ...»

۱۶- تشکّر فرزند از نعمت هایی که خداوند به والدین او داده، نوعی احسان به والدین است. «اشکر نعمتک... علی والدیّ»

۱۷- بهترین راه تشکر از نعمت های

خداوند، انجام کار نیک است. «اشکر نعمتک... اعمل صالحاً»

۱۸- ارزش عمـل صالـح به آن است که پیوسـته و دائمی باشـد. «ان اعمـل صالحاً» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و اسـتمرار است)

۱۹- عمل صالحی ارزشمند است که خالصانه بوده و مورد قبول و رضای خدا قرار گیرد. «اعمل صالحاً ترضاه»

۲۰- نسل صالح، افتخاری برای والدین است. «اصلح لی فی ذرّیتی»

۲۱- بهترین دعا آن است که انسان، هم به والدین و هم به فرزندان توجّه داشته باشد. «علی والدیّ... اصلح لی فی ذرّیّتی»

۲۲- در برابر ناسپاسی هایی که نسبت به خدا و والدین داشته ایم، توبه و جبران کنیم. «و علی والدیّ... انّی تُبتُ الیک»

۲۳- مسـلمان بودن و مسـلمان مردن، دعـای پاکـان و صالحـان است. «انّی تُبتُ الیـک و انّی من المسـلمین» قبولی اعمال دارای مراتبی است:

الف) قبول عادّی. «انما یتقبّل اللّه من المتّقین»<۶۶> فقط از اهل تقوا می پذیریم.

ب) قبول نیکو. «تقبّلها ربّها بقبول حسن»<۶۷> پروردگار، مریم را به خوبی پذیرفت.

ج) بهترین قبول. «نتقبل عنهم احسن ما عملوا» و در دعا می خوانیم: خدایا به بهترین نوع ما را قبول کن. «باحسن قبولک»

اگر کارهای انسان مورد قبول حق واقع نشود، حتّی ساختن کعبه هم بی فایده است. هنگامی که حضرت ابراهیم پایه های کعبه را بالا می برد، به خود و کار خود مباهات نکرد، بلکه گفت: «ربّنا تقبل منّا»<۶۸>

اعمـال انسـان، مراتب و درجاتی دارد: واجب، حرام، مسـتحب، مکروه و مباح. در قیامت، خداونـد در میان این پنـج نوع عمل، بهترین هـا را که واجبـات و مسـتحبات باشـند، از مؤمنان می پـذیرد و از بـدی های آنان، چه مکروهات و چه محرمات در می گذرد و مباحات، مشمول ردّ و قبول نی.<۶۹>

کسی از وعده ی خود تخلف می کند

که یا هنگام وعده دادن توجّه نداشته و عجولانه قول داده و یا پس از آن، ناتوان و پشیمان شده است و هیچ یک از این نقایص و اوصاف درباره خداوند صحیح نیست. ۱- ارزش عمل، به قبول شدن آن است. «اولئک الّذین نتقبل عنهم...»

۲- احسان به والدین و تشکر از خداوند، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است. «بوالدیه احساناً... اشکر نعمتک... اولئک الّذین نتقبل عنهم»

۳- در بارگاه الهی، گناهکار هم مورد پذیرش قرار می گیرد. «نتقبل عنهم... و نتجاوز عن سیئاتهم»

۴- احسان به والدین و شکر الهی، زمینه برخورداری از عفو الهی است. «احساناً... اشکر نعمتک... نتجاوز عن سیئاتهم»

۵ - احسان به والدین و شکر الهی، کلید بهشت است. «احسانا... اشکر نعمتک... فی اصحاب الجنه»

۶- وعده های الهی تخلف ناپذیر است. «وعد الصدق»

۷- انبیا و جانشینان آنان، همواره پیام ها و وعده های الهی را به گوش مردم می رسانند. «کانوا یوعدون»

«اُف» به معنای اعلام بیزاری و ابراز ناخشنودی است.

در آیه قبل، آثار احسان به والدین و ایمان به خدا و شکر در برابر نعمت های الهی مطرح شد، در این آیه چهره ی فرزند نااهل ترسیم می شود تا شیوه سخن و رفتار دو نوع فرزند، با یکدیگر مقایسه شود.

مقصود از حشر مردم در جهان آخرت، محشور شدن همه مردم در یک زمان و مکان است، نه آنکه هر چند صباحی گروهی از مردگان زنده شوند که این فرزند نااهل به والدین خود می گوید: چرا گروه های قبلی زنده نشده اند؟

کسی که ایمان به معاد ندارد، هستی و استعدادها و نعمت های خود را با بهای ناچیز و اهداف زود گذر معامله می کند و در قیامت دست خالی مانده و سرمایه اش هدر رفته و

اهل حسرت و خسارت است. ۱- فرزند نااهل به والدین خود بدگویی می کند: «اُفّ لکما» ولی والدین با ایمان و دلسوز، برای هدایت فرزند خود، هم از خدا استمداد می کنند و هم او را به خوبی ها امر و از بدی ها نهی می کنند. «یستغیثان اللّه ویلک آمن»

۲- معمولاً منکر معاد، نه استدلال دارد نه ادب. «اُفّ لکما أتعداننی»

۳- فرزند، آزاد و مستقل و مسئول اعمال خود است و نباید انحرافات او را مربوط به والدین دانست. «اتعداننی ان اخرج... ویلک آمن»

۴- والدین در قبال ارشاد و هدایت فرزندان خود مسئول هستند، گرچه پاسخ مثبت نگیرند. «أتعداننی ان اخرج... ویلک آمن»

۵ - والدین، در کنار رشد و تغذیه جسمی فرزند، مسئول رشد معنوی او نیز هستند. «حملته... بلغ اشدّه... هما یستغیثان... ویلک آمن»

۶- والدین، با یادآوری معاد و عاقبت اندیشی، فرزندان خود را تربیت کنند. «آمن انّ وعد اللّه حق»

۷- ایمان نداشتن به معاد، سبب بی تعهدی فرزند حتّی در برابر والدین می شود. «اُفّ لکما... ما هذا الا اساطیر الاولین»

۸ - منکران معاد، مؤمنان را مرتجع و متحجّر می دانند و خود را نواندیش. «ما هذا الّا اساطیر الاولین»

۹- کفر به معاد و گستاخی در برابر والدین، عذاب قطعی را به دنبال دارد. «قال لوالدیه افّ... اولئک الّذین حق علیهم القول»

۱۰- کفر و انکار معاد، در میان جن و انس سابقه طولانی دارد. «اُمم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس»

۱۱- لجاجت فرزندان در کفر، مانع استجابت دعای والدین در حق آنان می شود. «و هما یستغیثان اللّه... حقّ علیهم القول»

۱۲- سنّت خداوند نسبت به همه منحرفان یکسان است. «حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم»

۱۳- جن

نیز موجودی مثل انسان؛ دارای تکلیف، تمدّن، مرگ و میر، حساب و کتاب و دریافت کیفر و پاداش است. «امم... من الجنّ و الانس»

۱۴- انکار معاد و انحراف فکری، خسارت سنگین است. «انهم کانوا خاسرین»

۱۵- گستاخی در برابر والدین، حتّی با گفتن کلمه ای کوتاه، جرمی بزرگ و مورد نکوهش قرآن و مایه ی خسارت انسان است. «اُفّ لکما... کانوا خاسرین» «لیوفّیهم» از «وفی» به معنای دریافت کامل است. یعنی کیفر و پاداش و درجات افراد در قیامت به طور کامل داده می شود.

در دنیا، امکان کیفر و پاداش کامل و تمام وجود ندارد، زیرا این دنیا هم بسیار کوچک و محدود است و هم آثار و تبعات جزای دنیوی به دیگران سرایت می کند و موجب اذیّت و آزار آنان می شود. برای پیامبرانی که میلیون ها انسان را از جهل، شرک، تفرقه، فساد و انواع انحفات نجات داده اند، چه پاداشی داریم؛ بهترین نعمت های دنیا از قبیل خوردنی ها، پوشیدنی ها و وسایل رفاهی هم که باشد، چیزی نیست، زیرا برای طاغوت ها نیز وجود دارد. چنانکه برای مجرمان و جلّادانی که هزاران نفر را کشته یا مجروح کرده اند، چه مجازاتی داریم جز آآنان را اعدام کنیم که کیفری بسیار ناچیز و ناعادلانه است. ۱- درجات الهی بر اساس عملکرد انسان است. «لکل درجات مما عملوا»

۲- ملاک تعیین درجه و رتبه در قیامت، عمل است. «لکل درجات مما عملوا»

۳- یکی از اهداف برپایی قیامت، رسیدگی به اعمال مردم است. «و لیوفّیهم اعمالهم»

۴- قیامت، پاداشی برای مؤمنان و کیفری برای تبهکاران است. «لیوفّیهم اعمالهم»

۵ - با گذشت زمان، اعمال انسان محو و نابود نمی شود و در قیامت به طور کامل مجسّم می گردد. «لیوفّیهم اعمالهم»

از دست دادن امکانات و نعمت ها و حسرت خوردن بر آنها از لحظه مرگ آغاز می شود. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره نحوه ی جان دادن می فرماید: انسان در لحظه آخر فکر می کند که با عمرش چه کرده است. «فیما افنی عمره»<۷۰>

در قرآن، آیاتی این حالت را ترسیم می کند و می فرماید: انسان به هنگام مرگ می گوید: «ما اغنی عنّی مالیه هلک عنّی سلطانیه»<۷۱> ثروتم برای من مفید واقع نشد، توان و قدرتم از دست رفت.

در این آیه نیز به انسان ها گفته می شود طیّبات را از دست دادید و ذخیره ای نکردید.

در قیامت، گاهی مجرمان بر دوزخ عرضه می شوند «یعرض الّذین کفروا علی النار» و گاهی دوزخ را بر آنان عرضه می کنند. «و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین»<۷۲> و در مرحله ای دیگر مجرمان را در آن پرتاب می کنند. «خذوه فغلّوه ثمّ الجحیم صلّوه»<۷۳> ۱- در قیامت انواع شکنجه های جسمی و روحی برای مجرمان است. «یعرض الّذین کفروا علی النار أذهبتم» (عذاب مجرمان، همراه با توبیخ و سرزنش و تحقیر آنان است.)

۲- طیّبات برای انسان حلال است، «اُحلّ لکم الطیّبات»<۷۴> لکن از دست دادن آنها در راه هوس ها، خسارت است. «اذهبتم طیّباتکم»

۳- کیفر تکبّر در دنیا، خواری در قیامت است. «عذاب الهون بما کنتم تستکبرون»

۴- استکبار، مقدّمه فسق و خروج از مدار حق است. «تستکبرون... تفسقون»

۵ - تکبّر درونی، سبب عملکرد بد بیرونی است. «تستکبرون... تفسقون» «احقاف» از «حقف» به معنای شن روان، نام منطقه ای رمل خیز در جنوب عربستان بین یمن، عمان و عدن است که محل سکونت قوم عاد بوده است.<۷۵>

تعبیر به برادر در مورد حضرت هود «اخا عاد»، یا به خاطر وابستگی فامیلی این پیامبر

با قوم عاد بوده و یا به خاطر انگیزه و سوز برادرانه پیامبران برای هدایت مردم است.

در تفسیر نورالثقلین می خوانیم: در زمان معتصم عباسی، برای دسترسی به آب، چاهی را در منطقه بطائنیه عراق حفر کردند. با آنکه چاه عمیقی کندند امّا به آب نرسید و آن را رها کردند. در زمان متوکل باز به حفر چاه پرداختند تا به تخته سنگی سخت رسیدند. هنگامی که آنا شکستند ناگهان باد سردی وزید و عده ای را هلاک کرد. این حادثه عجیب را از امام هادی علیه السلام سؤال کردند، آن حضرت فرمود: آنجا سرزمین احقاف و قوم مشرک هود بوده که با وزیدن باد سردی به هلاکت رسیدند. ۱- آشنایی با تاریخ گذشتگان و یادآوری حوادث مهم تاریخی، مایه ی درس و عبرت است. «واذکر...»

۲- انبیا با مردم برخورد برادرانه داشتند. «اخا عاد»

۳- در بیان تاریخ، مقدّمات بیهوده را حذف و راز و رمز حرکت ها و رشدها و سقوطها را مطرح کنیم. «اذ انذر...»

۴- شیوه انبیا در برابر منحرفان، هشدار است. «اذ انذر»

۵ - اولین مخاطب انبیا، اطرافیان و قوم خودشان بودند. «قومه»

۶- شرایط سخت جغرافیایی و محیطی، مانع کار انبیا نبوده است. «بالاحقاف»

۷- از سنّت های خداوند، فرستادن پیامبران متعدّد بوده است. «خلت النذر من بین یدیه و من خلفه»

۸ - سرلوحه ی کار انبیا، دعوت به یکتاپرستی است. «الاّ تعبدوا الاّ اللّه»

۹- بهترین راه دعوت، تذکر به پیامد اعمال و آینده نگری است. «انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» مراد از «عارض» توده ابری است که در آسمان پیدا شود و گستردگی آن تمام افق را بپوشاند. «أودیه» جمع «وادی» به معنای درّه و سرزمین محل سکونت است.

«تدمّر» از

«تدمیر» به معنای هلاک و نابود کردن است.

قوم عاد که با بی آبی و خشکسالی شدیدی روبرو شده و مدت ها منتظر باران بودند، ابتدا با دیدن توده ابر خوشحال شدند، ولی بعد فهمیدند که این ابر نعمت نیست، بلکه ابر نقمت و همان عذابی است که خواهانش بودند و برای آمدنش عجله می کردند. ۱- نزول قهر خداوند پس از اتمام حجت است. «ابلّغکم... ریح فیها عذاب»

۲- برخی ابرها، باران زا نیستند، بلکه سبب وزش طوفان های سخت و هولناک می شوند. مشرکان با دیدن ابرها گفتند: «هذا عارض ممطرنا» امّا حضرت هود فرمود: «بل هو... ریح فیها عذاب»

۳- طبیعت، هم مسیر لطف خداست، «ارسلنا الریاح لواقح»<۷۶> و هم می تواند وسیله قهر خداوند باشد. «ریح فیها عذاب الیم»

۴- عذاب الیم، مخصوص آخرت نیست، در دنیا نیز ممکن است رخ دهد. «ریح فیها عذاب الیم»

۵ - اگر قهر خدا فرا رسد هیچ چیز مانع آن نیست. «تدمّر کل شی ء»

۶- حرکت بادها تصادفی نیست، بلکه با فرمان الهی است. «بامر ربّها»

۷- آثار بجامانده از مجرمان، نمایشگاه عبرت است. «لایری الّا مساکنهم»

۸ - قلع و قمع مجرمان، سنّت الهی است. «کذلک»

۹- عامل هلاکت مردم، رفتار خودشان است. «نجزی المجرمین» آشنایی با قرآن، افق دید انسان را باز و وسیع می کند. قرآن می گوید: موجود صاحب شعور و اراده تنها انسان نیست، بلکه موجودات دیگر به نام جنّ، با داشتن همان شرایط، توان بیشتری دارند.

شاید در این آیه تعریضی به انسان های مشرک و منحرف باشد که خود را عقل کل می دانند که اگر شما با شنیدن این همه آیات ایمان نیاوردید، امّا جنّیان با شنیدن چند آیه، هم ایمان آوردند و هم مبلّغ آن شدند.

۱- اداره هستی به دست خداوند است. (آنجا که خداوند اراده کند، مسیر حرکت ها عوض می شود.) «صرفنا»

۲- جن همانند انسان دارای عقل و تکلیف و مسئولیّت و قدرت انتخاب و ارشاد همنوع خود است. «یستمعون القرآن...»

۳- جن نیز می فهمد که به هنگام استماع قرآن، باید سکوت کرد. «یستمعون القرآن... قالوا انصتوا»

۴- پس از شناخت حق، حرکت لازم است. «یستمعون القرآن... ولّوا الی قومهم»

۵ - در تبلیغ باید از آشنایان و نزدیکان شروع کرد. «الی قومهم»

۶- هر جا استعداد و آمادگی باشد، چند آیه و چند تذکر کارساز است. «یستمعون القرآن... ولّوا الی قومهم منذرین»

۷- جن نیز دارای زندگی اجتماعی است. «نفراً من الجنّ... ولّوا الی قومهم منذرین» در قرآن، ایمان، استغفار، قرض الحسنه و تقوی، از عوامل جلب مغفرت الهی است.

در این آیه به تمام اصول عقاید اسلامی اشاره شده است: توحید: «آمنوا به»، نبوّت: «داعی اللّه» و معاد: «یجرکم من عذاب الیم»
۱- در تبلیغ دین، از عنصر عاطفه و پیوندهای اجتماعی بهره بگیریم. «یا قومنا» دوبار تکرار شده است.

۲- انبیا مردم را به خدا دعوت می کنند نه به سوی خود. «داعی اللّه»

۳- در تبلیغ و امر به معروف آثار اعمال را بیان کنیم. «اجیبوا... یغفر لکم»

۴- ایمان، بعضی گناهان مانند کفر و شرک را برطرف می کند، امّا برخی گناهان مانند تضییع حق مردم، حساب دیگری دارد. «من ذنوبکم» (کلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان بخشیده می شود.)

۵ - جنّ نیز همانند انسان مکلّف است و در صورت نافرمانی، گنهکار محسوب شده و مورد قهر و کیفر قرار می گیرد. «ذنوبکم... عذاب الیم» «لم یعی» از «عیّ» به معنای ناتوانی است.

اگر این آیه را ادامه سخن

جنّیـان بـدانیم، معلوم می شود که بحث انکار معاد در میان آنان نیز وجود دارد. ۱- برای امکان معاد، به قـدرت نمایی خداوند در هستی بنگریم. «اولم یروا... انه علی کل شی قدیر»

۲- قدرت خداوند مطلق و نامحدود است. «و لم یعی بخلقهن»

۳- آیـا منکران معـاد، زنـده کردن مردگان را از آفرینش آسـمان ها و زمین سـخت تر می بیننـد که آن را نمی پذیرنـد؟ «خلق السـموات و الارض... بقـادر علی ان یحیی الموتی» در آیه ۲۰ نیز مسئله عرضه کفار بر آتش بیان شـد. در آنجا توبیـخ شدند: «اذهبتم طیّباتکم فی الحیاه الدنیا» که شما نعمت هایتان را در دنیا از دست دادید و ذخیره ای برنداشتید، ولی در این آیه از آنها سؤال می شود: «أليس هذا بالحق» آیا قیامت حق نبود؟

کافران، در قیامت به ربوبیّت خداونـد و حقانیّت قیامت اعتراف می کنند. «بلی و ربّنا» ۱- در قیامت عذاب جسمی و روانی، در کنار هم است. «یعرض... أليس هذا بالحق»

۲- در قیامت، اقرار و اعتراف سودی ندارد. «قالوا بلی و ربنا... فذوقوا...»

«عزم»، هم به معنای اراده و تصمیم است و هم به معنای عزیمه و شریعت و مراد از «اولوا العزم»، پیامبران صاحب شریعت است.

قرآن درباره صبر انبیا آیات فراوانی را ذکر فرموده است، از جمله:

«و لقـد کـذّبت رسل من قبلك فصَبروا علی ما کـذّبوا و اوذوا حتّی اتاهم نصـرنا»<۷۷> همانـا پیـامبران قبل از تو مورد آزار و تکذیب واقع شدند ولی صبر کردند تا نصرت الهی فرارسید.

آیه ای دیگر، تمام پیامبران را از صابران می دانـد. «کلٌّ من الصابرین»<۷۸> ۱- لجاجت و اذیّت و آزارِ کفار، نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به قدری بود که پیامبر به دلداری

و تسلّی و سفارش خداوند نیاز دارد. «فاصبر کما صبر...»

۲- توجّه به کیفر کفار، زمینه ساز صبر و استقامت مؤمنان است. «و یوم یعرض... فاصبر»

۳- انسان نیاز به الگو دارد و الگوها در رشد و سازندگی او نقشی مؤثّر دارند. «فاصبر کما صبر اولوا العزم»

۴- همه ی انبیا در یک درجه نیستند، «اولوا العزم من الرسل» و صبر همه ی آنها یکسان نبوده است. «کما صبر اولوا العزم»

۵ - پیامبر اسلام نیز از انبیای اولوا العزم است و گرنه تکلیف به صبری همچون صبر آن پیامبران، بر حضرت روا نبود. «فاصبر کما صبر اولوا العزم»

۶- لجاجت و سرسختی کافران به قدری بود که صاحب «خلق عظیم» و «رحمه للعالمین» را به درخواست عذاب وادار می کرد. (هر چند به این درخواست تصریح نشده است.) «لا تستعجل لهم»

۷- رهبر باید سعه صدر داشته باشد. «فاصبر... ولا تستعجل لهم»

۸ - سنّت خداوند بر مهلت دادن به مردم است. «ولا تستعجل لهم»

۹- عمر دنیا در مقایسه با آخرت، همچون ساعتی از یک روز است. «لم یلبثوا الاّ ساعه من نهار»

۱۰- قرآن بهترین وسیله تبلیغ، بلکه عین بلاغ و اوج آن است. «بلاغ»

۱۱- فسق، سبب تباهی و مایه هلاکت فرد و جامعه است. «فهل یهلک الا القوم الفاسقون» «والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

.Refer to the commentary of Baqarah: ۱

.Refer to the commentary of Zumar: ۱ and ۲; Zukhruf: ۲ to ۴

.Refer to Ibrahim: ۲

Everything made by Allah has a just purpose to be fulfilled. Nothing is permanent in this world. Everything is for an appointed term and to pass away after it has fulfilled its purpose, but disbelievers turn away from what they are

.warned

:Aqa Mahdi Puya says

In the beginning of surah al Jathiyah man has been invited to reflect on the signs found in creation and in this surah the purposefulness of the creation has been .asserted

.Refer to Fatir: ۴۰

The false gods the polytheists worship either do not exist, or they are ordinary mortals. They neither create or originate anything on earth, nor have they a share in the creation and working of the universe, nor do they have a book from the supreme Lord to guide mankind. The prophets or messengers of Allah have such authority, and .they bring evidence of the true God

.The fact is that falsehood is delusion

As the polytheists worship false gods, a large majority of Muslims follow false leaders, though the true guides have been identified by Allah and the Holy Prophet. See "Essential for the readers of the Quran", commentary of al Fatihah: ۶ and ۷; Baqarah: ۲ to ۵, ۳۰ to ۳۹, ۴۸, ۱۲۴, ۱۴۳, Ali Imran: ۱۰۱ to ۱۱۵, ۶۱; Bara-at (introduction), Yunus: ۳۵: Rad: .۷; Sad: ۶۷ to ۷۹, ۸۶; Shura: ۲۳; Saba: ۴۷; Furqan ۵۷; Ahzab: ۳۳ and many other verses

If man worships his own self, his faculties will bear witness against him (Ha Mim: ۲۰ to ۲۲), if he worships men of God like Isa, they will disown him (Ma-idah: ۱۱ and ۱۱۷), if he worships angels, they will disown him (Saba ۴۰ and ۴۱); and even Shaytan will refuse .to accept that it was he who led them astray

(see commentary for verse ۵)

Refer to the commentary

.of Anam ٧ to ١٠ Hud: ٧; Anbiya: ٤١; Saba: ٤; Saffat: ١٢ to ١٥

.All impostors come to an evil end

The Holy Prophet taught and preached the unity of Allah to mankind. All other .prophets had also brought the same eternal truth

I follow not anything but that which is revealed to me" confirms that every word and" .deed of the Holy Prophet was in strict compliance of Allahs will

Refer to the commentary of Baqarah: ٤٠ and ٢٥٣ for the references in the Bible .concerning the advent of the Holy Prophet

:Aqa Mahdi Puya says

As said in Araf: ١٨٨ and other verses the prophets of Allah did not receive information .or knowledge from any worldly source. They were endowed with divine wisdom

:Aqa Mahdi Puya says

This verse refers to Musa, as a witness of the Holy Prophets divine mission, who gave the glad tidings of the advent of the Holy Prophet, also confirmed by Isa. Refer to the .commentary of Baqarah: ٤٠ and ٢٥٣ for their testimony

A great many of the early Muslims were mostly poor. The spiritually blind disbelievers despised them; and out of self-conceit rejected the truth on the foolish argument that .if Islam had any good they would have been the first to embrace it

The last revealed book which was a code of life (shari-ah) was the book of Musa, Tawrat; for the Injil was not a code, but merely precepts to wipe out the corruption .that had crept in

:Isa said

Think not that I have come to destroy the law or the prophets. I have"

(not come to destroy, but to fulfil." (Matthew ۵: ۱۷

.All the prophets of Allah preached the unity of Allah

.The Quran confirms the law of Musa in Arabic language

Refer to the commentary of Baqarah: ۲۵۵ for the references from the Old and the New .Testaments

To say "Our Lord is Allah" means that Allah will have our exclusive devotion. To put into practice the verbal declaration confirms the faith. In every walk of life it should be .proved by righteous deeds, attachment with the truth and the truthful

The greatest example of remaining steadfast on the right path in the hour of most .arduous trial was set by Imam Husayn and his comrades in Karbala

(no commentary available for this verse)

.Refer to the commentary of Ankabut: ۸; Luqman: ۱۴; and Baqarah: ۲۳۳

The maximum period of breast-feeding is ۲ years by which time the first dentition is ordinarily completed in a human child. The minimum period of human gestation is ۶ months. After deducting ۶ months from the ۳۰ months mentioned in this verse ۲۴ .months remain as the time of weaning at the age of ۲ years

.Ihsan is not repayment. It implies initiative in doing good without expecting a return

is the normal age of the maturity of intellectual faculties. At this age man begins to ۴۰ look to his growing children, and, if he is a believer, present them to the Lord with .confidence

.Refer to Ankabut: ۷

.See commentary of An-am: ۲۵

(see commentary for verse ۱۷)

.Refer to Qasas: ۸۴

The return of evil will be exactly according to the degree of

evil, neither less nor more; but the reward of good deeds will be far more than their .merits, on account of the unbounded mercy of the Lord

The disbelievers grabbed at the good things in the life of the world, being greedy of them, seeking them as end in itself, sacrificing good for evil. On the day of judgement they will be told: "You took your choice, and you must pay the price. You did wrong in a rebellious spirit and prided yourselves on your evildoing, not unintentionally or out of ignorance, but constantly and with a determined purpose. Now you will be humbled and disgraced as a fitting punishment." The Holy Prophet, Imam Ali, Bibi Fatimah and their progeny, the divinely chosen guides of the believers, on the other hand, have set exemplary life style in the light of Baqarah: ۲ to ۵ and ۱۷۷, so that their followers may achieve success in the life of hereafter. Their life accounts show us that whatever possessions they had were spent in the cause of Allah for the welfare of the people. They made a willing choice of simple and austere life style because the pleasures of .the world had no attraction for them at all

.Refer to the commentary of Araf: ۶۵ to ۷۲; Hud: ۵۰ to ۶۰; Shu-ara: ۱۲۳ to ۱۴۰

Ahqaf, plural of hiqf (a heap of sand), refers to the long and winding tracts of sandhills .adjoining Hadhramawt and Yaman

Prophet Hud who was raised among the people of Ad was not a stranger but one

of their own brethren, as the Holy Prophet was to the Quraysh. The people of Ad were too much involved in their evil ways and worshipped false gods. Therefore they belied the messenger of Allah who told them not to worship any one other than Allah. Mockingly they challenged him to bring on the threatened punishment. It was not for the messenger, but for Allah, to bring on the punishment. The punishment at last came. They wanted rain. There was a cloud in the sky. The thought it would rain and irrigate their land. But no! It was a tremendous hurricane. Its fury destroyed everything in its path. They were wiped out. Nothing was to be seen-the ruins of their habitations were covered by the heaps of sand, and their dead bodies buried under .them

(see commentary for verse ۲۱)

(see commentary for verse ۲۱)

(see commentary for verse ۲۱)

(see commentary for verse ۲۱)

The people of Ad, Thamud and other settlements in the Arabian peninsula were more advanced in science and culture than the Makkans, but were destroyed when they belied the messengers of Allah and the message, because the false gods they .worshipped could not protect then as they were figments of their imagination

(see commentary for verse ۲۶)

(see commentary for verse ۲۶)

Refer to An-am: ۱۳۱ and Baqarah: ۳۰ on page ۶۳ for the jinn, and An-am: ۱۰۱ for those .who worship the jinn

When the Holy Prophet lost Abu Talib, his most ardent protector, the pagans of Makka began to harass and persecute him more often with severe

measures. In one of such days he went to Taif where the people of the town mocked at him and threw stones on him. While returning from Taif he sat under a palm tree and saw two men coming with some fruits. They were Christians. They offered him the fruits to eat. He recited bismillah before eating them, which prompted the curiosity of the two Christians. Then the Holy Prophet told them many events pertaining to Isa and his disciples. They became Muslims. After their departure the Holy Prophet offered his midnight prayer. At that time a group of jinn, passing by, heard him reciting the Quran. Verse ٣٠ shows that they knew about the book of Musa, but they were impressed with the message of Islam and went back to their people to .announce the good news

The Holy Prophet invited all created beings to the worship of Allah. If any refuses to believe the truth, or opposes it, he will be deprived of His grace, mercy and protection, and will be left to go astray and wander in wilderness, helpless and disgraced. The opposition of the disbelievers has not the least effect on Allahs holy plan which goes on to its completion. It is stated in the Minhaj al Sadiqin that once the Holy Prophet took Ibn Masud with him to a cave where he recited surah al Falaq to the jinn. Ibn Masud saw a large gathering of huge birds and serpents. The Holy Prophet told him that nearly ten thousand jinn were

.there to listen to his recitation

(see commentary for verse ۲۹)

(see commentary for verse ۲۹)

(see commentary for verse ۲۹)

.Refer to the commentary of Baqarah: ۲۵۵

He whose power is constant and unwearied in creating and preserving all things in .heavens and earth can surely give life to the dead at the resurrection

(no commentary available for this verse)

The duty of the messenger of Allah is to proclaim and preach the message in unmistakable terms. Those who accept and believe in the truth will be rewarded. Those who come in his way, rebel or transgress will be punished. There is always .hope of forgiveness for those who repent and amend

:Aqa Mahdi Puya says

In "as the messengers who were constant", according to the Ahl ul Bayt, the prophets who are referred to are Nuh, Ibrahim, Musa, Isa and the Holy Prophet, the foremost among the messengers and prophets of Allah, being the axis on which the .prophethood remains in motion

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW